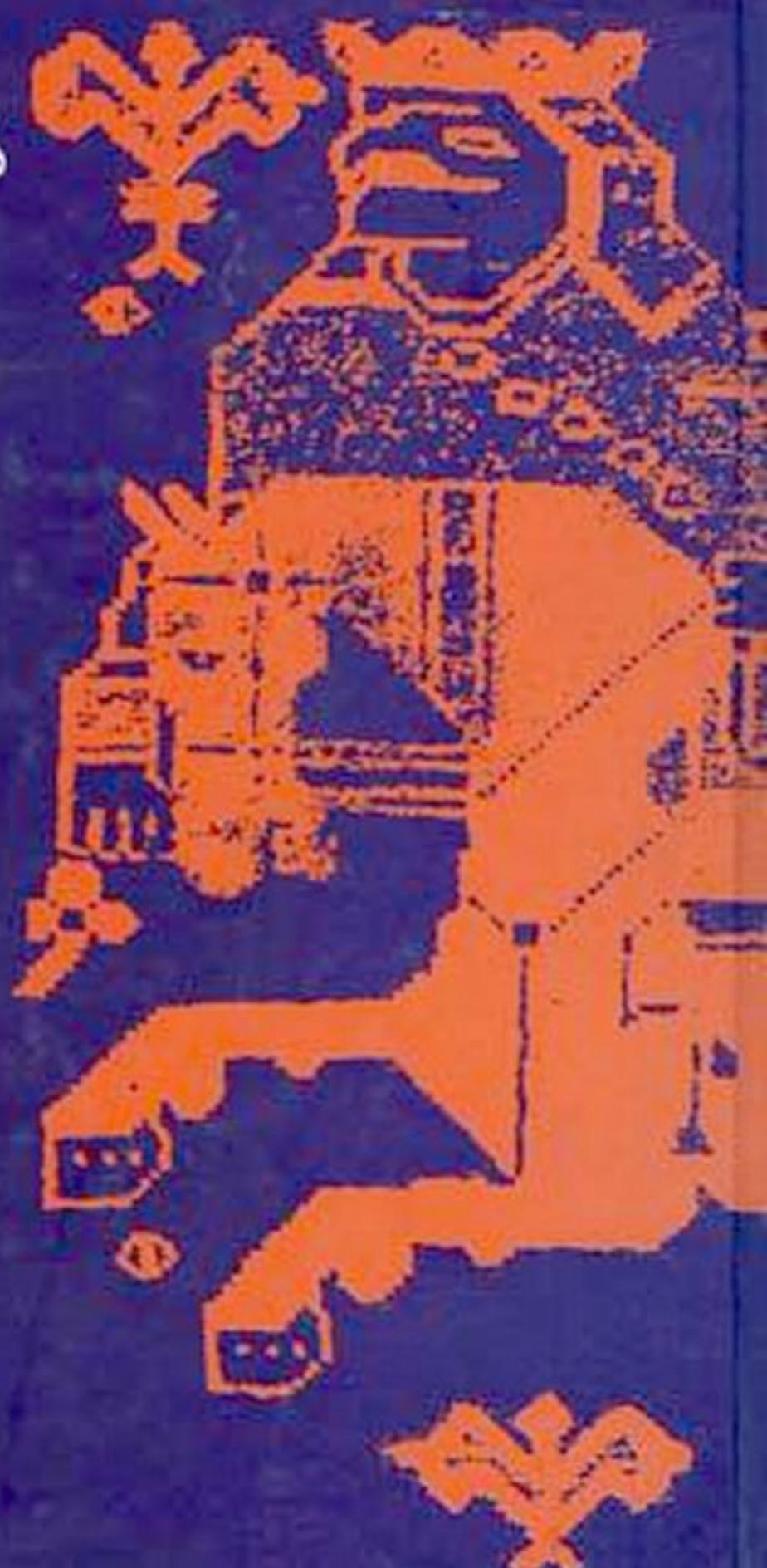


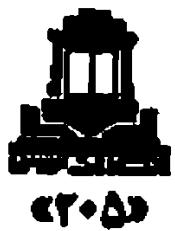
# تاریخ جنبش مژدگیان

اوتا کرکلیما

ترجمه:

دکتر جهانگیر فکری ارشاد





او قاکر کلیما

تاریخ جنبش مزد کیان

ترجمه  
جهانگیر فکری ارشاد

کلیما، اوتاکار

Klima, Ottakar

تاریخ جنبش مزدگیان / اوتاکار کلیما، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد. --  
تهران: توس، ۱۳۸۲.

(۲۰۵ ص.) (انتشارات توس ۱۳۶۰)

ISBN 964-315-211-1

نحوه تدوین براساس اطلاعات طیبا.

عنوان اصلی: Beiträge zur Geschichte des mazdakismus.

چاپ قبلی تحت عنوان "تاریخچه مکتب مزدک" در سال ۱۳۷۱ توسط  
انتشارات توس در بیست و چهار، ۱۹۷ صفحه منتشر شده است.

چاپ دوم.

۱. مزدگیان، الف، فکری ارشاد، جهانگیر، ۱۳۲۰ - مترجم، ب. عنوان.  
ج. عنوان: تاریخچه مکتب مزدک.

۹۰۵/۰۴۶۲

DSR ۴۶۷/۸۱۲

۱۳۸۲

۸۲-۲۲۲۹۶

کتابخانه ملی ایران



## تاریخ جنبش مزدگیان اوتاکار کلیما

ترجمه دکتر جهانگیر فکری ارشاد

چاپ دوم، ۱۳۸۲

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

چاپخانه: حیدری

شابک: ۱-۲۱۱-۳۱۵-۲۱۱-۱ ISBN 964-315-211-1

کلیه حقوق چاپ و انتشار این اثر - به هر صورت - محفوظ و مخصوص انتشارات توس است.

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، اول خیابان دانشگاه، پلاک ۱ - تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۶۱۰۰۷؛ فکس: ۰۲۱-۶۶۹۷۰۶۷۷

دلفر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، بخ دانشگاه بن بست پور جوادی شماره ۱۵ - تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۹۱۱۴۵-۷

نشانی اینترنتی: [www.tospub.com](http://tospub.com) پست الکترونیک: [info@tospub.com](mailto:info@tospub.com)

## فهرست مطالب

۷	ملامات اختصاری
۹	پیشگفتار
۱۱	سخنی درباره مآخذ تاریخ مزدکیان
۲۷	فصل یکم - اوضاع داخلی ایران در زمان ساسانیان
۶۷	فصل دوم - ساختمان اجتماعی و اوضاع اقتصادی ایران پیش از ظهور مزدک
۱۰۹	فصل سوم - مشکل جمعیت و موقعیت زن
۱۳۶	فصل چهارم - سرانجام «بیروز» شاه
۱۴۳	فصل پنجم - بلاش و سلطنت وی
۱۵۰	فصل ششم - ظهور مزدک
۱۷۶	فصل هفتم - مزدک
۲۰۶	فصل هشتم - تعالیم مزدک
۲۵۷	فصل نهم - مزدک و آینه مزدکی
۲۶۳	فصل دهم - سیر قیام مزدکیان
۲۷۱	فصل یازدهم - هلاکت مزدک. پایان جنبش
۳۰۳	فصل دوازدهم - مکتب مزدک پس از سقوط و نائب آن در دوران بعد
۳۲۶	فصل سیزدهم - نظر اجمالی به وقایع دوران سلطنت قباد
۳۲۸	فصل چهاردهم - نتیجه
۳۳۵	پیوست
۳۳۶	اشارات ترجمان
۳۵۵	فهرست اعلام



## علامات اختصاری

باب (فصل، فرگرد)	ب
جلد	ج
چاپ	ج
دوره	د
رجوع کنید به	ر.ک
ذیرنویس	ز
سطر	س
شماره	ش
صفحه	ص
قره	ف
کتاب	ک

\* نام کتابها و مجلات نیز در پاره‌ای موارد در متن اصلی (و به تبع آن در ترجمه حاضر) خلاصه شده است. برای مثال عنوان کتاب *نهاية الارب فى اخبار الفرس والعرب* یا *مجمل التواریخ* پس از آنکه یکبار بصورت کامل ذکر شده در موارد دیگر بشکل *نهاية..... یا مجمل..... ثبت گردیده* است.



## پیشگفتار

در کتاب حاضر سعی شده است، تاریخچه جنبش مزدکیان بنحو مؤجزی بیان گردد و بادیدی اتفاقادی مورد فضادت قرار گیرد. البته باید انتظار داشت، موضوعاتی که مورد تحقیق قرار گرفته، بطور کامل بیان شود. شاید هیچ کتابی وسعت لازم برای بیان این مطلب را درین نداشته باشد. حجم محدود کتاب اینجا ب را برآن داشت تا از ذکر بسیاری مطالب غیر اساسی چشم پوشی کند و بحث درباره آنها را به مقالات بعدی خود واگذار نماید. این طریقه تجزیه و تحلیل باعث شده است که بسیاری از تمایلات اینجا ب جامه عمل بخود پوشد و خواننده هر فصل کتاب را همچون بخش مستقلی تلقی نماید.

داداینجا ممکن است سؤالی پیش بیاید که چرا اینجا ب در این کتاب مطلبی را که قبل ا توسط کریستن سن A. Christensen و پژوهندگان دیگر عمیقاً مورد تحقیق قرار گرفته است، مجدداً برای نگارش برگزیده است.

اگرچه دیدگاه این محقق بزرگ دانمارکی درخصوص این دوره مهم از تاریخ ایران هنوز هم اعتبار خود را حفظ کرده، ولی عصر جدید به ما نشان داده است که مطالعات وی باید توسط دیگران تکمیل گردد. پاره‌ای از تایمی که «کریستن سن» از تحقیقات خویشتن گرفته است، امر وذه دیگر طرفدار چندانی ندارد. علاوه بر

آنچه گذشت، مأخذی که در کتاب حاضر مورد استفاده قرار گرفته است، و سعی پیشتری را در بر دارد. در این کتاب از متونی استفاده شده است که قبل از نمایاندن تاریخ مزدکیان هیچگونه نقشی نداشته‌اند. سرانجام باید اضافه کنم که این نویسنده بیز خویشن را محق می‌داند تا مطلب مورد نظر را بگوئه دیگری درک کرده، از دیدگاه دیگری به تاریخ نظر افکند. متخصصین این امر متوجه خواهند شد که اینجا ب مطالب را با دیدگاه اتفاقی نگیرسته، منجیجه و به کار برده است. امیداست که آنان بیز تاییجی را که اینجا ب بدست آورده است، مورد قضاوت صحیح خویش قرار دهند.

پروفسور «ریپکا» Rypka - عضو رسمی فرهنگستان چکسلواکی با کمال لطف نسخه دست‌نویس و کلیه نمونه‌های حر و فیژنی شده کتاب را مورد تصحیح و بررسی دقیق خویشن قرار داده است. بدین خاطر صمیمانه ترین سپاس خود را به پیشگاه استادگرامی تقدیم می‌دارد و از کمک‌های دیگری که دی در راه تهیه این کتاب مبذول داشته است، تشکر می‌نماید.

پراک، آوریل ۱۹۵۷  
O. Klima

## سخنی درباره مآخذ تاریخ مزدکیان

جنبیش مزدکیان و تاریخچه فرقه‌های ایرانی که پس از هلاکت بنی‌انگازار این آین از عقاید مزدک پیروی کرده‌اند، نه تنها ذهن مورخان قدیم بلکه توجه محققین زمان حاضر را نیز به‌خود مشغول داشته است. قسمتی از دوران آشفته سلطنت قباد (۴۸۸-۵۳۱ میلادی) در آثار نویسنده‌گان مسلمان فارسی زبان قرون وسطی منعکس شده و قسمتی دیگر نیز در تاریخ یونانیان آمده است. یونانیان که در آن هنگام، قرن ششم میلادی، روابط فعال اقتصادی و نظامی با ایران داشتند، اوضاع داخلی این کشور را با توجه خاصی تعقیب می‌کردند. نسخه‌های اصلی آثاری که به زبان فارسی نوشته شده، متأسفانه مفقود گشته‌اند. البته مراد از این آثار، مآخذ رسمی و اسناد تاریخی است که در اوآخر دوران سلطنت ساسایان در قرون ششم و هفتم میلادی نوشته شده‌اند.

با وجود آنکه متون مذکور مفقود گشته‌اند ولی محتوی آنها خوب‌بختانه تا حدودی باقیمانده است. پس از آنکه اعراب در فاصله سالهای ۶۳۳-۶۵۲ میلادی ایران را اشغال کردند و در قرن هفتم میلادی سراسر شاهنشاهی ساسانی را تحت سلطه خویش درآوردند، توجه ایشان به فرنگی‌که قوم مغلوب که بعدها از هرجهت بر آنان برتری یافت، روز بروز فزونی گرفت. پاده‌ای از ایرانیان که اسلام آورده

و زبان عربی را به نحو احسن آموخته بودند، بدروخواست قوم فاتح جواب مثبت داده، برخی از آثار باستانی منجمله نوشته‌های تاریخی فارسی را به عربی ترجمه کردند. معروف‌ترین ترجمان و در عین حال شایسته‌ترین وقایع نگار این زمان که به توصیف تمدن و گذشته ایران پرداخت، ابو عمر و عبدالله بن‌المقفع نام داشت. وی که در اصل روزبه زردشتی نامیده می‌شد، در حدود سال ۷۵۰ میلادی به دین اسلام گروید و در نزد برخی از اعضای خاندان سلطنتی عباسی به مقامات مهمی دست یافت. ابن‌مقفع که در ایران تولد یافته بود، برآثار باستانی ایران که به زبان فارسی میانه نوشته شده بود، آگاهی کامل داشت و آثار نسبتاً زیادی را به زبان ادب‌آبادان خود، یعنی عربی که بدان سلطنت کامل داشت، ترجمه کرد. شاهکار وی بدون تردید ترجمهٔ تاریخ مشهور خوتای نامک بود که به زبان فارسی میانه نوشته شده بود. خوتای نامک فارسی میانه شامل بخشی از تاریخ ایران بود که از ابتدای سلطنت قدیمی‌ترین پادشاه اساطیری این سرزمین «کیومرث» تا پایان سلطنت آخرین پادشاه بزرگ ساسانی «خسروپر ویز» (۶۴۸ میلادی) را دربر داشته است.<sup>۱</sup>

ترجمهٔ مذکور نیز متأسفانه از بین رفته است، ولی قبل از آنکه مفقود گردد، بکرات توسط مورخان عرب هود استفاده قرار گرفته است. امروزه از روی همین اقتباس‌ها، نه تنها تاحدودی به چگونگی روایت عربی می‌توان پی برد، بلکه به متن اصلی فارسی میانه نیز می‌شود آگاهی یافت. در این کتاب تاریخچهٔ جنبش مزدکیان نیز مورد توجه بوده است.

علاوه بر این مأخذ رسمی، در اثر دیگری نیز مکتب مزدک و تاریخچه آن مورد بحث قرار گرفته است. در عهد ساسانیان در ایران نوعی «ادیات سرگرم‌کننده» بوجود آمد که علاوه بر پاره‌ای مطالب دیگر، به تشریح درگیریهای مزدک و سرانجام غم‌انگیز وی نیز می‌پرداخت - این نوع ادبی را نمی‌توان دقیقاً با اصطلاحاتی که امروزه در تاریخ ادبیات وجود دارد، نظیر داستان، نوول و یا حتی رمان مشخص ساخت. یکی از این‌گونه آثار مزدک نامک و یا آنطور که اعراب ضبط کردند

کتاب مزدک نام دارد<sup>۲</sup>. در الفهرست نیز از این کتاب در شمار آثار ادبی عربی و فارسی ذکر شده است. ابن ندیم به ترجمه عربی این کتاب توسط ابن مقفع اشاره کرده و از یک روایت منظوم عربی به قلم ابان لاحقی نیز نام برده است. این کتاب را بهیچوجه نمی‌توان به مزدک نسبت داد، زیرا این اثر سرگرم‌کننده برعکس باجنبش مذکور به مبارزه پرداخته و آنرا دساوا نموده است. از آنجا که کتابهای کفر آمیز پس از انقلاب نافرجام سوخته و نابود شده‌اند، امر وژه از این کتاب نیز هیچگونه اثری در دست نیست. در دبستان مذاهبه که به زبان فارسی نوشته شده و تاریخ نگارش آن جدیدتر است، به نام کتاب دینی مزدکیان موسوم به دیسناد بر می‌خوریم. ولی از این کتاب نیز اطلاع دقیقتی در دست نداریم.

گذشته از این دو مأخذ شرقی، منابع بسیار دیگری نیز وجود دارد که نویسنده‌گان عرب، ایرانی و غیره، از مطالب آنها در آثار خود استفاده کرده‌اند. وهمن‌بشت، بندهش ایرانی یا بندهش بزرگ، دینکوت و پاره‌ای از آثار دیگر پارسیان نیز که به زبان فارسی میانه نوشته شده‌اند، به این دسته تعلق دارند<sup>۳</sup>. گزارشات مورخین و تذکره‌نویسان هم‌معصر یونانی و تاریخ‌نویسان دوران بعدی نیز حائز اهمیت فراوان است. آثار نویسنده‌گان سریانی قرن ششم میلادی که قبل از همه باید از کتاب پوشع استیلیت Joshua the Stylite نام برد<sup>۴</sup>، گروه بخصوصی را تشکیل میدهند. علاوه بر این مأخذ، روایات کوتاه‌تری از گزارشات محلی که بیشتر آنها منشاء ایرانی شمالی دارد، در دست است. در شمار این آثار باید از دو کتاب یاد کرد: یکی از این دو کتاب تاریخ طبرستان است به قلم محمد بن اسفندیار که در سال ۱۲۱۶ میلادی به زبان فارسی نوشته شده و دیگری که تاریخ طبرستان و نواحی اطراف آنرا شرح میدهد، توسط ظهیر الدین مرعشی در سال ۱۴۷۶ میلادی تحریر شده است<sup>۵</sup>. گهگاه نیز در برخی از کتابها به گزارشاتی بر می‌خوریم که ظاهرآ از آثار پیروان برخی فرقه‌ها اقتباس شده است. با وجود آنکه نوشته‌های کفر آمیز از بین رفته است ولی بدستی می‌توان حدس زد که اظهارات شهرستانی درخصوص

مکتب مزدک که در رسالت وی موسوم به *الملل والنحل* آمده، بر پایه نظریات همین پیروان فرقه‌ها استوار شده است.

### رده‌بندی مأخذ

نولدکه Th, Noeldeke اساس نظریات خویشن را در باب مکتب مزدک بر روی اظهارات طبری، تاریخ‌نویس بزرگ، بنانهاده است<sup>۹</sup>. در این تاریخ به شرح مفصلی از دوران سلطنت قباد بر می‌خوریم که پاره‌ای از آن اخبار هماهنگی لازم را بایکدیگر ندارند. «نولدکه» در باره مزدک به دو مأخذ اصلی که به زبان عربی نوشته شده‌اند، اشاره می‌کند. یکی از این مأخذ‌های کتاب ابن مقفع است که مطالبش در آثار «اوی خیوس» Eutychios، ابن قتیبه و طبری (A) نیز بچشم می‌خورد. مأخذ دیگر کتاب طبری (B) است که یعقوبی نیز مطالب آنرا در کتاب خود مورد تأیید قرارداده است. دینوری در کتاب خود از هر دو مأخذ استفاده کرده است. «نولدکه» علاوه بر این دو مأخذ، پاره‌ای از مأخذ فرعی را نیز نام می‌برد. کریستن سن A. Christensen پس از گذشت تقریباً چهل سال، اجزاء تشکیل دهنده اظهارات طبری را بشکل زیر مشخص نمود:

$\alpha$ : طبری - نولدکه ص ۱۳۵ - ص ۱۳۸ - ص ۱۳

گزارش A

ج. لیدن، ج ۱ ص ۸۸۵ - ۸۸۳، س ۵

گزارش A

$\beta$ : طبری - نولدکه ص ۱۴۱، س ۵ - ص ۱۴۲

ج. لیدن، ج ۱ ص ۸۸۵، س ۱۹ - ص ۸۸۶، س ۱۸

گزارش B

طبری - نولدکه ص ۱۳۹، س ۱ - ص ۱۴۱، س ۲

ج. لیدن، ج ۱ ص ۸۸۵، س ۷ - ص ۸۸۵، س ۱۸

گزارش B

طبری - نولدکه ص ۱۴۴، س ۲ - ص ۱۴۷

ج. لیدن، ج ۱ ص ۸۸۶، س ۲۵ - ص ۸۸۸

گزارش C

طبری - نولدکه ص ۱۵۳ - ص ۱۵۵

ج. لیدن، ج ۱ ص ۸۹۳ - ص ۸۹۴

طبری - نولدکه ص ۱۶۲ - ص ۱۶۴

گزارش D

ج. لیدن، ج ۱ ص ۸۹۶ - ص ۸۹۸

کتابهایی را که از خوتای نامک استفاده کرده‌اند، می‌توان بطور کلی به دو دسته تقسیم نمود. بنابر عقیده «نولدکه» نویسنده‌گانی که از مطالب گروه اول استفاده کرده‌اند، عبارتند از: (A $\alpha$ ، A $\beta$ ) اوئی خیوس (بطريق ملكايه اسكندریه که تحت نام عربیش «سعید بن البطريق» معروف است)<sup>۷</sup> و ابن قتبه<sup>۸</sup>:

«کریستن سن» نام مطهر بن طاهر مقدسی<sup>۹</sup>، مسعودی<sup>۱۰</sup> و حمزه اصفهانی<sup>۱۱</sup> را نیز در شمار همین عده ذکر می‌کند. گزارشات طبری در موارد دیگر (C، B) با مطالب یعقوبی مطابقت دارد. «کریستن سن» هر دو روایت خوتای نامک را در نتیجه بررسی انتقادی خود، بخوبی تشریح کرده است. یعقوبی<sup>۱۲</sup> و طبری (C . B) قباد را پادشاهی شایسته و فعال معرفی می‌کنند که در نتیجه بر کنار کردن قایم مقام خویش «سوخرا» از سلطنت عزل می‌شود و سپس به یاری دسیسه خواهرش از زندان فرار کرده، مجدداً به کمک هیاطله تخت و تاج سلطنت را بدست می‌آورد. در اینجا کلیه این حوادث بدون آنکه رابطه‌ای با جنبش مزدکیان داشته باشد رخ می‌دهد. عده دیگری از موزخان که «اوئی خیوس» در رأس آنها قرار دارد، قباد را قربانی ترور مزدکیان معرفی می‌کنند. در اینجا زرمه، پسر سوخرا، قتل بی‌رحمانه پدرش را بدست قباد ندیده گرفته، اورا از زندان نجات می‌دهد. در هر دو دسته از این گزارشات هنگامی به نام مزدکیان بر می‌خوریم که خسروی اول، پسر قباد، پسر تخت سلطنت تکیه زده است<sup>۱۳</sup>.

گروه سوم مورخان مطالب تازه‌ای را وارد تاریخ کرده‌اند. نمایندگان این گروه ابوحنیفه احمد بن داود دینوری و نویسنده ناشناس کتاب عربی نهایة الارب فی اخبار الفرس والعرب هستند<sup>۱۴</sup>. در این آثار از قباد به عنوان همیمان مزدکیان نامبرده می‌شود که بهمین علت توسط بزرگان از سلطنت عزل می‌گردد ولی به همت خواهر خود و «زرمه» که به کمک او شتافته است، از زندان می‌گریزد. قباد پس از

جلوس مجدد به تخت سلطنت پیمان خود را با مزدکیان می‌شکند و با شایستگی و فعالیت تمام بر قلمرو خویش حکومت می‌کند. پس از مرگ قباد، پرسش خسروی اول کمر به نابودی مزدکیان می‌بندد. طبری در پاره‌ای از بخش‌های کتاب خود از این گزارش استفاده کرده است.<sup>۱۵</sup>.

سرانجام باید متذکر شد که منابع نسبتاً مهمی نیز وجود دارند که نویسنده‌گان آنها از مآخذ مختلفی استفاده کرده‌اند. در این آثار که بیش از همه خوتای نامک زا مورد استفاده قرار داده‌اند، بسیاری از عوامل غیر تاریخی و مطالب ساخته و پرداخته ذهن نویسنده و یا مطالبی مربوط به ادبیات سرگرم‌کننده وارد شده است. سرآمدان این گروه حماسه سرای بزرگ ایران فردوسی و تاریخ نویسی به نام ابو منصور حسین بن محمد مرغنى تعالیی هستند. علاوه بر اشخاص نامبرده حمزه اصفهانی، ابن‌ائین، بیرونی، ابوالفدا، ابوالفرج اصفهانی و مؤلف ناشناس کتاب مجمل التواریخ که به زبان فارسی نوشته شده است، در بسیاری مواد از همین خط‌مشی پیروی کرده‌اند.<sup>۱۶</sup> مهمترین خصوصیات این دسته را می‌توان چنین خلاصه کرد: قباد قاتل «سوخر» معروفی شده، بهمین جهت از سلطنت خلع می‌گردد و «زرمهر» پسر «سوخر» مجدد اوی را بر تخت می‌نشاند. پس از این واقعه مزدک ظهور می‌کند و نظر شاه را با آین خویش موافق می‌سازد. سرانجام مزدک در مجلس مباحثه‌ای که ترتیب می‌یابد، مغلوب شده، بهمراه پیروانش به فرمان خسرو به‌هلاکت میرسد. متون دیگری نیز وجود دارند که در آنها به مطلب جالب توجهی در خصوص قتل مزدک اشاره شده است. در این متون علت قتل مزدک، تحریر بیش از حدی ذکر شده که او نسبت به شاه جوان روا داشته است. این مطلب از همان مزدک نامک فوق الذکر ناشی شده است. این کتاب سرگرم‌کننده که به فارسی میانه نوشته شده و به نوعی نوول شباهت داشته است، در سیاست‌نامه نظام‌الملک وزیر سلجوقیان، مستقیماً مورد استفاده قرار گرفته است.<sup>۱۷</sup> گزارشی که از هزدک نامک گرفته شده در طول زمان تغییراتی پذیرفته است و نویسنده‌گان بعدی موضوعات بسیاری را بر آن افزوده‌اند.

که مأخذ قدیمی به چشم نمی‌خورد. در روایت داراب هرمزیار<sup>۱۸</sup> که به زبان فارسی بوسروده شده به روایت منظومی از این مطلب بر می‌خوریم که اساس آن نیز بربایه روایت مشابهی استوار شده است. اگر چه این شاعر پادسی به جاودانگی عقاید مزدک معتقد است، ولی در سیاست‌نامه به موبدی بر می‌خوریم که پرده از روی اشتباهات پیشگویی‌های مزدک برداشته، مدعی می‌شود که پیامبر جدیدی خواهد آمد که عقاید زردشتی را به کنار خواهد زد، اما این پیامبر جدید ایرانی‌الاصل نخواهد بود. نظام‌الملک در اینجا عقاید اسلامی‌خود را به نحو بارزی بروز داده است.

یکی از نویسندهای گمنام ایرانی در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی که فقط به‌ابن‌بلخی شهرت دارد، روایات ملی اعراب، بخصوص روایات ساکنین پادشاهی قدیمی عرب «حیره» را که در سال ۴۳۶ میلادی توسط مسلمانان فتح گردیده، در اثر خود موسوم به فارسنامه<sup>۱۹</sup> با مضامین ادبیات سرگرم‌کننده قدیمی فارسی در آمیخته است.

در میان نویسندهای گروه چهارم<sup>۲۰</sup>، مضامین مشترکی در خصوص توصیف جنبش مزدکیان بچشم می‌خورد که عبارتند از: در کتاب ابو دیحان بیرونی و مجمل... مزدک بعنوان موبدان مسوبد پرستشگاه مزدیسنه معرفی شده است. در شاهنامه فردوسی و کتاب ثعالبی چنین آمده است که مزدک سؤالات مستدلی را با پادشاه مطرح می‌سازد و پادشاه سرانجام به‌این نتیجه می‌رسد که مزدک قادر است، توده در دم مند مردم را خوشنود سازد. علاوه بر این دو کتاب، مجمل... به تشكیل جلسه مباحثه‌ای درباره مسائل دینی اشاره می‌کند. خسروی اول، بنایه گفته فردوسی، دشمن سرسریت مزدکیان بشمار می‌رفته و مزدک بیهوده می‌کوشیده است تا با اتناء به قباد بر او غلبه یابد. درباره نحوه هلاکت مزدکیان در شاهنامه و همچنین مجمل... چنین آمده است که آنان زنده بگور شده‌اند. پاره‌ای از نویسندهای نیز متذکر شده‌اند که مزدک از قباد خواسته است تا همسر خویش را در اختیار او گذارد ولی خسرو با خوارکردن خود از اینکار جلوگیری کرده است. ابوالفرج، ثعالبی، بیرونی،

ابن اثیر و ابوالفدا نیز به این گروه تعلق دارند. همانطور که «کریستن سن» مذکور می‌شود، ممکن است این مطالب از همان ادبیات سرگرم‌کننده ناشی شده باشد.

در کتاب ابوعلی محمد بلعمی<sup>۲۱</sup> که ترجمه فارسی و در عین حال روایت تغییر شکل یافته‌ای از همان کتاب طبری است، گزارشات گوناگون به دلخواه ترجمان درهم آمیخته‌اند. این اثر بلعمی که مدتها صدارت منصور اول سامانی را بعهده داشته است، همانطور که می‌دانیم، یکی از قدیمی‌ترین مدارک نثر فارسی بشمار می‌رود. در *مفاسیح العلوم* اثر خوارزمی، در کتاب جغرافیای ابن حوقل، یاقوت، ابن فقیه همدانی، تاریخ ابن مسکویه و در کتاب نویسنده ایرانی حمدالله مستوفی قزوینی نیز به گزارشات کوتاهی درباره قباد و مزدک بر می‌خوریم.<sup>۲۲</sup>

عقاید مزدک در کتابهای نویسنده‌گان عرب نظیر شهرستانی و ابن ندیم نیز به چشم می‌خورد. نویسنده اخیر الذکر در کتاب *فهرست العلوم* به ذکر فهرست آثار بی‌شماری از نویسنده‌گان عرب پرداخته و یادداشت‌هایی نیز درباره مکتب مزدک بقلم سپرده است. کتاب فارسی *دبستان مذاهب* تا حدودی به مطالب شهرستانی شباهت دارد.<sup>۲۳</sup>.

در میان مآخذ عربی، دو اثر یونانی دارای اهمیت بیشتر است. یکی از این آثار که بقلم منشی و مشاور «بلیز اریوس» Belisarios به نام «پروکوپیوس قیصری» است، قدمت بیشتری دارد و پیش‌آمدهای عهد قباد را با علاقهٔ خاصی تعقیب می‌کند. کتاب دیگر که تاریخ نگارش آن جدیدتر است، توسط یکی از وکلای اهل «میرینا» Myrina بنام «آگاثیاس» Agathias نوشته شده است. گزارشات تاریخی «آگاثیاس» با وجود سبک نسبتاً تصنیعی که دارد، خواندن را با قضاوتهای بعجایی روبرو می‌سازد. سومین هورخ امپراتوری بیزانس که به تشریح بخش‌های ارزنهای از تمدن ایران پرداخته است، «تئوفیلاکتوس سیموکاتس» Theophylaktos Stmokattes (در عهد قیصر هر اکلیوس اول ۶۴۱-۶۱۰ میلادی) نام دارد. در شمار مورخان بعدی می‌توان از «تئوفانس همولوگتس» Theophanes

متوفی حدود سال ۸۱۷ میلادی) صاحب کتاب *Confessor* Homologetes و قایع نگاری برای سالهای میان ۸۱۱-۲۸۴ میلادی و همچنین «گئورگیوس - کدرنوس» Georgius Cedrenus که کتاب او تحت عنوان چشم‌اندازی بر تواریخ وقایع تا سال ۱۵۵۷ میلادی را دربر دارد و مورخ دیگری به نام «یوانس زوناراس» صاحب کتاب *تاریخ مختصر* نام برد. کتاب آخر الذکر به شرح حوادث تاریخی پرداخته که تا سال ۱۱۱۸ میلادی بوقوع پیوسته است.<sup>۲۴</sup>

بررسی کلیه این مأخذ، تعین ارتباط متقابل آنها با یکدیگر و تشخیص اینکه کدامیک از آنها در مطالعه تاریخچه مکتب مزدک باید مورد استفاده قرار گیرد، وظیفه تقریباً غیرممکنی بنظر می‌رسد. قبل از هر چیز باید دانست که متون حاضر در محافل مخالف مکتب مزدک بوجود آمده‌اند و بدین جهت چندان و یا اصلاً از عینیت قابل قبولی برخودار نیستند. نویسنده‌گان شرق و غرب مکتب مزدک را از لحاظ اجتماعی بسیار خطرناک تشخیص داده و خویشتن را موظف به مبارزه برضد آن دانسته‌اند. متون اصیل مزدکی مناسفانه از بین رفته‌اند و آثار موجود بنابر شرحی که قبل از گذشت، با یکدیگر هماهنگی ندارند. در اینجا لازم است که اشاره کوتاهی نیز به ارزش متن‌های نامبرده نمود. آثاری که از خوتای نامک فارسی میانه استفاده کرده‌اند، اهمیت بیشتری دارند و گزارشات مندرج در آنها از لحاظ تاریخی از اعتماد بیشتری برخودار است - اگر چه در این قبیل نوشته‌ها رعایت اصل بیظرفی نشده است. پاره‌ای از جزئیات متون سریانی و یونانی نیز به تکمیل مطالبی که با توجه به نوشته‌های رسمی فارسی میانه در آثار عربی آمده است. کمک می‌کند. در این آثار مضامین مربوط به ادبیات سرگرم کننده تقریباً بندرت پیش می‌آید و به آسانی می‌توان آنها را از مطالب اساسی که از لحاظ تاریخی تصدیق و تضمین شده‌اند، بازشناخت. در شمار این دسته از مأخذ باید به کتابهای طبری، اوتی خیوس، ابن قتیبه، مقدسی، مسعودی، حمزه، دینوری، نهایة...، «یوشع- استی لیت» و آثار دیگر نویسنده‌گان سریانی قرن ششم میلادی، و همچنین نوشته‌های

یو نایان مافند «پر و کوپیوس»، «آگائیاس» و «ئوفانس» اشاره کرد. دسته دیگری از هتون که کتاب سرگرم‌کننده مزدک نامک را مورد استفاده قرار داده‌اند، سرشار از مضماین تیخیلی و ساختگی هستند و بدین جهت اغلب قریب به اتفاق آنها از لحاظ تاریخی ارزشی ندارند. ارزش این قبیل نوشته‌ها منحصر به بخش‌هایی است که در آنها روحیه زمان و مکان نشان داده شده است. اگرچه این آثار تاریخ را از حالت خشک و بی روح خود خارج ساخته، بدان جنبه مفرح و سرگرم‌کننده‌ای می‌دهند ولی در قبول مندرجات آنها جانب احتیاط را باید از دست داد. با وجود آنکه ادبیات کفر آمیز زردشتی و اسلامی به مبارزه برض عقاید مزدک برخاسته‌اند ولی هیچگونه تجزیه و تحلیل جامعی از این مکتب بدست نداده‌اند. شهرستانی وابن ندیم مطالب خود را از متون مفقود شده‌ای اقتباس کرده‌اند که بقلم مخالفان این مکتب نوشته شده بوده است و یا آنکه در نوشته‌های خود احتمالاً به روایات شفاهی پیروان فرقه‌ها توجه نموده‌اند. در توضیحات و تجزیه و تحلیل اینجانب از جنبش ملی مزدکیان در وهله اول گزارشات عربی روایات سه‌گانه خوتای نامک با توجه مستمر به مدارک دیگر مورد مطالعه قرار گرفته است. برای تشریح مکتب مزدک لازم است کلیه روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سالهای پیش از ظهور مزدک را بازشناخت. این مطالب در بسیاری از مآخذ که همچون دانه‌های زنجیر به یکدیگر مرتبط می‌شوند، به چشم می‌خورند. در صفحات آینده بمنظور ورود به تاریخچه مکتب مزدک، اوضاع عهد ساسانیان مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

### یادداشت‌ها

۱- ابن مقوع، ابن خلکان شرحی بر احوال وی نوشته است، چ. و وستفلد F. Wuestenfeld، گوتینگن ۱۸۳۶، ج ۲، ص ۱۲۵، یوگرافی - ش ۱۸۶\*. ابن ندیم در الفهرست از آثار ادبی وی ذکری به میان آورده است که مهمترین بخش آنرا می‌توان در جلد اول، ص ۱۱۸، س ۱۱۸ و بعداز آن مطالعه کرد. وی خوتای نامک آین نامک، کلیله و دمنه، مزدک نامک، تاج نامک و آثار دیگری را از فارسی میانه به عربی برگردانده است. ر. ک. ایران در زمان ساسانیان A. Christensen 'Iran sous les Sassanides'، کریستن سن

۱. ص ۵۴ و بعداز آن. دائرة المعارف اسلام Enzyklopaedie des Islam ج. هوتسما M. Th. Houtsma و «ونسینک» A. J. Wensinck، ۱۹۲۷، لیپزیک ۲، دیگران ج ۲، لیپزیک ۱۹۲۷، ص ۴۳۰. روایتی که وی از خوتای نامک نوشته است، سیر الملوك العجم نام دارد. در عيون-الاخبار اثر ابن قتبیه قطعات پراکنده‌ای از آن آورده شده است؛ ر. ک. تاریخ ادبیات عرب، C. Brockelmann، *Geschichte der arabischen Literatur*، ۱۵۱؛ ثالبی - نولدکه Th. Noeldeke، ص XVIII. Rosen، V. مثلاً K Voprosu ob arabskich Perevodach Chudaj - ترجمه‌های عربی خدای نامه - Name Vostocnyje Zametki سن پترسبورک ۱۸۹۵، ص ۱۵۳ -

۱۹۲

۲ - در خصوص مزدک نامک ر. ک. الفهرست، ج ۱، ص ۱۱۸، س ۲۷، ص ۱۶۳، س ۱۰؛ در کتاب حمزه اصفهانی، ص ۴۱، درنهایة الارب (برگزیده براون Browne E. G. B.)، ص ۲۱۶ - محتوی این کتاب را میتوان تاحدودی توسط مقایسه با سیاست نامه و کتاب فارسی روایت داراب هرمیزیار بازسازی نمود ر. ک. کریستان سن، ایران در... ج ۱، ص ۱۶۳ نویسنده‌گان دیگری نیز از مزدک نامک استفاده کرده‌اند.

۳ - ترجمة انگلیسی و همنیشت در «کتب مقدس مشرق زمین»

Sacred Books of the East. ج ۵، ص ۲۳۵-۱۸۹ بندesh ایرانی: ج. «ا. ت. د. انکلساریا» E. T. D. Anklesaria و «ب. ت. انکلساریا» B. T. Anklesaria «متون پهلوی» Pahlavi Texts، ج ۳، بمیشی ۱۹۰۸ - متن کامل دینکرد پهلوی D. Meherjibhai، ج. مهرجیبهای The complete Text of the Dinkard ۱۹۱۱، در دو جلد.

۴ - متون سریانی: متن اصلی کنایی که بخطابه «یوشع» نسبت داده شده، بهمراه ترجمة فرانسه توسط «مارتن» A. P. Martin در «رسالاتی درباره معرفت مشرق زمین» Abhandlu gen fuer Kunde des Morgenlandes the Chronicle of Joshua the Stylite لیپزیک ۱۸۷۸ چاپ بعدی: تاریخ یوشع استی لیست W. Wright، کمبریج ۱۸۸۲. آثار دیگر سریانی: تاریخ سوریه Kirsch، اثر «بارهبرائوس» G. Barhebraeus، ج. کیرش Chronicon syriacum لیپزیک ۱۷۸۹، ص ۷۹، ص ۷۷ ترجمة، ر. ک. «لند» Land، لطیفه‌های سریانی Anecdota Moesinger ج ۳، ص ۲۱۰، موزینگر Siriyskaja، داستان کرخای بیت سلوخ Syriaca، Monumenta Syriaca، در «بادبودهای سریانی» von Karcha de Beth Sloch ج ۲، ص ۶۳ و بعداز آن. مجموعه شرقی Synodicon Orientale ج. شابو J. B. Chabot پاریس ۱۹۰۲، پیگولوسکایا Pigulevskaja بهیک تاریخ دیگر سریانی از قرن ششم اشاره می‌کند (تاریخ عهد ساسانیان از یک نویسنده گمنام سریانی Anonimnaya Siriyskaja Zapiski chronika vremeni Sassanidov Inst. vostokovedenija ج ۷، ص ۷۴-۵۹). جزئیات دیگری نیز در یک تاریخ منصب

به «زاخاریاس» Zacharias (تاریخ کلیسائی زاخاریاس خطیب به زبان لاتین عامیانه Historia ecclesiastica Zachariae Rhetori vulgo adscripta Corpus Script. christ. orient EW. Brooks د۳، لووانی ۱۹۲۷) و در پاره‌ای از آثار دیگر باقی مانده است.

-۵ «براؤن»، منتخبی از تاریخ طبرستان اثر ابن‌اسفتندیار را در «انتشارات اوقاف گیب» Gibb Memorial Series منتشرکرده است، ج ۲، لیدن ۱۹۰۵ ر. ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۴۱۳. کریستن سن، ایران در... ج ۱، ص ۶۸. در باره قباد و مکتب مزدک ر. ک. تاریخ فوق الذکر، ص ۹۲ و بعداز آن. ظهیرالدین: دورن B. Dorn تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، سن پترسبورک ۱۸۵۵، ر. ک. ص ۲۰۱ متن.

-۶ ابو جعفر بن جریر طبری، مورخ ایرانی که به سال ۸۳۹ در آمل تولد یافت و در سال ۹۲۱/۲۲ درگذشت. تاریخ وی اخبار (تاریخ) الرسل والملوک نام دارد که در میان سالهای ۱۹۰۱ - ۱۸۷۹ نوسط دانشمندان متعدد اروپائی در «لیدن» تحت نام Annales auctore Abu Djafar Mohammed Ibn Djarir at-Tabari منتشر شده است. قسمتی از این تاریخ را که به عهده ساسانیان مربوط می‌شود، «نولدکه» انتشار داده و در چاپ لیدن نیز ترجمه‌ای از همان قسمت تحت عنوان تاریخ ایرانیان و اعراب در عهد ساسانیان به روایت تاریخ عربی طبری Geschichte der Perser und Araber Zur Zeit der Sassaniden aus der arabischen Chronik des Tabari (لیدن ۱۸۷۹، پیشگفتار به تاریخ ۲۵ اوت ۱۸۷۹ در اشتراسبورک). این ترجمه در کتاب حاضر با نام «طبری - نولدکه» و با ذکر شماره صفحه و سطر آورده می‌شود.

-۷ «اوئی خیوس» در فاصله سالهای ۹۳۳-۹۳۹ کلیسای اسکندریه را اداره می‌کرد. شاهکار وی نجم الجوهر نام دارد که علاوه بر تشریح مهمترین وقایع جهان تاریخ کلیسای مسیحی مصر را نیز بیان می‌کند ر. ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۳۴؛ بروکلمن، تاریخ ادبیات عرب، قسمت اول، ص ۱۴۸، چاپ اول در اکسفورد به سال ۱۶۵۸-۵۹ توسط «پوکوک» Pococke منتشر شد و سپس «شیخو» Cheikho چاپ جدیدی از آنرا در مجموعه «کتب مسیحیان مشرق زمین، متون عربی» انتشار داد، د ۳، ج ۷-۶، پاریس ۱۹۰۹ و ۱۹۰۶. «کریستن سن» معتقد است که «اوئی خیوس» از دو مأخذ استفاده کرده است که باید ابتدا از گزارش (α) درباره «سوخران و زرمه» (ج. پوکوک، ص ۱۲۳-۱۳۳، ج. شیخو، ج ۱، ص ۱۹۰ س ۷-۷ ص ۱۹۱، س ۱۹ و ص ۱۹۱ س ۲۳-۲۳ ص ۱۹۲، س ۶) و سپس از گزارش (β) راجع به «سوخر و برزمهر» (ج. پوکوک، ص ۱۷۴ ص ۱۸۱؛ ج. شیخو، ص ۲۰۶، س ۱۳-۱۳ ص ۲۰۷، س ۲۰) نام برد.

-۸ عبدالله محمد بن مسلم بن قتبه (۸۲۸-۸۸۹). کتاب المعارف، ج. ووستفلد، کتاب تاریخ ابن قتبه Ibn Coteiba's Handbuch der Geschichte گوتینگن ۱۸۵۰. برای اطلاع از تاریخچه مکتب مزدک ر. ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۴۲۴.

-۹ مقدسی در سال ۹۶۶ کتاب تاریخ خود را به نام بدء الخلق والتاریخ به قلم سپرده

ر. ک. بروکلمن، *ضمیمه*، ج ۱، ص ۲۲۲. Le livre de la création et de l'histoire چاپ و ترجمه «هوار» C. I. Huart، پاریس ۱۹۰۳، ج ۳، ص ۱۶۷ و بعد از آن (متن)، ص ۲۷۰ و بعداز آن (ترجمه).

۱۰ - مسعودی، *مسروج الذهب*، چاپ و ترجمه فرانسه توسط «باریه دومینار» C. Barbier de Meynard و «باوه دوکورتی» Pavet de Courteille تحت عنوان *Les Prairies d'or* دیگراین نویسنده کتاب التنبیه والاشراف است. ج. دو خویه de Goeye، مجموعه جغرافی دانان عرب Bibl. geograph. arab. ش ۸، لیدن ۱۸۹۴. این کتاب توسط کارادوو Cerra de Vaux تحت عنوان *Le Livre de l'avertissement et de la revision* است، پاریس ۱۸۹۶.

۱۱ - تاریخ سنی ملوک الارض والانیاء. چاپ و ترجمه لاتین توسط «گوتوالت» J. M. E. Gottwaldt، سن پترسبورک - لیپزیگ ۱۸۴۴ (ترجمه ۱۸۴۸)، ص ۱۵۶ و بعد (ص ۸۳ ترجمه).

۱۲ - احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العباسی کتاب تاریخی نوشته است که وقایع تا سال ۱۸۷۲ را دربر دارد. ج. هوتسما، لیدن ۱۸۸۳ (تاریخ ابن واضح معروف به یعقوبی، برای آگاهی از تاریخ مزدکیان ر. ک. ج ۱، ص ۱۸۵).

۱۳ - ر. ک. مقایسه‌ای که «کریستن سن» از دو روایت خوتای نامک بعمل آورده است. سلطنت قباد اول و کمو نیسم مزدکی - *Le regne du roi Kawadh I et le Communisme*، Two Versions of the History of mazdakte ص ۲۶ و ۲۹. در روایت از تاریخ مزدک Dr. Modi Memorial Volume. Mazdak یادنامه دکتر «مدی» ص ۳۲۱.

۱۴ - کتاب دینوری (متوفی در حدود ۸۹۵، ر. ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۱۰۱۹) موسوم به کتاب الاخبار الطوال، توسط «گویرگاس» V. Guirgass انتشار یافته است، لیدن ۱۸۸۸ - برای اطلاع از تاریخ مزدکیان ر. ک. ص ۱۶۹ و ۶۶. «براون» قسمی از ... Some Account of the Arabic Work entitled Nihayatu... در مجله انجمن سلطنتی آسیا بی Journal of the Royal Asiatic Society، ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و بعد از آن ترجمه کرده است. این اثر باحتمال قوی در میان سال‌های ۱۰۰۰-۱۰۵۰ نوشته شده است.

۱۵ - برای اطلاع ارتباط مطالب طبری و گروه سوم مأخذ ر. ک. طبری - نولدکه، ص ۱۴۰، س ۱۳، س ۹ و همچنین پاره‌ای موارد کوتاه دیگر. کریستن سن، سلطنت قباد ... وص ۴۰ بعداز آن.

۱۶ - شاهنامه، فردوسی، ج. مول J. Mohl، ج ۶، ص ۱۰۳ و بعداز آن - ثعالبی، غرالسیر و همچنین غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، ج. و ترجمه فرانسه توسط «زتبرگ» H. Zotenberg، پاریس ۱۹۰۰، ص ۵۸۳ و بعد از آن. این کتاب به «نصر» (متوفی به سال ۱۰۲۱) برادر سلطان محمود غزنوی تقدیم شده است، ر. ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۴.

ص ۷۹۳ - حمزه، ج. گوتوالت، ص ۵۶ متن؛ ص ۴۱ ترجمه. - ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج. تورنبرگ C. J. Torenberg، لیدن ۱۸۵۱ - ۱۸۷۶، ج ۱، ص ۲۹۶ و بعداز آن وص ۳۱۴ و بعد. ابن اثیر در فاصله سالهای ۱۱۶۰ - ۱۲۳۴ زندگی می کرده است - ابوریحان بیرونی، *الانوار الباقیة عن القرون الخالية*، ج. زاخائو C. E. Sachau، لیپزیک ۱۸۷۸؛ ترجمه انگلیسی تحت عنوان *وقایع نگاری اقوام باستانی* Chronologie of ancient nations لندن ۱۸۷۹، ص ۲۰۹ متن، ص ۱۹۲ ترجمه. اسماعیل ابوالقدا (۱۲۷۳ - ۱۳۳۱) سلطان حماة، تاریخی مربوط به زمان قبل از اسلام و دوران اسلام دارد که قسمت اول آن تحت عنوان *تاریخ قبل از اسلام* Historia anteislamica توسط «فلیشر» H. L. Fleischer منتشر شده است، لیپزیک ۱۸۳۱. ر. ک. ص ۸۸ - ابوالفرج اصفهانی ترانه های عربی را جمع آوری و منتشر کرده است. وی که در میان سالهای ۸۹۷ - ۹۶۷ می زیسته حواشی مفصلی درباره ترانه های گردآوری شده و شاعران آنها بقلم سپرده است. این اثر او کتاب *الاغانی* نام دارد (ج. بولاق مصر در پیست جلد ۱۸۶۸/۶۹، ج. قاهره در پیست ویکجلد ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶)، ر. ک. ج. بولاق، ج ۸، ص ۶۳ و بعد. - مجلمل التواریخ یک اثر تاریخی فارسی است که در سال ۱۱۲۶ توسط نویسنده ناشناسی نوشته شده است. ج. به انصمام ترجمه فرانسه توسط «مول»، مجله آسیایی Journal asiatique، د ۴، ج ۱۴، ص ۱۱۶ و بعداز آن، ص ۱۳۶ و بعداز آن.

۱۷ - نظام الملک (۱۰۹۲ - ۱۰۱۸) در این کتاب که در واقع برای ارشاد رجال دولتی نوشته شده، پاره ای از نهضت های خطرناک زمان خود را نیز مورد توجه بسیار قرار داده است. وی مکتب مزدک را اساس کلیه چنبش های اجتماعی مشرق زمین میداند. سیاست نامه، چاپ متن فارسی توسط «شفر» Ch. Schefer، پاریس ۱۸۹۱، ص ۱۶۶ و بعداز آن.

۱۸ - روایت داراب هرمزیان، ج. اونوالا E. M. R. Unvala، بهمراه مقدمه ای از شمس العلامه جیوانجی جمشید جی مدی، در دو جلد، بیانی ۱۹۲۲. داستان نوشیروان و مزدک در جلد دوم چاپ شده است، ص ۲۱۴ - ۲۳۰. برای نخستین بار «وست» E. W. West در کتاب بنیاد واژه شناسی ایرانی Grundriss der Iranischen Philologie ج ۲، ص ۱۲۸، بعنوان قسمتی از دست نویس B29 کتابخانه دانشگاه بمبئی از آن نام برده است. کریشن سن، در هنگام نگارش سلطنت قباد ... به این اثر بی نیزه بود ولی بعداً در دو روایت ... محتوی این قطعه کوتاه را بدست داد و آن را با سیاست نامه مقابله کرد، ص ۳۲۶ - ۳۲۲. مصنف این قطعه منظوم دستور انوشیروان کرمانی است.

۱۹ - ج. السترانج Guy le Strange و نیکلسون R. A. Nicholson، مجموعه اوقاف گیب، دوره جدید، ش ۱، لندن ۱۹۲۱. ر. ک. کریشن سن، ایران در ... ج ۱، ص ۶۵. کریشن سن «محتوی این اثر را در دو روایت ... ص ۳۲۹ - ۳۲۷، ذکر کرده است.

۲۰ - بیرونی، ج. زاخائو: ص ۹۹، س ۱۸ و بعد. در خصوص بلعمی ر. ک. کریشن سن، ایران در ... ص ۵۳ - ۵۶، و همچنین سلطنت قباد ... ص ۲۶ - ۲۲. برای اطلاع از مشخصات گروه چهارم ر. ک. کتاب اخیرالذکر، ص ۵۹ و بعد.

۲۱ - بلعمی (متوفی به سال ۹۹۶) کتاب خود را در حدود سال ۹۶۳ نوشته است.

ر. ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۶۳۸ و بعد.  
 ۰۲۲ - خوارزمی، کتاب مفاتیح العلوم، ج، فلوتن G. V.V loten، لیدن ۱۸۹۵، ص ۳۸۰.  
 این کتاب در میان سالهای ۹۷۵-۹۹۲ نوشته شده است. - ابوالقاسم بن حوقل، صورة الارض،  
 ج. دو خویه، مجموعه جغرافیدانان عرب، ج ۲، لیدن ۱۸۷۳، ص ۲۱۷. یاقوت رومی (متولد  
 حدود ۱۱۷۹ - متوفی به سال ۱۲۲۹)، معجم البلدان، ج. ووستفلد، لیپزیک ۷۳ - ۱۸۶۶، در  
 شش جلد؛ کتاب المشترک وضعًا وال مختلف صقعاً، ج. ووستفلد گوتینگن ۱۸۴۶ - ابن فقيه همدانی،  
 مختصری از کتاب البلدان ج. دو خویه، مجموعه جغرافیدانان عرب، ج ۵، لیدن ۱۸۸۵، ص  
 ۰۲۴۷ - ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب بن مسکویه (مشکویه، متوفی به سال ۱۰۳۵) تجارت  
 الام، ج. کاتانی L. Caetani، انتشارات او قاف گیب، ش ۱/۷، لیدن ۱۹۰۹، ص ۰۱۶۸.  
 قزوینی، تاریخ گزیده نوشته شده به سال ۱۳۳۵، ج. براون، انتشارات او قاف گیب، ش ۱/۱۴،  
 ص ۱۱۴.

۰۲۳ - محمد شهرستانی، کتاب الملل والنحل - Book of Religious and Philoso phical Sects، بخش اول، ج. کورتن W. Cureton، ۱۸۴۲، ص ۱۹۲ و بعد از آن. ترجمه Religionsparteien این اثر توسط «هاربروکر» Th. Haarbruecker در دو جلد تحت نام und Philosophenschulen منتشر شده است، هاله ۱۸۵۰-۱۸۵۱، ج ۱، ص ۲۱۹ و بعد از آن. - القهرست توسط «فلوگل» G. Fluegel برای چاپ آماده گردید ولی پس از مرگ اوی به همت «رودیگر» E. Ruediger و «آگوست مولر» August Mueller در دو جلد منتشر شد، لیپزیک ۱۸۷۱-۷۲. - کتاب فارسی دبستان مذاهب که در خصوص مذاهب گوناگون بحث می کند، میان سالهای ۱۶۵۳-۱۶۵۷ توسط بلک پارسی که پیرو یکی از فرقه ها بوده، بنام «موبد شاه» (با «ملاموید») نوشته شده است (ر. ک. «هوروویتس» J. Horovitz، دائرة المعارف اسلام. ج ۱، ص ۹۲۲ و بعد). این کتاب توسط «شا» D. Shea و «ترویر» A. Troyer تحت عنوان the Dabistan, or School of Manners در دو جلد منتشر شده است، پاریس ۱۸۴۳. این کتاب در شرق بارها به چاپ رسیده است، کلکته ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹، II، ۱۶)، تهران ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴، I، ۰، ۲۲)، بمبئی ۱۲۶۴ هجری قمری (۱۸۴۶، XII، ۹)، همچنین در سال ۱۲۷۷ هجری قمری (۱۸۶۰، VII، ۲۰). ر. ک. «اته» H. Ethe، ادبیات فارسی نو Neopersische Literatur در کتاب بنیاد واژه...، ج ۲، ص ۲۸۰؛ براون، تاریخ ادبیات ایران A Literary History of Persia ج ۱، ص ۰۲۷۰. برای اطلاع از نظر «کریستن سن» R. K. سلطنت قباد... ص ۸۶ و بعد از آن.

۰۲۴ - «بروکوپیوس» در اواخر قرن پنجم میلادی چشم به دنبی گشود و با توجه به تحصیلات شایسته خویش توفیق یافت که وقایع زمان خود را رو به مرتفه بدرستی ارزیابی نماید. کتابهای اول و دوم تاریخش موسوم به تاریخ در هشت جلد به طرح جنگهای میان بیزانس و ایران اختصاص یافته است (بهمن جهت است که آنرا جنگ ایران Bellum Persicum نامیده اند). وفات اوی بعد از سال ۵۶۲ انفاق افتاده است. کتاب او توسط «و. دیندروف» W. Dindorf چاپ شده است، بن ۱۸۳۳، ر. ک. ج ۱، ص ۲۴ و بعد از آن و ۳۱ و بعد از

آن و ۵۵ و بعد از آن و ۵۵ و بعد از آن و ص ۱۰۹ و بعد. چاپ جدیدی از این اثر توسط «هاری J. Haury» تحت عنوان مجموعه آثار پروکوپیوس قیصری - Procopii Caesarien در چهار جلد به چاپ رسیده است، لیپزیک ۱۹۰۵-۶. برای اطلاع از sis opera omnia تاریخچه مکتب مزدک و قباد ر. ک. فصل سوم تا یست و یکم از کتاب اول. برای بررسی آثار وی ر. ک. تاریخ ادبیات بیزانس Geschichte der byzantinischen Literatur نوشته «کرمباخر» K. Krumbacher، مونیخ ۱۸۹۷، ص ۲۳۰ و بعد از آن . - «آگاثیاس» در حدود سال ۵۳۶ در «میربنا» واقع در آسیای صغیر به دنیا آمد و در سال ۵۸۲ جان سپرد. تاریخ او تحت عنوان درباره اعمال ملوکانه پوستی نیانوس شامل پنج کتاب است که به تشریح وقایع عهد قیصر «پوستی نیانوس» Justinianus بین سالهای ۵۵۲ - ۵۵۸ تألیف شده است. این کتاب تحت عنوان پنج کتاب تاریخ از آگاثیاس میربنا بـ ترجمه لاتین - Agathiae Myrinaei G. Niebuhr Historiarum libri quinque cum versione latina به چاپ رسیده است، بن ۱۸۲۸. «آگاثیاس» حواشی نسبتاً مفصلی بر تاریخ ایران در عهد ساسانیان نوشته که مطالب آن بنا به گفته خود او از مأخذ رسمی فارسی گرفته شده است. - «توفیلاكتوس سیموکاتس» صاحب کتاب تواریخ برای سالهای ۵۸۲ تا ۶۰۲. این کتاب را «بکر» I. Bekker تحت نام هشت کتاب تاریخ منتشر کرده است، بن ۱۸۳۴، ک ۴، ب ۶، ص ۱۷۱ و بعد. - یوانس مالالاس Joannes Malalas از اهالی انطاکیه در شمار تاریخ نویسان قرن ششم است که کتاب وی موسوم به وقایع نگاری حوادث تا سال ۵۶۳ را در بر دارد، ج. «ل: دیندرف»، بن ۱۸۳۱، ص ۳۰۹ و ۴۲۹ و ۴۴۴ و ۴۷۱ و بعد. - نویسنده ناشناسی در ربع دوم قرن هفتم تاریخ پاسکاله Chronikon Paschale را نوشته است که حوادث تا سال ۶۲۸ را شرح میدهد. ج. ل. دیندرف، بن ۱۸۳۲، ج ۱، ص ۶۱۴ و بعد از آن . - کتاب «توفیانس» توسط «کلاسن» J. Classen منتشر شده است، بن ۱۸۳۹. ر. ک. ج ۱، ص ۰۲۶۱ - «گنورگیوس کدنوس» صاحب کتاب تأیفات یوانس اسکنی لینس که با هتمام «مانوئل بکر» تکمیل و تصحیح شده است Joannis Scylitzae ope ab Imm. Bekkero suppletus et emendatus اصلاحی پیندری Epitome historiarum libri XVIII ex recensione M. Pinderi بن ۱۸۳۸، ج ۱، ص ۶۲۴ و ۶۳۹ و ۱۰۸ و ۹۲ و ۸۸ علاوه بر آنچه گذشت، چاپهای دیگری نیز از نویسندگان نامبرده توسط «میگنه» Migne منتشر شده است. پلران روحانی مجموعه یونانی، Patrologia, Series graeca ج ۸۷ و ۱۳۷ و ۱۳۵ و ۱۲۲ و ۱۲۱ و ۱۰۸ و ۹۲ و ۸۸ انتشار یافته است، C. de Boor توسط «دوبور» Lippizik ۱۸۸۷.

## فصل پنجم

### اوپرای ایران در زمان ساسانیان

پیدایش هرجنبش اجتماعی، همانطور که مشهود است، وابستگی مستقیمی با اوپرای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد که در زمان بروز آن نهضت بر یک کشور حکمرانی ماست. کیفیت همین اوپرای ایرانی است که نقطه آغاز جنبش را پایه میگذارد و اساس هدفهای آنرا بنامی نهند. پیدایش مکتب مزدک و تاریخچه آن نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده است. با توجه به اوپرای ایرانی شاهنشاهی ساسانیان در حوالی سال ۴۹۰ میلادی و بررسی اساس و ماهیت این اوپرای بخوبی میتوان به علل ظهور جنبش مزدکیان در این زمان پی برد و به آنچه که انگیزه نهایی این قیام ملی بوده است، آگاهی یافت. در این هنگام اوپرای ناخوشایندی بر سراسر مملکت سایه افکنده بود. البته جنگ فلاکت بار با هیاطله و عواقب آنرا نباید تنها عامل دگرگونی اوپرای ایران و بالنتیجه ظهور این جنبش انقلابی بشمار آورد. دلایل متعددی که برای پیدایش این جنبش در اجتماع آن زمان موجود بود، ریشه‌هایی بس عمیق داشت و به زمانهای دورتری بر میگشت. بحران ایران که ناشی از همین ریشه‌های دوران قبلی بود، بتدریج توسعه یافت و با وجود اقداماتی که در راه تخفیف آن بعمل آمد (مانند کسب موقوفیت در عرصه نبرد و صحنه سیاست

خارجی و بهبود موقعت اوضاع اقتصادی) روز بروز بر شدت وحدت بحران افزوده شد. کسانی‌که در این هنگام در رأس امور مملکتی قرار داشتند، نجبا و اشرفزادگان بزرگ بودند<sup>۱</sup> که خود به چندین گروه تقسیم می‌شدند. در میان طبقه نجبا، شاه<sup>۲</sup> و اعضای خاندان سلطنتی<sup>۳</sup> از قدرت بیشتری برخوردار بودند و شاهزادگان و شاهان ایالات تابع، یعنی «شهرداران»<sup>۴</sup>، در مرحل پایین‌تری قرار داشتند. پس از گروههای نامبرده «واسپهراں» یعنی اعضای خاندانهای متشخص بودند که برخی از آنها اصل پارتی داشتند<sup>۵</sup>. در ردیف‌های بعدی نجبا بزرگ، یعنی «وزرگان»<sup>۶</sup> و سپس نجبا فرودست، یعنی «آزادان» جا داشتند که خود نیز به گروههای گوناگون کوچکتری منقسم می‌شدند<sup>۷</sup>. دومین قدرت بزرگ ایران که در موقعیت‌های سیاسی نیز نقش حساسی را ایفا می‌کرد، طبقه روحانیون یا مغان بود که تصمیم نهایی در مورد کلیه امور شرعی، اجرای مراسم دینی، ارشاد مذهبی و غیره بعهده آنان بود<sup>۸</sup>. آنچه که امروزه تحت نام توده کارگر مراد می‌شود، بیشتر شامل کشاورزان و روستاییانی بود که تحت شرایط نامساعد آن زمان به کار طاقت‌فرسایی اشتغال داشتند و از دست رنج خود طبقات دیگر اجتماع را تغذیه می‌کردند<sup>۹</sup>. ساکنین شهرها به تجارت و صناعت مشغول بودند<sup>۱۰</sup>. باید توجه داشت که این طبقه‌بندی اجتماعی بهیچوجه از دوران شاهنشاهی ساسایان منبعث نشده، بلکه از زمانهای پیشین در ایران وجود داشته است. این نوع طبقه‌بندی در تمدن ایران باستان نیز تا حدودی مشاهده می‌شود. اگر چه در زمان ساسایان صحبتی از جامعه کاستی در ایران نبوده ولی عملأً چنین چیزی وجود داشته است. این اصطلاح را که امروزه دیگر مردود شده است، بدون تردید میتوان برای هر یک از طبقات عهد ساسایان بکار برد، زیرا ورود از طبقه‌ای به طبقه دیگر امری غیرممکن بوده است<sup>۱۱</sup>. فؤدادیسم قدیمی اشکانیان از طرف ساسایان نیز اقتباس گردید و سرانجام به یک نظام اجتماعی منتهی شدکه هر یک از طبقات وظیفه کاملاً مشخص و معینی را بر عهده داشت. اوضاع سیاسی و تصمیماتی که در آن خصوص باید اتخاذ می‌شد، جملگی در دست خاندان سلطنتی و بزرگان

طراز اول بود که در آن میان اعضای شش خاندان بزرگ به نامهای سورین، قارن، اسپاهبد، زیک، مهران و سپندیات مهمترین نقش را ایفا میکردند.

افراد خاندانهای مذکور به انضمام خاندان سلطنتی که عضو هفتم این جمع بود، کلیه قدرت را در اختیار خویش داشتند. قسمت اعظم تمامی دارایی‌ها، اقطاعات، قصرها، ساختمانهای معظم، شکارگاهها، معادن و همچنین گروههای بردگان متعلق به این عدد بود.<sup>۱۲</sup>

بردگان که در متون حقوقی با عنوان «انشهریک» نامیده شده‌اند؛ در شاهنشاهی ساسانیان طبقهٔ پرجمعیتی را تشکیل میدادند، در کتاب حقوقی ماتکان هزار داستان مواردی بچشم میخورد که به شرح مسایل مربوط به بردگان اختصاص یافته است. شاید بتوان واژه «انشهریک» را «خارجی» معنی کرد. بردگان احتمالاً در اصل مزدمی بوده‌اند که رویهمرفته اصل خارجی، یعنی غیر ایرانی داشته‌اند.<sup>۱۳</sup> مالک برده که «سردار» نامیده میشد، در واقع صاحب اختیار وی بود و نسبت به «مزد» وی نیز حق تصرف داشت. چنانچه برده‌ای که مزدهای قبلی خود را دریافت نکرده بود، آزاد میشد، ارباب سابق اجباری به پرداخت مزد معوق وی نداشت. بردگان نیز مانند زنان از هیچ‌گونه حقوقی برخوردار نبودند. ارباب میتوانست بردهٔ خود را به شخص دیگری بیخشند و یا حتی آنطور که در پاره‌ای از متون حقوقی آمده است، اعقاب وی را نیز به دیگری واگذار نماید. مسایل مشکل و مبهم حقوقی نظری تعلق یک برده به دو ارباب و آزادی وی توسط یکی از آندو، اغلب بدست حقوقدانان حل و فصل میشد. اصطلاح دیگری که برای بردگان بکار میرفت، «بندک» بود. وجه تمایز دقیق دو اصطلاح «بندک» و «انشهریک» برای این نویسنده روشن نیست. هرگاه فقط به ریشه این دو اصطلاح توجه شود، میتوان «انشهریک» را فقط بردگان غیر ایرانی و «بندک» را بردگان ایرانی‌الاصل تلقی نمود. البته باید از نظر دورداشت که واژه «بندک» در فارسی باستان اصولاً بمفهوم «زیردست» بکار رفته است. بازها از زبان شاه گفته شده که وی «بنده»، یعنی سردار

خود را برای نبرد خاصی گسیل داشته است.<sup>۱۴</sup>

خاندان سلطنتی بزرگترین قدرت را که ظاهرآ عطیه الهی بود، در دست داشت. شاه که در شمار نجیبزادگان بود، لباسهای فاخری بر تن میکرد و خویشن را بظاهر جنگجویی نشان میداد که نیروی سلطنت از جانب خداوند به او ارزانی شده است.<sup>۱۵</sup> شاه خویشن را از اعقاب ایزدان ووابسته به ایشان مینامید.<sup>۱۶</sup> وی توسط پدرش به نجاشیینی انتخاب میشد و پس از مرگ پدر از جانب مجتمع نجبا و روحا نیون دعوت شده، بعنوان شاه انتخاب میگردد.<sup>۱۷</sup> البته مجتمع مذکور میتوانست یکی دیگر از منسویین خاندان سلطنتی را بجای وليعهد به مقام سلطنت برگزیند. در سال ۴۲۵ میلادی پس از مرگ یزدگرد اول چنین حادثه‌ای رخ داد و خسرو که از یک شاخه دیگر خاندان ساسانی بود، به مقام سلطنت برگزیده شد. پس از این واقعه بهرام گور که وليعهد قانونی بود، ادعای سلطنت کرد و بعد از انجام آزمایشی از جانب خسرو و مجتمع فوق الذکر دعوت شد و به مقام سلطنت انتخاب گردید.<sup>۱۸</sup> انتخاب شاه منوط به شخصیت، درایت، حکمت و قدرت وی بود. همین ضوابط بود که وی را شایسته برخورداری از قدرت واقعی معرفی میگرد و به او اجازه میداد تا «درازدست» بمفهوم اغراق آمیز این اصطلاح باشد. گهگاه اختلافاتی میان شاه و بزرگانی که به کار گمارده شده بودند، پیش میامد و بعضی اوقات نیز توافق و تفاهم کامل میان ایشان برقرار بود. اشخاصی که در خدمت شاه انجام وظیفه میگردند، عبارت بودند از: سپهسالاران، صدراعظم، استانداران، مرزبانان و درباریان. دستگاه بود که از اداره امور کشوری به شاه کمک میگرد، شامل «دویران» بود که برای نصی امور مالی، حقوقی و غیره پروردش می‌یافتد.<sup>۱۹</sup> نجای فرودست اغلب بعنوان سواره نظام در خدمت سپاه بودند. این گروه شباهت زیادی به شوالیه‌های قرون وسطی دارد. نجای فرودست در امور کشوری هم به کار مشغول بودند و در این راه از «دویران» کمک میگرفتند. مودخان عرب طبقه‌بندی مردم ایران را در پاره‌ای موارد بطور دقیق ضبط نکرده‌اند. ثعالبی از دو طبقه مردم در

عهد ساسایان ذکر میکند که تاجگذاری نخستین پادشاه ساسانی، اردشیر اول، را به وی تهنیت گفته‌اند. این دو طبقه با اصطلاحات «خاص» و «عام» مشخص شده‌اند.<sup>۲۰</sup> این مجلس شادمانی شامل سه مرحله بوده است: حاضرین ابتدا شاهنشاه جدید را ستوده، سپس زبان به تحسین او گشوده و سرانجام وی را ثنا گفته‌اند. ثالثی درباره تاجگذاری هر همز اول نیز همین مطالب را تکرار میکند. بعدها فقط نمایندگان نجبا در چنین جشن‌هایی حضور می‌یافتند. در هنگام بتخت نشستن بهرام سوم فقط از «بزرگان» (العظماء) نام برده شده است. آغاز پادشاهی نرسی با حضور اشراف، رئوس واعیان جشن گرفته شده است. اردشیر دوم از جانب عظامه واعیان مورد تهنیت قرار گرفته است. علاوه بر آنچه گذشت، عناوین یا ترکیبات دیگری نظیر عظامه، المملکة، رؤسائالرعیة، وجوهالرعیة، الوجوه بالایرانشهر وغیره نیز ضبط شده است<sup>۲۱</sup>. ولی در پاره‌ای موارد، منظور ثالثی از عناوین مذکور روشن نیست. جشن تاجگذاری بلاش دارای مراسم گوناگونی بوده است: اجتماع کنندگان ابتدا با شاه عهد عبودیت و تبعیت بسته سپس با اطاعت تمام تاج را بر سر شاه نهاده، به او تبریک گفته‌اند و سرانجام دعای خیرش نموده، در برابر او سر تعظیم فرود آورده‌اند.<sup>۲۲</sup> همانطوری‌که از مورد فوق الذکر مشهود است، در موقعی که برای انتخاب شاه توافق وجود نداشت، کاربه اخذ رأی میکشید. بهرحال مردم ایران بهدو طبقه اصلی «نجبا» و «رعايا، عوام» تقسیم میشدند. در خصوص بالاترین گروه نجبا، یعنی «شهریاران» و تعداد آنها اطلاعات نسبتاً دقیقی در دست است. این خردابه در کتاب جغرافیایی خود<sup>۲۳</sup> مینویسد که اردشیر اول عنوان «شاه» را رویه مرفته به‌سی و سه شاهزاده و استاندار داده بوده است. شاهزادگان خاندان سلطنتی در جوانی به استانداری گمارده میشدند تا بدین ترتیب به فنون کشورداری آگاهی یابند. پس از مرگ یزدگرد اول مجمع نجبا تمایلی به انتخاب پسر وی، بهرام، نداشت زیرا آنان معتقد بودند: «او هرگز ولایتی یا کاری نداشته است تا وی را بدان توان آزمود و حال وی را توان شناخت»<sup>۲۴</sup>. اگرچه امکان خلع نجبا فرودست وجود داشت ولی

حکمرانی مناطقی که تحت سلطه آنها بود، همچنان در اختیار خانواده ایشان باقی میماند. بر عکس آنچه گذشت، مقام استانداری در خانواده‌های شاهزادگان موروثی نبود. در *كتاب التاج* اثر جاحظ آمده است که اردشیر اول تمام رعایات خود را به چهار طبقه تقسیم کرده بود. در طبقه اول اعضای خاندان سلطنتی و نجبا قرار داشتند، طبقه دوم را روحانیون و خدمتگزاران معابد تشکیل میدادند، طبقه سوم پزشکان، دیگران و ستاره شناسان را دربرداشت و طبقه چهارم مشتمل بر کشاورزان و پیشه‌وران بود<sup>۲۵</sup>. در نامه *تنسر* از چهار طبقه بهاین ترتیب نام برده میشود، روحانیون، نجبا، کارمندان و بالاخره کشاورزان و پیشه‌وران<sup>۲۶</sup>. مسعودی در *كتاب التنبيه* ... بزرگترین پست دولت ساساییان را «وزرگ فرماندار» دانسته و علاوه بر این به چهار منصب بزرگ دیگر نیز اشاره کرده است: موبدان موبد، سپهسالار اعظم، رئیس دیگران و سرکرده کشاورزان و پیشه‌وران<sup>۲۷</sup>. با توجه به آنچه گذشت، در میاییم که این متون در طبقه‌بندی مردم ایران رویهم رفته هم‌داستانند و لذا میتوان طبقه‌بندی مذکور را کاملاً معتبر دانست.

ساساییان که بنا به علل قانونی، ظاهرآ خویشن را از اعقاب خاندان سلطنتی قبل از اسکندر معرفی میکردند<sup>۲۸</sup>، درواقع نظیر کلیه خاندانهای سلطنتی دیگر، فقط از راه زور موفق به تصاحب سلطنت ایران شده بودند. در سراسر مشرق زمین قانون غیر مکتوبی وجود داشت که بر حسب آن، خاندان جدید سلطنتی باید قرابت خویش را با خاندان سلطنتی پیشین بائبات میرساند. از اینرو ساساییان نیز مدعی خویشاوندی با آخرین شاه ایرانی شدند و اجداد خود را از بازماندگان «دارا»ی جوان که از لحاظ تاریخی همان داریوش سوم باشد، معرفی کردند. اما در ایران دلیل دیگری نیز برای پافشاری در خویشاوندی با خاندان سلطنتی پیشین وجود داشت و آن «فرکیان» بود. «فرکیان» درواقع نوعی نگهبان معنوی بشمار میرفت که در طول سلطنت همواره به مراد شاه بود و هیچگاه بطور دائم در تملک شاهان غاصب که از نژاد ایرانی نبودند، درنمیامد. در دوران آشتفته قرن هفتم میلادی این اعتقاد

که حتی در اوستاد ادبیات فارسی میانه نیز ظاهر شده است، بتدریج از بین رفت. در تاریخ ثعالبی به لطیفه‌ای در این خصوص برمیخوریم. روزی «شهر و راز» که در سال ۶۴۵ میلادی ساسانیان را کنار زده، تخت سلطنت را غصب کرده بود، گفت: «یک روز پادشاهی بر صد سال بندگی در جهان دارد». آنگاه پسر بزرگش وی را سرزنش کرد که او از نسل پادشاهان نیست و بالنتیجه لیاقت سلطنت را ندارد، لذا باید افکارش را معطوف زمانی نماید که احتمالاً توسط زیرستان خود از حکومت ساقط گردد. اما پسر کوچکتر برادر را نکوهش کرده گفت: «قدرت پادشاهی موقوف به خاندان ساسانی نیست! چه بسا مردانی که در خود سلطنت هستند و نگهداری خلق را بهتر از آن خاندان میدانند». این لطیفه در حقیقت مرثیه غم‌انگیزیست بر سر مزاری که بعدها خاندان سلطنتی و دولت ایران را به کام خود فروکشید<sup>۲۹</sup>.

درجوار «شهریاران»، یعنی همان شاهان محلی که در مناطق خاصی حکومت میکردند، هیئت دیگری نیز که شامل درباریان نجیب‌زاده بود، قدرت اساسی را در دست داشت. تصمیماتی که بواسیله این هیئت گرفته میشد، در سراسر شاهنشاهی ایران لازم‌الاجرا بود و بهمین جهت قبل از عنوانین اعضای این هیئت همواره لفظ «ایران» ذکر میشد. برای مثال فرمانده کل قوا نظامی عنوان «ایران سپاهیت» داشت و دیگر اعظم «ایران دویرپت» نامیده میشد و غیره. «وزرگ فرماندار» عمل نخست‌وزیر را انجام میداد<sup>۳۰</sup> نواحی مرزی توسط «مرزپانان» اداره میشد<sup>۳۱</sup>. هریک از استانها به نواحی بسیاری تقسیم میشدند و شخصی با عنوان «شهریار» در رأس آنها قرار میگرفت<sup>۳۲</sup>. هر ناحیه نیز بنوبه خود به چندین بخش کوچکتر تقسیم میشد. کارمندان کشوری و مقامات عالی‌تبه، علاوه بر دیگران، افراد مسلحی را نیز در اختیار داشتند که دستورات ایشان را به مرحله اجرا درمی‌آوردند. این اشخاص که همان مأموران نظامیه و امنیه بودند، «پاییگان» نامیده میشدند. اینان بر اعمال مردم نظارت داشتند و کارهایی نظیر بازجویی، تعقیب، اعدام و غیره بعهده ایشان بود<sup>۳۳</sup>. پاده‌ای از خصوصیات دیگر مربوط به اداره امور داخلی شاهنشاهی ساسانی هنوز

هم برای ما روشن نشده است.

«ملت» واقعی، بمفهوم سیاسی کلمه، فقط و فقط از نجبا تشکیل می‌یافتد. این امر شباهت کاملی به وضع نجبا «بوهمن» Boeehmen در قرون وسطی داشت که در مأخذ بعنوان «ملت بوهم» Populus Bohemorum از آنها یاد شده است. از لحاظ تاریخ سیاسی نیز «ملت ایران» فقط شامل همان «نجبا»ی این سرزمین بود. کتاب‌های تاریخی و مأخذ دیگر تنها به بازگو کردن اعمال و کردار نجبا ایرانی اکتفا نموده‌اند. وظیفه و رسالت نجبا خدمت به دولت و یا بعبارت دیگر، خدمت به رئیس دولت، یعنی پادشاه و حفظ اساس نظام حاکم بود. سرنوشت خلق وابسته به لطف و قهری بود که از اقتدار و خودکامگی نجبا سرچشمه می‌گرفت. هر گاه جنگی پیش می‌آمد؛ نجبا خویشتن را به زره مجهز ساخته، سوار بر مرکب خود پیش می‌تاختند و رعایای آنان بعنوان پیاده نظام بد بالشان روان می‌شدند. بدین ترتیب باید گفت که اساس تربیت نجیب‌زادگان از بد و امن برایه تحقق بخشیدن به وظایف اصلی ایشان استوار می‌شود. افراد این طبقه با نحوه کاربرد سلاح‌ها آشنا می‌شوند، تیراندازی و سوار کاری را فرا می‌گذرانند و به تمرینات رزمی و بازیهای سواره می‌پرداختند. اوقات ایشان بیشتر مصروف بازی چوگان، شکار و تاحدودی نیز موسیقی می‌شوند. آموزش معلومات سیاسی و دینی نیز تا حدودی ضروری بود و آنها را برای خدمت در امور کشوری مهیا می‌ساخت<sup>۳۴</sup>. یکی از خصوصیات مهم این افراد غرور و نخوتی بود که از موقعیت اجتماعی، منشأ طبقاتی، مالکیت، اهمیت و برتری نسبت به طبقه کارگر ناشی می‌شود. این احساس غرور عمدتاً توسط مطالعه سنن کهن نژادی (که اغلب نیز مورد تحریف قرار گرفته بود)، معارف و افسانه‌های حاکمی از اعمال پهلوانی پیشینیان که باعث راه یافتن آنها به دربار شاهان اساطیری و تاریخی شده بود، بیدار نگهداشته می‌شود. این سنن پهلوانی بیشتر توسط نجبا فروخته، یعنی «دیه‌کنان» حفظ می‌شود و تصویر رماتیکی از شوالیه‌گری گذشته ایران را مجسم می‌ساخت. بعدها توسط خویشاوندان همین افراد بود که در اوآخر عهد ساسانیان مظامین مذکور

جنبه ادبی بخودگرفته، در شعر فارسی نو و آثار تاریخ‌نویسان عرب راه پیدا کرد.<sup>۳۵</sup> در خصوص اغذیه و اشربه باید دانست که نجبا، برخلاف شاهان که علاقه مفرطی به آشپزخانه‌های مفصل داشتند، همواره جنبه اعتدال را دعایت میکردند. شاید بتوان علت این علاقه شاهان را در کثرت جمعیت درباریان و رفت و آمد میهمانانی دانست که اغلب، حتی هر روز، در دربار پذیرایی میشدند.<sup>۳۶</sup> «هوراتیوس» Horatius در این شعر معروف خود به همین امر اشاره کرده است:

Persicos odi, puer, apparatus ...

ایرانیان فقط بهنگام گرسنگی طعام میخوردند، در فکر غذای لذیذ نبودند و اشربه را بعد اعتدال مینوشیدند.

کارهای سازنده بعهده مردم دهات و ساکنین شهرها بود. این عده از مردم موظف بودند که به کشاورزی، دامپروری و صناعت پردازند.<sup>۳۷</sup> اشتغال به این امور که در عهد باستان از طرف زردشت حکیم بعنوان وظیفه عمومی کلیه دینداران شناخته شده بود، در زمان ساسانیان سرنوشت تیره طبقه زحمتکشان را تشکیل میداد. توده مردم منحصرآ برای کار و پرداخت باج و خراج آفریده شده بود.<sup>۳۸</sup> مالیاتها به دو نوع تقسیم میشد و سطح آنها نسبتاً بالا بود. یکی از مالیاتها «خرج» و دیگری «گزیت» نام داشت.<sup>۳۹</sup> در تلمود بابلی نیز اغلب از دو نوع مالیات با اسمهای «کرگا» و «تسقا» نامبرده شده است. «کرگا» مالیات سرانه (کرگا به سر مردم تعلق میگیرد) و «تسقا» ظاهرآ مالیات ارضی بوده است. در رساله دینی باوا- مصیعا (b, ۷۳) چنین آمده که زمین در انتیاد «تسقا»ست و شاه مقرر داشته است که آنکس حق بهره‌برداری از زمین را خواهد داشت که «تسقا» را پردازد.

با مقایسه مفاهیم این دو اصطلاح در زمان اسلام، چنین بنظر میرسد که در تلمود منظور از این نوع مالیات‌ها بدرستی درک نشده است. البته بعيد نیست که مفهوم این دو واژه بعدها در دوران پس از تلمود تغییر کرده باشد. آنطور که از گزارشات عربی بر می‌اید، واژه «خراءگ» که در عربی و فارسی نو بصورت «خرج»

در آمده، قبلاً بمفهوم «مالیات ارضی» بوده است. «مالیات سرانه» در عهد ساسانیان «گزیت» نام داشته که در آرامی بصورت «گزینا» و در عربی بشکل «جزیه» درآمده است. اعراب که ایندو نوع مالیات را از نظام مالیاتی ایران اقتباس کرده بودند، اصطلاح «تسقا» را بعنوان مترادف با «خرج» برای مالیات ارضی بکار میبرند. وصول مالیات به عهده دیرانی بود که بدان کار گمارده شده بودند و «آمارکار» نام داشتند<sup>۴۰</sup>. مأمور عالیرتبه‌ای که سیاست مالیاتی کشور را در دست داشت، «و استریوشان سalar» یعنی «سالار کشاورزان» نامیده میشد.

علت این نامگذاری آن بود که کشاورزان بیش از افراد طبقات دیگر موظف به پرداخت مالیات بودند. باید دانست که مالیات فقط به افرادی که بطور دائم در ناحیه‌ای اقامت داشتند، تعلق میگرفت. در تلمود بابلی (سننهزارین، ۱۱۲، a) میان «پسران ناحیه» که مشمول پرداخت مالیات میشدند و افراد «مقیم ناحیه» که از پرداخت مالیات معاف بوده‌اند، فرق گذاشته شده است. گروه اول را کسانی تشکیل میدادند که بطور دائم در ناحیه‌ای سکونت داشتند و گروه دوم شامل افرادی بود که بطور موقت در منطقه‌ای بسر میبرندند. ملاک تمایز میان این دو گروه نیز در تلمود ذکر شده است. کسانی که حداقل دوازده ماه در ناحیه‌ای سکونت داشتند، در شمار «پسران ناحیه» به حساب میآمدند و افراد دیگری که حداقل سی روز در منطقه‌ای اقامت گزیده بودند، شامل گروه «مقیم ناحیه» میشدند. در کتاب طبری میزان این مالیات‌ها نیز شرح داده شده است. تا قبل از سلطنت خسروی اول، یعنی تا قبل از سال ۵۳۱ میلادی، «پادشاهان به نسبت آبادی و آبکری از هر ولایت یک سوم، یک چهارم، یک پنجم و یا یک ششم خراج میگرفتند و بعنوان باج سرانه نیز مقدار معینی اخذ می‌نمودند»<sup>۴۱</sup>. محصولات قبل از برداشت تخمین زده میشد و سپس خرمن میگردید. ولی از آنجا که برآورد محصول قبل از برداشت مستلزم آمدن مأمور اخذ مالیات به مزرعه بود و کشاورزان تا انجام برآورده اجازه درو نداشتند و این امر ممکن بود به غلات و میوه‌های رسیده لطمه بزنند و عملاً

نیز چنین میشد، قباد اول دستور داد محصولات بموضع از زمین برداشته شود و مالیات آن بعداً در سر خرمن‌ها برآورد گردد. بدین ترتیب قباد اول نخستین گام را در راه اصلاح وضع مالیاتی برداشت و سپس پسر وی، خسروی اول، این راه را با نجام رسانید.<sup>۴۲</sup> در کتاب دینکرت دستورات مهمی دربارهٔ مالکیت زمین داده شده است. برخی از کشاورزان که مالک مزرعهٔ خود بودند، با وسائل شخصی مستقلاً به زراعت میپرداختند و غلات مورد احتیاج خانوادهٔ خود را فراهم میاوردند. در جواز این اقتصاد فردی، گروههایی از کشاورزان نیز بمنظور آنکه زمین بیشتری را زین کشت بینند، بطور دستهٔ جمعی زراعت میکردن. نجبا و مالکین بزرگ قطعاتی از زمین‌های خود را به کشاورزانی که در آمدکمتری داشتند، اجاره میدادند. کشاورزان مستأجر که ناگزیر از پرداخت مالیات مقرر بودند، زمین اجاره‌ای را به مزرعه‌ای حاصلخیز مبدل میساختند. مقررات ویژه‌ای نیز وجود داشت که رابطهٔ میان تولید کنندگان این تعاوی و همچنین رابطهٔ میان مالک و مستأجر را مشخص میکرد.<sup>۴۳</sup> کشاورزان موظف بودند بهنگام وقوع جنگ بعنوان پیاده نظام در خدمت اربابان خود درآیند. «آمیانوس مارسلینوس» در کتاب خود از اینگونه سربازان عادی با اصطلاح «سپر بلا» یاد کرده است.<sup>۴۴</sup>

تاریخ ایران که اسامی بسیاری از شاهان، ملکه‌ها، سیاستمداران، سپهسالاران، استانداران، درباریان، موبدان و حتی خواجه‌سرايان را نیز ضبط کرده است، از توده مردم که در ایران نیز مانند هرجای دیگر اساس ملت و دولت را تشکیل میدهند، هیچگونه نامی بینان نیاورده است. علت این امر کاملاً واضح است؛ باید بخاطر داشت که مورخان ناگزیر بودند کلیه رویدادهای زمان را تنها از دیدگاه فتووالها بینند. «تاریخ» از نظر این افراد به تشریح و قایع جالب توجه زندگانی درباریان، جنگها، درگیری‌های نظامی و حوادث دیپلماتی محدود میشد. برای آنکه مورخین را بی‌جهت مورداً ایراد قرار ندهیم، باید اذعان کرد که در این نوشته‌ها بندرت به نام افراد عادی نیز بر میخوریم. این اشخاص از میان مردم عادی برخاسته

و اگرچه قدرتی بدبست نیاورده‌اند ولی نام پراهمیت آنها بجهت افکار بلندشان بر همهٔ اسامی دیگری که برای ما بجا مانده، سایه افکنده است. در شمار این افراد باید بهمانی، زردشت پسر خرگ و مزدک اشاره کرد. ولی مطلب قابل توجه اینکه مورخان همواره سعی نموده‌اند که اصل این افراد را نیز از خاندانهای بزرگ جلوه دهند.<sup>۴۵</sup> درخصوص مزدک فقط به‌این مطلب که وی موبدان موبد بوده، اکتفا شده است. طبقات حاکم همواره می‌کوشیدند تا توده مردم را از آزادی بیان و دست زدن به‌اقدامات جسوارانه دور نگهدارند. کلمه «همنوغ» برای اجتماع ایرانیان هیچ‌گونه مفهومی دربر نداشت. در تعالیم دینی موبدان برای القای این مفهوم که عبارت از رابطهٔ متقابل بین افراد اجتماع است، اصطلاح «همدینی»<sup>۴۶</sup> ساخته شده بود؛ اما رده‌بندی افراد اجتماع به‌چهار طبقهٔ گوناگون که دارای ریشه‌های عمیقی بود، بر اصطلاح مذکور فایق آمد و بتدریج دیوار غیرقابل نفوذی بر گردانید. هر یک از طبقات اجتماعی کشید. شاید تنها دلخوشی طبقهٔ عوام این بود که به‌دین راستین مؤمن هستند و پس از مرگ به آسمانها راه پیدا خواهند کرد. دلخوشی دیگر این افراد اصالت نژادی آنها بود که خود را از نژاد برتر و یا بهتر بگوییم از نخستین و بهترین نژاد، یعنی از تخمهٔ ایرج، میدانستند و بقیهٔ اقوام کرهٔ زمین را که به‌هشت ناحیه تقسیم می‌کردند، موجودات اهریمنی و از اعقاب نخستین زادهٔ تاریکی می‌پنداشتند که به‌جهنم سقوط خواهند کرد. تردیدی نیست که این دلخوشی باگذشت زمان در نظر مردم ضعیف گردید و پس از فتح اعراب بکلی فراموش شد و اعتقاد به‌سن نوشت جای آنرا گرفت. همین امر موجبات بهبودی نسبی وضع تودهٔ مردم را نیز فراهم آورد. دین اسلام برای تودهٔ مردم ایران بیشتر از دین باستانی و بومی آنان قابل قبول بود زیرا همانطور که از تاریخچهٔ جنبش مزدکیان مشهود است، دین قدیمی ایرانیان همواره در خدمت منافع قوادال‌ها و حفظ قدرت و موقعیت طبقات بالا بوده است. این دین دموکراسی نسبی را بهار مغان آورد که با خصوصیات سرزمینی که در آنجا بوجود آمده و با روحیهٔ ملتی که آن دین را از

مرزهای وطن خودگذرانده بود، ارتباط داشت. اگرچه اسلام در همه موارد رفتار ملایم و دوستی‌نامه‌ای نسبت به یاغیان بیگانه نشان نمیداد ولی با این حال باید مقام آنرا بالاتر از دینی دانست که با توجه به سن خاص خود سرکوبی دینی، اجتماعی، ملی و نژادی را توجیه میکرد.

پس از مرگ نابهنه‌گام اسکندر کبیر در سیزدهم زوئن ۳۲۳ پیش از میلاد<sup>۴۷</sup> امپراتوری وی به چندین دولت کوچکتر تقسیم شد و بعدها نیز مجدداً از هم پاشیده، منقرض گردید. اتحادیه‌ای که پس از نبرد «ایپوس» Ipsos در سال ۳۰۱ پیش از میلاد بوجود آمد، امر زودگذری بیش نبود. تمدن هلنی<sup>۴۸</sup> تغییرات مهمی را در زندگی اجتماعی و اقتصادی ایرانیان باعث گردید. در زمان سلطنت جانشینان «سلوکوس» اول Seleukos هوسوم به «نیکاتور» Nikator که لیاقت‌کمتری از خود نشان میدادند، اغلب ساترآپ‌هایی که اصل یونانی- مقدونی داشتند و همچنین شاهزادگان بومی در استانهای شرق دجله اعلام خود مختاری کردند. بدین ترتیب امپراتوری‌های جدیدی تأسیس یافت که از آن جمله باید به امپراتوری باکتریای یونان تحت فرمانروایی سرداران سلوکی و شاهنشاهی پارت اشاره کرد. شاهنشاهی پارت که در غرب امپراتوری باکتریای یونان واقع شده بود، توسط یکی از سرداران سکایی بنام «آرشاک» تأسیس یافت و اعلام استقلال کرد.<sup>۴۹</sup> امپراتوری باکتریا، هم در نواحی ایرانی و هم در مناطق مجاور هندی، بزودی به شاهزاده‌نشین‌های کوچکتری منقسم گشت. در همین اوقات که قدرت سلوکیان روز بروز ضعیف نرم گردید، در قسمت غربی ایران نیز دولتهای جدیدی به اقتدار رسیدند که مؤسسین آنها ساترآپ‌های شورشی (مادها) و یا شاهان محلی ایرانی (پارس، عیلام، میشان، ادیابن، آذربایجان، طبرستان، اسرائیل و غیره) بودند. افراد مذکور که در پارس «فرنار» نامیده میشدند از شاهزادگان روحانی اهل استخر- پرسپولیس بودند.<sup>۵۰</sup> لشکرکشی «آنطیوخوس» سوم Anthiochos بطرف شرق در سالهای ۲۰۶- ۲۱۲ پیش از میلاد نمایش بی معنی از قدرت سلوکیان بود که هرگز موفق به نوسازی این امپراتوری در

محدوده اولیه خود نشد. اگر چه اشکانیان توانستند دولتهای پراکنده را تحت فرمان خویش در آورند ولی بهر حال خود مختاری آن مناطق از استقلال ساتراپی‌های قبلی ایران در عهد هخامنشیان بیشتر شد. «پلینیوس» پدر G. S. Plinius در کتاب خود از هجده کشور پارسی سخن می‌گوید که مراد او همین ساتراپی‌ها و دولتهای غیر مستقل بوده است<sup>۵۱</sup>. حکمرانان این مناطق از لحاظ مقام بلا فاصله پس از شاهنشاه پارسی قرار داشتند. تقریباً تمام این حکمرانان در عهد ساسانیان نیز در مقام خود ابقاء شده‌اند. مراد از «شهرداران» که در کتبیه‌های شاهان اولیه ساسانی آمده، همین افراد است<sup>۵۲</sup>. این اشخاص نیز مانند شاهزادگان ساسانی که در بقیه استانهای کشور حکمرانی می‌کردند، دارای عنوان «شاه» بوده‌اند. فئودالیسم اشکانی موجبات تعزیه شاهنشاهی بزرگ ایران را فراهم آورد و تا آن حد پیش رفت که بعدها پس از دگرگونی‌هایی که خسروی اول ازوشیر و از در امور کشورداری ایجاد کرد، این تصور برای ایرانیان پیش آمد که در زمان میان اسکندر کبیر و به تخت نشستن اردشیر اول دویست و چهل شاه محلی بر ایران حکومت می‌کردند<sup>۵۳</sup>. در داستان کارنامه اردخشنیر پاپکان که به زبان فارسی میانه نوشته شده، از این شاهان محلی با عنوان «کتک خوتایان» نامبرده شده است. مورخین بعدی عرب همین عنوان را بصورت اصطلاح معروف «ملوک الطوائف» ترجمه کرده‌اند. اشکانیان که از شمال شرق ایران برخاسته بودند، به اصالت نژادی اعتقاد فراوان داشتند. بهمین علت است که اعتقاد مذکور میان توده مردم ایران بعدها نیز بی‌کم و کاست حفظ می‌شود. اشکانیان خود از نژاد جداگانه‌ای بودند که با تفاوت نژادهای دیگری که از اشکانیان چندان هم پست نبودند، مانند خاندانهای مشهور سودین، قارن و غیره، شاهنشاهی پادت را بنانهادند. در زمان سلطنت اشکانیان مفهوم «خاندان»، بیش از همه در میان طبقه نیجبا محدودتر شد. درست از همین اوقات بود که مفاهیم قدیمی «ویس پت» و «پس پهر» که نمایشگر اوضاع بعدی ایران است، معانی جدیدی بخود گرفت. «ویس پهر» از لحاظ اجتماعی با توجه به مفهوم اصلی این واژه در مقام بسیار

بالاتری از «ویس پت» قرار داشت. بدین ترتیب میتوان نتیجه گرفت که هر «ویس پت» که از طبقه کشاورزان بود، در سطح پایینتری از نجیبزادگان «ویس پهر» قرار میگرفت. از همینجا میتوان به یکی از جنبه‌های قوادالیسم پارتبی پی برد. تردیدی نیست که در چنین موقعیتی که دولت‌های مختلف پا بر صه وجود میگذارند، ارزش و اهمیت نجای جنگاورکه پایه‌گذاران حکومت‌ها و قدرت‌های بزرگ آینده را مورد حمایت خویش قرار میدهند، روز بروز افزایش میابد. افراد این طبقه در پی گردآوری ثروتی بودند که از طریق غنایم جنگی یا چپاول کشورهای ییگانه بددست میامد. شاهان فاتح نیز بمنظور حق‌شناسی و ابراز بزرگ منشی با هدایای خویش برثروت این افراد میافز و دند. در امپراتوری‌های ژرمنی نیز بهنگام مهاجرت اقوام وضع از همین قرار بود. اما جنگاوران حقیقی که تحت فرمان نجبا به جنگ میپرداختند، مردم عادی بودند که باید بنوعی ارض امیشدند، زیرا بدون وجود آنان تشکیل حکومت‌های جدید میسر نبود. از اینرو بزرگان ناگزیر بودند بوسیله در پی جلب نظر «مان‌پت»‌ها (بزرگان خانواده‌ها)، رؤسای خاندانها، سرکردگان روستاها و تشکیلات دیگر برآیند تا بدینوسیله از مساعدت آنان در راه پیشبرد مقاصد خاص خود استفاده نمایند. بدین ترتیب در وضع «بزرگان خانواده»‌ها که در اصل در تشکیلات اجتماعی دارای مقام یکسانی بودند تغییراتی حاصل شد و نظام دیگری براساس حقوق و وظایف قوادالی بوجود آمد. در این نظام جدید البته فقط آنسته از «بزرگان خانواده»‌ها که شجاعتر، غنیتر و حاضر و آماده‌تر بودند، از جانب بزرگان برگزیده میشدند تا اوامر آنان را به مرحله اجرا بگذارند. از اینرو افراد دیگر به طبقات پایینتر اجتماع سقوط میکردند و با گسترش این وضع که سیمای قوادالیسم هر کشوری را مشخص میسازد، بصورت رعایای غیرمستقل و یا حتی بردگان تحت انقیاد در میامدند. اینان که قدرت را در دست طبقه بالاتر میدیدند، بناقارتن به خدمت ایشان میدادند و قدرت هیچگونه مخالفتی نداشتند. هر گاه از طرف مردم مخالفتی صورت میگرفت، بجهت عدم تشکیلات منظم و وسائل

لازم، نتیجهٔ نهایی بdstت میگرفت، بجهت عدم تشکیلات منظم و وسائل لازم، نتیجهٔ نهایی بdstت نمیامد و به پیروزی نمیانجامید. با وجود آنچه گذشت، امتیازاتی نیز براین طبقه مردم مترب بود. طبقهٔ حاکم برای حفظ منافع شخصی ناگزیر از حمایت آنان بود، زیرا احتیاجات مادی و حتی موجودیت افراد آن طبقه وابسته به همین مردم و دسترنج کار و کوشش آنها بود. گهگاه که طبقهٔ حاکم دستخوش غرور بیش از اندازه شده، از فکر تودهٔ مردم خارج میشد، مخالفت در میان طبقات شدت میگرفت و سرانجام پس از مجادلات فراوان، قیام مردم پیاخته، منجر به تشکیل یک نظام جدید اجتماعی میشد. با انجال طبقه «بزرگ خانواده» طبقه «نجای فرودست» و «کشاورزان غیرمستقل» در ایران بوجود آمد. بزرگان می‌کوشیدند تا از پشتیبانی این افراد برخوردار شده، بدینوسیله در برابر قدرت دربار که برای آنان ناخوشایند بود، ایستادگی نمایند. بخصوص هنگامیکه پادشاه فعال و مقندری برایکه سلطنت تکیه میزد، احتیاج آنها به این اشخاص فزونی میگرفت. این نجای، همانند اربابان قرون وسطی که میان شاه و طبقات پایین‌تر مردم قرار داشتند، حد واسط میان تودهٔ مردم و تاج و تخت سلطنت بودند<sup>۵۴</sup>. بنابر آنچه گذشت، در شاهنشاهی پارت دو طبقه اجتماعی که البته از لحاظ کیفیت و کمیت با یکدیگر یکسان نبودند، بوجود آمدند. یکی از این طبقات را میتوان با واژه «آزادان» (آزادان) و دیگری را با اصطلاح «بندکان» (بندگان) مشخص نمود. طبقه اول در واقع همان «طبقه آزادان» منابع یونانی است که در لاتین بصورت *liberi* نامیده میشود و طبقه دوم همان *servi* رومیان است. البته باید مذکور شد که این مفاهیم با یکدیگر مطابقت کامل ندارند. «بندک» بطور اعم به تمام افراد زیر دست اطلاق میشده و مفهوم «برده» را در بر نداشته است. پیش از این اشاره شد که در عهد هخامنشیان هر کس که بطور کلی در خدمت شاه بود، حتی فرماده کل قوای نظامی نیز «بندک» نامیده میشد. در زمان اشکانیان این واژه مفهوم محدودتری بخود گرفت و به زیر دستانی اطلاق شد که از میان طبقه کارگر و وابسته به نجای بودند. به حال، این واژه بمفهوم

Servus رومی نبوده است. البته باید دانست که در شاهنشاهی پارت، آنطورکه از بخش‌های مهمی از منابع قدیمی بر می‌اید، تعداد بسیار زیادی «برده» به معنی واقعی کلمه نیز وجود داشته است. «پلو تارخ» Plutarchos در زندگینامه کراسوس (بند ۲۱) چنین آورده است که «سورناس» با لشکری مرکب از تیولداران و بردهان خویش که بالغ بر ده هزار سوار بود، به مقابله با «کراسوس» آمد. «یوستیوس» M. J. Justinus در خلاصه‌ای از تاریخ فیلیپی Historiae Philippicae «پومپیوس تروگوس» Pompeius Trogus مدعی شده است که در سپاه پارت‌ها بیشتر جنگجویان از میان طبقه بردهان بوده‌اند<sup>۵۵</sup>. فلاویوس یوزفوس Flavius Josephus درباره گروه سواران پارتی که شاهزاده «پاکوروس» Pakoros در سال ۴۰ پیش از میلاد برای حمایت از «هاسمونرس آنتیکونوس» Hasmonaeers Antigonos او رشیم مستقر کرده بود، مینویسد که تعداد آنها ۲۰۰ سوار و ۱۰۰ به اصطلاح «آزاده» بوده است<sup>۵۶</sup>. در واژه‌نامه‌ای از «هسوخیوس» Hesychios میتوان به فراابت واژه «آزادان» با معادل یونانی آن که در مأخذ یونانی آمده است، پی بردن: «..... آزادی که در ترد ایرانیان آزادیه (= آزادی) است...»<sup>۵۷</sup>. در عهد جدید (مکافه یوحنا، ب ع، ف ۱۵) که بدون شک نام برخی از طبقات مردم شاهنشاهی پارت آورده شده است، بعقیده اینجانب میتوان انعکاسی از اوضاع اجتماعی آن زمان پارت‌ها را مشاهده نمود<sup>۵۸</sup>. در زمان سلطنت پارت‌ها قوادالیسم ایران توسعه بیشتری یافت و به نقطه اوج خود رسید. ساترایپ‌ها از خود مختاری بیشتری برخوردار شدند و بتدریج فرماندهی کل قوای نظامی استانهای خود را نیز بعهده گرفتند. زمین‌های پهناوری بعنوان پیشکش به بزرگان پارتی هدیه شده و آنها در اداره امور مملکت با شاه سهیم شدند<sup>۵۹</sup>. در این هنگام رویهم رفته چهار طبقه مهم اجتماعی وجود داشت: خاندان سلطنتی، بزرگان، دارندگان اقطاعات متوسط و کشاورزان. تضاد طبقاتی میان خرده تیولداران و طبقه بزرگان مهمتر از اختلاف میان شاه و بزرگان بود. در هر یک از ساترایپ‌ها یک یا حندین خانواده یافت میشد که رئسی آنها حیطه قوادالیسم

خود را بر روستاهای و شهرهای متعددی گسترش داده بودند. سپاه پارتی از افرادی تشکیل می‌گردید که در التزام رکاب فئودالها بودند. «روستوتسف» M. Rostovtzeff درباره ساختمان اجتماعی پارت‌ها به طبقات گوناگونی از اینقرار اشاره می‌کند: بزرگان که طبقه حاکم را تشکیل میدادند، فئودال‌های کوچکتر که روستاهای و شهرهای را در تصرف خود داشتند، کشاورزان آزاد که در مزارع خودکار می‌گردند و بالاخره برگان که در خدمت بزرگان بودند<sup>۶۰</sup>. ساسایان نیز فئودالیسم مذکور را کاملاً اقتباس کرده‌اند. در این هنگام نجای فئودال موظف به انجام خدمات نظامی و پرداخت مالیات به حکومت مرکزی یا ادارات محلی و یا به هر دو محل شدند. آنطور که از سیاست‌نامه بر می‌آید، در این زمان بزرگان از ثروت بی‌حد و حصری در مناطق مختلف کشور برخوردار بودند. خسروی اول مقرر داشت تا سپاه سالار ظالم آذربایجان را که زمین‌کوچک زن بی‌بضاعتی را تصاحب کرده بودند، به سزای عمل خویش رسانده، پوستش را از تن جدا سازند. در تحقیقاتی که درباره این شخص بعمل آمد، معلوم شد که وی دارای ثروت هنگفتی بدین شرح بوده است: دو بار هزار هزار دینار زر نقد، پانصد هزار دینار سیمینه و زرینه، شصصد هزار دینار جواهرات، ملک و مستقل و ضیاع و عفار بسیاری در خراسان، عراق، فارس و آذربایجان، سی هزار اسب و استر، دویست هزار گوسفند، سی هزار شتر، هزار و هفتصد غلام ترک، رومی و جبسی و چهارصد کنیز<sup>۶۱</sup>. درخصوص طبقه «دهقانان» پیش از این سخن رفت. روحانیون نیز از مال و مکنت فراوانی برخوردار بودند. «عوام» اجازه خرید املاک نجای را نداشتند<sup>۶۲</sup>. در حالیکه ساکنین شهرها به تجارت و صناعت اشتغال داشته، فقط مالیات‌سرانه می‌پرداختند و از خدمات نظامی نیز معاف بودند، روستاییان موظف به انجام بیکاری و نوبتی بودند<sup>۶۳</sup>. کشاورزانی که در سطح پایین قرار داشتند، دارای هیچگونه حقوق قانونی نبودند. وصول مالیات‌ها اغلب به تعویق می‌افتاد و مقداری از آن باقی می‌ماند. بهرام پنجم (بهرام گور) در هنگام جلوس به تخت سلطنت دعا یارا از پرداخت مالیات ارضی معوق که بالغ بر هفتاد میلیون درهم می‌شد،

معاف کرد<sup>۶۴</sup>. دیوار مستحکمی که از دیرگاه میان طبقات مختلف اجتماعی کشیده شده بود، در تمام شئون زندگی روزمره نیز بچشم میخورد. نجبا و موبدان از راه پوشак، وسایل خانه، نحوه زندگی وغیره از یکدیگر تمیز داده میشدند. تقسیم‌بندی توده مردم بی‌شباهت به اتحادیه‌های صنفی قرون وسطی نبود. معیار این رده‌بندی نوع محصولاتی بود که آنها تهیه میکردند. در یک طرف اجتماع شوکت و عظمت خیره‌کننده‌ای جا گرفته بود و در سمت دیگر فقر و مسکن نیز قابل تصوری حکم‌فرما بود. امر وژه نیز این شکاف بزرگ هنوز در مشرق زمین بصورت یکی از مهمترین پدیده‌های زندگی مردم آن سامان بچشم میخورد. نویسنده‌گان قدیمی همواره به توصیف لباس‌های گرانقیمت، جواهرات، حتی چکمه‌های زرین بزرگان ایرانی، جامه‌های ابریشمین همسران آنان وغیره پرداخته‌اند. «توفیلاکتوس سیموکاتس» در کتاب خود از شکوه و جلال پادشاهان، بهنگام ظهور در برابر خلق، بنحو جالب توجهی سخن گفته است<sup>۶۵</sup>. خاندان سلطنتی پیوسته از سیاستی پیروی میکرد که بتواند طبقات مختلف اجتماع را نسبت به سطح زندگی و سرنوشت خود، در کمال رضایت نگهدارد. یکی از نویسنده‌گان ایرانی به نام سعدالدین و راوینی در کتاب خود موسوم به مرzbان‌نامه حکایت آموزنده‌ای را شرح میدهد که در این عبارت خلاصه میشود: *è ben trovato se non è vero,*<sup>۶۶</sup> این امر نمایشگر سیاست هوشیارانه مستبدین ساسانی است که بجهت همین کارданی و مهارت خود همواره مورد تمجید و اعجاب حکمرانان و نویسنده‌گان مشرق زمین قرار گرفته‌اند. این افراد در طول قرون متتمادی بعنوان نمونه‌های غیرقابل حصول سیاستمداران کارآگاه تلقی شده‌اند.

خصوصیت بارز حکومت ایران در استبداد<sup>۶۷</sup> خلاصه میشد، بدین معنی که منشاء کلیه حقوق و قوانین شخص حاکم بود. حکمرانان دستورات شرع را محترم میداشتند ولی در عرف هر بار بمیل شخصی خویش تصمیم میگرفتند. اگر چه زیر دستان شاه اجازه اظهار نظر داشتند ولی تصمیم نهایی که بعداً بصورت قانون درمی‌آمد،

در اختیار خود شاه بود. حکمرانان ضعیف بعدها مستبدین ضعیفی میشدند که نمی‌توانستند با کمال قدرت فرمانروایی کنند. پادشاهانی که شدت عمل نشان میدادند، خویشتن را از قدرت نامحدودی برخوردار میساختند. در اثر توجه به همین امر بود که قانونی برای تعیین و لیعهد وجود نداشت. در حقیقت هیچگونه قانون پابرجا و مستحکمی در این مورد موجود نبود؛ چنین قانونی با خصوصیات یک حکومت استبدادی توافق نداشت. بدین جهت پادشاهان پسر دوم یا حتی سوم خود را برای جانشینی انتخاب میکردند<sup>۶۸</sup>. در میان شاهزادگان همواره ترس متقابلی حکمفرما بود. پس از جلوس شاه بر تخت سلطنت، برادران وی از ترس آنکه مبادا بدستور برادر خود به زندان بیافتدند، کود شوند و یا بقتل برسند، در گوش و کنار پراکنده میشدند. تنها قانون تغییر ناپذیر آن بود که جانشین شاه باید الزاماً از میان اعضای خاندان ساسانی انتخاب میگردید. فقط افراد این خاندان هاله مقدس شاهنشاهان ایران، یعنی «فرپادشاهان»، را با خود داشتند<sup>۶۹</sup>. این هاله، بنابر سنن باستانی. عبارت از نود مقدسی بود که قدرت مرموزی را در بر داشت و شاهان ایرانی را از ابتدای تشکیل شاهنشاهی ایران تا پایان استقلال آن همراهی میکرد. «فر» از جانب خداوند به شاهنشاهان ایرانی نیرو میبخشدند تا در هنگام سلطنت خود بعدل و داد حکومت کنند. پس از درگذشت شاه معمولاً تمام خویشاوندان ذکور متوفی ادعای سلطنت میکردند. وصیت شاه قاعده‌تاً توسط مجمعی مرکب از مقامات عالیرتبه بمورد اجرا گذاشته میشد و در این مجمع رأی موبدان موبد (سرکرده روحانیون) بر دیگران تقدیم داشت<sup>۷۰</sup>. در مجمع مذکور پیروان شاهزادگان دیگر نیز فقط بعنوان طرفداران و لیعهد حضور مییافتند. گهگاه نیز برای تصاحب تاج و تخت سلطنت کار به شورش، اعمال قدرت و یا نبردهای خونینی میکشید<sup>۷۱</sup>. کسانی که از این مهلکه جان سالم بدر میبردند، راه فرار را پیش گرفته، به خاقان هیاطله و یا قیصر روم پناهنده میشدند. این اشخاص کمال سعی خود را بکار می‌بستند تا مورد توجه خاقان یا قیصر قرار گیرند و در اولین فرصت مناسب، معمولاً بهنگام

بروز درگیریهای نظامی، دوباره مدعی سلطنت ایران شوند. این افراد فراری بهمراه وابستگان خود در خدمت «هون‌های سفید» Hunnen یا بیزانسی‌ها در میامدند و اطلاعاتی راجح به موقعیت داخلی ایران و اسرار دولتی در اختیار ایشان میگذاشتند. این فراریان که همچون مترسک‌هایی برای حکومت ایران بشمار میرفتند، در نبردهایی که علیه ایران درمیگرفت، سپاه دشمن را همراهی میکردند. شاهان ایران همواره در بیم و هراس روزی بسر میبردند که توسط همین فراریان خاین از تخت سلطنت بزیر آورده شوند.<sup>۷۲</sup> شاهزادگانی را که موفق به فرار نشده بودند، قاعده‌تاً پس از دستگیری بنوعی ناقص‌العضو میکردند. در ایران قانونی حکم‌فرما بود که بموجب آن اشخاصی که نقصی در یکی از اعضای بدن خود داشتند، از سلطنت محروم بودند. افراد مورد نظر را بازیختن روغن جوشان در چشم و یا بوسیله کشیدن میله نقره‌ای یا فولادین گداخته بر روی قسمت خارجی چشم، کور میکردند.<sup>۷۳</sup> همدستان این اشخاص که جسارت ورزیده، علیه‌شاه پیاخته بودند، با بیرحمی در زندانها تا سرحد مرگ شکنجه میشدند. خصوصیت بارز قضا در ایران خشونت بود.<sup>۷۴</sup> شودشیان دستگیر شده را گروه گروه سر میبریدند، زنده زنده پوست بدنشان را از تن جدا میکردند<sup>۷۵</sup> – پوست تمام یا قسمتی از بدن<sup>۷۶</sup> – آهارا بدار می‌اویختند<sup>۷۷</sup>، مصلوب میکردند<sup>۷۸</sup> وغیره. این کیفرها تنها به شودشیان اختصاص نداشت. افرادی نیز که به اهمال در کارهای سیاسی، دیپلماتی و یا نظامی متهم میشدند، مورد بی‌مهری قرار گرفته، بهمین سر نوشت دچار میکشند.<sup>۷۹</sup> اشخاص کافر که در واقع تهدیدی برای دین رسمی بشمار میرفتند<sup>۸۰</sup> و خدمتگارانی که بنوعی در برابر اربابان خود مرتب خطا بی میشدند، بهمان ترتیب به مجازات عمل خویش هم‌سیدند. در کتاب ثعالبی به مثالی در این‌باره بر میخوریم که چنین است:

روزی بهرام دوم (از سال ۲۷۶ میلادی پی بعد) بر سر سفره غذا نشسته بود و طعام میخورد. خوان سالار ظرفی اسفید باج برای او آورد، قدری از آن بر بازوی

بهرام ریخت. وی فوراً امر به کشتن خوان سالار نگون بخت داد. خوان سالار گفت: «خداآند شاهنشاه را از این رأی باز دارد تا خون من بناحق ریخته نشود، زیرا من از روی عمد مرتكب این جرم نشده‌ام». شاه پاسخ داد: «اعدام تو از آنجهت واجب است که دیگران آگاه شوند تا در خدمت پادشاه اهمال نورزنند». سپس خوان سالار ظرف را برداشت و تمام محتوی آنرا روی شاه ریخته گفت: «شاه، نمیخواهم مردم بگویند که تو بناحق مرا کشته‌ای. چنین کردم تا سزاوار مرگ باشم و ترا به بدرفتاری نسبت به خدمتکاران متهم نکنند. اینک هرچه خواهی بکن». بهرام لبخندی زده گفت: «چگونه علاقه به حیات از خود دفاع میکنید! ترا بخشیدم!<sup>۸۱</sup>» وحشت از حکومت استبداد همه جارا فرا گرفته بود. خدمتکاران حق نداشتند اربابان خود را مخاطب قرار دهند. توده مردم در اطاعت محض نگهداشته میشد و احساس برگی تا اعماق وجود مردم نفوذ پیدا کرده بود. کسی را یارای ابراز وجود نبود. ترس همه مردم را بسوی دنائیت و چاپلوسی میکشاند و در عین حال ایشان را وادار میساخت تا در کارهای خود همواره اختیاط را پیشه سازند. توده مردم نسبت به اینگونه واقعی و اکتشی نشان نمیداد و همه آنها را ناشی از تقدیر میپنداشت. نکته مهم دیگر حضور ذهن مخصوصین بود که در غالب اوقات، همانطور که ذکرش گذشت، جان خود را با مزاح کردن، بذله‌گویی، شاهد از گفتار بزرگان آوردن و یا پناه بردن به خرافات، نجات میدادند. رعایا بهنگام جنگ قوای پیاده نظام را تشکیل میدادند و در التزام رکاب اربابان خود بودند. این افراد که هیچگونه مزد و حقوقی دریافت نمیکردند، بناقار از طریق غارت و چپاول سرزمین‌های مغلوب احتیاجات خویشن را بر طرف میساختند. در جنگها یی که در میگرفت، فرماندهان لنگر حاکم بر سر نوشته قوای پیاده نظام بودند و هوطور که آن سرداران خردمند صلاح میدیدند، هزاران هزار نفر از سربازان را در حملات جنگی، یورش‌ها، شبیخون‌ها و محاصره شهرها به کشتن میدادند.<sup>۸۲</sup> کسانی که ایرانیان را به دروغگویی بسیار متهم میکنند، باید بدانند که این صفت ناگوار که تا اعماق اجتماع آنها

دیشه دوایده. ثمره شوم حکومت مستبدانه‌ایست که چندین هزار سال براین سرزمین بسایه گستر بوده است. محققانی که فرهنگ و تاریخ ایران را بدقت مورد بررسی قرار داده‌اند، در طرح و نتیجه‌گیری از این امر متفق‌القولند.

حکومت استبداد کلیه افراد اجتماع را به‌تملق و چاپلوسی وامیداشت.

پادشاه وقت از جانب نجیب‌زادگان در هراس بود که مبادا در یک موقعیت غیرمنتظره وی را بقتل رسانند و نجبا نیز مقابلا در ییم آن روزی بسر می‌برند که آوارخشم و غصب پادشاه بر سر آنان فرو ریزد. این حکمرانان مانند تمام مستبدین مشرق زمین، هر روز به‌رنگ تازه‌ای در می‌آمدند؛ گهگاه دست سخاوت از آستین بیرون می‌کشیدند تا اعتماد اطرافیان را به‌خود جلب نمایند و گاه نیز چنان دستخوش غصب و حس انتقام‌جویی می‌شدند که حتی کلیه افراد یکی از خانواده‌های متشخص را یکجا نابود می‌کردند.<sup>۸۳</sup> زیرستان به این امر عادت‌کرده بودند و کمال سعی خود را بکار می‌بستند تا از راه مدح و تملق نظر شهرباران را به‌خود جلب نمایند. آنچه به حکومت ساسانیان کمک می‌کرد، استواری قدرت پادشاهان در سراسر ایران بود که در عهد اشکانیان بنحو ضعیفتری وجود داشت. تیولداران پارتی که در واقع شاهزادگان فردست بودند، اغلب توسط استانداران تعویض می‌شدند. با گذشت زمان این مقام در خانواده آنان بصورت موروثی درآمد. بهر حال از زمان اسکندر کبیر بعده، ایران هیچ‌گاه نتوانسته بود به یکپارچگی عهد ساسانیان دست یابد. دو میان مزیت برای قدرت پادشاه این حقیقت بود که «سپاه» در ایران هیچ‌گاه از آنچنان قدرتی که در روم از آن برخوددار بود، بهره‌مای نداشت. هر گاه که جنگی در می‌گرفت، سپاهی مرکب از ملت‌میان تیولداران و استانداران گردآوردی می‌شد. در ایران هر گز گاردھای محافظت وجود نداشت و از کجرفتاری‌های نظامی نظیر آنچه که در امپراتوری روم اتفاق می‌افتاد، خبری نبود. البته باید یادآورد شد که این روش نقطهٔ ضعفی نیز داشت و آن‌کندی در تجهیز نیروی جنگی بود.

درجواراین استبداد دنیوی، جامعهٔ مزدابرستی نیز در ایران از قدرت بی‌حسابی

برخوردار بود. جامعه روحانیون که از ابتدای عهد ساسانیان جان تازه‌ای بخود گرفته بود<sup>۸۴</sup>، بعدها در زمان سلطنت جانشینان اردشیر اول نفوذ فوق العاده‌ای یافت. در بخشی از کتاب مسعودی میتوان بخوبی به‌همیتی که پادشاهان ساسانی برای جامعه روحانیون قابل میشدند، پی برد. اردشیر اول پسر خود شاپور را قبل از جلوس به‌تحت سلطنت چنین پند میدهد: «پسرم، دین و شاهی قرین یکدیگرند و یکی از دیگری بی نیاز نیست. دین اساس ملک است و ملک نگهبان دین. هر چه را اساس نباشد، معدهم گردد و هر چه را نگهبان نباشد، تباهی گیرد»<sup>۸۵</sup>. موبدان موبد سرکرده روحانیون بشمار میرفت و از مقامات عالیرتبه کشور محسوب میشد. موبدان اساس دین را به‌پیروان خود میاموختند و در اجرای مراسم دینی مرابت میکردند. عدول از مقررات دینی عقوبات‌های خاصی داشت که میزان آن از طرف این عده تعیین میگردید و بمرحله اجرا گذاشته میشد. گناهکاران میتوانستند با خرید سندهای مغفرت خویشتن را از زیر بار معاصری آزاد سازند<sup>۸۶</sup>. از این راه، باگذشت قرنها، در مراکز جوامع مغان ثروت‌های هنگفتی انباشته شد که در نیمه اول قرن هفتم میلادی بخشی از آن توسط بیزانسی‌ها و قسمتی دیگر بوسیله اعراب بغارت رفت. معبد «گنزو» Ganzako در قسمت آذربایجان ماد، احتمالاًثر و تمدن‌ترین معبد ایران بوده است. این معبد در سال ۶۲۴ میلادی بدست فیصل هرآکلیوس Heraklios فتح و غارت گردید. جامعه روحانیون با احتکار این ثروت به‌تورم نامطلوب پولهای جاری نیز کمک میکرد. در هیچیک از مآخذ موجود اشاره‌ای به این امر نشده است که جامعه روحانیون مصدر امود اجتماعی و عام‌المنفعه بوده و یا در صد و تخفیف احتیاجات توده ستمدیده مردم برآمده باشد. موبدان تمام سعی خود را در راه مبارزه باکفر و توسعه ادیان دیگر بکار میبردند تاموجبات تضییف و یا حتی نابودی قدرت ایشان فراهم نگردد. کلیه کوشش‌های این جماعت مصروف تحکیم تعالیم دینی و ثبات قدرت خود در اجتماع میشد. علاقه مفرط ایرانیان به خرافات نیز کمک شایانی به‌پیشرفت مقاصد روحانیون میکرد. در همین هنگام

خرافات رو به افزایش گذاشت و هنوز هم، نه تنها در ایران بلکه در ممالک مجاور آن نیز، مورد توجه فراوان است. در شمار اعتقدات خرافی ایشان باید به تقدیر ستارگان و اعتقاد به بازشناسخن سر نوشت انسانها و اقوام از روی گردش ستارگان اشاره کرد. نمونه‌های جالب توجهی از این خرافات اعجاب‌انگیز در مآخذ بچشم می‌خورد.<sup>۸۲</sup>

پیروان ادیان دیگر وضع رضایت‌بخشی نداشتند. مانویان از همان ابتدای تاریخ پیدایشان مورد تعقیب قرار گرفتند و خود «مانی» سرانجام در می‌ستم مارس سال ۲۷۶ میلادی شهید گردید.<sup>۸۳</sup> از هنگامیکه مسیحیان در امپراتوری روم به حکومت رسیدند، وضع همدینان آنها در ایران تغییر کرد. مسیحیان ایران نمایندگان حقیقی یا مجازی سیاست روم تلقی می‌شدند ولذا در عذاب بسیاری بسر برده، بطرز ظالمانه‌ای مورد تعقیب قرار می‌گرفتند. نخستین باری که مسیحیان بمیزان گسترده‌ای مورد تعقیب قرار گرفتند، پیرامون سال ۳۴۵ میلادی در زمان سلطنت شاپور دوم بود.<sup>۸۴</sup> تا هنگامیکه تعالیم مانی و مسیح در میان طبقات گسترده مردم از اقبال چندانی برخوردار نشده بود. رفتار موبدان نسبت به پیروان این ادیان صورت ملایمتری داشت. برخی از شاهان نیز سیاست «آزادی دینی» را پیشنهاد می‌ساختند. موبدان ایرانی یزدگرد اول را بجهت آنکه تمایلی نسبت به تعقیب مسیحیان نشان نمیداد. «بزه‌گر» لقب دادند. بعدها اسقف‌ها و روحانیون مسیحی گستاخی را بجایی رساندند که حتی به آتشکده‌ها نیز خساراتی وارد آورده و سرانجام یزدگرد مجبور به مجازات آنها شد.<sup>۸۵</sup> پاره‌ای از حکمرانان بعدی بمنظور جلب نظر موبدان و یا تحکیم موقعیت خود در میان جامعه روحانیون دست به تعقیب پیروان ادیان دیگر زدند. اعمال شهدای ایرانی که به زبان سریانی نوشته شده، شرح اعدام‌ها و شکنجه‌هایی است که مو را بر تن انسان داشت می‌کند و از بسیاری جهات بر توصیفات «اوژیوس» Eusebios بر قری دارد.<sup>۸۶</sup> بعدها حمایت از مسیحیان ایران و بهبود موقعیت جامعه مسیحی در شرق دجله بعنوان وظیفه اساسی سیاست روم درآمده، بعهده قیصر سپرده شد. بدیهیست که حمایت از مسیحیت پا پیای

حفظ منافع بیزانس پیش میرفت. بعدها فقط آنسته از ایرانیانی که از دین زردشتی خود برگشته بودند و همچنین مسیحیانی که آنها را به اینکار ترغیب نموده و یا شخصاً علیه دین رسمی اقدامی کرده بودند، مورد تعقیب قرار میگرفتند<sup>۹۲</sup> شدت عمل و تعصّب مسیحیان نسبت به مقدسات و اعتقادات مزدا پرستان نیز قابل انکار نیست. موقعیت مسیحیان هنگامی بهبود یافت که تعالیم نسطوری اعتقاد به طبیعت واحد مسیح در میان زیرستان مسیحی پادشاه ایران توسعه یافت. نسطوریان و معتقدان به طبیعت واحد مسیح بهجهت آنکه همدیناشان از طرف فیصرهای قسطنطینیه مورد تعقیب قرار میگرفتند، در شمار دشمنان امپراتوری بیزانس درآمده بودند. شاهان ساسانی نیز همواره از این موقعیت استفاده میگردند تا آنکه سرانجام در اوآخر حکومت «پیروز» یه نسطوریان آزادی مذهبی داده شد<sup>۹۳</sup>. ارامنه ناگزیر از مبارزات سخت تری بودند. درحوالي ۳۹۰ میلادی ارمنستان بموجب عهدنامه‌ای میان روم و ایران تقسیم شد و بدین طریق يك پنجم از غرب آن منطقه بتصرف امپراتوری روم درآمد و چهار پنجم از شرق به شاهنشاهی ساسانیان تعلق گرفت. در ایندو ناحیه شاهان محلی (شاهان ارمنی تا سال ۴۲۹ میلادی) تحت نظارت عالیه قیصر و شاه ایران حکومت میگردند<sup>۹۴</sup>. دولت ایران همواره در صدد آن بود که «ارمنستان ایران» را به مزدا پرستی و ادار سازد. در حدود سال ۴۵۵ میلادی فشار حکومت ایران براین ایالت به نقطه اوج خود رسید. اقدام یزدگرد دوم برای ریشه‌کن ساختن آزادی دینی که تا آن زمان وجود داشت، موجبات قیام نجبای ارمنی را فراهم آورد. بدیهیست که در پشت پرده این فشار دینی که از طرف ایرانیان اعمال میشد، مقاصد سیاسی، حقوقی و اقتصادی نیز نهفته بوده است که امروزه اطلاع دقیقی از آنها در دست نیست. از آنجاکه مآخذ موجود بدست روحانیون نوشته شده‌اند، فقط به جنبه‌های دینی و قایع تکیه شده است. نجبای ارمنی پس از موقیت‌های اولیه‌ای که بدست آوردند، سرانجام در دوم ژوئن ۴۵۱ میلادی در نبردی که در دشت «آوارایر» Avarayr درگرفت، شکست خودده، اغلب

بقتل رسیدند. در نتیجه همین نبرد بود که فجبا و روحانیون مسیحی سالهای سال همچنان تعقیب میشدند<sup>۹۵</sup>. در زمان سلطنت «پیر وز» (متوفی به سال ۴۸۴ میلادی) تعقیب مسیحیان<sup>۹۶</sup>، بخصوص مسیحیان آرامی که در غرب شاهنشاهی ایران بودند، ادامه یافت و حتی جائیق، پیشوای مسیحیان ایران، نیز قربانی آن حادث گردید. موبدان روز بروز برس شدت تعقیبات میافزودند و پادشاهان را برضد بی‌ایمانان تحریک نموده، پیروی از ادیان غیر ایرانی را مخل قانون قلمداد میکردند. یزدگرد دوم برای نخستین بار برضد یهودیان نیز پیاختست<sup>۹۷</sup>. یهودیان از هزار سال پیش از آن تاریخ در ایران ساکن شده بودند و تعداد آنان بطور دائم افزایش یافته بود. علت این تکثیر جمعیت از طرفی مهاجرت یهودیان از امپراتوری روم و از سوی دیگر رفاه و آسایشی بود که پیروان این دین در زمان هخامنشیان و اشکانیان در ناحیه حاصلخیز بین فرات و دجله از آن برخوردار شده بودند. کانون علمی یهود در مناطق «سورا» و «پومبیشا» در کنار رود فرات و همچنین در شهرها و دهات دیگر متصرکز شده بود. در این منطقه نروت هنگفتی نهفته بود که یهودیان از راه تجارت، صناعت و کشاورزی بدست آورده بودند. در همین ناحیه بود که مدارس مشهور یهودیان تأسیس یافت و بتدریج در طول سالهای متتمادی تحقیقات و مباحثات مندرج در «تلמוד» که مجموعه‌ای از احکام شرعی یهود است، بوجود آمد<sup>۹۸</sup>. «شمیل حکیم» در شمار افراد مورد اعتماد شاپور اول بود و مادر شاپور دوم «ایفراهرمز» ربانیون یهود را احترام بسیار گذاشت، در کمال سخاوت از آنان حمایت میکرد<sup>۹۹</sup>. تیزینی، فعالیت و مهارت یهودیان در امر تجارت و صناعت بمرور زمان در میان مردم دیگر زیانزد شد و برتری اقتصادی و حتی فرمانبرداری آنها برای اقوام دیگر بصورت ضربالمثل درآمد. یهودیان در کار تجارت از استعداد بخصوصی برخوردار بودند که در موقع لزوم آن استعداد را بهتر از همیه‌هان غیر یهودی خود بکار می‌بستند. در لطیفه‌های بجاوی که در «تلמוד» بابلی آمده، اشارات جالب توجهی در خصوص علاقه یهودیان نسبت به امر تجارت

بچشم میخورد<sup>۱۰۰</sup>. این شهرت یهودیان با نضمام عدم بر دباری موبدان در برابر پیروان ادیان دیگر، موجبات تعقیب یهودیان را فراهم آورد. دامنه این تعقیب بخصوص در اصفهان گسترش بیشتری پیدا کرد. در همین ماجرا رأس‌الجالوت یهودیان «هو ناماری» که عامل اصلی خود مختاری سیاسی آن قوم بشمار میرفت، به مراد عده‌ای از متخصصین یهود اعدام گردید<sup>۱۰۱</sup>. اگرچه این تعقیب دینی مدت محدودی بطول نیانجامید، ولی مهاجرت عده‌ای از یهودیان ایران را به هندوستان و عربستان موجب گردید<sup>۱۰۲</sup>. «یهودیانی» که از این تعقیب جان سالم بدر بر دند، پس از مرگ «پیروز» که بجهت همین تعقیبات در تلمود لقب «رشیعا» (خبیث) به او داده شده است، وضع بهتری پیدا کردند. یهودیان همواره برای دفاع از خود آماده بودند. این ناملایمات باعث آن شد که آموزگاران دینی با عجله تمام خلاصه نهایی مطالب بازمانده تلمودی را گردآوری کنند. کنه‌ترین روایت تلمود بنابرست می‌گویند پیرامون سال ۵۵۰ میلادی در دسترس مردم قرار گرفته است. سرانجام بمنظور تکمیل این مقوله باید از تشکیلات دینی اقوام دیگر نظیر باپتیست‌های بابلی<sup>۱۰۳</sup>، فرقه‌های گوناگون عرفانی، مانویان و بوداییان شرق ایران<sup>۱۰۴</sup> نیز نام برده. در خصوص رابطه شاهنشاهان ساسانی با پیروان این ادیان و فرق متأسفانه اطلاعات کمی در دست است. یکی از مراکز اصلی مکتب بودا بلخ بود. در این شهر «معبد»ی وجود داشت<sup>۱۰۵</sup> که شهرت خود را مدیون خاندان بر مکیان بود که ریاست آنرا به عهده داشتند و در عهد عباسیان به شهرت رسیدند<sup>۱۰۶</sup>.

## حوالشی

- نویسنده‌گان زیر به تشریح اوضاع داخلی و فرهنگ مادی و معنوی ایران در زمان ساسانیان پرداخته‌اند: دهلا M.N.Dhalla، تمدن زردوشتی Zoroastrian Civilization نیویورک ۱۹۲۲، ص ۳۸۱-۲۷۳. هوار، ایران باستان و تمدن ایرانی La Perse antique R. Ghirshman et la civilisation iranienne ایران از آغاز تا اسلام L'Iran dès origines à l'islam پاریس ۱۹۲۵، ص ۲۷۰-۱۴۷. گیرشمن R. Ghirshman ایران از آغاز تا اسلام L'Iran dès origines à l'islam پاریس ۱۹۵۱، ص ۳۱۸-۲۵۹.

کریستن سن، شاهنشاهی ساسانیان *L'empire des Sassanides*، کپنهاگ ۱۹۰۷، ایران در .....، کپنهاگ ۱۹۳۶ (ج. ۲، ۱۹۴۴)، تغییر زیادی نکرده است). «آلتمیم» و «اشتبل» Staatshaushalt der Sassaniden F. Altheim, R. Stiehl در «نوول کلبو» *La Nouvelle Clio*، ش ۵ (۱۹۵۳)، ص ۳۲۱-۲۶۷. علاوه بر آنچه گذشت، بخش‌های بسیاری نیز در ملحقات ترجمه‌ها و هواشی مأخذ آمده است. برخی از این اطلاعات را میتوان از ترجمة استادانهای که از کتاب طبری توسط «نولدکه» بعمل آمده است، کسب کرد. در شمار ادبیات لاتینی همعصر باشد به (ک. ۲۳۶، بند ۶) کتب حوادث وقوع یافته *Rerum gestarum libri* اثر «آمیانوس مارسلینوس» Ammianus Marcellinus اشاره کردکه توصیف مهمی از اوضاع ایران در زمان ساسانیان را بدست داده است، ج. ایسنهارت F. Eyssenhardt، برلین ۱۸۷۱، ترجمه توسط «بوشه» K. Büchele تحت عنوان تاریخ روم *Roemische Geschichte*، اشتوتگارت ۱۸۵۳، در دو جلد، ص ۵۳۹-۵۱۰. کریستن سن، ایران در .....، قسمتی که در خصوص نجبا صحبت شده است، ج ۱، ص ۱۰۷-۹۵.

۲- شاه عنوان «شاهان شاه» بمعنى «شاه شاهان» دارد. در کتبیه‌ها این عنوان بصورت «شاه شاهان ایرانیان و غیر ایرانیان» آمده است. کریستن سن، ایران در .....، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳- کریستن سن، ایران در .....، ج ۱، ص ۹۵ و بعد از آن.

۴- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر. واژه «شهردار» در فارسی نو بصورت «شهریار» بمعنى «شاه، شاهزاده، حکمران» درآمده است.

۵- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر، ص ۹۸ و بعد از آن. طبری - نولدکه، ص ۴۳۷ و بعد از آن.

۶- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر، ص ۱۰۵.

۷- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر، ص ۱۰۵ و بعد از آن. پایین ترین گروه طبقه نجبا «دیهکانان» یعنی نجبا روستاها بودند. «آزادان» از لحاظ تئوری به تمام مردم آزاد و همچنین تا حدودی به روستا یان و ساکنین شهرها اطلاق میشد. کتاب حقوقی ماتکان هزار داستان در خصوص آزادی برده‌گان از بند اسارت، اصطلاح «آزادکردن» را بکار برده است، ر. ک. بارتلمه Chr. Bartholomae درباره حقوق ساسانی *Zum sas. Recht*، ج ۱، ص ۴۷: «چون کسی عواید برده‌اش را بدهد و سپس برده را آزاد کند». در میان «آزادان» گروه «دهقانان» که پشت اندر پشت بیشتر دست‌اندرکار اداره امور محلی بودند، مهمترین نقش را بعهده داشتند. درباریان فرودست و «اسواران» نیز به طبقه «آزادان» متعلق بودند. افرادی که به گروه نجبا فرودست تعلق داشتند، اغلب در املاک خود بعنوان مالک متوسط زندگی میکردند [با توجه به این امر میتوان آنها را اصطلاحاً «کنک خوتایان» نامید] و امور اداری و اجرایی را بعهده داشتند و رؤسای روستا (دهقانان) بشمار میرفتند. درباره جزییات تشکیلات آنها اطلاعات کافی در دست نیست. در متون موجود به توصیفاتی از «دهقانان» و گروههای وابسته آن بر میخوریم که با یکدیگر اختلاف بسیاری دارند. بعید نیست که موقعیت هر یک از طبقات اجتماعی در طول زمان نیز تغییراتی به خود پذیرفته باشد. علاوه بر اصطلاحات فوق، پارهای از عنوانی

دیگر نظیر «ده سالاران» نیز برای نجای فرو دست بکار میرفته است. اصطلاح «انشهریک» بمعنی «برده» را باید با واژه «بیگانگان» که به معینان خارجی الاصل مصدر در قرون سوم و چهارم پس از مسیح اطلاق میشد، مقایسه کرد (سیک، پاولی - ویسووا Seeck, Pauly-Wissowa، Real-Encyclopaedie der class. Altertu mswissenschaft اشتونگارت ۱۸۹۳ و سالهای بعد از آن، نیم جلد ۷، ستون ۴۹۶، زیر Colonatus واژه).

۸- کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۱۱۷-۱۱۰.

۹- یک تشریح اصولی از زندگانی و وضعیت روسنانشینان در عهد ساسانیان موجود نیست.

۱۰- دهلا، ص ۳۵۶ و بعد از آن. هوار، ص ۲۰۲ و بعد. کریستان سن، کتاب اخیر الذکر، ص ۱۲۱ و بعد از آن.

۱۱- درخصوص تعلن و فرهنگ ایرانیان باستان در عهد هخامنشیان ر. ل. دهلا، ص ۲۶۳-۲۰۷، برای اطلاع از اوضاع پس از هخامنشیان نگاه کنید به ص ۲۶۵ و بعد از آن، هوار، ص ۸۸ و بعد از آن و ص ۱۳۷ و بعد از آن ( فقط دین و هنرها تجسمی). اطلاعاتی که «دهلا» راجع به اوضاع پس از انقراض سلسله هخامنشیان بدست میدهد، بی ارزش است. در خصوص جامعه کاستی ایران در زمان ساسانیان ر. ل. کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۱۲: «هرکس طبقه مخصوص بخود و جای معینی در اجتماع داشت» و همچنین ص ۳۱۴: «هیچ کس حق نداشت بجز شغلی که خداوند برای او آفریده بود، به کار دیگری پردازد». پیشهوران اجازه نداشتند به کارهای دیگر پردازند. ر. ل. مینوکی خرت ب ۳۲، ف ۷-۴ که چنین آمده است: «وظیفه پیشهوران این است که به کارهایی که نمیدانند، دست نبرند و آنچه را که میدانند بخوبی و با تعمق بکنند و مزد خویش را از روی داد بخواهند»، کتاب مینو خرد The Book of the Mainyo - i - Khard، ج. وست، اشتونگارت - لندن ۱۸۷۱. ورود از طبقه‌ای به طبقه دیگر بسیار بندرت صورت میگرفت، این نوع تغییرات طبقاتی در متون موجود تقریباً فقط در توصیف قهرمانان داستانهای سرگرم‌کننده بچشم میخورد. برای مثال میتوان به جریان «بیل» سالخورده در داستان بنیانگذاری گندی شاپور اشاره کرد (طبری - نو لدکه، ص ۴۵ و بعد از آن؛ ج. لیدن، ج ۱، ص ۸۳۵، م ۱۴ و بعد از آن). ابوالقدا در کتاب تاریخ قبل از اسلام، ج. فلیشر، ص ۱۵۵، س ۱۱ و بعد مینویسد: و از خانواده‌های پایین کسی را به کارهای خاص نمی‌گماشتند» (ص ۱۵۱، س ۱۹ و بعد). همچنین ر. ل. نامه تسر J. Darmesteter La lettre de Tansar، ج. دارمستر ص ۲۱۵؛ ج. مجتبی مینوی، ص ۱۴؛ کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۹۳، ز ۳.

۱۲- این هفت شاهزاده در کتبیه داریوش در بهستان، ستون ۴، م ۸۶-۸۳ نام برده شده‌اند. هفتمین شاهزاده خود «داریوش» است. هرودت Herodotos در کتاب ۳، بند ۷۵، این نامها را بشکل دیگری آورده است. Intaphrenes، Otanes، Gobryes، Hydarnes، Aspathines نام Ardumanish Megabyzos. در کتبیه‌ها بصورت «اسپچنا» («کماندار داریوش»)، کنت R. G. Kent، دستور زبان، متون

و واژه نامه فارسی باستان Old Persian Grammar, Texts, Lexicon، ج. ۲، ص ۱۷۳) آمده است. کتزیاس Ktesias (بند ۳۸، a، ف ۴۲) نامهای دیگری را ذکر میکند: آنفهنس (نجای Anáphēs) Onóphas، آتافرنز Ataphernes (بنابر نقل هرودت، ک ۷، بند ۶۲، پسر Otanes بوده است)، ماردونیوس Mardonios (که پدرش Gobryes نام داشت)، همان Barsissés و Norondobátes (Hydarnes) (همان Justi، F. یوستی، ر. ک. بیناد واژه.... ج ۲، ص ۴۲۶). در کتاب استر Esther، ب ۱، ف ۱۴، این نامها به صورتهاي خيالي در آمده‌اند که با نامهای حقیقی فارسی ابدأ وجه مشترکی ندارند. فقط تعداد این نامها ثابت میکند که در ایران هفت خاندان بزرگ وجود داشته که یکی از آنها خاندان سلطنتی بوده است. نام این سلسله «ساسانیکان» است که در فارسی نو بصورت «ساسانیان» و در عربی بشکل «الساسانية» در آمده است، ر. ک. بندھش ایرانی، ص ۲۴۰، س ۶ که این واژه بصورت «ساسانان» آمده است. برای اطلاع از ریشه آن ر. ک. «هرتسفلد» E. Herzfeld، کتبیه‌های فارسی باستان Altpers. Inschriften گوناگون اسم «ساسان» ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی Iranisches Namenbuch، ص ۱۹۱. یوستی، کتاب اخیرالذکر، ص ۳۱۶ و بعد. طبری، ج. لیدن، ج ۱، ب ۲، ص ۶۸۳، س ۷. کتاب «مووسیس خورناتسی، ک ۲، بند ۲۸ و ۶۸. درباره «سورین» یکم Surenas ر. ک. کتاب پلوتارخ Plutarchos، بخش مربوط به کراسوس Crassus، بند ۱، ف ۴ و بعد از آن و قسمت‌های دیگر. یوستی، کتاب اخیرالذکر، ص ۱۵۶ و بعد از آن. طبری، ج ۱، ب ۲، ص ۶۸۳، س ۶. خورناتسی، ک ۲، بند ۲۸، ۶۸، ۷۱ و بعد از آن و ۸۷. یوستی، کتاب اخیرالذکر، ص ۳۵۶، زیر واژه «سپادپتی». خورناتسی، ک ۲، بند ۲۸. یوستی، کتاب اخیرالذکر ص ۳۵۸، زیر واژه «سپتودات». طبری، ج ۱، ب ۲، ص ۶۸۳، س ۶. یوستی، کتاب اخیرالذکر، ص ۲۱۴ و بعد از آن. یوستی، کتاب اخیرالذکر، ص ۳۸۵. در خصوص این خاندانها ر. ک. کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۹۹ و بعد؛ طبری نولدکه، ص ۴۳۷ و بعد از آن؛ علی اکبر مظاہری، خانسواده ایرانی در روزگار پیش از اسلام La Famille Iranienne aux temps anté-islamiques. پاریس ۱۹۳۸، ص ۴۲ و بعد، ص ۱۶۷.

۱۳- علاوه بر «بردگان» به مفهوم واقعی کلمه، تعداد زیادی خدمتکار، پادو، نوکر و مانند آنها نیز وجود داشت. این خدمتگزاران در فارسی میانه با اصطلاح «رینک» مشخص شده‌اند. معروفترین رینک که بسبب معلومات همه جانبه‌اش از طرف ارباب خود، خسروی دوم، بر دیگران ترجیح داده میشد، «خوش آرزو» نام داشت. ثعالبی درباره این رینک مطالب بسیاری نوشته است (ص ۷۰۵ و بعداز آن). این خدمتگزاران از اعقاب نجای روستاها بودند (همانجا، من ۸: «جوانی بود از فرزندان سرکردگان دهقانان»).

۱۴- برای اطلاع از معنی واژه فارسی باستان bandaka ر. ک. آلتھیم، تاریخ جهانی آسیا در عهد تمدن یونانی Weltgeschichte Asiens im griechischen Zeitalter، ج ۱، ص ۱۳۹، ز ۱۵۹، که معنی واژه را براساس تحقیقات «شدر» H. H. Schaefer ذکر کرده است. از آنجا که داریوش اول سردار خود را bandaka نامیده است، لذا بهیچوجه

نمیتوان این واژه را بمفهوم «برده» مراد کرد. واژه با بلی *gallu* نیز که برابر همین واژه است تنها به معنی «خدمتکار» نیست بلکه مفهوم «کارگزار، کارمند» نسیز دارد. البته معنی بعدی واژه «بنده» از این تصور ناشی شده است که تمام اتباع شاهنشاهی بدون در نظر گرفتن طبقه آنان، بعنوان رعایای خدمتگزار شاهنشاه تلقی شده‌اند. بدین ترتیب باگذشت زمان مفهوم «برده» بوجود آمده است. «آن‌نهیم» به‌این امر اشاره می‌کند که ایرانیان از پرداخت مالیات معاف بوده و امتیازات بخصوصی داشته‌اند. متشخصین آنان عنوان خاصی داشتند (ر. ک. کسنون *Xenophon*، ترییتکورش *Kyrupaideia* ک۱، بند ۲۷، ف۱) ولی دریکی از حکومت‌های استبدادی بدلیل پدر سalarی «فرزندان» شاه در عین حال خدمتکاران وی نیز بشمار میرفته‌اند.

۱۵- ر. ک. زاره F.Sarre و هر تسلیم، سنگ نوشته‌ها و نقش‌های بر جسته ایرانی هنری فارسی باستان و میانه مآخذ بسیاری را ذکر کرده است.

۱۶- در کتیبه‌ها چنین آمده است: «که چهر از یزدان [دارد]». ر. ک. مقاله این‌جانب در «آرشیو شرق‌شناسی» *Archiv orientální*، ش ۲۴، ص ۲۹۲ و بعد.

۱۷- طبری - نولدکه، ص ۵۰.

۱۸- همانجا. ص ۹۱-۹۸.

۱۹- کریستن‌سن، ایران در....، ج ۱، ص ۹۲ و بعد از آن وص ۱۰۸ و بعد از آن و ص ۱۱۷ و بعد از آن. راجع به «دبیران» ر. ک. ص ۱۲۷ و بعد از آن. درباره اداره امور استانها ر. ک. ص ۱۳۱ و بعد از آن.

۲۰- ثعلبی، ج. زنبرگ، ص ۴۸۰، س ۷ و بعد.

۲۱- همانجا. ص ۴۹۸، س ۹ و ص ۵۰۷، س ۸ و ص ۵۰۸، س ۱۰ و ص ۵۳۲، س ۸.

۲۲- همانجا، ص ۵۸۳، س ۹ و ص ۵۸۴. س ۱.

۲۳- ابن خردادبه، *كتاب الممالك والممالك*، ج. دونخوبه، ص ۲۸ و بعد. پاره‌ای از عناوین هنوز تشریح نشده و برخی دیگر ناشناخته مانده‌اند. کریستن‌سن، ایران در....، ج ۱، ص ۹۵ و بعد از آن. «مهرشاه میشان». در بازمانده‌های مانوی در ترفن M47، مولر *Handschriftenreste* F. W. K. Mueller *in der Estranghezo - Schrift aus Turfan* بерلین Abhand. der Berl. Akad. ۱۹۰۴. «سکان شاه»: کریستن‌سن، ایران در....، ج ۱، ص ۸۲ و بعد از آن. «سکان شاه»: کریستن‌سن، ایران در....، ج ۱، ص ۹۷ و ۲۲۷ و ۲۲۹. «اردشیر دوم»: یوسپی، *نامنامه ایرانی*، ص ۳۵. «بهرام چهارم»: کریستن‌سن، ایران در....، ج ۱، ص ۲۴۸، ز ۲. مارکوارت J. Marquart *Erānshahr nach der Geographie des Ps. -Moses Xorenac'i* ایرانشهر بنابر جغرافیای منسوب به موسی خورناتسی *des Ps. -Moses Xorenac'i* ز ۱.

۲۴- طبری - نولدکه، ص ۹۱.

- ۲۵- کریستن سن ایران در....، ج ۱، ص ۹۳، ز ۳.
- ۲۶- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر.
- ۲۷- همانجا.
- ۲۸- یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۳۵، زیر واژه «اردشیر» و ص ۲۹۱، زیر واژه «ساسان».
- ۲۹- ثعالبی، ص ۷۳۳، س ۴ و بعداز آن.
- ۳۰- کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۱۰۸ و بعد.
- ۳۱- همانجا، ص ۱۳۱ و بعد.
- ۳۲- پاره‌ای از مطالب مربوط بهاداره امور داخلی شاهنشاهی ساسانیان هنوز روشن نیست. ر. ک. کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۱۰۸ و بعداز آن. طبری نولدکه، ص ۴۳۷ و بعداز آن. درخصوص «پاییگان» ر. ک. کریستن سن، کتاب اخیرالذکر ص ۱۲۶ و بعد، وهمچنین ز ۸، ض ۱۲۷، ز ۱ و ۲. طبری - نولدکه، ص ۴۴۸.
- ۳۳- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر، ص ۱۳۳ و بعداز آن.
- ۳۴- کریستن سن، کتاب اخیرالذکر، ص ۴۱۱ و بعداز آن.
- ۳۵- همانجا، ص ۵۰۸.
- ۳۶- ر. ک. «تئوپومپوس» Theopompos درکتاب ضیافت سو فسطایان- Deipnoso اثر «آتنیوس» Athenaios، ک ۴، بند ۱۵۴. آمیانوس مارسلینوس، ک ۲۳، بند ۶، ف ۷۶ و بعد. درباره آشپزخانه شاهی ر. ک. ثعالبی، ج. زتبرگ، ص ۵۸۵، س ۳ و بعد از آن؛ همانجا، ص ۷۰۶، س ۲ و بعداز آن. ایرانیان بیشتر به لباسهای زیبا و جواهرات علاقه داشتند، آمیانوس مارسلینوس، ک ۲۳، بند ۶، ف ۸۴.
- ۳۷- کشاورزی بعنوان یک وظیفه دینی: دهلا، ص ۱۴۵ و بعداز آن و ص ۱۷۷ و بعد از آن. پیشه‌وران: همانجا، ص ۶۴ و ۱۴۶ و بعداز آن. درخصوص تجارت در زمان ساسانیان ر. ک. همانجا، ص ۳۵۶ و بعداز آن.
- ۳۸- برای اطلاع از اوضاع دوره آریایی باستان ر. ک. Taittirīyabrahmāna، S'atapathābrāhmaṇa، Manavadharmasāstra X، Der Rigveda III A. Ludwig، G. Cühler، R. K. Heim، W. v. Christ، G. Borussicae، Tārikh-e Adabiyāt-e Yūnān، Gesch. der griech. Literatur (ج. ۷۰)، ج ۱، ص ۲۵، ۴۲۷.
- ۳۹- گزینت در شاهنامه فردوسی نیز آمده است، ج. تهران ۱۳۱۲ خورشیدی، ج ۴، ص ۳۷۳، بیت ۸۸۰۳: «خرج و گزینت». سیاست مالیاتی شاهان قدیم در برخی از کتابهای اقتصادی یونانیان، بیش از همه در کتابی که بخطا به «ارسطور» Aristoteles نسبت داده شده، تشریح شده است: اقتصاد B Oikonomikos، ج. فرهنگستان پرفسور Academiae، Borussicae، برلین ۱۸۳۱، ج ۲، ص ۱۲۴۵ و بعداز آن، همچنین R. K. Christ، Gesch. der griech. Literatur (ج. ۷۰)، ج ۱، ص ۲۵، ۴۲۷.

۷۵۴. گروینگن Aristote, le second B. A. V. Groningen Livre de l'économie (آلتهم-اشتبل، بودجه مملکتی ساسانیان، ص ۲۷۵) و «روستو تسف Social and Econoimic M. Rostovtzeff تاریخ اجتماعی و اقتصادی جهان هلنی.» (آلتهم، همانجا). رعایا موظف به پرداخت باصطلاح «مالیات تاج» بودنکه بر حسب احتیاج یا بصورت جنس یا بصورت وجه نقد داده میشد. طلا و نقره در خزانه شاهی نگهداری میشد، اجازه ضرب مسکوکات و تعیین ارزش سکه‌ها و اجناس انحصاراً در اختیار شاه بود. البته وجه نقد و اجناسی که جمع میشد، بسیار بیشتر از احتیاجات دربار، ادارت و سپاه بود. بنابراین شاه از راه تعیین ارزش مسکوکات و ارزیابی اجناس استفاده‌های فراوانی میرد. در زمان ساسانیان نیز قسمتی از مالیات ارضی، یعنی همان «مالیات تاج» قدیمی، بصورت جنس پرداخت میشد. قانون مالیات بر حسب محصول هر سال فقط برای همان سال تصویب میشد و مبلغ آن به وجه نقد تعیین میگشت. در سالهایی که محصول زیاد بود، بجهت تنزل نرخها، عموماً مالیات بصورت وجه نقد دریافت میشد. در سالهایی که وضع محصول خوب نبود، بسبب ترقی نرخها، مالیات‌ها بصورت جنس اخذ میشد با توجه به اینکه ابن خردابه و قدامه در آثارشان هم از وجه نقد وهم از جنس صحبت میکنند، میتوان چنین نتیجه گرفت که خلیفه مجدداً از روش قدیمی ساسانیان (زمان قبل از بخت نشستن خسروی اول) استفاده میکرده است. ولی احتمالاً امکان پرداخت تمام مبلغ مالیات به وجه نقد نیز وجود داشته است. اقوام دیگری که تحت تسلط ایران درآمده بودند، خراج، باج (گزنویس - بول Gesenius - Buhl)، ج. ۱۷، ص ۸۹۸)، و عوارض گمرکی به دولت ایران میپرداختند. مذکور کاملاً روشن نیست که از این اصطلاحات عبری و یونانی چه چیز مراد میشده است. اصطلاح «خراج» در قطعات پراکنده ترфан نیز که به زبان فارسی میانه نوشته شده است، بچشم میخورد (آندراس Andreas F. C., بخش دوم، IR 1-9 M49): «زن و رهی دارد و خانه و خواسته کند و در شهر خراج برد». درباره ریشه این واژه اظهار نظر دقیقی نمیتوان کرد. اشپولر B. Spuler (ایران در صدر اسلام in Iran in früher islmischer Zeit، ص ۴۵۴) حدس میزند که «خراج» یا از اصل یونانی باشد و یا در زمان هخامنشیان از آرامی به فارسی آمده باشد و بعدها با فعل عربی «خرج» (معنی «بیرون رفتن») تطبیق یافته و بهمین جهت برای اخذ مالیات ارضی (مبلغ بیرون انداخته شده) اختصاص پیدا کرده باشد. درایور G. R. Driver که پاپروس‌های آرامی مصری را تحت نام اسناد آرامی از قرن پنجم قبل از میلاد - Aramaic Documents of the Fifth Century B. C. در سال ۱۹۵۴ در آکسفورد منتشر ساخته در تفسیر نامه هشتم، س ۵، واژه «خراج» را با واژه آرامی *halkāa* معنی «مالیات ارضی» ( بصورت 'HLK نوشته میشود) و با واژه آسوری *alāaku* معنی «(رفن، ادامه دادن، انجام خدمات فنودالی» (به راه شاه رفتن (anna xarran sharrim alakum) مربوط می‌سازد. بنابر عقیده «او نگناد» Ungnad واژه *alāaku* در حالت استمراری ماده سبی بمعنی «خدمت کردن» است (دستور زبان بالی- آسوری C. Bezold. Bab. - assyr. Gramm. ج ۲، مونیخ ۱۹۲۶، ص ۱۵۲، ر. ک. بزوولد)

- لغت‌نامهٔ بابلی—آسوری *Bab.-assyr. Glossar*, هیدلبرگ ۱۹۲۶، ص ۳۲ و بعد از آن).
- ۴۰—کریستن سن، ایران در...، ج ۱، ص ۱۱۸.
- ۴۱—طبری—نولدکه، ص ۲۴۱ و همچنین ز ۱.
- ۴۲—همانجا، ص ۲۴۱ و بعد. و همچنین ر. ک. آلتھیم—اشتیل. بودجهٔ مملکتی ساسانیان، ص ۲۶۸.
- ۴۳—دهلا، ص ۱۴۱.
- ۴۴—آمانوس، ک ۲۳، بند ۶، ف، ۸۳.
- ۴۵—مانی، بنا بر نظر «شدر»، از خاندان اشکانی بوده است. شفتلوویتس Scheftelowitz I. درمقالهٔ خود تحت نام آیا مانی، بنیانگذار دین، از خاندان سلطنتی ایرانی اشکانیان است؟ Stammf der Religionsstifter Mānī aus dem iranis بافتخار «پاوری» Oriental Studies in honour of C.E.Pavry اکسفورد ۱۹۳۳، ص ۴۰۳ و بعد). تفسیر قسمت‌هایی از قطعات پراکندهٔ مانوی که مورد استفاده «شدر» قرار گرفته، قابل دفاع نیست. زردشت بن خرگان (طبری، ج. لیدن، ج ۱، ب، ص ۸۹۳، س ۸ و بعد. خرگان) یا بقول مظاہری (ص ۱۳۸) زرتشت پسر خرگ، آنطورکه درکتاب نهایه.... آمده، یک نجیبزادهٔ ایرانی بوده است (در این کتاب از او با نام «ورانست بن خرگان» باد شده است، ر. ک. صورت دیگری از این اسم در کتاب طبری، دستنویس C: زردشت).
- ۴۶—برای اطلاع از صورت اوستایی و فارسی میانه ر. ک. اصل کتاب (ترجمان). و دیبدات، ب ۴، ف ۴؛ بارتلمه، واژه‌نامهٔ ایرانی باستان Altiranisches Wörterbuch ستون ۱۸۰۵.
- ۴۷—رانکه L. v. Ranke، تاریخ جهانی Weltgeschichte، ج ۱، ب ۲، ذ ص ۲۱۹. نیزه B. Niese، تاریخ اسکندرکبیر و جانشینان وی Geschichte Alexanders des Grossen und seiner Nachfolger ص ۱۸۸.
- ۴۸—برای اطلاع از تاریخ هلنیسم و دولت‌های شرقی در عهد هلنیسم ر. ک. روستو و تسف، تاریخ دنیاًی باستان Geschichte der alten Welt لیپ-زیگ ۱۹۴۱، راولینسن G. Rawlinson ششمین سلطنت مطلقهٔ بزرگ شرق The sixth great oriental monarchy، لندن ۱۸۷۳؛ گوتشمید A. v. Gutschmid، تاریخ ایران و کشورهای همجوار Geschichte Irans und seiner Nachbarländer von Alexander dem Grossen bis zum Untergang der Arsaciden توینگن ۱۸۸۸؛ اشپیگل Fr. Spiegel باستان‌شناسی ایران Eränische Altertumskunde لیپزیگ ۱۸۷۱-۸؛ شنیدرویرت H. Schneiderwirth پارت‌ها یا شاهنشاهی جدید ایران Die Parther oder das neopersische Reich unter den Arsaciden nach griech. - röm. Quellen در زمان اشکانیان بنابرآخذ یونانی - رومی H. Schneiderwirth ۱۸۷۴؛ تارن W.W. Tarn، مجلهٔ پژوهش‌های هلنی Journal of Hell. Studies

۱۹۰۲، ش ۲۲، ص ۲۶۸ و بعد از آن؛ *شاپو* V. Chapot، گزارش و یادداشت‌های انجمان ملی عتیقه‌شناسان فرانسه *Bulletin et mémoires de la Société Nationale des Antiquaires de France*، Th. Mommsen، ۱۹۰۴، ص ۲۵۶ و بعد از آن؛ موسمن *Antiquaires de Francé* ۳۳۹-۴۴۵ تاریخ روم، *Römische Geschichte*، ج ۵، ۹، برلین ۱۹۲۱، ص ۱۹۲۶؛ *میر*، *مومن* *L'impérialisme macédoine* P. Jouguet، امپریا با اسم مقدونی و هلنی شدن شرق، *J. Kaerst*، *تاریخ هلنیسم* ۱۹۲۶؛ *Ed. Meyer*، *Geschichte des Hellenismus*، ج ۲ و ۳، ۱۹۲۶ و بعد؛ *میر*، *Dorran* *شکفتگی و سقوط هلنیسم در آسیا* *Blüte und Niedergang des Hellenismus in Asien*، *The House of Seleucus* E. R. Bevan ۱۹۲۵ *Histoire des Seleucides* A. Bouché-Leclercq، *تاریخ سلوکیان* ۱۹۰۲ و بعد از آن؛ *بوشه-لوکلرک* *Institutions Séleucides* E. B. Ikerman ۱۹۱۳، *سازمانهای سلوکی* *Séleucides* ۱۹۳۸؛ *بیده* - کومون - *Cumont* F. Bidez، ۱۹۳۸ *de Séleucides* ۱۹۳۸ *Hellenistic Civilization* Les mages hellénisés ۱۹۳۰؛ همین شخص، یونانیان در بactria و هند *The Greeks in Bactria and India* ۱۹۳۰؛ *دبرویز* N.C. Debevoise *Tarikh سیاسی پارت* ۱۹۳۸ A Political Historg of Parthia ۱۹۳۸؛ آلتھیم. *تاریخ جهانی آسیا....، هاله* ۱۹۴۷ و بعد؛ همین شخص *باتفاق «اشتیل»* آسیا و روم Asien und Rom، توینگن ۱۹۵۲.

۴۹- آلتھیم، *تاریخ جهانی آسیا....، ج ۲*، ص ۱۵ و بعد از آن.

۵۰- همانجا، *ج ۱*، ص ۲۷۱ و بعد از آن.

۵۱- پلینیوس، *تاریخ طبیعی Historia naturalis*، ک ۶، بند ۲۹۲، ف ۱ و بعد از آن.

۵۲- درباره این واژه ر. ک. یوستی، *نامنامه ایرانی*، ص ۱۷۴ و بعد از آن و ص ۲۷۷.

۵۳- کارنامک ارتخیلیر پاپکان، بند ۱، ف ۱.

۵۴- برای این منظور. ر. ک.، *کریستن سن*، ایران در.....، ج ۱۰، ص ۱۴ و بعد از آن.

۵۵- یوستی نوس، *ج. رو* F. Ruehl، ک ۴۱، بند ۲، ف ۶، ص ۲۲۹.

۵۶- آثار باستانی یهود *Antiq judaicae*، ک ۱۴، بند ۱۳، ف ۵.

۵۷- ر. ک. هرن P. Horn، *بنیاد ریشه‌شناسی فارسی نو-sischen Etymologie*، ص ۶.

۵۸- ر. ک. مقاله اینجانب بنام پارت‌ها در مکافه بسوخنا به زبان چک، *مجله دینی*

۱۹۳۴، د ۱۶، ص ۶۷-۷۵ *Náboženská revue*

۵۹- یوستی نوس، ک ۴۱، ب ۲، ف ۲.

۶۰- لئتون Ann. K. S Lambton، *ارباب Landlord*، ص ۱۲ و بعد. *تاریخ باستان*،

۶۱- انتشارات کمبریج *Cambridge Ancient History*، ج ۱۱، ص ۱۲۰.

۶۲- چاپ شفر، ص ۳۴. ترجمه «زانخودر» Zachoder، ص ۴۰.

۶۳- ر. ک. نامه تسر، *ج. مینوی*، ص ۱۹.

- ۶۳- طبری - نولدکه، ص ۱۲۲. «پیروز» بجهت قحط سخت رعایای خود را از پرداخت خراج و مالیات‌هایی که به مصارف عام‌المنفعه میرسید و همچنین از انجام پیگاری معاف کرد... .
- ۶۴- طبری - نولدکه، ص ۱۰۵.
- ۶۵- توفیلکتوس، ج. بکر، بن ۱۸۳۴، ص ۱۶۲، س ۲۱-۱۳ (ك ۴، بند ۳).
- ۶۶- مرزبان‌نامه، ج. میرزا محمد قزوینی، لیدن ۱۹۰۹، مجموعه یادنامه گیب، ش ۸، ص ۲۷۷ و بعد. کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۱۲.
- ۶۷- بهترین مأخذ شرقی برای پی‌بردن به خصوصیات استبداد مشرق زمین دو قسمت از عهد جدید است: کتاب اول شمویل، ب ۸، ف ۱۱-۱۷ و همچنین کتاب دانیال ب ۵، ف ۱۸-۱۹.
- ۶۸- کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۲۵۸ و بعد از آن و ص ۳۴۸ و بعد از آن.
- ۶۹- بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۸۷۰، زیر واژه «خورنه».
- ۷۰- کریستان سن، کتاب اخیر الذکر، ص ۲۵۹ و بعد.
- ۷۱- هرمزعلیه بهرام دوم، طبری - نولدکه، ص ۴۹، ز ۱ آذر نرسی، هرمزعلیه شاپور دوم، همانجا، ص ۵۱، ز ۳، خسروعلیه بهرام‌گور، همانجا، ص ۹۱ و بعد از آن، پیروزعلیه هرمز سوم، همانجا، ص ۱۱۴ و بعد از آن، بلاش. قباد و جاماسب، همانجا، ص ۱۳۳ و بعد از آن، انوشزادعلیه خسروی اول، همانجا، ص ۴۶۷ و بعد از آن، بهرام چوبین علیه هرمز چهارم، همانجا، ص ۲۷۵ و بعد از آن، قباد دوم شیرویه علیه خسروی دوم، همانجا، ص ۳۵۶ و بعد از آن، شهر و رازعلیه اردشیر سوم، همانجا، ص ۳۸۶ و بعد از آن، وغیره.
- ۷۲- برای مثال هرمز و برادرش شاپور دوم، ر. ك. طبری - نولدکه، ص ۵۱، ز ۳، با قباد اول، همانجا، ص ۱۳۳ و ۱۳۵ و ۱۴۶ و بعد.
- ۷۳- پروکوپیوس، ك ۱، بند ۶ (ج. و. دیندروف)، ص ۳۳، س ۶ و بعد از آن).
- ۷۴- علاوه بر نوشته‌های سریانی اعمال شهدای ایرانی، توصیفات ارتاک و رازنامک نیز بخصوص بسیار آموزندۀ است. شاید بتوان انواع شکنجه‌هایی را که در جهنم به گناهکاران داده می‌شود، انکلاسی از مجازاتهای سنگین عهد ساسانیان دانست. سیاهچال‌ها پراز جانوران موذی (خرفستان) نظیر مار، کژدم (ب ۳۷، ف ۳)، کرم (ب ۴۵، ف ۲)، و لک، مور و مگس (ب ۶۹، ف ۴) وغیره بود. محکومین را شکنجه میدادند (ب ۳۱، ف ۲)، سوزن براندامشان فرو می‌کردند (ب ۵۲، ف ۲)، اعضای بدنشان را می‌شکستند (ب ۳۰، ف ۲) یا با شانه آهینی بدن آنها را می‌خراشیدند (ب ۵۱، ف ۲) آنها را می‌سوزانندند (ب ۸۵، ف ۲ و بعد) و یا سگها آنان را پاره پاره می‌کردند (ب ۴۸، ف ۴). محکومین نگون بخت توسط میخ‌های چوبی یا آهینی کور می‌شدند (ب ۶۷، ف ۴؛ ب ۹۲، ف ۱) بدار آویخته می‌شدند (ب ۸۸، ف ۲)، زبانشان قطع می‌شد (ب ۹۶، ف ۱) یا آنها را در ظرفهایی می‌پختند (ب ۶۵، ف ۲) و غیره. در متون دیگر نیز به پاره‌ای از کیفرها اشاره شده است. برای مثال ر. ك. آمیانوس، ك ۲۳، ب ۶، ف ۸۵: «انسانهای زنده را عضو به عضو پوست می‌کنند».

۷۵- بوسنی، بنیاد واژه....، ج ۲، ص ۵۳۰. برطبق برخی از گزارشات پوست بدنه مانی را زنده زنده از تن جدا کرده‌اند؛ نحوه این عمل در افسانه آکاتسانگفوس Legende von Agathangelos در «مجموعه لانگلوا» Langlois Collection، ج ۱، ص ۱۴۹، شرح داده شده است.

۷۶- ر. ک. آمیانوس، ک ۲۳، بند ۶، ف ۸۰.

۷۷- انیابدس Aniabedes بجهت شکستی که خورده بود، بدار آویخته شد، یوستی. نامنامه ایرانی، ص ۱۶.

۷۸- بیزدبوژیت ر. ک. مناندر پروتکتور Menander Protector، ج. نیبور C. Niebuhr، ص ۴۳۲، س ۹ و ص ۴۳۴، س ۱.

۷۹- ر. ک. ز ۹۳. مبودس Mebodes در کتاب «بروکوپیوس»، ک ۱، بند ۲۳ (ص ۱۱۸، س ۱۳ و بعداز آن، ج. «و. دیندرف»). نخورگن Nachoragan در کتاب «آکایاس»، ک ۴، بند ۲۳ (ص ۲۵۶، س ۱۰ و بعداز آن). «شاهین» در بنیاد واژه....، یوستی. ج ۲، ص ۵۴۳.

۸۰- ر. ک. ز ۹۴.

۸۱- ظالبی، ج. زتبرگ، ص ۵۵۶، س ۷ و بعداز آن.

۸۲- آمیانوس، ک ۲۳، بند ۶، ف ۸۳. یوستی، تاریخ ایران باستان Geschichte des alten Persiens (Geschichte Irans)، در این کتاب قضاوت‌های بسیاری در خصوص ایرانیان باستان و زمان حاضر بهشتم میخورد. آگوست مولر، اسلام در شرق و غرب Der Islam im Morgen-und Abendland، ج ۲، ص ۳ و بعد. وی از جانب هرودت که درباره ایرانیان گزارش میدهد (ک ۱، بند ۱۳۶)، مینویسد که آنها پسران خود را تا بیست سالگی اسب‌سواری، تیراندازی و راستگویی میاموختند. وی اضافه میکند که هرودت «در این مورد دچار گمراهی شده است». این اسلام‌شناس صدیق کاملاً بخطا رفته است، زیرا منظور ایرانیان باستان از اصطلاح بکار برده شده بهیچوجه «راستگویی» بمفهومی که ما امروزه مراد میکنیم، نبوده بلکه منظور «ابراز وفاداری نسبت به شاه قانونی» بوده است. بنا بر این «دروغ» یک مفهوم حقوقی- سیاسی داشته است. واژه «دروغ» (duruj - drauga) در کتاب «کنت»، دستور زبان، متون و واژه‌نامه فارسی باستان ج ۲، ص ۱۹۱، اینطور معنی شده است: «lie'deceive». «کنت» فقط به همین معنی اشاره کرده است.

۸۳- «خشایارشا» در کتاب «هرودت»، احشیاروش در کتاب ظالبی نیز مثالهای زیادی وجود دارد. داریوش اول خانواده Intaphernes را باشنازی چندنفر نا بود کرد (هرودت، ک ۳، بند ۱۱۸ و بعداز آن). اردشیر اول یک شاخه از «قارن» ها زا بهلاکت رساند (بنابرگزارش نامطمئنی از «خورناتسی»، ک ۲، بند ۷۳).

۸۴- کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۱۳۶ و بعداز آن.

۸۵- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۶۲

- ۸۶- گناهکار میتوانست هر ضربه شلاق یا تازیانه را بقیمت یک «ستیر» Stir (برا بر چهار درهم) بخرد. ر. ک. دارمستر، زند- اوستا Le Zend-Avesta، ج ۲، مقدمه، ص ۱۷ و بعداز آن.
- ۸۷- آمیانوس، ک ۲۳، بند ۶، ف ۷۸ (ترجمه بوشله، ص ۵۳۶). بند هشن، ب ۱۵، ف ۱۹. ارتاک ورازنامک، ب ۱۷، ف ۱۱: «از سوی شمال، از [نیمه دیوان...]. ویدیودات، ب ۲۰، ف ۳ و ۷. بند هشن، ب ۲۸، ف ۳۶. ویدیودات، ب ۱۷، ف ۴ و بعداز آن؛ بند هشن، ب ۱۹، ف ۱۹ و بعد. تلمود بابلی: مواعید قاطان (۱۸، a؛ ندا ۱۷، a). ویدیودات، ب ۱۸، ف ۲۸. گولدشمیت Goldschmidt L. ج ۷، ص ۷۳۳ و بعد.
- ۸۸- برای اطلاع از این تاریخ ر. ک. مقاله اینجانب در «آرشیو شرق‌شناسی»، ش ۱۹ (۱۹۵۱)، ص ۴۰۳-۳۹۳.
- ۸۹- کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۲۶۲ و بعد.
- ۹۰- ر. ک. لابور J. Labourt. مسیحیت در شاهنشاهی ایران در عهد سلسله ساسانی Le christianisme dans l'empire perse sous la dynastie sassanide ۱۹۰۴، ص ۱۰۵ و بعد. پائولی- ویووا، نیم جلد ۱۷. ستون ۹۶۳ (زیر واژه Iezdegerd).
- ۹۱- منتخبی از «اعمال شهدای ایرانی بزبان سریانی Auszuege aus syrischen Auszuege aus syrischen مشرق زمین، ۷/۳، لیزیگ ۱۸۸۵، و جاهای دیگر، لابور، س ۶۱ و ۱۱۰. وحشتناکترین مجازات «نه مرگ» بود. ر. ک. کریستان سن، شاهنشاهی ساسانیان، ص ۷۱؛ ایران در....، ج ۱، ص ۳۰۵.
- ۹۲- شخصی بنام «مخوڑ»: پسر یکی از مغان «دوین» Dovin در ارمنستان، از دین زردشتی برگشته، مسیحی شد و نام «پزدبوژیت» را برای خویش برگزید. وی بفرمان یکی از مرزبانان موسوم به «گشنسب - بهرام» در سال ۵۵۲ میلادی مصلوب شد. ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۱۴۷، بنیاد واژه....، ج ۲، ص ۵۳۶ و بعد؛ کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۰۸ و بعداز آن.
- ۹۳- یوستی، بنیاد واژه....، ج ۲، ص ۵۳۱. کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۲۸۶ و بعد ۲۹۲ و بعد.
- ۹۴- یوستی، کتاب اخیرالذکر، ج ۲، ص ۵۲۶. کریستان سن، کتاب اخیرالذکر، ص ۲۴۸ و بعد.
- ۹۵- ر. ک. یقیشه (وارداپت) Patmuthiun، جنگ وارتان Elishe Vardapet، ترجمه فرانسه در «مجموعه لانگلوا»، ج ۲، ص ۱۷۵ و بعد از آن؛ فازار Vardananc پارپتسی Lazar Pharpaci، ب ۱۹-۵۱، مجموعه لانگلوا، همانجا، ص ۲۸۰ و بعد از آن؛ یوستی، سلطنت ساسانیان Herrschaft der Sassaniden، در کتاب بنیاد واژه....، ج ۲، ص ۵۲۹ و بعد.
- ۹۶- طبری - نولدکه، ص ۱۱۸. ز ۴.

- ۹۷- همانجا، ص ۱۱۸، ز ۴.
- ۹۸- فونک S. Funk، یهودیان در بابل Die Juden in Babylonien، ج ۱، ۲-۱؛ گرتس H. Graetz، تاریخ یهودیان Geschichte der Juden، برلین ۱۹۰۲، ۱۹۰۸؛ دوبنو S. M. Dubnow، تاریخ جهانی قوم یهود Weltgeschichte des Jüdischen Volkes، برلین ۱۹۲۵ و بعداز آن، ج ۳-۵؛ ۱۸۵۳ و بعداز آن، ج ۳-۵.
- ۹۹- روش- هشانا (۲۰، b) باوا مصیعا (۸۵، a)، براخوت (۵۶، a)، از «شمویل» و «رباشابور» بهجهت نفوذ بسیاری که داشتند، بنحو طنز آمیزی یاد شده است، پساجیم (۵۴، b)، باوابزا (۱۱۵، b). درباره «ایفراهرمز» ر.ک. زواحیم (۱۱۶، b)، ندا (۲۰، b)، تعنیت (۲۴، b)، باوابزا (۸، a).
- ۱۰۰- ر.ک. دائرة المعارف یهود Encyclopaedia Judaica، ج ۳، ستون ۹۰-۹۱، ۸۹۹.
- ۱۰۱- ر.ک. دائرة المعارف یهود، ج ۷، ستون ۹۲۲-۹۱۳. یوموث (۶۳، a) [گولدشیمت، ۴، ص ۵۳۲].
- ۱۰۲- همانجا، ج ۸، ستون ۲۸۱.
- ۱۰۳- باپتیست‌های مذکور در تاریخ بیدایش مکتب مانی نقش مهمی دارند، زیرا مانی بهنگام جوانی در شبکلات آنان پرورش یافته است. ر.ک. فلوگل، مانی، تعالیم و آثارش Mani, seine Lehre und seine Schriften لیپزیگ ۱۸۶۲، ص ۸۳ و بعد، و همچنین تعداد بسیاری از تحقیقات جدید درباره توسعه مکتب مانی، نگاه کنید به «پوش» H. Ch. Puech، مکتب مانی Le manichéisme، پاریس ۱۹۴۹.
- ۱۰۴- درباره مکتب بودا در شرق ایران ر.ک. مقاله مکتب بودایی ایران و رابطه آن با اسلام Der iranische Buddhismus und sein Verhältnis zum Islam، Barthold W. مطالعات شرقی بافتخار «پاوری»، ص ۲۹ و بعداز آن.
- ۱۰۵- یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۶۴، زیر نام برمک.
- ۱۰۶- دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۶۹۱ و بعداز آن، زیر نام برمکیان.

## فصل ۵۶

### ساختمان اجتماعی و اوضاع اقتصادی ایران پیش از ظهور مژده

برای آگاهی از نحوه پیدایش جنبش مژده‌کیان و پی بردن به انگیزه‌هایی که موجب بروز این قیام شدند، باید شرایط اجتماعی و اقتصادی توده مردم ایران را مورد بررسی قرار داد و دگرگونی‌هایی را که در حوالی سال ۴۹۰ میلادی رخ داده است، بطور اختصار از مد نظر گذراند.

طبقه‌بندی اجتماعی مردم ایران از قدیمی‌ترین ایام هجوم آریاییان، همانند اقوام دیگر هند و ژرمنی، براساس «قرابت خون»<sup>۱</sup> استوار شده بود. نخستین واحد ساختمان اجتماعی «خانواده» بود که اعضای آن در یک «خانه»<sup>۲</sup> زندگی میکردند. از اجتماع چندین خانواده «خاندان» بوجود می‌آمد که افراد آن در یک «روستای خاندانی»<sup>۳</sup> بسر می‌بردند. خاندانهای متعدد «طایفه»<sup>۴</sup> را تشکیل میدادند و اجتماع طوایف‌گو ناگون «اقوام»<sup>۵</sup> مختلف را بوجود می‌آورد. هر فرد به خاندان مربوط به خود تعلق داشت و مجموع افراد خاندان همچون عضو واحدی در راه تحصیل منافع و دفاع از حقوق خاندانی میکوشیدند. در رأس هر یک از سازمانهای نامبرده سرکرده‌ای قرار داشت که واژه «بد» (Pati-) بمعنی «سرور، همتر، سرکرده» همواره

با عنوان وی همراه بود<sup>۶</sup>. این افراد فعالیت‌ها و امور زیر دستان خویش را سازمان می‌دادند، از حقوق قدیمی تشکیلات خود دفاع می‌کردند، سنه باستانی سازمان هر بوط بخود را حفظ می‌نمودند، در راه حفظ منافع همخونان خود می‌کوشیدند، افرادی را که برخلاف قوانین معمول مرتكب خطایی شده بودند، تعقیب و مجازات می‌کردند و در مجامع گوناگون بر کلیه اعضای قانونی گروه خود ریاست داشتند.

اوستای متاخر نخستین مأخذیست که اطلاعات دقیقی درخصوص خانواده بدست میدهد. در آن زمان مفهوم خانواده محدودیت امر و زی را نداشته و از وسعت بیشتری برخوردار بوده است. علاوه بر «بزرگ خانواده» و همسرش افراد دیگری نیز به خانواده تعلق داشتند: پدر و مادر «بزرگ خانواده»، نیاکان «بزرگ خانواده»، عمو، عمه، پسر عمو، دختر عمه، نوئه عمو (پسر)، نوئه عمه (دختر)، پسر «بزرگ خانواده»، دختر «بزرگ خانواده»، برادر آنان، خواهر آنان، نوئه «بزرگ خانواده»، (پسر) نوئه «بزرگ خانواده» (دختر) و فرزندان برادر «پسر». بدین ترتیب پنج نسل در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند. هرگاه پسر، دختر، برادر و خواهر را رویه مرفته یک گروه واحد بحساب آوریم، چنین نتیجه می‌شود که در جوار «بزرگ خانواده» و همسرش هشت گروه دیگر نیز وجود داشتند که جملگی در یک «خانه» بسیار می‌بودند. تعداد افراد خانواده گویا بسیار زیاد بوده است. در بخشی از ودیو دات می‌خوانیم: «هرگاه وعده‌ای - فقط شفاهی - داده شود و بدان عمل نگردد، سزايش چیست؟... با سزای سیصد مرد از خویشاوندان نزدیک باید آنرا جران کرد»؛ و در یکی از فقرات بعدی سزای عهدشکنی «هزار مرد» تعیین شده است<sup>۷</sup>. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که کلیه مردان این خانواده‌های پر جمعیت ضامن اجرای وعده یکدیگر بوده‌اند. بنابراین در ایران نیز ضمانت دست‌جمعی نظیر آنچه که در حقوق اسلام باستان بنام Krugovaja poruka شهرت داشته، حکم‌فرما بوده است. مردان عامل اصلی قدرت و مجری آن برند و «پدر سالاری» در خانواده حکم‌فرما بود. از این‌رو اصطلاحی که برای مفهوم «والدین» بسکار میرفت، بصورت اسم مشتبه

«دو پدر» بمفهوم «پدر و مادر» ساخته شده بود<sup>۱۰</sup>. پدر با تفاق اعضای بالغ خانواده هم نسل خود با اینضام اجداد ذکورشان، رویه‌مرفته «پدران» نامیده می‌شدند<sup>۱۱</sup>. بنابر آنچه گذشت، فقط مردّها در شمار اعضای قانونی و مؤثر خانواده بحساب می‌امندند. کلیه افراد خاندان ناچار از ضمانت یکدیگر بودند و در اجرای تعهداتی نظیر انتقام‌جویی‌های خونین<sup>۱۲</sup> سهم هشتگری داشتند. موقعیت پست زنان (البته بهیچوجه با آنها همچون برده‌گان رفتار نمی‌شد) در بسیاری از بخش‌های اوستا، مثلاً بهنگام تعیین میزان هدایایی که جهت مداوای روحی و جسمی افراد گروههای مختلف اجتماعی باید به روحانیون و پزشکان پرداخت شود، تشریح شده است<sup>۱۳</sup>. در کتاب اوستا به تمدنی بر می‌خوریم که در آنهنگام تشکیلات برده‌گی هنوز پا به رصده وجود نگذاشته است. در این کتاب افرادی که به کار کشاورزی اشتغال دارند به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه اول که احتمالاً در روستاهای اقامت داشتند، نیروی فعال مقیم ناحیه را تشکیل می‌دادند و گروه دوم شامل کارگران روزمزدی بود که برای کار از محلی به محل دیگر میرفتند<sup>۱۴</sup>.

ایرانیان باستان بیشتر به کار کشاورزی و دامپروری مشغول بودند<sup>۱۵</sup> ولی از همان زمانهای قدیم گروههای متعددی نیز در میان آنها وجود داشتند که به امور اجتماعی دیگری می‌پرداختند و بعدها موجبات پیدایش فرهنگ آن قوم را فراهم آوردند. در حوالی این اوقات طبقه‌بندی قدیم اجتماعی که بر اساس «قرابت خون» بود، جای خود را بتدریج به نوع دیگری از طبقه‌بندی پرداخت که اساس آن بر منافع طبقاتی استوار شده بود. در «گاثا»‌ها سه طبقه‌نسبتاً مشخص بچشم می‌خوردند. این طبقات عبارتند از: روحانیون، رزمیان، کشاورزان و دامپروران<sup>۱۶</sup>. طبقه اول به امور دینی و روحانی مشغول بود؛ رزمیان از روستاهای و گله‌ها در برابر هجوم چادرنشینان دفاع می‌کردند و کشاورزان و چوپانان به کارهای منزل و زراعت اشتغال داشتند. پس از ظهور زردشت، آینین جدید مزدایرستی بمنظور آنکه اصطلاحات تازه‌ای بکار بیند، توده مردم را به دوجبهٔ متخاصم تقسیم نمود. یکی از این دو گروه

تعالیم پیامبر را گردن نهاده و گروه مقابل از آیین جدیدی که وی آورده بود، روی بر تاخته بود. جامعهٔ روحانیون که تا حدودی به زردشت علاقه نشان میداد، با عنایمنی نظیر «ائیریمن» و «هیمن» مشخص میشد. این عنایون از لحاظ ریشه‌شناسی به مفاهیمی مانند اتحاد، تعاون، برادری و نظایر آن اشاره میکنند. برای رزمیان اصطلاح «نر» یا اسم جمع «خوئتو» استعمال میشد. طبقه‌کشاورزان عنوان «ورزن» داشت که مفهوم لغوی آن «مردم کارکن» است. در «گاثا»ها برای این طبقه که بیشتر به کارکشاورزی مشغول بود، اصطلاحات «واستر» (گله‌چران) و «فسوینت» (شبان) بکار رفته است.<sup>۱۵</sup>.

در زمان اوستای متاخر نظام فرابت خونی دوران شکفتگی خود را طی میکرده است. در دوران اوستای متاخر به نظام طبقاتی قدیم که در زمان «گاثا»ها دارای سه طبقه بود، طبقهٔ دیگری نیز اضافه شد. در اینجا برای این طبقه اصطلاح جدید «پشترم» بکار رفته که معنی آن هنوز بدستی معلوم نشده است.<sup>۱۶</sup>. آنچه گذشت، توصیفی از ساختمان اجتماعی در شرق ایران بود. در نواحی غربی مادها و پارسی‌ها حکومت داشتند و اگر چه امپراتوری‌های بزرگی بنا نهاده بودند ولی امروزه نسبت به اطلاعاتی که از برادران شرقی آنها در دست داریم، برای ما ناشناخته‌ترند. قوم‌ماد از شش طایفه که در روستاهای جداگانه زندگی میکردن، تشکیل یافته بود. افراد این قوم، آنطور که از ظواهر امر برمی‌اید، پای بند «نظام خاندانی» بودند. اسامی مادی واحدهای مختلف اجتماعی این قوم برای ما روشن نیست. «هرودت» روستاهای آنها را با واژهٔ *Kouros*<sup>۱۷</sup> مشخص کرده است که معادل آن در زبانهای ایرانی معلوم نیست. اتحادیه کلیه طوایف ماد را به «دیوکس» Deiokes که احتمالاً یکی از «بزرگان روستا» بوده («هرودت» از او بعنوان یک قاضی نام میبرد)<sup>۱۸</sup> و گویا پایتخت ماد، هکمتانه، را نیز تأسیس کرده است، نسبت میدهند.<sup>۱۹</sup>. از «نظام خاندانی» ایران باستان اطلاعات نسبتاً بیشتری در دست است. اگر چه اطلاعاتی که در این زمینه بدست ما رسیده، به تذکرات کوتاهی در متون

فارسی باستان و یونانی محدود میشود ولی تایج مهمی از آنها حاصل نمیگردد. در جوار طبقه روجانیون که در غرب با عنوان «مغان» مشخص میشند<sup>۲۰</sup>، در ناحیه مرکزی شاهنشاهی هخامنشی «نجا» قرار داشتند<sup>۲۱</sup> که رأس ایشان گروهی شامل هفت خاندان<sup>۲۲</sup> از جمله خاندان سلطنتی جا گرفته بود. طبقه عوام از کشاورزان و شبانان تشکیل مییافت. این مردم که تکیهگاه نظامی خاندان سلطنتی بشمار میرفتد، از نقطه نظر سیاسی «کار» (زمی) نامیده میشند، با مطالعه کتبیهای از داریوش اول در نقش رستم معلوم میگردد که فرابت خونی که در اوستا از آن سخن رفته، در نزد پارسی‌ها نیز معمول بوده است<sup>۲۳</sup>. داریوش شاه میگوید: «منم داریوش.... پسر و شناسپ، هخامنشی، پارسی، پسر پارسی، آریایی، آریایی نژاد». بنابراین «خانه» (فارسی باستان «مان»<sup>\*</sup>، اوستایی «نمان») متعلق به و شناسپ بوده است؛ هخامنشیان یک «خاندان» (فارسی باستان «ویث»<sup>\*</sup>، اوستایی «ویس») بوده‌اند؛ پارسی‌ها تشکیل یک «طایقه» (اوستایی «زنتو») را میداده‌اند و آریاییان یک ملت بوده‌اند. در فارسی باستان عنوانین برخی از خویشاوندان ضبط شده که البته به صورت اوستایی آن بسیار شبیه است. برای مثال توجه کنید به شجره‌نامه اردشیر دوم :

داریوش اول . . . . . نای سوم (در لاتین: *abavus*)

(*proavus*) . . . . . نای دوم . . . . . خشایارشای اول

خنایارشی اول (proavus) . . . . . بیانی دوم

داریوش دوم . . . . . پدر (pater) . . . . .

اردشیر دوم . . . . . پسر - کودش جوان، برادر اردشیر (frater)

اردشیر سوم (نوه داریوش دوم) . . . نوه (nepos)

آرسن Arses (نتیجه داریوش دوم) . نتیجه (pronepos)

واژه‌های مفروض باعلامت (\*) مشخص شده‌اند. علاوه بر اصطلاحات مذکور،

برای «برادر تنی» نیز اصطلاحی بصورت «همانا همپیا» وجود دارد.<sup>۲۵</sup>

او ضاع مالی نیز با تقسیم‌بندی «خانواده، خاندان، طایفه، کشور» مطابقت داشت. در پاره‌ای از کتیبه‌ها بويژه در کتیبه داریوش اول در بهستان که از تنظیم روابط ساختمان اجتماعی پس از دوران اختناق ناشی از قیام «گئومات» (و مدعاون دیگر سلطنت) صحبت بمیان آمده، به این امر اشاره شده است. معنی اصطلاحاتی که در این کتیبه بچشم می‌خورد، بطور وضوح معلوم نیست و از همین رو متخصصین امر نظریات گو ناگونی در آن باره اظهار داشته‌اند.

«کنت» این قسمت را چنین ترجمه کرده است: «من چراگاهها، رمه‌ها، غلامان خانه و خانه‌هایی را که گئومات منع از مردم ستانده بود، به آنها باز گرداندم. من مردم را در جای خود استوار کردم»<sup>۲۶</sup>: واژه «ابچرش» احتمالاً بمعنی «چراگاه» و «گئنا»، قبل از هر چیز، بمفهوم «اموال منقول» یا همان «چهارپایان» است، واژه «مانیم» بنا بر عقیده «کنت»، به مجموعه غلامان خانه اطلاق می‌شده است. مشکل ترین واژه این چند سطر که از لحاظ معنی بصورت معملاً در آمده ViθBIŠCA است که بهر حال به واژه «ویث» فارسی باستان مر بوط می‌گردد. ساکنان روستاهای خاندانی در اوستای متأخر «هئو خمن» و در فارسی باستان «هئوما» نامیده می‌شوند. «تولمن» واژه مورد بحث را به «خانواده» ترجمه کرده است که چندان صحیح نیست. قسمتهای مختلفی از کتیبه‌های فارسی باستان دلیل قاطعی براین مدعاست که مراد از این واژه «خاندان» است، نه «خانواده». مثلاً «خانواده و شتابپ» یا «خانواده کورش» اصطلاحات بجایی هستند؛ ولی باید دانست که در ایران حق سلطنت بلاشك به کلیه افراد «خاندان هخامنشی» متعلق بوده است. هنگامیکه خانواده کمبوجیه سرنگون شد، حق سلطنت نیز از خانواده و شتابپ سلب گردید و داریوش بدلیل خویشاوندی با خاندان سلطنتی، بعنوان پسر و شتابپ و پسر عمومی کمبوجیه، ادعای سلطنت کرد. بنا بر این در نزد ایرانیان باستان نیز مانند کلیه اقوام دیگر هند و ژرمنی نظام خاندانی وجود داشته و اصطلاحاتی که آنها برای محل اجتماع خاندان بکار می‌برده‌اند، از لحاظ ریشه‌شناسی با اصطلاحات ایرانی مطابقت داشته است. در رأس تشکیلات

خاندانی و روستاهای آنان افرادی قرار داشتند که به اوستایی «ویسیو، ویس پیش» نامیده میشدند؛ معادل فارسی باستان این اصطلاحات برای ما روش نیست. ضمناً مقام پدر سالاری این افراد در واژگان نظام اجتماعی نیز منعکس شده است. کلیه زیردستان ذکور این بزرگان در حکم پسرانشان بودند. در اوستا نیز عنوان «ویسو - پیزو» جلب توجه میکند. این عنوان دریکی از افسانه‌های ایرانی باستان همواره با نام فریدون شاه ذکر میشود. نکته جالب توجه اینکه در شاهنشاهی ساسانیان عنوان «ویسپهر» (واسپهر) به اعضای خاندان‌های مشخص اطلاق میشده است.

در نظام خاندانی قدیم، ثروت و وسائل تولیداتی نظیر چهارپایان، حیوانات خانگی دیگر، آلات و ابزار کار مشترک بود. افراد خاندان در انجام کارها نیز مانند کلیه امور دیگر بصورت یک واحد تفکیک ناپذیر عمل میکردند. با وجود آنچه گذشت، از مطالب اوستا چنین بر میاید که در هر یک از طبقات سه‌گانه افرادی برخواهندان خویش برتری مییافتد که علاوه بر لیاقت شخصی از ثروت بیشتری نیز برخوردار بودند. افرادی که لیاقت خود را در انجام امور و دفاع از جامعه خاندانی بروز میدادند، خواه و ناخواه بر اعضای دیگر جامعه که لیاقت کمتری از خود نشان میدادند، پیشی میگرفتند. «تولستوف» S. P. Tolstov اشاره بجایی بدین مطلب کرده است که پهلوانان در اوستا دارای القابی هستند که معنی لغوی آنها حاکی از داشتن چهارپایان و یا حیوانات خانگی بسیار است. این القاب بصورت اسم اشخاص نیز بکار رفته‌اند: «دارنده گاوها بسیار» «دارنده ده هزار اسب» «دارنده شترهای خوب» و غیره. روحانیون نیز گهگاه با دارایی خود مشخص میشندند. در کتاب هفتم دینکرت که زندگانی زردشت بر حسب مطالب یکی از بخش‌های اوستا موسوم به «سپندنسک» شرح داده شده است، به «کربپ» (روحانیون یا شمن‌های کافری که با دین جدید دشمنی میورزیدند) ثروتمندی بنام «وئدوئشت» بر میخوردیم که دارای گله بزرگی خوب است. در جنگها نیز هر کس لیاقت بیشتری نشان میداد،

غنیمت بینتری بچنگ میاورد. در این هنگام دعاوی مالی میان افراد طبقات گوناگون و حتی در میان اعضای یک خاندان روز بروز بالاتر میگرفت. در اوستا برای افراد کم‌بضاعت و احدهای اجتماعی و ائمه‌ای بصورت «دریغوش» بکار رفته که بمعنی «بینوا، محتاج و ضعیف» است. اهودمندا پیامبر خود زردشت را «شبان»<sup>۲۷</sup> بینوایان قرارداد.<sup>۲۸</sup> در مقابل این مردم کم‌بضاعت و نیازمندگری و اعیان و اشراف قرار گرفته بود. هدف تعالیم زردشت ایجاد نوعی تعادل میان این دو طبقه بود که مانند تعالیم ادیان دیگر هیچگاه از مرحله فکر به عمل نمی‌نماید. طبقه اعیان که «رُونت» نامیده میشد، همانند گذشته حقوق رعایای مسکین خود را زیر پا میگذاشت. سراینده اوستا از مردم میخواست تا از مظالم این طبقه به خدای قادر و دادگر بنام «مهر» پناه برد، از او طلب یاری کند.<sup>۲۹</sup> خود زردشت نیز از خداوند مسائلت می‌نماید تا توده نیازمند مردم را در کنف حمایت خود قرار داده، زندگانی بهتری را نصیب ایشان سازد.<sup>۳۰</sup> بنابر آنچه گذشت، کتاب اوستا نیز این امر را مخفی نمیدارد که وضع اولیه خاندانها در عصر اوستا با گذشت زمان فلاکت بارتر شده است. زنان نیز که زمانی از موقعیت والایی برخوردار بودند، در این هنگام بتدریج ارزش خود را از دست دادند. البته باید یادآور شد که در اوستا کلمات ناشایسته‌ای درباره زنان بچشم نمیخورد.<sup>۳۱</sup>

در غرب ایران هنگامیکه پارسی‌ها شاهنشاهی پرقدرت خود را بنا نهادند، اوضاع اقتصادی و اجتماعی و دگرگونی نسبتاً زیادی پیدا کرد. بزرگان خاندان‌ها که تا این هنگام وظیفه سربازگیری و تسليح دسته‌های کشاورزان و شباوان را بر عهده داشتند، شاهنشاهی وسیعی را تشکیل دادند که از هند تا مقدونیه و از نوبه تا دریاچه آزاد کشیده شده بود. شاهنشاه به ایرانیانی که طرف اعتمادش بودند، مقام، عنوان، پول، زمین، ملک و گاه نیز سراسر ناحیه را ارزانی میداشت. بدین ترتیب بود که طبقه تیولداران شاهی پسا بعرصه وجود گذاشت. با توجه به تغییراتی که از زمان کوشن بعد در وضعیت و اهمیت توده مردم در ایران بوجود

آمده است، واژه «کار» را میتوان به هر دو صورت «عوام» یا «نجبا» ترجمه کرد. کوشن و جانشینان وی که حکمرانان اکد را سرمشق خویش قرار داده بودند، سراسر مملکت را از آن خویش میدانستند.<sup>۳۱</sup> درحالیکه در شرق ایران تمدن اولیه کشاورزی و دامپروری وجود داشت و اقتصاد این نواحی از نظام جوامع پدرسالاری متأثر بود، در غرب ایران از مدتها پیش نفوذ اکد به چشم میخورد. در بابل زمین های مزرعه ای به شاه تعلق داشت و او در برابر خدماتی که کارمندان کشوری و سرداران سپاه انجام میدادند، املاک مذکور را به ایشان واگذار میکرد. در این خصوص میتوان به مجموعه قوانین حمورابی مراجعه کرد که در آن از اعطای املاک دولتی به مقامات عالی تر به صحبت شده است.<sup>۳۲</sup> این اقطاعات که فروش یا واگذاری آنها ممنوع شده بود، *ilkii* نامیده میشد و هر کس آن اقطاعات را خریداری میکرد، ملزم به استرداد آن بود. هخامنشیان قدرت بزرگان طوایف و خاندانها را محدود کردند و اداره هر یک از استانهای کشور را به نمایندگان خود که «ساتراپ» نامیده میشدند، واگذار نمودند. وظیفه ساتراپ‌ها اخذ باج و خراج، نظارت بر اعمال کارمندان زیر دست خود، رسیدگی به امور اقوام تابع و همچنین شهرها، حفظ نظم و امنیت عمومی و اجرای عدالت بود. ساتراپ‌ها قوای مسلحی را نیز در اختیار داشتند و هیئتی مرکب از مشاورین پارسی و افراد بومی در اجرای امواد استان به آنان کمک میکردند. اعمال ساتراپ‌ها نیز توسط دییران و نمایندگان ویژه و تمام اختیار شاهنشاه (چشم و گوش شاه) که هر چند وقت یکبار به استان خود سرکشی میکردند تا شاه را از اوضاع مملکت با خبر سازند، کنترل میشد.<sup>۳۳</sup> نقش این نمایندگان عبارت از همان *missus dominicus*‌ها در دربار «کارل بزرگ» Karl بود. اداره سپاه دائمی که در استان و یا در قلعه‌ها مستقر میشد، بعهدۀ فرماندهی بود که مستقل از ساتراپ‌ها عمل میکرد. هر یک از استانها موظف به پرداخت مالیاتی بودند که قسمتی از آن بصورت جنس و فسمتی دیگر در وجه نقد ادا میشد. بدین ترتیب پارسی‌های بسیاری به خدمت

شاهنشاه در آمدند و برای اجرای امور کشوری به استانها رهسپار گشتند. شاهنشاه به افرادی که لیاقت و وفاداری بیشتری از خود نشان میدادند، تیولهایی اعطا میکرد. مقامات عالیرتبه لشکری بهمراه سپاهیانی که تحت فرمان خود داشتند، عامل اصلی سربازگیری در استان بودند و علاوه بر آن در شمار بزرگان استان و مشاورین ساتراپ نیز محسوب میشدند. ساتراپ‌ها که از اقطاعات وسیع، شکارگاه‌ها و همچنین املاک دیگری برخوددار بودند، بسبب قدرت والایی که داشتند، در او اخر عهد هخامنشیان بصورت حکمرانان نسبتاً مستقلی درآمدند. برای این منظور کافیست به عمال ایرانی اشاره کرد که در مصر و سوریه انجام وظیفه میکردند و نام آنها بترتیب در پاپیروس‌های «الفانتینی» و در کتاب عزرا در عهد جدید ضبط شده است. در میان تیولداران چندین خانواده آسیای صغیر بر دیگران پیشی گرفتند<sup>۲۴</sup>. «کریستن سن» همین تقسیم تدربیجی شاهنشاهی هخامنشیان را از ابتدای قوادالیسم ایران تلقی کرده است. اگر چه نظریه «کریستن سن» کاملاً صحیح است، ولی باید اضافه کنم که نطفه قوادالیسم ایران و نشانه‌های اولیه آنرا میتوان در اوایل دوران تاریخ غرب ایران دانست. قدرت بزرگان طوایف و خاندان‌ها هنگامی بهمنصه ظهور دشید که طوایف آریایی در ماد با حملات آشوری‌ها مواجه شدند. آریاییان بخصوص در نواحی هم مرز با عیلام، سرزمین‌های سواحل فرات و ارمنستان در معرض فشار دولتهای متخاصم قرار داشتند. در این هنگام طبقه زمیان و سرکردگانشان که به آشوری «خزان» نامیده میشدند، نقش عمده‌ای را ایفا میکردند. سرداران سپاه در روستاهای مرتفع، در کوههای صعب‌العبور و دارای شیب تند به اداره امور مشغول بودند. توده مردم بهنگام حملات آشوری‌ها اموال، بخصوص چهارپایان خود را جمع آوری کرده، به آن مناطق مرتفع پناه میبردند. «کسنفن» در کتاب خود از این پناهگاههای کوهستانی در ناحیه کردستان کنونی یاد کرده است. البته در این زمان از تاریخ ایران هنوز بطور واضح صحبتی از قوادالیسم در میان نبوده است. گذشته از این موضوع، از همان هنگام اهمیت سرکردگان و نجبا در

غرب ایران رو با فرایش گذاشت و افراد این طبقه به قدرت فوق العاده دست یافته، برخی از آنان بعدها با مادها (دیوکس) و عده‌ای دیگر با پارسی‌ها (هخامنش) هتخد شدند. خطری که از جانب آشوری‌ها در میان بود، مقدمات ترقیع موقعیت برخی از افراد طوایف ایرانی را که بعدها بصورت همان نجای مادی و پارسی درآمدند، فراهم ساخت.<sup>۳۵</sup>

در اثنای حکومت اسکندر کبیر و سلوکیان وضع طبقاتی توده مردم ایران رو به مرفته بهمان صورت پیشین باقی ماند و فقط از لحاظ فرهنگ‌قومی تغییراتی بوقوع پیوست. در این هنگام شبکه‌ای از شهرها و روستاهای یونانی، آسیای پیشین را فراگرفته موقعیت اقتصادی سرزمین‌های مجاور را زیر نفوذ خود درآورد بود. در زمان سلطنت اشکانیان تیز ساختمان اجتماعی ایران اساساً بهمان صورت قبلی باقی ماند. مطلب دیگری که ثبات ساختمان اجتماعی ایران را به ثبات میرساند آنست که عنوانین سرکردگان گروههای اجتماعی حتی در متون ادبی و اسناد زمان ساسانیان نیز همچنان بچشم می‌خورد. منظور از این عنوانین نوعی یادآوری صرفاً تاریخی و یا برگرداندن واژه‌های قدیمی به صورت اصطلاحات جدید بوده است. در پاره‌ای از این عنوانین قدیمی نظری «بزرگ خانواده» و «بزرگ خاندان» انعکاسی از اوضاع روزمره نیز بچشم می‌خورد. اوضاع اجتماعی - اقتصادی نیز همانند وضع «خانواده» و «خاندان» همواره ثابت بود، زیرا نقش «خانواده»‌های منفرد و نحوه اداره آنها نه تنها در اقتصاد ایران، بلکه در اقتصاد ممالک دیگر نیز در طول تمام قرون بسیار حساس و مهم بوده است. بدین ترتیب «خانواده» اساس نظام اجتماعی بشمار میرفت و سرمایه و نیروی فعال آن سهم عمده‌ای از اقتصاد اجتماعی را در بر می‌گرفت. این امر برای «خاندان» نیز صادق بود. کاوش‌های منطقه «دورا - اوروپوس» - Dura-Europos وجود دیگر گواه دیگری بر ثبات نظام خاندانی بشمار می‌رود.<sup>۳۶</sup> وضع گروههای بزرگتر اجتماعی، یعنی همان «طایفه» ایران قدیم (زتو) و اجتماع طوایف یک ناحیه (دهیو) کمی فرق داشت. اگرچه بزرگان این دو گروه

از همان دوره هخامنشیان اهمیت خود را از دست داده بودند، ولی بهیچوجه نمیتوان از انهدام کامل آنان سخن گفت. ساترآپ‌ها قدرت «بزرگان طوایف» را محدود کرده و استانداران وابسته به دربار از نفوذ «بزرگان کشور» کاسته بودند. در عهد هخامنشیان، آنطورکه از کتبیه‌های میخی فارسی باستان بر می‌اید، واژه *dahyu* با «ساترآپی» متراffد بوده است.

بردگی بمعنی واقعی کلمه در عهد هخامنشیان در ایران توسعه یافت و تولید توسط بردگان بتدریج جایگزین فعالیت‌های تولیدی طبقه آزادان جامعه پدر سalarی شد، ولی کار بردگان هرگز نتوانست بطور کامل جانشین فعالیت‌های آزادان شود. بردگی در ایران هنگامی رونق گرفت که هخامنشیان فاتح و وارث قدرتهای بزرگی شدند که قبل از آسیای پیشین حکومت می‌کردند و بردگانی در میان آنها رواج کامل داشت. دربار شاهان احتیاجات بیشماری داشت که قسمت اعظم آن فقط از طریق نیروی انسانی بردگان می‌توانست برآورده شود. در این هنگام اقطاعاتی بوجود آمد که بویژه به برکت نیروی بردگان دایرس گردید. «کسنفن» در کتاب خود موسوم به بازگشت ده هزار نفری از ناحیه‌ای که آنرا «روستاهای پریساپیس» مینامد، سخن‌رانده است.<sup>۳۷</sup> مفهوم این عبارت چیزی جز این نیست که این ناحیه قیول ملکه مادر بوده است. ساترآپ‌ها نیز دارای املاک بسیار وسیعی بودند. در خدمت ساترآپ‌ها و همچنین در دربار شاهنشاهان خواجه سر ایان بسیاری نیز وجود داشتند که اغلب آنان با بلی‌الاصل بودند. این خدمتگزاران که اغلب بر روی اربابان خود نفوذ مخربی را اعمال می‌کردند، با گذشت زمان قدرت بزرگی بدست آوردند.<sup>۳۸</sup> در زمان داریوش اول، علاوه بر بردگان، طبقه «تهییدست وضعیف دیگری نیز وجود داشته است که متأسفانه اطلاع دقیقی از آن در دست نیست. داریوش در کتبیه بهستان ادعا می‌کند که او نسبت به «ضعف» و «قوی» هیچگونه بدی روانداشته است<sup>۳۹</sup>. علاوه بر این طبقه «تهییدست وضعیف» در کتبیه‌ها به گروه خدمتکاران درباری نیز بر می‌خوریم. داریوش در یکی از کتبیه‌های خود این گروه را با اصطلاح

«مریک» مورد خطاب قرار داده است. از این گروه خدمتکاران اطلاع پیشتری در <sup>۳۹</sup> دست نیست.<sup>۴۰</sup>

تشکیلات کهن روستاهای خاندانی بتدربیج جای خود را به نظام بزرگ مالکی پرداخت که از لحاظ اقتصادی دارای تشکیلات پیشرفته تری بود. تاریخچه اصطلاح غامض «دستکرت» dastkart بستگی نزدیکی به این نظام جدید دارد. تا آنجا که اینجانب اطلاع دارد، این واژه و معنی آن کمتر بطور دقیق مورد بررسی قرار گرفته است. دانشمند پارسی «دهابهار» B.N. Dhabhar اولین کسی بود که به تحقیق اساسی درباره معنی این واژه پرداخت.<sup>۴۱</sup> وی پس از بررسی اساسی این واژه در ادبیات فارسی میانه زردشتی به همان نتیجه‌ای رسید که قبل از او «نولدکه»، «فریدریش-مولر» و «گوتسه» A. Goetze نیز به آن دست یافته بودند. وی معنی درست این واژه را «یک ناحیه یا یک قطعه زمین، ضیعه، ملک، منطقه، محله» دانسته است.<sup>۴۲</sup> در حقیقت نیز واژه مذکور در رابطه با تشکیلات اقتصادی دیگر ذکر می‌شود و همان معنی فوق الذکر برایش مناسب است. برای مثال ارتاک و راز نامک پاداش اخروی را از آن کسانی دانسته است که مناطق مسکونی گوناگونی را بنا کرده‌اند.<sup>۴۳</sup> در پیشگویی ناگوار بهمن یشت نیز این واژه بهمراه یک سلسله تقسیمات کشوری دیگر ذکر می‌شود.<sup>۴۴</sup> با توجه به شواهدی که «دهابهار» پیدا کرده است، میتوان تاحدودی به معنی درست این واژه دست یافت. معنی حقیقی این واژه با توجه به مدارک مهمی از زبانهای مجاور (ارمنی، عربی، سریانی و زبان تلمود بابلی) روشن تر می‌شود. واژه مورد نظر در این زبانها در رابطه جالبی ذکر شده است.<sup>۴۵</sup>

«برنهارد گیگر» Bernhard Geiger در مقاله «واژه‌ها و اعلام فارسی میانه Mittelpersische Wörter und Sachen» تجزیه و تحلیلی از این واژه بعمل آورده و برخلاف «دهابهار» بر روی مدارک غیر فارسی میانه تأکید کرده است. وی در بررسی خود از استنتاج‌های «بارتلمه» استفاده نموده است. این دانشمند پیش رو ایرانشناسی از راه تفسیرهای نیزیناً خود توانست تا حدودی به معنی دقیق این

اصطلاح در کتاب حقوقی ساسانیان بی بیرد. بنابر عقیده وی «دستکرت» عبارتست از: یک ملک دایر کوچک یا بزرگ به انضمام کلیه متعلقاتش که عبارت باشند از خانه‌های مسکونی، اماکن کسب و کار و برده‌گان کارگر؛ عبارت دیگر همان ضیعه و عقار. در ماتکان همزار داستان مقرراتی در خصوص بخشش یا گرد گذاشتن «دستکرت» با انضمام کلیه متعلقات و برده‌گانی که در آن زندگی می‌کنند، بچشم می‌خورد<sup>۴۶</sup>. «برنهارد گیگر» علاوه بر شواهدی که از متون یهودی ذکر کرده، به صورت ارمنی این واژه نیز که از فارسی گرفته شده، اشاره نموده است.

آگاتانکفوس Agathangeios در افسانه شرح حال «گریگور» مقدس و روشنی بخش Das Lebēh des hl. Gregor Lusavorič چنین آورده که پس از نابودی معبد کفر آمیز «اناهايتا»، دستکرت آنجا با انضمام خدمتکاران و روحانیون و زمینهای متعلق به آنها به تصرف کلیسا می‌سیحی درآمده است<sup>۴۷</sup>. «آگاتانکفوس» در یک جای دیگر از روستای دیگری نیز گزارش میدهد که پس از تخریب معبد کفر آمیز آن منطقه، کلیه دستکرت‌ها و املاک آنجا به کلیسا ارزانی شده است<sup>۴۸</sup>.

«برنهارد گیگر» در آرامی disqartā گرفته شده است) را بخطا بصورت «قریة» ترجمه کرده‌اند<sup>۴۹</sup>. اشاره بجایی به این مطلب می‌کند که نویسنده‌گان عرب واژه «دستکر» (از صورت آرامی

وی با توجه به تفاسیری که از این واژه کرده، در منابع سریانی نیز به مفهوم چنین ضیاعی دست یافته است. در اعمال شهدا... از روستای بزرگی بنام «دستکر» Dstgr<sup>r</sup> سخنی رفته است. این نام را میتوان پس از تصحیح بصورت «دستگر» Dstgr<sup>d</sup> درآورده در محل دیگری چنین آمده است که یکی از مقان متشخص موسوم به «مهران - گشنیپ» بلا فاصله پس از شیوع طاعون در «ماحوza» از شهر گریخته، در یکی از ضیاع خود ساکن شده است. وی برای رسیدگی به امور روستاهای اموال دیگر (یا «برده‌گان») خود یک شخص عیسوی را در استخدام داشته است<sup>۵۰</sup>.

«برنهارد گیگر» از برخی متون فارسی میانه نیز شواهدی می‌اورد که در آنها دستکرت و روستا بوضوح از یکدیگر تمیز داده می‌شوند<sup>۵۱</sup>. برای پی بردن به معنی

واقعی «دستکرت» بررسی متونی که این واژه را در تفسیر واژه دیگری آورده‌اند، اهمیت بسیار دارد. عقیده اینجا نب روایت فارسی میانه اوستا همیشه دارای ارزش فراوانی است و اغلب بجهت اصلاحاتی که بر میگزیند، مفهوم واقعی واژه را روشن میسازد. نخست باید دیدکدام واژه‌های اوستایی با «دستکرت» مطابقت دارند. واژه مورد نظر در یسن ۱۰، ف ۷، و در ودیودات ب ۵، ف ۱۵، پیش می‌اید. «دها بهار» قبل در خصوص این دو مورد تحقیق کرده است. از این دو محل میتوان دریافت که معنی این واژه همان «ضیعه، اقطاع، تیول» است. در یسن چنین آمده است: «درستی آشکار و درمان هوم شفابخش برای خانه و زیستگاهش» (ترجمه «ولف») روایت فارسی میانه آن که توسط «اشپیگل» منتشر شده، بدین عبارت است: «پدیدار شد درستی و درمان اندر روستایش (دستکرت)، همچنین [اندر] مان (خانه) [اش]». «بارتلمه»، و بهیروی از او «ولف» نیز در ترجمه خود عبارت اوستایی «اوه ویسه اقامئننم» را تفسیری برای متن دانسته‌اند. واژه «ویسه» همانطور که در بسیاری جاها دیده می‌شود، در اینجا نیز فقط دگر نویسی شده است ولی قابل توجه آنکه در اینجا با واژه dastkart تفسیر گردیده است. در برخی دستنویس‌ها بجای «مان» (خانه) صورت بهر «میهن» داده شده است که با اوستایی «مئن» مطابقت دارد. دو مین محل مهم در ودیودات است: «مان بهمان، ویس بدویس، سه کده برای این مرد بسازند<sup>۵۲</sup>». «بر نهار دیگر» ملاحظه کرده است که در مثالهای بالا از یسن و ودیودات واژه «دستکرت» از «میهن» و «مان» تمیز داده می‌شود و همین امر ثابت می‌کند که «دستکرت» بهمان مفهوم «ضیعه» بوده است<sup>۵۳</sup>. اصطلاح «دستکرت» که در فارسی میانه متاخر بصورت «دستکرد» درآمده، از لحاظ ریشه‌شناسی بمفهوم آن چیزیست که توسط «دست» انسان ساخته شده است و عبارت دیگر میتوان آنرا به «صناعی دستی» تعبیر کرد. این واژه که در فارسی باستان قاعده‌تاً باید بصورت dastakara باشد وجود خارجی نیز دارد<sup>۵۴</sup>. داریوش در یکی از کتیبه‌های خود میگوید که وی در محلی که قبل از چیزی وجود نداشته، دستکرتی ساخته است. باید اذعان کرد که

ترجمه «کنت» چندان درست نیست و مطلبی را روشن نمیکند. در همین کتیبه به گزارش دیگری نیز بر میخوردیم که داریوش در پیرامون شهری که نامش برده نشده، حصاری ساخته است. مفهوم مطالب فوق چنین است که داریوش در محلهایی که قبل (Paruvam) دستکرت نبوده، اقدام به احداث دستکرت کرده و علاوه بر آن استحکامات برخی از شهرها را نیز مرمت نموده است. از آنجاکه در کتیبهای فارسی باستان اصطلاحات دقیق و مخصوص بخودی برای آثار هنرها تجسمی وجود دارد، میتوان چنین نتیجه گرفت که مراد از «دستکرت» بهیچوجه فرآوردهای هنرها تجسمی نبوده و یا حداقل اینکه اصطلاح مذکور احتمالاً برای یکی از رشته کارهای اجتماعی بکار میرفته است. با این نظریه نمیتوان مخالفتی کرد. با وجود آنچه گذشت، اعتقاد اینجانب برآنست که احتمالاً مراد از این اصطلاح با توجه به معنی که این واژه در دوران بعدی در ایران پیدا کرده، همان «املاک سلطنتی، املاک وسیع هرزوعی» بوده است. احتمال میرود که صورت ملفوظ این واژه بدون تغییر زیادی از زبان باستانی به زبان فارسی میانه رسیده و معنی اصلی خود را نیز حفظ کرده باشد. کتیبه فوق الذکر حقیقت دیگری را نیز آشکار میکند و آن اینکه منظور داریوش از این عبارت آن بوده است که خود را بعنوان نخستین سازنده «دستکرت» معرفی نماید - نخستین شاه ایرانی که در عهد سلطنت خود اقدام به تأسیس املاک سلطنتی کرده است.

از بررسی‌های محققین فوق الذکر و نتایج یاد شده چنین بر میاید که «دستکرت» محل سکونت گروهی از مردم بوده و از لحاظ اهمیت اقتصادی در رده‌ی «روستای خاندانی» محسوب میشده است. این اصطلاح مفهوم دیگری جز «اقطاع، املاک دولتشی و یا بخشی از ثروت دربار» نداشته است. املاک مورد نظر بعدها از طرف «بزرگان» به مزدوران و بردهان واگذار میشد تا در آنجا بکارزداعت پردازند. «دستکرت» نظام جدیدی از کشاورزی بود که در جوار «روستاهای خاندانی» کهنه پا به عرصه وجود گذاشت و بتدریج جای آنرا گرفت. یعنی از هر چیز، این حقیقت

که واژه اوستایی «ویس» در روایت فارسی میانه توسط dastak - kart یا dastkart یا تفسیر شده است، ما را به معنی فوق الذکر رهنمون میگردد. بنابر آنچه گذشت، اصطلاح «دستکرت» باید تاحدودی متراffد «ویس» باشد، زیرا مفسران اصطلاحات اوستایی را همواره با متراffد های فارسی میانه آنها و یا با کلماتی شرح داده اند که مفاهیم نسبتاً مشابهی با واژه های اوستایی داشته اند. البته مواردی نیز وجود دارد که مفسر اصطلاحی را انتخاب کرده است که ربط چندانی به واژه مورد نظر ندارد و در نتیجه مساوا به گمراهی میگشاند. ولی از آنجا که «گسنه»، «دهابهار» و «بر نهار دگیگر» معانی تقریباً صحیح این اصطلاح را مشخص کرده اند، لذا تصور نمی کنم که در این مورد چنان اشتباهی رخ داده باشد. اگرچه «دهابهار» مدعیست که «هوشنگ جاماسب» در واژه نامه ای که برای روایت فارسی میانه و دیودات نوشته، این واژه را بهتر شرح داده، ولی «اشپیگل» نیز که قبل این اصطلاح را به turba hominum ترجمه کرده، مرتب خطا بی چندان بزرگی نشده است.<sup>۵۵</sup> تحت این اصطلاح میتوان اقطاع بزرگی را منصور شد که مزدوران بسیاری، از کارگر کشاورز گرفته تا مباشر و مراقب، در آن محل بکار مشغول بوده و همه در این ناحیه با هم زندگی میگردانند (نظریات «هوشنگ جاماسب» و «دهابهار» در این خصوص کاملاً صحیح است)؛ در رأس تشکیلات مذکور مدیری موسوم به «ستور» قرار داشت که از میان گروه بر دگان انتخاب میشد<sup>۵۶</sup>. این افراد (Curatores) در اصل بر دگانی بودند که در قطعه زمینی که از طرف ارباب به آنها داده میشدند، زراعت میگردند، این قطعه زمین نیز «دستکرت» نامیده میشد و برای دایر کردن آن نیروی انسانی یک خانواده، یعنی خانواده خود «ستور»، کفایت میگرد. «بارتلمه» این سرپرستان زمان ساسایان را با villicus رومیان مقایسه کرده است. این اشخاص نیز از طبقه بر دگان (یا «آزادان») انتخاب میشدند تا در املاک بزرگ بعنوان مباشر در خدمت اربابان خود درآیند. در موافقی که مالک زمین خود را به شخص دیگری میبخشید، افراد مذکور نیز به ارباب جدید تعلق میگرفتند.

وجود نظام بزرگ مالکی در زمان هخامنشیان نیز قابل اثبات است. در آن هنگام نیز املاک سلطنتی با نضمam روستاهای برده‌نشین وجود داشته است. داریوش دستور داده بود تا اسیران ساکن شهر «ارتریا» Eretria را در یکی از این املاک بزرگ موسوم به «اردریکا» Arderikka در شوش اسکان دهند. هرودت در سفرهای خود به ایران برخی از اعقاب این اشخاص را دیده و با آنها به‌زبان یونانی سخن گفته است. هرودت از این منطقه «اردریکا» با واژه «استشموس» یاد کرده است. این «استشموس»‌ها ایستگاهی برای پیکه‌های تندروی سلطنتی بشمار میرفندند. در این مناطق که در واقع نخستین نمونه املاک سلطنتی محسوب می‌شوند، خدمتگزاران پادشاه زندگی می‌کردن<sup>۵۷</sup>. در تلمود بابلی نیز از این املاک اربابی با اصطلاح «دسفرتا» یاد شده است. در رساله دینی مکلا چنین آمده است که پس از آنکه «مردخای»، «احشویروش» شاه را از توطئه‌ای که بر ضد او ترتیب یافته بود، باخبر ساخت، دستکرتی به او پاداش داده شد<sup>۵۸</sup>. در رساله گھطیین از یک «روستای برده‌نشین» صحبت شده که مالک یهودی آن، ملک خود را به یک غیر یهودی فروخته است<sup>۵۹</sup>. در رساله دینی عیرووین نیز از یک شهر اربابی با همان اصطلاح «دسفرتا» نامبرده شده است<sup>۶۰</sup>. در کتاب «خورناتسی» ارمنی نیز از «دستکرت» معنی «تیول» سخن رفته است. در این کتاب چنین آمده است که «ارواند» شاه Ervand دستکرتی را در میان دره‌ای بنا کرد و آنرا بنام خود «ارواندکرت» Ervandakert نامید. وی مردم بسیاری را در آنجا اسکان داده، بناهای زیبا پیا کرد و در اطراف دستکرت با غات میوه و تاکستانهایی احداث نمود<sup>۶۱</sup>. در کتاب پاوسطوس یوزاندانسی Phavstos به مثالی بر می‌خوردیم که از اینهم جالب‌تر است. در این کتاب آمده است که «آرشاک» شاه دستکرتی را موسوم به «آرشاک آوان» Arshakavan در میان دره‌ای بنا کرد و قصری (aparan) نیز در آنجا بساخت. این دستکرت بعدها به یک قصبه (avan) و سپس به یک شهر تبدیل گردید<sup>۶۲</sup>. در این اقطاعات، آنطور که جغرافیا نویسان متاخر عرب گزارش داده‌اند، کاخهای سلطنتی و قصرهای بزرگان

نیز وجود داشته است. ساختمانهای مذکور به فارسی «کوشک» و به عربی «قصر»<sup>۶۲</sup> نامیده میشند.<sup>۶۳</sup>

با توجه به تجزیه و تحلیل مدارک فوق میتوان به معنی نسبتاً دقیق این واژه دست یافت. بعقیده اینجا نب تفسیر فارسی میانه اصطلاحات اوستایی که توسط dastkart تشریح شده‌اند، اهمیت فراوانی دارند. باید توجه داشت که دستورات دینی اوستا در زمان ساسایان نیز معتبر بوده ولی با گذشت زمان معنی پاره‌ای از واژه‌های متن اصلی در عهد ساسایان برای پیروان این دین مشکل و یا بکلی غیر ممکن شده است. اگر چه برای «ویس» یا همان «روستاهای خاندانی» دستورات خاصی وجود داشت و از لحاظ اقتصادی نیز در همان وضع سابق بودند، ولی تشکیلات ظاهری آنها از اهمیت بیشتری برخودار شده بود. با استعمارهای بعدی که در عهد مقدونیان، سلوکیان و پارتها (این استعمار از زمان سلطنت هخامنشیان آغاز شده بود و نمونه آنرا در مورد اسکان یونانیان در «اردوبیکا» قبل از ذکر کردیم) بوجود آمدند، جو امعی تشکیل شدن که از اساس نظام خاندانی بدور بودند و کاملاً جنبهٔ تصنیعی داشتند. این جو امع عوامل متباین بیشماری را در خود داشتند. بهنگام ترجمهٔ اوستا به فارسی میانه اصطلاح قدیمی با همان صورت اصلی خود به زبان اخیر الذکر فقط آوانوسی شد، ولی مفسر ناگزیر بود که مفهوم این واژه را با یکی از اصطلاحات رایج و مفهوم زمان ساسایان بازگو نماید. برای این منظور اصطلاح «دستکرت» انتخاب گردید که با «ویس» اوستایی بمفهوم «یک واحد اقتصادی» تشابه کامل داشت. بدین ترتیب واژه «ویس» بوسیله «دستکرت» تفسیر شد. از مطالبی که گذشت، بهیچوجه باید چنین نتیجه گرفت که در آن زمان دیگر روستاهای خاندانی وجود نداشته‌اند. تنها حقیقتی که از مطالب فوق میتوان دریافت آنست که این شکل قدیمی روستاهای اجتماعی - اقتصادی که بر اساس قرابت خون استوار بود، در این هنگام بتدریج جای خود را به «دستکرت» پرداخته و تا آنجا پیش رفته است که اصطلاح جدید «دستکرت» بهتر از هر اصطلاح دیگری قادر به تفسیر آن مفهوم حقوقی قدیم بوده است. این نظام

کهن که بر اساس قرابت خون استوار شده بود، ظاهرآً اهمیت خود را از دست داده بود و رو به انحلال میرفت تا اینکه در زمان ساسانیان اینگونه املاک که توسط بر دگان کشت و زرع میشد، توسعه فراوانی یافت. در میان این اقطاعات معمولاً قصر، ویلا ساختمانهای بزرگتر و قلعه هایی نیز ساخته میشد و در اطراف آنها با غها، تاکستانها، و احتمالاً ساحتمنهای بزرگتر و قلعه هایی نیز ساخته می شد و در اطراف آنها با غها، تاکستانها، روستاهایی جهت اقامت بر دگان و تأسیسات دیگر احداث میگردید. بدین-جهت تقریباً کلیه ترجمه هایی که از واژه «دستکرت» ذکر شدند، در تحلیل نهایی با یکدیگر مطابقت دارند. دستکرت در واقع عبارتست از یک ملک اربابی، ضیعه دولتی، یک ناحیه وسیع دایری که روستایی نیز در جزء آن قرار دارد، یک اجتماع کوچک و یا آنطور که «اشپیگل» گفته است، یک *turba hominum*. با توجه به این نتایج میتوان حدس زد که چنین تأسیساتی در زمان هخامنشیان پا بعرصه وجود گذاشته است. همانطور که شرحش گذشت، واژه مورد نظر در کتبه های فارسی باستان دیده شده و هر دوست نیز از نحوه احداث چنین محل هایی سخن رانده است. این واژه در فارسی باستان بصورت *dastakartam* آمده است. مردمی که در چنین محل هایی کار می-کرده اند، احتمالاً *dastakara* بمعنی «کسانی که با دست کار میکنند» نامیده میشده اند. از این راه به اصطلاحی که در فارسی باستان برای کارگران، مزدوران و کارمندان اینگونه اجتماعات بکار میرفته است، پی میبریم<sup>۶۴</sup>. برای اطمینان از اینکه واژه مورد نظر واقعاً به همین صورت بوده است، کافیست به واژه فارسی باستان *dastabara* اشاره کرد. اگر چه واژه اخیر در جایی دیده نشده ولی کاملاً مطابق قوانین صوتی ساخته شده و در فارسی میانه بصورت *dastəwar* در آمده است<sup>۶۵</sup>. «هرن» واژه «دستور» (از *dastəwar*) بمعنی «وزیر، مشاور، تدبیر، فرمان» را با واژه-*dasta-* بمعنی «دست» منطبق نمیدارد، وی معتقد است که واژه «دستور» به ریشه «دنس» (در اوستا «دانستوا»، «دارمستتر» نیز قبل اهمن مطلب را اظهار داشته بود) منبوط میشود. هیچ بعید نیست که تفسیر «هرن» کاملاً صحیح باشد<sup>۶۶</sup>. ولی باید به اشتقاق

مورد نظر «هرن» اضافه نمایم که واژه *dasta* فقط بمعنی متحقق «دست، ید» نیست، بلکه مجازاً (همانطور که در زبانهای دیگر شرقی نیز معمول است) بمفهوم «قدرت، زور، نیرو» نیز بکار می‌رود – نیرویی که حافظ مقام و موقعیت انسان است. برای مثال باید *يادآور شوم* که در مآخذ یونانی برای اردشیر اول لقب μακροχειρ را ذکر کرده‌اند که در واقع همان ترجمه «دراز دست» فارسی است<sup>۶۲</sup>. در اینجا «دراز دست» بمفهوم کسیست که قدرتش تا دور دست میرسد. اگر چه واژه - *dastabara*، همانطور که «دارمستر» و «هرن» معتقدند، از ریشه دیگریست (از ریشه «دانس» اوستایی بمعنی «آموختن، یاد دادن»)، مع الوصف مفهوم *dasta* در اینجا نیز دارای نقش بخصوصی است. در مقابل واژه - *dastakara* بمعنی «کسی که با دست کار می‌کند» باید واژه - *dastabara* را فرارداد که بمفهوم بروزدهنده قدرت و دارنده دست (= قدرت) است. بدین ترتیب به دو اصطلاح استعاری بر می‌خوریم که برای دو طبقه از ساکنان «دستکرت»‌ها بکار میرفته است؛ نخست گروهی که حقیقتاً با دست کار می‌کردند و سپس گروه دیگری که با «دست» بمفهوم انتزاعی آن (قدرت) حکومت میراندند<sup>۶۳</sup>.

«برنهاردگیگر» در مطالعات خود به این مسئله که چرا در زمان ساسایان «دیه» بمعنى «روستا» بوده، توجه نکرده است. از طریق این واژه میتوان به بخش عمده‌ای از تاریخچه ساختمان اجتماعی – اقتصادی ایران کهن پی برد. ایرانیان، همانطور که قبل اشاره شد، در روستاهای خاندانی خودکه اقتصاد فردی متعددی را در بر می‌گرفت، زندگی می‌کردند<sup>۶۴</sup>. از آنجا که «ویس» در کتب مقدس یک مفهوم دقیق حقوقی را میرساند، لذا این واژه در متون فارسی میانه بصورت قدیمی خود باقی مانده و فقط دگرنویسی شده است. بدیهیست که این واژه احتیاج به تفسیر داشته است تا در شرایط دگرگونی یافته آن زمان مفهوم گردد. اگرچه «دیه» با واژه فارسی باستان «دهیو» بمعنى «ایالت» مطابقت داشته ولی در زمان ساسایان بمفهوم «روستا» بوده است. این امر را «کریستن سن»، «نولدکه» و «برنهاردگیگر» با این رسانده‌اند<sup>۶۵</sup>. «کریستن سن» در کتاب خود به تقسیم‌بندی سیاسی – اداری ایران اشاره

کرده است. ایالات به مناطق کوچکتری بنام «استان» تقسیم میشدند که در رأس آن شخصی بنام استاندار یا پاتکوسپان قرار میگرفت. استانها نیز بنوبه خود از چند «شهر» تشکیل میشدند که هر یک شامل چندین «دیه» بود. در شهر شخصی بنام «شهریک» و در ده شخصی موسوم به «دیهیک» به درتق و فقط امور میپرداخت. واژه «روستاک» که در اوستا بصورت «شوئیژ» آمده، نمایشگر زمینهای دایریست که در حقیقت سرمایه یک «ده» را تشکیل میداده است. «چراگاه»‌ها در متون اوستایی با واژه «گئویئوئیتی» مشخص شده‌اند؛ همین واژه در فارسی میانه بصورت «گویوت» یا «گویوت» درآمده و با واژه «دشت» تفسیر شده است. «نولدکه» واژه «شهر» را با واژه عربی «کوره» (شاید از یونانی  $\rho\omega\lambda$ ) به معنی «حصه، بخش، منطقه» برابر دانسته است. بنابراین یعقوبی واژه «شهریک» را بجا بصورت «رئیس الکوره» برگردانده است. در موارد دیگر، واژه «شهر» در فارسی میانه فقط به معنی «کشور» بوده و بعدها در فارسی نو معنی «شهر» را بخود گرفته است. «کریشن سن» عنوان «دیهیک» را با «دیه سالار» یکی دانسته است. در فارسی مشتقات زیادی از واژه «دیه» یافت میشود که در درجه اول، اصطلاحاتی که اختصاص به رؤسا و ساکنین روستاهای دارد، برای ما جالب ترند: دهبان، دهخان، دهخدا، دهقان، دهکیا، دهمه، دهمنتر. برای کشاورزان اصطلاحات دهچه و دهازی و همچنین دهقان وجود دارد و اصطلاحاتی که بر مشاغل این گروه دلالت میکند، بصورت دهکانی یا دهقانی است. مهمترین اصطلاح در این میان «دیهکان» است که در فارسی نو بصورت «دهکان» به معنی «خرده مالک، نجیبزاده فرودست، نجیبزاده مالک» استعمال شده است. «اشتاینگاس» واژه مورد نظر را چنین شرح میدهد: «مدیر یا بزرگ روستا، سرکرده یا رئیس کشاورزان، بزرگ، کشتکار، مودخ، خنیاگر، شاعر و آوازخوان». بخش بسیار مهمی از تاریخ ایران در مفاهیم همین واژه نهفته است. اداره امور روستاهای بعهدۀ نجیبای دهات بود. این عده که پس از فتح ایران توسط اعراب، تنها حافظین سenn قدیمی مرزو بوم خود بودند، در این هنگام و بخصوص بعدها خود نیز در

مزادع بکار کشاورزی میبرداختند. از آنجا که این اشخاص که در واقع تکیه‌گاه اصلی شاهنشاهان ساسانی بحساب میامدند، لذا از لحاظ طبقاتی دارای غرور خاصی بودند. از میان این افراد ماجراجویان مشهوری برخاستند که در جنگ‌هایی که شاهنشاهان برآه میانداختند، بخصوص در فتح یمن، اعمال پهلوانی مشهوری از خود نشان میدادند. این گروه حد واسط طبقات نجبا و کشاورزان بشمار میرفت. در اوآخر عهد ساسانیان، آنطور که «کریستن سن» اشاره کرده است، اصطلاح «دیهکان» بصورت عام درآمده و پس از استیلای اعراب نیز بهمین صورت باقی مانده است. دهقانان در زمان اعراب کشاورزان بزرگ و آزاد بشمار میرفتند. این اشخاص به سنن روستاهای خود بنیکی آگاهی داشتند و در امور اقتصادی، بخصوص برای اخذ مالیات، افراد مناسبی بحساب میآمدند. پادشاهان ساسانی درآمدهای هنگفت خود را مدیون همین دهقانانند.

برنهاردگیگر، همانطور که شرحش گذشت، به متونی اشاره کرده که در آنها میان روستا و دستکرت فرق گذاشته شده است<sup>۷۱</sup>. هرگاه نظریه «برنهاردگیگر» (وهمچنین دیگران) را مبنی بر آنکه «دیه» بمفهوم «روستا» بوده است پیذیریم، آنوقت با این سؤال مواجه میشویم که میان «دیه» و «دستکرت-ویس» چه تفاوتی وجود داشته است؟ شاید بتوان تنها علت این امر را همانا دگرگونی‌های ساختمان اجتماع ایران دانست. باگذشت زمان «دهیو» اهمیت و مفهوم اولیه خود را از دست داده و بجهت تغییرات اوضاع سیاسی- اقتصادی به ناحیه مسکونی کوچکتری اطلاق گردیده است. منطقه‌ای که قبلا «دهیو» نامیده میشد، در تقسیم‌بندی سیاسی - اقتصادی نام دیگری بخود گرفت واز آن هنگام بعده واژه «دهیو» دیگر در مقام «ایالت» بکار نرفت. چنانچه قبلا اشاره شد، «نریوسنگ» در ترجمه سنسکریت خود از یسن، واژه «دهیو» را به واژه هندی باستان «گرامح» بمعنی «روستا» ترجمه کرده است. در روایت فارسی میانه نیز در این مورد از واژه «دیه» استفاده شده است. میدانیم که نریوسنگ ترجمه خود را از روی یک متن فارسی میانه بعمل آورده است. بنابر این

در متن پهلوی و سنسکریت اصطلاح «دیه» برای بزرگترین واحد در تقسیمات کشوری ایران بکار رفته است.

بعقیده اینجانب علت تغییر معنی «دهیو» از آنجهت بوده است که بزرگترین واحد اقتصادی ایران، بخصوص بزرگترین منبع اخذ مالیات، همان «روستا»‌ها بشمار میرفته‌اند. در حالیکه در *κατοικίαι* و شهرهای یونانی زندگانی فعال اقتصادی توسعه می‌یافتد، آربایان تحت انتقاد همچنان پیشهٔ دیرینهٔ خود را دنبال می‌کردند و حتی تا مدت‌ها بعد نیز بهمان کار کشاورزی اشتغال داشتند. وجه تمایز شهرها در نحوه اجتماع ساکنین، طریقهٔ زندگی مردم، روش اداره شهر و نوع فرآورده‌های سکنهٔ آن مناطق بود. مفاهیم واژگان اداری که در نظام قدیم برای رده‌بندی بکار میرفت، بنا بدلاًیل سیاست اقتصادی، مالی و مالیاتی همچنان باقی ماند. در مفهوم اصطلاح «دیه» احتمالاً این حقیقت نهفته است که «دیه» مرکز یک منطقهٔ کاملاً دایر بوده و از اینرو یادآور همان «دهیو» قدیم (ولی محدودتر) بوده است. بهر تقدیر «دیه» بصورت بزرگترین واحد فعالیت‌های کشاورزی ایرانیان باقی ماند. بنا بر این تغییری که در معنی این واژه پدیدار شد، در زندگی اقتصادی مردم نیز منعکس گردید. بنظر اینجانب احتمال بسیار دارد که «استشموس»‌های قدیمی هخامنشیان ابتدا به ضیاع دولتی عهد سلوکیان و سپس به «دستکرت» تبدیل شده باشند. از املاک سلطنتی مقدونیان در تاریخ با نام  $\chiω'ρα$   $\beta\alphaσιλικη$  یاد شده است<sup>۷۲</sup>. در کتبیه‌های یونانی عهد هلنیسم از املاک سلطنتی زمان سلوکیان سخن رفته است. روستانشینان موظف به پرداخت باج و خراج بودند. امکان فروش و بخشش روستاهای نیز وجود داشت. مراد از اصلاح یونانی  $\chiω'ρα$   $\beta\alphaσιλικη$  املاک سلطنتی بود که حکومت مقدونیه از چنگ ایرانیان، بخصوص شاهنشاهان هخامنشی، درآورده بود. این املاک سرمایهٔ اصلی در بار را تشکیل میداد. زمین‌های مورد نظر از سوی پادشاه به نظامیان اجاره داده می‌شد و پس از فوتشان نیز به فرزندان آنان واگذار می‌گردید. گهگاه نیز این املاک بطور موروثی به یکی از افراد کشوری اجاره داده می‌شد.

بدیهیست که این املاک سلطنتی همیشه از سلسله قبلى به خاندان سلطنتی بعدی به ارث میرسیند.<sup>۲۱</sup>

شهرها و مناطقی که از قوانین شهرهای آزاد برخوردار بودند، برای شاهان سلوکی پشتیبان بزرگی بحساب می‌آمدند. ساکنین این شهرها افراد فعالی بودند که در درجه اول به صناعت و تجارت اشتغال داشتند. این شهرها که مراکز اقتصادی هر منطقه بشمار میرفتند، املاک هزاروعی بزرگی را در بر می‌گرفتند و برای خزانه دولت در حکم یک منبع مهم مالیاتی بودند. ساسانیان نیز در تعقیب این سیاست، سلوکیان را سرمشق خود فرارداده بودند. نویسنده‌گان عرب در آثار خود، ظاهرآ از روی مأخذ فارسی میانه، نام شهرهایی را که بدست شاهنشاهان ایرانی بنا شده، ضبط کرده‌اند. این شهرها که در املاک سلطنتی بنا می‌شدند، از لحاظ اقتصادی نقطه انتکابی برای قدرت دربار بحساب می‌آمدند و در عین حال در برابر قدرت املاک بزرگان و نجبا، وزنه متقابلی بشمار میرفتند. «پیروز» سه شهر «رام پیروز» در ری، «روشن پیروز» بین گران و باب صول و بالاخره «شهرام پیروز» را در آذربایجان بنا کرد. بلاش نیز شهری بنام خودش «بلاش آباد» واقع در نزدیکی تیسفون تأسیس نمود. «قباد اول» علاوه بر شهر «ارگان» در سرحد فارس و خوزستان، شهر دیگری را موسوم به «قباد خره» در ناحیه کارزین واقع در ولایت اردشیرخره بساخت و شهر قدیمی «حلوان» را نیز تجدید بنا نموده، بر زیبایی آن بیافزود.<sup>۲۲</sup>

بنا بر آنچه گذشت، در ایران نیز، مانند اروپای قرون وسطی، شهرهای سلطنتی موجود بوده است. اسکندر کبیر دوازده شهر بنام اسکندریه بنا کرد و جانشینان وی نیز شهرهای بسیاری بنام سلوکیه، انطاکیه، دمتریه و غیره تأسیس نمودند. در عهد ساسانیان نیز شهرهای بسیاری احداث گردید: اردشیر اول، بنابر قول طبری، هشت شهر بنامهای «اردشیر خره»، «رام اردشیر» و «رمیو اردشیر» در پارس، «هرمز اردشیر» در خوزستان، «بهار اردشیر» در عراق، «استر آباد اردشیر» (کرخ میشان) در همان محل اخیر الذکر، «فسا اردشیر» (خط) در بحرین و «بودار اردشیر» (خره)

در ناحیهٔ موصل بنا کرد<sup>۷۴</sup>. در نام این شهرها همواره اشاره‌ای به مؤسس آن نیز رفته است. شاپور اول نیز شهر «شادشاپور» را واقع در میشان در نزدیکی «کشکر» بنا کرد. تأسیس شهر «رام‌هرمز» در خوزستان و همچنین «دستگر‌الملک» که بعدها مقر معروف خسروی دوم شد (همان شهری که مودخان بیزانسی بنام «دستگرد» ضبط کرده‌اند)، به هرمز اول نسبت داده می‌شود<sup>۷۵</sup>. در عهد سلطنت شاپور دوم نیز شهرهای «بزرگ شاپور» (عکبرا) و «پیروز شاپور» (Pirisabora، انبار) در عراق، «ایران خره شاپور» (کرخ) و «شوش» در خوزستان، «گیبا شاپور» در «بیه‌گرمایه» (شرق دجله و جنوب زاب صغیر) و همچنین «نیوشابور» (نیشاپور) در خراسان ساخته شدند. شاپور دوم در سند و سیستان نیز اقدام به احداث شهرهایی نمود<sup>۷۶</sup>. بهرام چهارم در زمان سلطنت خود شهری را در کرمان بنا نهاد<sup>۷۷</sup>. شهرهای هلنی نقطه انتکای امپراتوری اسکندر و جانشینانش بشمار می‌امدند و برای مقاصد تدافعی نیز بکار میرفتند. سپاهیان اشغال‌گر مقدونی که در این شهرها مستقر شده بودند، امنیت نواحی اطراف را بعهده داشتند و حشت از قدرت دربار را همواره در دل مردم بیدار نگه میداشتند. حکمرانان مشرق زمین نیز به تبعیت از جانشیان اسکندر برای این شهرها اهمیت بسیاری قایل شدند و بهارزش اقتصادی این «پولیس»‌های پر جمعیت نظیر «سلوکیه» در کنار رود دجله، پی برند<sup>۷۸</sup>. شهرهای ساسانیان در املاک سلطنتی بنا شده بودند و در قرن ششم میلادی رونق بسزایی یافتند. این شهرها در آخرین روزهای سلطنت ساسانیان هنوز هم دارای ارزش و اهمیت بوده‌اند. خسرو پرویز بمنظور آخرین مقاومت خود در برابر سربازان بیزانسی که پیروزمندانه تا داخل شاهنشاهی ایران نفوذ کرده بودند، سپاه بزرگی را فراهم آورد که در صوف آن علاوه بر جنگجویان حرفه‌ای، بر دگان و ساکنین همین شهرها نیز شرکت داشتند<sup>۷۹</sup>.

شهرهایی که امور بازرگانی در آنها متصرکز شده بود، دارای اهمیت فوق - العاده‌ای بودند. واردات ابریشم خام که برای دیسندگی به کارگاههای سوریه و

فنيقيه داده نميشد، در انحصار دولت ايران بود. با محافظت از راههای زميني و ترعرعها و همچنین با احداث کاروانسراها و منزلگاههاي برای تجارت، به امر تجارت كمال ميشد. ساكنين شهرهای بزرگ به صناعت اشتغال داشتند. صنعت ابریشم بافي در خوزستان، بخصوص در شهرهای شوشتر، شوش و گندی شاهپور (بيهلاپط) رونق گرفت و در قرن ششم ميلادي، هنگام يك كه بيزانسيها موفق به قاچاق كرم ابریشم از چين به مغرب زمين شدند، به نقطه اوج خود رسيد. كالاهاي كه از خارج به ايران وارد ميشد، عبارت بود از: اشیاء تجملی، ظروف سفالی، لوازم آرایش، عطر، ششه، پارچه و پاپيروس. بازار ترازيت اجناس تجملی چيني و عربی، بخصوص انواع عطراها، رونق فراوانی داشت. كالاهای صادراتی ایران نر دین و فلفل مادی بود و واحدهای بزرگ صادراتی اقدام به صدور غله، انواع دام و فرآوردهای صنایع دستی میکردند. ولی دولت با دخالت‌های نامطلوب خود در امور بازرگانی موجب هیگر دید تا صادرات ایران آنطور که باید و شاید در جهت منافع مملکتی توسعه نیابد. گزارشاتی که مورخین بيزانس از غارت شهر دستگرد توسط سربازان رومی در ژانویه ۶۲۸ ميلادي داده‌اند، گواهی برگشت كالاهای یاد شده بشمار می‌روند.<sup>۸۰</sup>

بابل در نزد شاهنشاهان ساساني از ارزش و اهمیت فراوانی برخوردار بود.

این سر زمین سر سبز که بقول «پلینيوس» پدر *Orientis fertilissimus ager tolius* بود و بنا بگفته ابن خردادبه «دل ايرانشهر» (قلب کشود ایران) محسوب ميشد، از برکت الهی برخوردار بود و سراسر آن ناحيه را نهرهای بسیاري فراگرفته بود. شهرهای اين ناحيه در زمان حکومت‌های مختلف رونق خود را همچنان حفظ كرده بود و ساكنين آنجا به اقتصاد و فرهنگ شکوفايي دست يافته بودند. در قرون نخستين ميلادي فرهنگهاي يوناني و يهودي در اين منطقه با يكديگر طلاقی كردن. تولیدات اين ناحيه در دست جامعه پرکار و فعال یهود بود و صادرات آنرا ييشتر شراب، البسه رنگين و اجناس بافتني تشکيل ميداد. یهوديانی که در «نهر دیع» بکار بافنده‌گی مشغول بودند، در اين صناعت معروفیت خاصی داشتند. تجارت بابلی‌ها

تا سر زمین هند نیز کشیده شده بود. کلیه فرق و مکاتب گوناگون در این ناحیه مورد حمایت قرار میگرفت و در نتیجه همین گونگی‌های اجتماعی علاقه پر شوری نسبت به امر زندگی و اخلاق در میان مردم آنجا بیدار شده بود. در جوار رودهای دجله و فرات اجتماعات بزرگی جا گرفته بودند که ساکنین آنها پس از کار روزانه به مطالعه میپرداختند و یا به خیال‌بافی مشغول میشدند. یهودیان کلیه شئون زندگانی جامعه خود را بر اساس دستورات و نصائح تیزیمانه‌ای قرارداده بودند. ایرانیان و آرامیان در برابر تعالیم اجتماعی - اخلاقی آن زمان رفتار چندان خصم‌های نشان نمیدادند. تعجب آور نیست که در میان این قوم افرادی با افکار نو وجود داشتند که آن افکار از میان احتیاجات توده مردم زاده شده بود. وضع اغلب یهودیان قابل تحمل بود و فقط بهنگام تعقیبات دینی برخی از پادشاهان استثنائاً مورد تهدید قرار میگرفت. روستاییان آرامی که در مقایسه با یهودیان همبستگی کمتری داشتند، از مصائب دنیوی بیشتری رنج میبردند. بهمین جهت نیز آن‌دسته از واعظینی که به امیال و آرزوهای مردم واقف بودند و در بیان این آرزوها از چیره‌دستی لازم برخوردار، در شرایط مساعد میتوانستند موقیت بسیاری بدست آورند. در کنار رود دجله شهر کوچکی نیز موسوم به «مدریه» Madariya قرار گرفته بود. این شهر که زادگاه مزدک بشمار میرود، همان‌طور که «کریستن سن» حدس میزند، احتمالاً همان «کوت» العماره<sup>۱۱</sup> امر وزی است<sup>۱۲</sup>.

در این فصل از کتاب اوضاع شاهنشاهی ایران در حوالی سال ۴۹۵ میلادی بطور کلی بیان گردید. در فصل دیگر مناسباتی که مستقیماً موجب پیدایش این جنبش ملی شده‌اند، مورد تجزیه و تحلیل دقیقری قرار خواهند گرفت.

## حوالشی

۱- نگاه‌گنید به آثاری که در، ب۱، ز۱، آمده است. بعلاوه: مورگان L. H. Morgan، جامعه باستانی یا پژوهش‌هایی در زمینه‌های پیشرفت‌های بشری Ancient Society or Researches in the Lines of Human Progress etc. لندن ۱۸۷۷؛ ویلهلم

- گیگر Wilhelm Geiger، فرهنگ شرق ایران در عهد باستان Ostiranische Kultur، ارلانگن ۱۸۸۲؛ اشپیگل، باستان‌شناسی ایران، ج ۱-۳؛ انگلس F. Engels، *Der Ursprung der Familie, des Privateigentums und des Staates im Anschluß an L. H. Morgans Forschungen*، ج. دونکر H. Duncker، برلین ۱۹۳۱.
- ۲- بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۰۹۰ دهلا، ص ۶۳.
- ۳- بارتلمه، همانجا، ستون ۱۴۵۵.
- ۴- بارتلمه، همانجا، ستون ۱۶۶۰.
- ۵- ساکنان - *dahyu*، بارتلمه، همانجا، ستون ۷۰۶.
- ۶- ر. ک. کتاب اخیر الذکر از «بارتلمه»، زیر واژه‌های: دمانو پتی، ویس پتی، شوئیز و پتی، دهیو پتی.
- ۷- بارتلمه، کتاب اخیر الذکر، ستون ۱۰۶۲-۱۰۶۰. «آندراس» در کتاب «کریستن سن» فصل نصل اول وندیداد و تاریخ اولیه طوابیف ایرانی Le premier chapitre du Vendidad Det kgl. dan- et l'histoire primitive des tribus iraniennes Meddelelser ske Videnskabernes Selskab, historisk - filologiske ۱۹۴۳، ص ۴۵. بارتلمه، همانجا، ستون ۱۷۰۸ زیر واژه «زنتو»، زیر نویس را مقایسه کنید با مجموعه آثار سنکریت پارسیان *Collected Sanskrit Writings of the parsis* بهارونخا E. S. D. Bharucha بخش دوم، یسن، بمبئی ۱۹۱۰، ص ۶۹، س ۳ و صفحات دیگر. بارتلمه، همانجا، زیر واژه «شوئیز» و «اسه»، ستون ۲۰۹. کریستن سن، کتاب اخیر الذکر، ۲۳ و بعداز آن. ودیودات، ب ۱، ف ۲ و ۴-۲۰. بارتلمه، همانجا، ستون ۲۰۹. همانجا، ستونهای ۱۰۴۰ و ۱۰۶۲ و دیودات، ب ۷، ف ۱ و بعداز آن - بارتلمه، همانجا، ستون ۱۰۴۰، زیر واژه «نبانزدشت»، ز ۲. وی این خویشاوندی را چنین شرح میدهد: نیاکان (۱)، والدین (۲)، عم، عمه، دایی و خاله (۷)، بچه‌ها (۲)، برادر و خواهر (۳)، فرزندان عم، عمه، دایی و خاله (۸)، نوه‌ها (۵)، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها (۶)، نوه‌های عم، عمه، دایی و خاله (۹)، بنابراین فقط چهار نسل. ر. ک. ز ۱۴ و ۱۵. ودیودات، ب ۴، ف ۵.
- ۸- یشت دهم Yašt، ف ۱۱۷. بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۹۰۵.
- ۹- ودیودات، ب ۱۵، ف ۱۲. کتاب اخیر الذکر از «بارتلمه»، ستون ۹۰۵ و بعد.
- ۱۰- در اوستا «کشن»، بارتلمه، کتاب اخیر الذکر، ستون ۴۲۹، در فارسی میانه «کین»، در فارسی نو «کین»؛ ولی واژه اوستایی معنی «کبفر، سزا» نیز میدهد. از لحاظ اشتاقاب معادل در زبان دینی اسلامی باستان و Πολύγην در یونانی است. ولف F. Wolff، *Cena*، ص ۲۹۴، و بعد. یشت نوزدهم، ف ۷۷-۷۳، ص ۱۹۷، یشت نهم، ف ۲۳-۲۵. برای اطلاع از «کین خواهی» ر. ک. کتاب یاد شده از «انگلس»، ص ۶۳ و ۶۵ و صفحات دیگر.
- ۱۱- ودیودات، ب ۷، ف ۴۱-۴۳؛ ولف، ص ۳۶۰ و بعد.
- ۱۲- گروه اول «وئس»، «وئو» و گروه دوم «پشیری. اثتر» نام داشتند. واژه نخست با

واژه ایرانی باستان «ویس» بمعنی «روستا» و واژه هندی باستان - vis بهمان معنی و- «معنی روستایی» بستگی دارد. واژه دوم با واژه هندی باستان Pari - eti بمعنی «او بها ن طرف و آن طرف می‌رود» بستگی دارد. و دیوادات درباره این رده‌بندی توضیحات جالب توجهی دارد (ب، ۹، ف ۳۸۵؛ لف، ص ۳۸۵): «نوکران و کارگران روزمزد را باید با یک گاو شبرده پاک ساخت». ر. ل. دستوره‌هوشنگ‌جاماسب Dastoor Hoshang Jamasp، Vendidad، وندیداد ۱۹۰۷، بخش ۱، ص ۴۰۷. روایت فارسی میانه واژه‌های اوستایی را آوانویسی کرده است. واژه Parāstak در روایت فارسی نو با واژه «پرستار» بمعنی «خدمتکار و غیره» تفسیر شده است. واژه - vaēsu در ودبوداته ب ۱۳، ف ۴۴، بصورت «ویسان» نیز داده شده است ولی دریلک دستتویس «هتخشان». بمعنی «پیشهور» است (هوشنگ‌جاماسب، همانجا، ص ۴۸۲). واژه مجاری (-ember) Parazt بمعنی «کشاورز» را میتوان با واژه فارسی میانه «پراستک» مقایسه کرد، شاید واژه اسلامی Prostb را نیز که در لیتوانی Prastas بمعنی «عامی» می‌شود، بتوان با همین واژه مقایسه کرد. در مورد واژه‌های «وئس»، «وئسو» و «پتری. ائتر» هیچگونه تفسیری نمیتوانم بگنم، این عده احتمالاً خدمتکارانی بوده‌اند که تحت فرمان «بزرگ خانواده» (یا «بزرگ محله») کار میکرده‌اند. این عده اصل و نسب مشخصی نداشته‌اند. این افراد یا از خاندانهای دیگر رانده شده بودند یا در نواحی دیگر بهجهت خطابی که از آنها سر زده بود، تحت تعقیب قرار داشتند، شاید هم فقط اعضای فقیر خانواده‌هایی بوده‌اند که بنا بر دلایلی که برای ما روشن نیست، نمیتوانستند در شمار اعضای قانونی خانواده محسوب شوند. در آفرینکان گاسانبار درباره یکی از گناهان فرد در برابر جامعه سخنی رفته است؛ شخصی که نمیخواسته است بهمراه سایر دوستانش در اعیاد بزرگ شرکت کند، از جامعه طرد شده است (بند ۱۲ و بعد، لف، ص ۳۱۲).

۱۳- آریاییان در ابتدای ورود به‌هند و ایران به کارهای کشاورزی و دامپروری مشغول بودند. هنگامی که این قوم چادرنشین اسکان یافت، در هند دو طبقه مختلف پدیدار شدند که به کارهای اقتصادی مشغول گردیدند: گروهی به کار سخت، بطي و سنگین کشاورزی می‌پرداخت و گروه دیگر به کار پر تحرک، پر جنب و جوش و پراز زد و خورد دامداری مشغول بود. بدین ترتیب اساس پیدایش دو طبقه کشاورز آزاد و نجایی جنگاور برای دوران بعدی گذاشته شد. بس از آنکه این افراد بر طوایف پیگانه نیز تسلط یافتدند، طبقه اجتماعی دیگری مشکل از متعلقان و برگان بوجود آمد. اساس طبقه کارگر از طرفی توسط کشاورزان آزاد ساکن در روستاهای خاندانی و از سوی دیگر بوسیله بومیانی که بصورت برد در خدمت آریاییان درآمده بودند گذاشته شد. خاندانها در روستاهایی که Grāma نامیده می‌شد، سکونت داشتند. ساکنین این روستاهای در عین حال یک واحد نظامی را نیز تشکیل می‌دادند. در رأس این عده vispati (Staroste) قرار داشت که در مجمعی مرکب از کلیه اعضای قانونی و آزاد خاندان انتخاب می‌شد و با تفاوت پاره‌ای از «بزرگان خانواده»‌ها به‌وضع مقررات می‌پرداخت. «خاندان» در ابتدا واحد اساسی امور اقتصادی بشمار میرفت و تامدتها مدلیدی نیز وضع بهمین منوال بود. «گاو» برای آریاییان در حکم همه چیز بود. جنگهای خونین و غارت‌های جسورانه‌ای بر سر «گاو»

در میگرفت. گاوها شدیداً تحت مراقبت بودند و با تمام نیرو از آنها حراس است میشد. در واژگان هندیان باستان نیز اهمیت گاو به‌چشم میخورد و نمونه‌هایی یافت میشود که بوضوح گویای این حقیقت است:

فعل gaveşate (از - gāv بمعنی «گاو» و - ṣ بمعنی «میل داشتن») دارای معانی زیر است: تمايل شدید داشتن، جد و جهد کردن، جشن. - gaveşana دارای این معانیست: مشتاق گاوها، متمايل و مشتاق، باحدت و حرارت. واژه - gavyant دراصل بمعنی «مشتاق گاوها، متمايل و مشتاق، جنگ طلب، غارت طلب» است؛ واژه - gaviştī بعنوان صفت بهمان معنی است و بعنوان اسم دارای معانی زیر است: هوس، حرص، جنگ طلبی». این واژه را میتوان با واژه چکی dobylek «گاو» [دز اصل «آنچه‌که غارت شده است، غنیمت» معنی میدهد (از dob'yti «از آن خودکردن») و در چکی باستان فقط بمعنی «دارایی» است] و Skot بمعنی «گاو» [بموازات این واژه در زبان‌گوئی skatts «پول، دارایی» و در زبان آلمانی Schatz (دراصل بمعنی «دارایی» و امروزه بمعنی «گنج، گنجینه») وجود دارد] مقایسه کرد.

برای اطلاع از مطالب فوق ر. ل. آ. لودویگ، ریگودا، پراگ ۱۸۷۶-۸۸؛ اسمیت V. A. Smith، تاریخ باستان هند The early History of India، ج. ۳، اکسفورد ۱۹۱۴، تاریخ هند، انتشارات کمبریج The Cambridge History of India، ج. ۱، لفمن S. Lefmann تاریخ هند باستان Geschichte des alten Indiens ۱۹۲۲؛ زندگانی هند باستان Altindisches Leben H. Zimmer ۱۸۸۰؛ تسبیر E. J. Rapson راپسون ۱۹۱۶ from the earliest time to the first century A. D. ۱۴- یسن، ها ۳۲، ف ۱؛ ها ۴۵، ف ۳ و ۴؛ ها ۴۹، ف ۷؛ ها ۵۳، ف ۴، و در قسمت‌های دیگر.

۱۵- اغلب بصورت «واستریوفشویانس» بمعنی «برزگر و گله‌پرور» آمده است. در مقاله‌ای از «بنو نیست» E. Benveniste بنام طبقات اجتماعی در سنت اوستایی – Les classes sociales dans la tradition avestique، مجله آسیایی Journal asiatique ۲۲۱، سال ۱۹۳۲، ص ۱۳۴-۱۱۷، اصطلاحات اوستایی تفسیر شده است. اگرچه این تفاسیر بسیار تیز بینازه است ولی اینجانب با تمام نظریات او موافق نیست. «بنو نیست» پایه تحقیقات خود را بر تقسیم‌بندی اوستایی نهاده است. وی برای «گانا»‌ها اصطلاحاتی را بر میگزیند که در یسن، ها ۳۳، ف ۶، بصورت «نر» بمعنی «جنگجو» و «واستری» بمعنی «کشاورز» آمده است. وی اصطلاح جامعه روحانیون را از یسن، ها ۳۳، ف ۵، آنچاکه‌زدشت خود را «زئوتر» بمعنی «متعلق به جامعه روحانیون» مینامد، گرفته است. «بنو نیست» سپس اصطلاحاتی را بکار میبرد که در یسن، ها ۱۱، ف ۱، برای طبقات سه‌گانه ذکر شده است: زئوتر، باشر بمعنی «جنگجو، سوار» و «خواشر» (به قیاس با «باشر»، ولی اشتباهآ بجای «خواستر») و این واژه اخیر بجای «هواستر» بمعنی «گله‌چران خوب»). وی میکوشد تا ثابت نماید که «خوئتو» از لحاظ معنی با «نمان» بمعنی «خانه» یکی است. او برای این منظور به واژه

«خوئتوث» بمعنی «کسی که با محارم خود ازدواج کرده است» اشاره میکند. «بنو نیست» معتقد است که اصطلاح «ویس» بمعنی «دودمان» با «ورزنای» و اصطلاح «ائیریمن» با دو اصطلاح دیگر (زنتو و دهیو) یکی است و برای این منظور به قسمت‌هایی از «گانا»‌ها استناد میکند، ص ۱۲۹-۱۲۵. بنا بر این «بنو نیست» به نتایج زیر دست میباشد: اوستای متاخر «نمان» = اوستای قدیم «خوئتو»؛ اوستای متاخر «ویس» = اوستای قدیم «ورزنای»؛ اوستای متاخر «زنتو» = اوستای قدیم «ائیریمن». وی اصطلاحات مربوط به طبقات را چنین مقایسه میکند: اوستای متاخر «آثرون» = اوستای قدیم «ژئوترا» (؟)؛ اوستای متاخر «رئشتر» = اوستای قدیم «نر»؛ اوستای متاخر «واستریو فشوینت» = اوستای قدیم «واستری، واستری» بنظر اینجانب «بنو نیست» این دونوع تقسیم‌بندی را که بردو پایه متفاوت بوده، بی‌جهت بایکدیگر درآمیخته است. یکی از این تقسیم‌بندیها براساس قرابت خون و دیگری برپایه موقعیت‌های اجتماعی است. البته در تشکیلات زمان «گانا»‌ها تقسیم‌بندی اول حاکم بوده و با پیشرفت تمدن تقسیم‌بندی دوم که براساس موقعیت و مشاغل اجتماعی بوده، بوجود آمده است. زردشت ظاهرآ ناچار بوده است که در مواعظ خود هر دونوع تقسیم‌بندی را رعایت نماید. ولی بهر حال باید تأکید کرد که روابط متقابل میان مردم در جامعه‌ای که اساس آن بر قرابت خون بوده است، از بسیاری جهات با جامعه‌ای که اساس آن برگرهای مختلف غیر همخون استوار بوده، کاملاً تفاوت داشته، ولی مشاغل در این دونوع جامعه همانند بوده است. حقوق و وظایف مردم بویژه بر اساس روابط متقابل و تعهداتی بوده که توسط گروهای همخون تعیین میشده است. از اینکه زردشت خود را «ژئوترا» مینامد، نمیتوان نتیجه‌گرفت که او خود به طبقه روحانیون تعلق داشته است. مراد از «ژئوترا» فقط و فقط يك «دعوت‌کننده به‌دین، داعی، خواننده سرود» بوده است (درست نظریه آنچه که در «ریگ‌ودا» بصورت «هو تر» آمده است). ریشه‌شناسی این واژه نمیتواند ما را مجبور به قبول این امر سازد که در زمان «گانا»‌ها نیز در ایران اصطلاح «ژئوترا» برای اعضای طبقه‌ای بکار میرفته که حتی در همان هنگام نیز ورود به آن طبقه مطلقاً و یا تا حدودی غیر ممکن بوده است. بعنوان طبقات محدود و غیرقابل نفوذ میتوان به «اوسيچ» و «کربپ» اشاره کرد که قومیت و موقعیت آنان مشخص نیست. اما بعقیده اینجانب فردوسی در بازسازی عناوین نامطلوب طبقات اجتماعی (شاہنامه، ج. فولرسن Vullers، ج ۱، ص ۲۴، بیت ۱۸ و بعداز آن)، همانطورکه «بنو نیست» نشان داده، موفق بوده است.

۱۶- عنوان رؤسای هریک از گروهای خویشاوند همخون در یسن، ها ۱۹، ف ۱۸، آمده است.

۱۷- تاریخ هرودت Herodotus، Holder، براغ ۱۸۸۶

ک ۱، بند ۹۶: تجمع مادها در *Kωμας*.

۱۸- همانجا، ک ۱، بند ۹۶.

۱۹- همانجا، ک ۱، بند ۹۸. «هرودت» از این شهر بصورت *Πολισμα* یاد کرده است.

۲۰- همانجا، ک ۱، بند ۱۵۱ و ۱۳۲ و قسمت‌های دیگر، گروه حکماء و دانشمندان،

<sup>۱</sup> Cicero، درباره خدایان De div.

۲۱- همانجا، ک ۲، پند ۸۱

۲۲- همانجا، ک ۳، بند ۷۰. کورتیوس روفوس Curtius Rufus ک ۴، بند ۱۲ ف.۸

۲۳- داریوش در نقش رستم، کتبیه الف، تولمن Tolman، واژه‌نامه و متنون فارسی باستان Ancient Persian Lexicon and Texts، ص ۴۴.

۲۴- «کریستن سن» این کتبه را تفسیر کرده و آریاییان را «ملت» نامیده است، ایران در ...، ج ۱، ص ۱۳۰. اینجانب مطمئن نیست که این تفسیر کاملاً صحیح باشد. طایفه‌ای که در خاندان هخامنشی به آن تعاق داشته، طایفه پاسارگاد بوده است. پارسی‌ها ملتی بوده‌اند که در سرزمین (دھیو) فارس زندگی می‌کرده‌اند. آریاییان در واقع گروهی مشکل از چندین «ملت» بوده‌اند که پارسی‌ها برای آن گروه نام بخصوصی نداشته‌اند. شاید در اینجا واژه - ariya به معنی «نژاد نجیب و شریف» باشد، همانطور که بعدها در فارسی میانه و نو اصطلاح «ایران»

۲۸- کتبه داریو ش. ۲، بختستان، ستون اول، س. ۳۸.

<sup>۲۶</sup>-کنت، فارسی باستان...، ج. ۲، ص ۱۱۸ (كتيه داريوش، در بهستان، ستون اول، س. ۶۴-۶۳)، ص ۱۲۵.

۲۷- یسن، ها۲۷، ف۱۳؛ ها۱۹، ف۱۴: «او (=زردشت) را برای یینوا یان شبان قرار دادند». شبان در اینجا نیز مانند سایر متون شرقی، نقش حامی را ایفا میکند؛ بهمین جهت در روایت سنسکریت واژه «پالمن» بمعنی «پناه» یا «یائیتا» بمعنی «حامی» و یا «آهارح» بمعنی «تجهیز (با کمک پا با غذا)» آمده است.

<sup>۲۸</sup>- بشت دهم، ف ۸۴: «او را یک بینوای اشوکیش که حقش برده شده است... پیاری میخواند». بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۲۶۳. ولف، ص ۲۱۱.

۳۵- از مطالبات ودیودات چنین برمیآید که در مناطقی که مردم عهد اوستا زندگی میکرده‌اند، خودروشی زنان وجود داشته است. در مقابل اصطلاح «فاحشه (جهی، جهیکا، در فارسی میانه بصورت‌های «روپیک، جیه، زن جیه» برای «زنان» دیگر اصطلاح «نشیریکا» بوده است. این پدیده در جامعه آریا ایان سابق قدیمی داشته است. در ودیودات دستوراتی راجع به نتایج معاشرت آزاد میان زن و مرد نیز به‌چشم میخورد (در این مورد بعداً صحبت خواهد شد).

۳۱- «لمتون» در کتاب خود ارباب و رعیت در ایران، پژوهشی درباره زمین‌داری و اداره عواید آن Landlord and Peasant in Persia, A Study of land tenure and land revenue administration لندن ۱۹۵۳، به این موضوع اشاره کرده است.

۳۲- قوانین حمورابی، بندهای ۳۶ و ۳۸ و ۴۱ و ۴۰. ر. ک. «د. ه. مولر»  
Cوانین حمورابی وارتباط آن با قانونگذاری موسی وهمچنین الواح دوازدهگانه Die Gesetze

Hammurabis und ihr Verhältnis zur mosaischen Gesetzgebung sowie zu Mèmoires، وین ۱۹۰۳؛ شایل V. Scheil، یادداشت‌های هیئت در ایران den XII Tafeln، *Textes Elamites – Sémitiques de la délegation en Perse* ج ۴، پاریس ۱۹۰۲ «ی. کلیما» J. Klíma، قوانین حمورابی Zákony Chammyrapiho پرآگ ۱۹۵۴ (ترجمه به زبان چک).

۳۳- ر. ک. هرودت، لک، بند ۱۱۴. کسنن، تربیت کورش، لک ۸، بند ۲، ف ۱۵.

۳۴- برای اطلاع از وضع این حکمرانان ر. ک. هرودت، لک ۷، بند ۶۶؛ توکیدیدس، لک ۸، بند ۶؛ دیودورس Diodoros، Thukydidas تاریخ هلنی Hellanika، لک ۱، بند ۱ و بعداز آن، بازگشت ده هزار نفری Anabasis، لک ۷ بند ۸، ف ۱۷؛ آریانوس F. Arrianos، لشکرکشی Anabasis، لک ۳، بند ۸ و ۵. پلوتارخ Plutarchos، اردشیر Artoxerxes، بند ۲۷.

۳۵- ر. ک. پراشک J. V. Prášek، ماد، مادها و امپراتوری ماد Medie, Medové a ríše medská، پرآگ ۱۹۰۴، ص ۵۷ و بعداز آن. تاریخ مادها و پارسی‌ها تا فتح مقدونیه Geschichte der Meder und Perser bis zur makedonischen Eroberung کوتا ۱۹۰۶، ص ۶۲ و بعداز آن. درخصوص پناهگاههای ناحیه کردستان ر. ک. کسنن، بازگشت ده هزار نفری، لک ۴، بند ۷، ف ۱.

۳۶- ی. م. اوونالا، دورا - اوروپوس Doura - Europos، در «گزارش مدرسه مطالعات شرقی Bulletin of the School of Oriental Studies، ۱۹۳۰-۳۲، ج ۶، سال ۱۳۸ و بعد. او معتقد است که ازدواج با محارم در «دورا» براثر نفوذ پارت‌ها بوده و سپس بعداز ورود رومیان و اعلام حقوق مدنی توسط قیصر «کاراکالا» Caracalla وضع تغییر کرده است.

۳۷- بازگشت ده هزار نفری، لک ۱، بند ۴، ف ۹: «این دهکده‌ها... متعلق به پریسا تیس بود».

۳۸- نفوذ شوام خواجه سرایان در بسیاری از مآخذ نشان داده شده است: پلوتارخ، اردشیر؛ دیودورس؛ کتاب استر (این اصطلاح در عبری بصورت «ساریسم» است). ر. ک. پلوتارخ، زندگانی آپولون تیانا بی Vita Apollonii Thyanensis، لک ۱، بند ۳۴، ف ۳۷.

۳۸-۱- ستون ۴، س ۵: «نه به ضعیف بدی کردم، نه به قوی».

۳۹- کتبیه ب داریوش در نقش رستم، س ۵۰-۵۵. ر. ک. کنت، فارسی باستان، ج ۲، ص ۲۰۲. هرتسفلد، کتبیه‌های فارسی باستان ص ۲۵۱ و بعد از آن.

۴۰- در رسالت تحقیقی خود تحت عنوان «دستکرت‌تو» با «یدهکر» در پهلوی - دستکرت Pahlavi Dstkrtw or Ydhkrtw-Dastkart ایرانی و مطالب دیگر... به افتخار دکتر ملی، بمبی ۱۹۳۰، ص ۳۷ و بعد از آن.

۴۱- نولدکه، تاریخ از تغییر پاکان، در «گفتارهایی برای شناخت زبانهای هندوژرمنی» A. Bezzan، Beitrag zur Kunde der indogermanischen Sprachen berger، ش ۴، سال ۱۸۷۸، ص ۴۸ (وی واژه آلمانی Flecken را که بهمان معنی فوق

است، بجای این واژه استعمال کرده است)؛ مولر، گفتارهایی در خصوص انتقاد و تفسیر «کارنامک» (Kârnâmak) *Beiträge zur Kritik und Erklärung des Kârnâmak* ۱۸۹۷، ص ۱۲ (او نیز همان واژه آلمانی Flecken را آورده است)؛ گوتسه، در «پژوهش‌های هندوایرانی... به افتخار دستور دارابجی سبخانا»... *Indo-Iranian Studies... in honour of Dastur borough,colony ۱۹۲۵*، ص ۲۵۲ («گوتسه» این واژه را به صورت *Darabji Sanjana* ترجمه کرده است). تا وادیا *J. C. Tavadia* در «روزنامه‌ای شرق‌شناسی» *Orientalistische Ansiedelung* سال ۱۹۲۶، ش ۸۸۴، این واژه را به صورت های *Literaturzeitung Grundstück, Landstrich, Herrenhaus, Hof* همان معانی مذکور ند.

۴۲ - ارتاک وراز نامک، چ. دستود هوشناگی جاماسپیچی آسا *D. H. J. Asa*، ب ۱۵، ف ۹، و در دستتویس K26، ورقه ۱۸ پشت صفحه، س ۱۵ و بعد از آن، ورقه ۱۹ بروی صفحه، س ۱: «و دیدم تاجهای زرین بسیار و بسترهاي خوب و بالش‌های مزین به پارچه‌های لطیف که بر روی آنها روان کدخدایان و داورانی نشسته بودند که ده و دوده و خانه و میهن و دستکرت و جاهای ویران را آبادان کرده بودند». «دها بهار» دو واژه «دونک و مان» به معنی «دوده و خانه» را رویهمرفه یک واژه بصورت «دونکمان» (دودمان) فرض کرده است. ترجمة «هاگ» *M. Haug*، ص ۱۶۴، در بعضی قسمت‌ها با ترجمة اینجانب‌فرق دارد. او متن مذکور را بصورت «و میان و دستکرت» خوانده و قسمت اخیر آنرا بشکل «... و میانجیگری و اعمال قدرت میکردن...» ترجمه کرده است. وی در بخش «واژه‌نامه»، ص ۲۶، واژه *dastō* را معادل «توانایی اقتدار» گرفته است.

۴۳ - بند ۲، ف ۱۵: «ده و دوده و خواسته و دستکرت و کاریزورود و خانی بهدینان (= مزدیسان) ایرانی به آن غیر ایرانیان رسد». بند بیستم شهرستانهای ایران را نیز میتوان بعنوان شاهد دیگری ذکر کرد که مفهوم آن کاملاً روشن نیست؛ ولی بهر حال به داتستان دینیک، ب ۹۵، ف ۵، و روایت که در دنبال داتستان... است، نباید توجه کرد. در شهرستانهای ایران چنین آمده است: «و داریوش بدرازای ۱۸۵ فرسنگ و بیلنلی ۲۵ ارش شاه بود...؟... فرمود اندر [آنجا] در، کوشک و دستکرت بسازند». در داتستان دینیک (دها بهار، ص ۴۲ و بعد) چنین آمده است: «حکومت پشوتون در کنگ دژ [است]، او آنچا در کنگ دژ تابان که سیاوش آزاده آنرا بنا کرد، اقامت دارد». «دها بهار» معتقد است که در عبارت بالا قرائت قدیمی را که «وست» بصورت *xuarr-kart* پیشنهاد کرده است، باید *dast-kart* خواند و عبارت بالا را بصورت «...کنگ دژ که در املاک سیاوش آزاده [است]...» ترجمه کرد. علت این اختلاف قوائمه آنستکه صورت مکتوب هزارش *dast* (*XDH*) و واژه *xuarr* (*GDH*) هر دو یک شکل است. ولی این تفسیر بجهت وجود ضمیر متصل «-ش» از لحاظ دستور زبان صحیح نیست و «گیگر» (نگاه کنید به پایین ص ۱۲۵، زا) حق دارد که با آن مخالفت میکند. بنا بر این باید این قسمت از عبارت بالا را «پت دستکرت» خواند و آنرا «... بنا کرد...» ترجمه نمود. در روایت نیز که در دنباله داتستان دینیک آمده است (چ. دهابهار، ص ۱۵۳، بند ۳) عبارتی

وجود دارد که برای این مورد مناسب نیست. عبارت مورد نظر چنین است: «پس کیخسرو به مینوی کنگ [دژ] گفت که تو خواهر منی و من برادر توام، زیرا تو بوسیله سیاوش توسط دستش بنا شده‌ای و من توسط گنلش ساخته شده‌ام».

۴۶- در فارسی نو واژه‌ای وجود دارد که از عربی «دسکر» گرفته شده است. «اشتاینگاس» F. J. Steingass این واژه را چنین معنی کرده است: «شهر، قلعه روی تپه، تخت روان برای حمل مریض، نام شهری در عراق». واژه عربی «دسکر» که صورت جمع آن «دساکر» می‌شود، بنا بر نظریه بجای «فریناگ» G. W. Freytag از فارسی گرفته شده است، وی این واژه را چنین تفسیر می‌کند: «برجگاه، عبادتگاه کوچک یعنی حصار جدا و مجزی، خانه آزادگانی که عرب نیستند، در آنجا شراب و لذابذ کام بخش یافت می‌شود، ساختمان کاخ مانند، خانه‌های دیگری که در پیرامون قرار گرفته‌اند، زمین پهنه و هموار». در ارمنی (هو بشمان dastakert، مطالعات فارسی Persische Studien H. Hübschmann در فارسی میانه dastagerd، در عربی «دستجرد» یا «دسکر». در فارسی میانه پسوند -kert در فارسی نو «-گرد» gird- جزء دوم تعداد زیادی از اسامی مرکب را تشکیل میدهد (در یونانی هم هست): برای مثال اسم مکان ارمنی «واقارشاکرت» Τερπαρο'κερτα Vologesocerta، اسم شخص در زبان ارمنی بصورت «یازکرت»، در فارسی نو «بزدگرد» در عربی «بزدجرد»، در یونانی γέρδης δύσις وغیره با kart- باستانی مطابقت ندارد و به krt- (فارسی باستان «کرت»، اوستایی «کرت»، هندی باستان -krta) بر می‌گردد. در طبری -نو لدکه» مطالب قابل توجهی درباره این واژه و صورتهای گوناگون آن آمده است، ص ۲۹۵ و بعد و ص ۳۸۴ و بعد. طبری از «دسکرۀ الملک»، قصر مشهور خسرو پرسویز صحبت کرده است (یاقوت، ج ۲، ص ۵۷۳ و ۵۷۵ این قصر را «دستجرد» نامیده است). این قصر به نام مالک خود «دستکرت خسرو» نیز نامیده می‌شده است؛ از همین روست که «توفانس» (ك، ۱، ص ۴۹۳، س ۵) مینویسد: «اینک درباره کاخی که دستگرد نامیده شده است»، ولی در تاریخ پاسکاله، ك، ۱، ص ۷۲۹، س ۲۲، بصورت: «خسرو از دستگرد خسرو در تیسفون» آمده است. بنابر عقیده «نو لدکه» یک «روستا»ی ساده (در تلمود. نازیر، الف، ۳۵ بصورت «دسرتا» آمده است) پس از آنکه بصورت اقامنگاه مورد علاقه خسرو درآمد، «روستای خسرو» نامیده شد. این واژه در سریانی «دسرتا» است. «کریستن سن» نیز درباره دستگرد در ایران در ....، ج ۱، ص ۴۴۹ و بعد، بحث‌هایی کرده است. خسروی دوم از آنجهت به دستگرد نقل مکان کرد که پیشگویان به او گفته بودند که پایتختش مداین برای وی بدینخانی بیار خواهد آورد. دستگرد در کنار جاده مداین به همدان، تقریباً با فاصله ۱۵۷ کیلومتر دورتر از شمال مداین، در نزدیکی شهر «ارتمنیه» Artemita که زمانی معروفیت بسیار داشت، قرار گرفته بود. این محل در اوایل سال ۶۲۸ بدست بیزانسی‌ها نابود شد. «هرتسفلد» در خرابه‌های آن به کاوش‌های دست زده است (هرتسفلد- زاره، مسافرت باستان‌شناسی در ناحیه فرات و دجله Archäologische Reise im Euphrat- und Tigrisgebiet و همچنین سنگ نوشته‌ها و نقش‌ها بر جسته ایرانی، فصلی که درباره قصر شیرین و خرابه‌ای

دیگر صحبت شده است، ص ۲۳۶ و بعداز آن). در باره اموالی که در دستگرد خسروی دوم جا داشته، تاریخ نویسان بیزانسی مطالبی نوشته‌اند. «تیوفانس» در ک ۱، ص ۴۹۴ درباره غارت این اموال بدست یونانیان گفته است.

«کدرنوس» نیز همین مطالب را بطور خلاصه شرح داده است، ک ۱ ص ۷۳۲.

۴۵ - در «مجله شرق‌شناسی وین» Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes ش ۴۲، سال ۱۹۳۵، ص ۱۱۴ تا ۱۲۸؛ راجع به «دستگرت»، ص ۱۲۳ و بعداز آن.

۴۶ - بارتلمه، درباره حقوق ساسانی *Zum sassanidischen Recht*، ج ۳، ص ۲۹: «چون گوید که این دستگرت از طرف من به تو داده شد، آن دستگرت و هر چه بدآن دستگرت داشته است، داده شده باشد». و در خصوص برداگان: «وچون گوید که این دستگرت و هرچه بدین دستگرت است، از طرف من به تو داده شد، برداشوارزی نیز که در آن‌جا کار می‌کند، داده شده باشد». و در بخش دیگری از یک تفسیر چنین آمده است: «در اندر همان به شاهپور درباره دادن دستگرت، از قول همان به شاهپور نوشته شده است که: با نضمام بردهای که اندر [آنجا] اقامت دارد آنگونه بود» (همانجا، ص ۳۱).

۴۷ - آگاتانگقوس، ج. و نیز ۱۸۳۵، ص ۵۸۶ (کتابی که از برنهاردگیگر ذکر شد، ص ۱۲۴).

۴۸ - آگاتانگقوس، ص ۵۸۹ (برنهاردگیگر، همانجا).

۴۹ - برای مثال ابومنصور جوالیقی (۱۱۴۴-۱۰۷۳)، المعرف ج. زاخائو، لیزیگ ۱۸۶۷، ص ۶۷. جغرافیدان بزرگ «یاقوت» (۱۲۲۹-۱۱۷۹ حدود) در کتاب المشترک.... (ج. ووستفلد، ص ۱۷۹ و بعد) و همچنین در معجم البلدان (ج. ووستفلد) از دستگرت‌ها صحبت کرده است. او ده روستارا با این نام ذکر کرده است. ر. ل. مقدسی، ص ۱۲۱، س ۱۱ و بعد؛ ابن‌حوقل (ج ۲، ج ۱، ص ۲۴۲، س ۱۹ و بعداز آن)؛ اصطخری، ص ۸۷، س ۱۲ و بعد؛ سمعانی، کتاب الانساب، چاپ عکسی، انتشارات اوقاف گیب، د ۲۵، ورقه ab؛ ر. ل. برنهاردگیگر، همانجا.

۵۰ - ج. بجان *Bedjan*، ص ۴۳۸ و بعد؛ برنهاردگیگر، همانجا.

۵۱ - برای مثال در کارنامک... بند ۴، ف ۱۹: «بس‌ده [و] دستگرت را آبادان کرد». بعیده اینجانب چون حرف ربط «و» توسط «برنهاردگیگر» اضافه شده است، این مثال مناسب نیست. در اینجا ممکن است «دستگرت» تفسیر واژه «ده» باشد (کسره قبل از واژه تفسیر کننده - عطف بیان - میتوانسته است نوشته نشود). در کارنامک... مثال دیگری نیز وجود دارد که «دها بهار» به آن اشاره کرده است (ص ۴۴): «[آنها را] به گزاران به دستگرت گلار... آورد» سنجانا D. Sanjana. این اسمی را بهمین صورت آورده ولی «آنبا» Antia آنها را بشکل «کلال» و «کلال» خوانده است. برنهاردگیگر (ص ۱۲۷) اضافه می‌کند که در کتاب طبری «کجاران» بعنوان نام یک «رسناف» آمده است و بنا بر این ممکنست دستگرت‌ها در اصل «املاک اربابی در مناطق روستایی» بوده باشند (ر. ل. کارنامه... بند ۴، ف ۱۹)، نه «دهات»

(همانطورکه برای مثال طبری واژه «گلار»، محل اقامت «اژدهاشاه هفتان بخت» را به «قریه» ترجمه کرده است). نوشه‌های ارمنی نیز این امر را تأیید میکنند زیرا در کتاب «آکاتانگقوس» از دستکرت گریگور مقدس در یک ناحیه روستایی در نزدیکی شهر «واقارشاپات» واقع در استان «آیرارات» صحبت شده است.

۵۲ - ترجمة «ولف»، ص ۳۵، ز ۱۰. دها بهار، ص ۴۵، اشپیگل، تفسیر اوستا Commentar über das Awesta، ج ۱، سال ۱۸۵۸، ص ۷۹، بند ۱۷. کاپادیا Glossary to Pahlavi Vendidad D. D. Kaqadia . ۱۱۱

۵۳ - برنهاردگیگر (ص ۱۲۵) در این مورد بدم محل در تاریخ مووسیس خورنانسی Chronik von Mowsés Chorenaci میکنده از خانه‌ها (tun)، خانوارها (azg)، شهرها، روستاهای (shēn) و ضباع (dastakert) ذکری بمیان آمده و این تشکیلات جای «روستاهای خاندانی» سلطنتی قدیم (giul) و دستکرت‌ها راگرفته است. ثعلبی (ج. زتبرگ، ص ۵۲۹) نیز چنین مینویسد که شاه سابور (شاپور) پس از احداث شهرها، به ساختن روستاهای دستکرت‌هایی (القری والدساکر) نیز همت گماشته است.

۵۴ - واژه – dastakara در فارسی باستان را مقایسه کنید با واژه هندی باستان – آترواودا X hasta - kṛta - کنید با hasta Kaarya به معنی «بادست تهیه کردن» در پنجویمس براهمن- Pañcavimsabrahma VI hmaṇa ۶، ۱۲). در فارسی باستان - bastakarta یا dastakakṛta در کتیبه ث داریوش در شوش، س ۴۲ و بعد، پیش می‌اید: «بخواست اهورمزدah بسیاری کارهای دستی که پیش از این از جایش خارج شده بود، آنرا من در جایش گذاشتم» (کنت، ج ۲، ص ۱۴۲). در متن از واژه‌ای که ما بصورت dastakartam میخوانیم فقط Kartam باقی مانده و حروف دیگر محو شده است؛ dasta با توجه به روایت عیلامی کتیبه بازسازی شده است. در بخش واژه‌نامه کتاب «کنت» واژه – dastakarta بصورت صفت و به معنی «ساخته شده بادست» آمده است. همچنین ر. ل. ویسباخ F. H. Weißbach، در «مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان» Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft ش ۹۱، ص ۸۶؛ هر تسفلد، کتیبه‌های فارسی باستان، ص ۱۳۸-۱۳۶. کنت تمام مقالاتی را که در خصوص این کتیبه نوشته شده، ذکر کرده است، ج ۲، ص ۱۱۰.

۵۵ - تفسیر اوستا، ج ۱، ص ۱۶۴؛ دها بهار، ص ۴۱. دستور هوشنگ جاماسب، وندیداد، ج ۲، فهرست واژه‌ها، بمبی ۱۹۵۷، ص ۷۶، این واژه را بصورت a Street معنی کرده است.

۵۶ - بارتلمه، درباره حقوق ساسانی، ج ۳، ص ۲۹ و بعد.

۵۷ - هرودت، لک ۶، بند ۱۱۹: «داریوش هیچگونه آسیبی آنان را نرساند و فقط با این اکتفا کرد که آنان را در کاروانسرایی واقع در کیسی که بخود او تعلق داشت، مستقر کند». «استمموس» بنابر ترجمة «لبدل» Liddell و «اسکات» Scott به معنی «محل توقف، پناهگاهی

برای مردم و حیوانات، ساختمانهای واقع در محوطه مزرعه، اصطبل، طویله، آغل، مسکن، مأوا، اقامتگاه، مسافرخانه یا ساخلو» است. این اماکن در ایران بیشتر به ناطقی گفته میشد که شاه نیز معمولاً بهنگام مسافرت در آنجا توقف میکرد. هرودت در، ل. ۵، بند ۵۲ و ۵۳، از آنها صحبت کرده است. ولی در یونانی این واژه مفهوم «ضیعه» را نیز دارد و در یک واژه مرکب درست بمعنی «صاحب خانه» یا «ارباب» است (لیدل – اسکات). در عهد سلوکیان «استشموس» بخشی از یک «هیپارشی» («هیپارشی» قسمی از یک ساتراپی بود) محسوب میشد که روستاهای متعددی را در بر میگرفت (ر. ک. پولی بن Polyaen، ل. ۷، بند ۴۵؛ آلتھیم، تاریخ جهانی آسیا....، ج ۱، سال ۱۹۴۷، ص ۲۷۴ و همچنین ز ۱۸۷). میدانیم که داریوش اهالی «ارتريا» را در املاک خود (بفاصله ۲۵۰ منزل از شوش) ساکن کرده بود. در همان زمان داریوش در حوالی چاپارخانه‌ها املاک بزرگی دایر گردیدند که میتوان آنها را با دستکرتهای سلطنتی که بعدها بوجود آمدند، مقایسه نمود.

۵۸- مگلا، ۱۶، الف: «برای او یک دسفرتا کافیست یا کناره مشروب یک نهر؟- آن دیگری پاسخ داد: هر دو را به او بده» (گولدشمیت، ج ۴، ص ۶۶).

۵۹- گولدشمیت، ج ۶، ص ۳۰۸: «؟یکبار یک روستای برده نشین به اشخاص غیریهودی فروخته شد. پس چون اربابان نخستین درگذشتند، برگان بنزد «ربی» آمدند (توضیح: برای آنکه وی به آنها اجازه دهد تا با دختران اسراییلی ازدواج کنند، زیرا برگانی که به اشخاص غیریهودی فروخته شوند، آزاد میگردند). «ربی» به آنها گفت: «نzd فرزندان اربابان نخستین خود بروید تا حکم آزادی شما را بنویسن». جوانان به «ربی» گفتند: «آمار Amemar گفت، هرگاه کسی برده خود را رها سازد و آنگاه بمیرد، آیا دیگر برای این برده چاره‌ای نباشد؟» (توضیح: در این صورت نیز اعقاب اربابان نخستین از لحاظ حقوق مدنی حقی بربره ندارند). «ربی» به آنها پاسخ داد: «من با نظر ربی دیمیس Dimis موافقم». آنها جواب دادند: «رأى ربى ديميس خطاست؟». وی به ایشان پاسخ گفت: «بدینجهت خطاست که او لفظ آزادی برده را بکار نبرده است، اگر او لفظ آزادی را بکار برده بود، درست بود» (گطین، ۴۰، الف). یاسترو و M. Jastrow (ص ۳۰۳) واژه فوق الذکر را که در تلمود آمده چنین معنی میکند: «بخشی از یک شهر، محل استقرار، شهر اختصاصی»؛ در گطین: محل استقرار برگان». کراوس S. Krauss نیز در باستانشناسی تلمود Talmudische Archäologie، ج ۲، ص ۴۹۲ و همچنین ز ۵۹۲ برای ص ۸۷، چنین معرفی کرده است: «بازار برگان». لوی Levy J. نیز در واژنامه عبری نو و کلدانی، برای رسالات تلمود و میدرائی Meuhebr und Chald. Wörterbuch über die Talmudim und Midraschim ج ۱، سال ۱۸۷۶، ص ۴۱۵ اینطور نوشت: «روستای برگان». «برنهارد گر» برخلاف وی معتقد است (همان مأخذی که ذکر شد، ص ۱۲۴) که این واژه بمفهوم «روستای برگان» نیست، بلکه در اینجا فقط به حکمی اشاره شده است که بموجب آن دستکرنی که تعدادی برده نیز در آنجا مشغول بکار بوده‌اند، به یک غیریهودی فروخته شده و در نتیجه برگان نیز با اضمام زمین به ارباب جدید تعلق گرفته‌اند.

۶۵- گو لدشیت، ج ۲، ص ۱۷۷ و بعد: «چگونه یک شهر اربابی که بصورت یک شهر عمومی در آمده و از میان آن یک شارع عام میگذرد به حکم عیرو و بصورت واحدی در میآید». برای مثال به شهری که «اکسیلارش» Exilarch در آن ساکن شده بود، اشاره میشود. «برنهاردگیگر» این قسمت را مثالی برای املاک متخصصین «در این مورد املاک «اکسیلارش» market-town میداند. احتمالاً یکی از صورت‌های تحریف شده این واژه «دستقاً» بمعنی Targ. zu Esther II، ب ۶، ف ۱۵ است. (ترجمه آرامی کتاب ادستر).

۶۶- برنهاردگیگر، ص ۱۲۶

۶۷- همانجا.

۶۸- اصطخری، ج. دخویه، ص ۱۲۴، م ۱۲ و بعد.

۶۹- اسمی اشخاصی که کاری را انجام میدهند در فارسی باستان اغلب به -Kara- بمنهوم «سازنده، کننده» ختم میشود، برای مثال «دارنیکر» بمعنى «زرگر» (کتبیهٔ ج داریوش در شوش، س ۴۹). کارگران سلطنتی در زمان ساسانیان «کروغان» نامیده میشدند؛ ر. ک. طبری- نولدکه، ص ۲۴۰ و ۵۰۲؛ کریستان سن، ایران در...، ج ۱، ص ۴۸۵ و همچنین ز ۲. ۷۰- ر. ک. «هرن» بنیاد ریشه‌شناسی فارسی نو، ص ۱۲۶ و بعد.

۷۱- دارمستتر، مطالعات ایرانی Études iraniennes، ج ۱، ز ص ۱۱۵، (هرن، همانجا). واژه «دانستوا» در اوستای قدیم (یسن، ها ۴۶، ف ۷)؛ «از این دستور وجود آن را فرآگو». در فارسی میانه: «آنرا بعنوان دستور دین بمن فرا میگویی، یعنی میگویی که دین به دستور دار». در عبارت فوق (ē) عقیده اینجانب همان (i) است که برای تفسیر عبارت قبل آمده است. برای اطلاع از متن ر. ک. «دها بهار»، یسن و ویسپرد پهلوی Pahlavi Yasna and Visperad، بمبئی ۱۹۴۹، ص ۲۰۲. «دستور» همانطور که از این عبارت برمی‌آید، یک «نیروی روحانی» است. «هرتسفلد» با انتشار یک کتبیهٔ فارسی باستان که توسط خود او کشف گردیده است، در کتاب کتبیه‌های فارسی باستان، سال ۱۹۳۸، ص ۱۳۶ و بعد از آن، بهمان واژه «دستکرت» برگشت و عبارت فارسی باستان را چنین ترجمه کرد: «استحکامات بسیاری که پیش از این مرتب نشده بودند» (ص ۲۱). وی قسمت محفوظ شدهٔ واژهٔ فارسی باستان را بصورت «دستاک» بازسازی نموده و «پورو پد» را با مثالهای اوستایی «زشتا. اشت»، و «زستا. مرشت» مقایسه کرده است. وی معتقد است که صورت مشنی «دستا» در جزء اول این واژه مرکب آمده است ولذا باید آنرا «کار دستها» ترجمه کرد. مفهوم واژه ممکنست «قلعه» باشد، زیرا کمی پایین‌تر در همین متن فارسی باستان واژه «دذا» بمعنى «دز، قلعه، حصار» پیش می‌آید و بطوریکه از گزارشات موجود برمی‌آید (کارنامک...، ج. آنتیا، ص ۲۶ و ۲۷)، دستکرتهای برای دفاع و سنگربندی نیز مناسب بوده‌اند. این واژه، بنا بر عقیده «هرتسفلد» یک مفهوم نظامی (قلعه Castellum) و یک مفهوم غیر نظامی (قصر، ویلای ارباب در میان مزارع و باغاتش) داشته است. این ساخته‌ها در دوران بعدی نیز برای دفاع مناسب بوده‌اند. درباره این بنای‌ها مطلب دقیق‌تر دیگری نمیتوان گفت. «هرتسفلد» این واژه را بصورت مشنی بازسازی کرده است. در چاپ عکس کتبیه، ص ۲۵، این علایم دیده میشوند (م ۲) AHaA.::

تکمیل شده). DaSaTaA) XŠh. VaŠhaNaA. AURa Ma Za Da Ra Ta Ma (س ۴۳) مع الوصف باید گفت که در واژه‌های مرکب فارسی باستان فقط صورت ماده ظاهر Kā-, میشود، نه صورت ضرفی بخصوصی (تابحال در فارسی باستان هیچ Aluksamāsa دیده نشده است). صورت اوستایی «زستا . اشت» قابل دفاع نیست. ترجمه واژه فارسی باستان - dastakṛta به «قلعه» نیز کاملاً صحیح نیست. بهر حال بهتر است که این واژه بصورت «آنچه که بدست آدمی ساخته و اداره شده است» ترجمه گردد . «کنت» در فارسی باستان، ج ۲، سال ۱۹۵۳، ص ۱۴۲، قسمت محو شده را فقط بصورت dasta بازسازی کرده است.

۶۷- در فارسی باستان باید بصورت darga - dasta - darga بوده باشد.

۶۸- واژه «دست» در فارسی نو، بخصوص در اشعار فردوسی، اغلب بهمفهوم «قدرت، زور، نیرو» استعمال میشود و در واژه‌های مرکب نیز همین مفهوم را دارد: «دستبرد» (dastburd) یا dastbard (dastbard) بهمعنی «تفوق، شجاعت، قدرت»؛ با مفهوم کاملاً حقیقی خود در واژه «دستورز» (dastakara) بهمعنی «کارگری که با دست کار میکند» varz در زبانهای باستانی همواره برای «کارکشاورزی» استعمال شده است) و «دستکر» (از dastakara) بهمعنی «پیشهور». مفهوم این واژه در پاره‌ای از اصطلاحات هم حقیقی و هم انتزاعی است: «دست دراز کردن» بهمعنی «دست را دراز کردن، غارت کردن، تعدی کردن»؛ «دراز دستی کردن» فقط بهمعنی «تعدی کردن، چاول و غارت کردن» (از اسم: «دراز دستی» بهمعنی «تعدی، اجحاف»؛ «درازدست» بهمعنی «دست یا بازوی دراز، غارتگر، ستمگر»؛ ر. ک. «اشتاينگاس»).

۶۹- «دوده» در فارسی میانه «دوت، دوتک، دوتکمان» نامیده میشده و محل اقامتش، یعنی «خانه»، در اوستا «نمان»، در فارسی میانه «مان، میهن» (نیر نگستان، ۱) یا «دمون» یسن، ها ۳۱، ف ۱۸) و در سنسکریت gṛham نام داشته است؛ فقط در یسن، ها ۳۲، ف ۱۵، به واژه «ستهانم» بر میخوریم.

۷۰- کریستن سن، ایران....، ج ۱، ص ۱۳۴ و بعد. طبری - نولدکه، ص ۴۴۶، ز ۳، ص ۴۴۱. هرن، بنیاد ریشه‌شناسی فارسی نو، ص ۱۳۱.

۷۱- کارنامک....، بند ۴، ف ۱۹. ارتاک و رازنامک، ب ۱۵، ف ۱۵. خورناتسی، ج. ونیز، ص ۱۶۳. ثعالبی، ج. زتنبرگ، ص ۵۲۹.

۷۲- کتبه‌های یونانی عهد هلنیسم از املاک سلطنتی در عهد سلوکیان یادگرده‌اند. ساکنین روستاهای باج و خراج میپرداختند. امکان فروش و بخشش روستاهای وجود داشت. ر.ک. دیتن برگر Drientis Graeci inscriptiones W. Dittenberger

۷۳- لیپزیگ ۱۹۰۳-۵، selectae، ش ۱ و ۲۲۱ و ۲۲۵ و ۲۶۲.

۷۴- طبری - نولدکه، ص ۱۲۳ و ۱۳۴ و ۱۳۸ و ۱۴۰.

۷۵- همانجا، ص ۱۹ و بعد.

۷۶- همانجا، ص ۴۵ و ۴۶ و همچنین ز ۲.

۷۷- همانجا، ص ۵۷ و ۵۸ و همچنین ز ۱ و ۵۹ و ۶۷.

۷۸- همانجا، ص ۷۲.

- ۷۸- شهر سلوکیه کمی قبل از سقوط گویا چهارصد هزار نفر جمعیت داشته است. درباره این شهر و تاریخچه آن ر. ک. پاولی ویسووا، دائرة المعارف...، د ۲، نیم جلد ۳، سال ۱۹۲۱، ستون - ۱۱۴۹ - ۱۱۸۲ (اشترک M. Streck).
- ۷۹- تئوفانس، ل ۱، ص ۴۸۴. اشاره به گردآوری سپاه در سال ۶۲۶ میلادی است. در نظر مورخین بیزانسی نیز میان  $\omega^{\mu\eta}$  و  $\lambda^{\rho\mu\eta}$  اختلافی وجود داشته است. «کدرنوس» از این دونوع شهر در کتاب خود باد کرده است، ل ۱، ص ۷۲۱.
- ۸۰- ر. ک. گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام L' Iran dés origines à l'islam پاریس ۱۹۵۱، ص ۳۱۱ و بعد. درباره شهرهای سلطنتی در ایران زمان ساسانیان ر. ک. آنهیم اشتبیل، بودجه مملکتی...، ص ۲۷۷ و بعد از آن.
- ۸۱- پلینیوس پدر، ل ۶، بند ۳۵، ف ۵؛ ابن خردادبه، ج. دو خویه، ص ۵، س ۱۸؛ قدامه، کتاب الخراج، ج. دو خویه، ص ۲۳۴؛ ابن رسته کتاب الاعلاق النیسی، ج ۷، ج. دو خویه، مجموعه جغرافیدانان عرب، ج ۷، ش ۱، لیدن ۱۸۹۲، ص ۱۰۴؛ دائرة المعارف یهود Encyclopedia judaica، زیر واژه‌های «بابل» و «تجارت» (Babylonien, Handel). درباره «کوت‌العماره» ر. ک. کریستن سن، ایران در...، ج ۱، ص ۳۳۵؛ دائرة المعارف اسلام، ج ۲، ص ۱۲۴۸.

## فصل بیست و سه

### مشکل جماعت و موقعیت زن

در جوار خصوصیات مستبدانه حکومت وقت، مسئله جماعت یکی از مشکلات عمده شاهنشاهی ساسایان بشمار میرفت. پادشاهان ناگزیر بودند در برابر دشمنان واقعی یا خیالی خود همواره جانب احتیاط را رعایت نمایند و با توصل به اعمال خشونت بار بر اغلب ایشان فایق آیند. «میرغضب» یکی از شخصیت‌های مهم دربار محسوب میشد. این سنت که از قرون متتمادی قبل از ظهور ساسایان رایج بود، در زمان سلطنت این سلسله و همچنین در دوران بعدی دربارهای مشرق زمین حفظ گردید. هارون الرشید نیز، بنابر قصص هزار و یکشنب، همواره «مسرور» را همراه خود داشت! هرگاه شخصی مورد سوءظن فرار میگرفت و پادشاه وجودش را خطر ناک تشخیص میداد، فوراً از سر راه برداشته میشد. از آنجا که امکان داشت اعقاب مقتول به کین خواهی وی یا خیزند، غالباً تمام افراد خانواده شخصی که ظاهرآ یا واقعاً خیانتی مرتكب شده بود، نابود میشدند قامبادا یکی از پسران با دختران مقتول انتقام پدر را بازستاند. این عمل ناشایست، همانطور که از سرگذشت یکی از بزرگان هفتگانه موسوم به «اینتفرنس» بر میاید، در عهد ایران باستان نیز معمول بوده است<sup>۱</sup>. در زمان ساسایان، بنابر آنچه که در مآخذ ارمنی آمده است، شاخه‌ای

از «قارن»ها موسوم به «کامسار»ها (Kamsariden) بدستور اردشیر اول بهلاکت رسیدند. در این ماجرا تنها یک پسر بچه کوچک جان سالم بدر برده بعدها نسل خاندان خود را باورد ساخت. تقریباً کلیه افراد خاندان یکی از بزرگان پارتی بنام «اناك» (Anak) نیز بهمین نحو قتل عام شدند. «اناك» که خود به یکی از خاندانهای خویشاوند «سورین» تعلق داشت، به جانبداری از اردشیر اول، شاه ارامنه موسوم به خسروی اشکانی را بقتل رساند. شفقت این خدمتگزار صدیق موجب شد که دو پسر بچه از اطفال این خاندان نجات یابند. یکی از ایندو پسر بعدها با نام «گریگور مقدس و روشنی‌بخشن» جانلیق ارامنه گردید<sup>۲</sup>. بدأحوال پادشاهانی که از انجام این عمل غیرانسانی غافل میشدند! این بلا برسر خسروپر ویز، آخرین شاهنشاه مقتدر ساسانی، نازل گشت. روزی شاهنشاه ستاره‌شناسان و پیشگویان دربار را فراخوانده، عاقبت خویشتن را از ایشان سؤال نمود. آنان پاسخ دادند که سلطنت وی از جانب نیمروز (قسمت جنوبی شاهنشاهی ساسانیان) بخطر خواهد افتاد. بدین جهت خسرو پر ویز دستور داد تا استاندار نیمروز موسوم به مردانشه را سر زندد. پس از سقوط خسرو و بذندان افتادن وی، هنگامیکه پسرش قباد دوم «شیرویه» تصمیم بهلاکت پدر گرفت، «مهرهرمز» پسر مردانشه داوطلب انجام اینکار شد. چون آن نجیبزاده به سیاهچال خسرو داخل شد، پادشاه از نام پدر و مرتبت وی سؤال نمود. آنگاه مهرهرمز حکایت پدر را شرح داد و خسرو دست تقدیر را بازشناخته از جوان خواست تا فرمان را عملی سازد. سپس مهرهرمز تبرزین را برداشته، شاه را بقتل رساند<sup>۳</sup>. بدین ترتیب کلیه خانوادهای نجایی چاپک و فعال ریشه کن شدند و حکومت بواسطه این تظلم غیرانسانی عنصری را که در جنگ و صلح، در امور کشوری و لشکری، مملکت را قایم بخود نگه میداشت و تکیه‌گاه اصلی دولت بود، از دست داد، عنصری که با وجود نقايس عمده‌اش در آن مرحله از تکامل تاریخی تنها وسیله دفاعی محکم و مطمئن - بعنوان یک عنصر واحد - بشمار می‌آمد، عنصری که نشان دهنده استقلال، فرهنگ، غرور ملی و خصوصیات ایرانی بود. ریشه کن ساختن

طبقه‌ای که محور اساسی ایدئولوژی دولت و تکیه‌گاه نظام (اگرچه فاسد) اجتماعی بشمار میرفت (البته جنگهای مدام نیز به این نابودی کمک می‌کرد)، با گذشت زمان انتقام خود را از مملکت و خاندان سلطنتی بازستاد. سپهسالاران و دیپلماتها بی‌یی که در اجرای وظایف خود با عدم موفقیت رو برو و می‌شدند، مورد تظلیم بی‌حد و حصری قرار می‌گرفتند. واضح است که این امر نمیتوانست به گسترش مطلوب جسارتهاش شخصی کمک نماید و مأموران را در انجام وظایف خود خوشنود سازد.<sup>۴</sup> در زندگی خانوادگی و مسایل جنسی نیز پدیده‌هایی موجود بود که بنحو غیرقابل تصوری به انحطاط نسل کمک می‌کرد. مهمترین این پدیده‌ها ازدواج با خوشاوندان تزدیک یا باصطلاح «خویتوغدس» بود. اگرچه برای اثبات این نوع زناشویی در کتب مورخین یونانی و ادبیات فارسی میانه اسناد کافی وجود دارد ولی پارسیان زمان حاضر مایل به قبول آن نیستند. پدر اجازه داشت بادختر خودش ازدواج کند و برادر میتوانست خواهر خود را بهزئی انتخاب نماید.<sup>۵</sup> زناشویی میان خواهر و برادر اغلب به فساد میانجامد و بر هیچکس پوشیده نیست که در بیشتر موارد عواقب ناخواشایندی بیار می‌آورد. شاید این رسم در تمام مناطق ایران و در میان کلیه طبقات اجتماعی مرسوم نبوده است.<sup>۶</sup> متون دینی «ازدواج با محارم» را همچون وسیله‌ای دانسته‌اند که درهای رحمت بیکران الهی را بر وی مردم می‌گشاید. معاصی کبیره را پاک می‌کند و قدرت انسان را در بزرگی کشیدن ارواح پلید فزونی می‌بخشد. مسیحیان این رسم را انهوغ آور میدانستند. «ازدواج با محارم» در متون سریانی اعمال شده‌ای ایرانی «رسم پست و کثیفی» نامیده شده است. یکسی از مورخین بیزانسی درباره قباد اول نوشته است که وی بادخترش «زمبیکه» Sambyke ازدواج کرد و او برایش پسری (Phthasuarسان) بدینیا آورد.<sup>۷</sup>

موقعیت زن در عهد ساسانیان توسط یک سلسله مفردات مستحکم حقوقی پایه‌گذاری شده بود که امروزه میتوان از لابلای کتب دینی و قطعات پراکنده‌ای که از نوشهای حقوقی بازمانده است، به آنها پی برد. تعدد زوجات شرعاً و عرفاً

مجاز بود<sup>۱۰</sup>. در اوستا نیز در این خصوص مطالبی آمده است. در یکی از اوراق پرآکنده عبارتی بصورت *hapsne apno xavō* بچشم میخورد که «بارتلمه» آنرا ب نحو بسیار دقیقی بشکل *hapathne afnanuhā* معنی «با یک زن صیغه که ثروت دارد» بازسازی نموده است. ترجمه فارسی میانه نیز ظاهراً همین معنی را تأیید میکند: «این موردیست که دو زن باشد و یک شوهر». در یکی از افسانه‌ها دو زن به فریدون شاه نسبت داده شده است. ایندو زن «ارنوک» Aranavak و «سنگهوک» Sanhavak خواهران جم «نیک رمه» بودند که ازدها شاه آنان را ربوده، با ایشان ازدواج کرد و سپس فریدون آزادشان نموده، بزنی گرفت. انعکاسی از این افسانه را میتوان در بند سی و چهارم اردوی سوریشت ملاحظه نمود. «هرودت» به تعدد زوجات در ایران باستان نیز اشاره کرده است. تعداد زنانی که یک مرد میتوانست اختیار کند، حد وهر زی نداشت. طبقات مستمند توده مردم بنای اجر به یک زن اکتفا میکردند. پارسیانی که امروزه در هند زندگی میکنند، شدیداً به نظام «تک همسری» پاییند هستند، در حالیکه برای همدینان دیگر آنها در ایران، مشروط برآنکه زنان قبلیشان عقیم باشند، تعدد زوجات مجاز است. «بارتلمه» حقیقت مذکور را بدین نحو توجیه میکند که پارسیان بهنگام مهاجرت از ایران به وطن جدید خود نمیتوانستند اموال زیادی را به مرأه خویش بینند و همین فقر نسبی مهاجرین موجب گردید که آنان تعدد زوجات را کنار بگذارند.

زنان در میان خود نیز از لحاظ حقوقی مساوی نبودند. یکی از زنان (گاهی نیز دوزن) «زن ممتاز» بود و دیگران «زن خدمتگزار» بشمار میرفتند<sup>۱۱</sup>. هنگامیکه نخستین «زن ممتاز» عقیم میماند، شوهر اجازه داشت زن دیگری را نیز بعنوان «زن ممتاز» انتخاب نماید. کنیزان و اسیران جنگی نیز در شمار زنان خدمتگزار محسوب میشدند<sup>۱۰</sup>. در اغلب تعالیم ماتکان هزار داستان (مجموعه هزار حکم قضایی) که قطعاتی از آن بجا مانده است، دستورات حقوقی در خصوص موقعیت زنان بچشم میخورد. بارتلمه در رساله درباره یک کتاب حقوق ساسانی درباره

محتویات این قطعات اطلاعاتی بودست میدهد. همین محقق نامبرده سپس در اثر دیگر خود موسوم به درباره حقوق ساسانی در پنج دفتر به تجزیه و تحلیل این کتاب حقوقی پرداخته است. ولی در کتاب دیگری ملاحظه نموده است که همه یا اکثریت قریب باتفاق آنچه که در این رساله حقوقی در خصوص موقعیت زنان آمده است، به زنان و دختران طبقه ثروتمند مربوط میگردد. یعنی طبقه تجار که میتوان آنها را تقریباً طبقه متوسط بحساب آورد، طبقه روحانیون که از لحاظ وضع مالی با گروه فوق الذکر در وضع مشابهی قرار داشتند و مهمتر از همه طبقه نجای اعیان. اصولاً داشتن ثروت، آنطور که مشهود است، در همه موارد اساس و معیار بوده است. کریستن سن بجا گفته است که «خون و مالکیت دو رکنی هستند که جامعه ایرانی بر اساس آنها قایم است»<sup>۱۱</sup>.

پنج نوع ازدواج از یکدیگر تمیز داده میشد. در روایت داراب هرمزیار مطالبی در این خصوص بچشم میخورد<sup>۱۲</sup>.

مردها اساساً وقانوناً از قدرت سه‌گانه‌ای برخوردار بودند. یک مرد در برابر بر دگانش *δεσποτική*، بعنوان همسر *γαμίκη* و بعنوان پدر *πατρική* بود. وی که اصطلاحاً «کتك خوتای» (کدخدا) نامیده میشد، در «دوده» خود از قدرتی مافوق دیگران برخوردار بود. هرگاه مردی «زنان ممتاز» متعددی اختیار می‌نمود، برای هر یک از آنان خانه و زندگی جداگانه‌ای تشکیل میداد، زیرا این حق برای کلیه آنان محفوظ بود که از عنوان «کتك بانوک» (کدبانو) برخوردار شوند<sup>۱۳</sup>. زن ممتاز که کدبانوی خانواده بود، اصطلاحاً «پادشاه زن» نامیده میشد. گهگاه علاوه بر «پادشاه زن» زنان دیگری نیز در خانه وجود داشتند که با اصطلاح «چاکرزن» مشخص میشدند. زنان اخیرالذکر را میتوان با زنان صیغه مقایسه نمود، پادشاهان، بزرگان و بسیاری از اشراف حرمسراهای بزرگی موسوم به «شبستان» داشتند. «پادشاه زن» و فرزندان او از حقوق خاصی برخوردار بودند. فرزندانی که از «چاکر زن» بدنبال میامدند، در عهد هخامنشیان حرامزاده تلقی میشدند. اردشیر اول تنها

یک پسر قانونی بنام خشاپارشای دوم داشت که پس از قتل او پسران «چاکر زن» هایش به سلطنت رسیدند. بنا بر این خشاپارشای دوم را میتوان آخرین شاهنشاه قانونی هخامنشی که در پرسپولیس بر تخت نشست، بحساب آورد. کلیه اموز داخلى خانه از قبیل تربیت اطفال، رسیدگی به کارهای چاکر زنان و همچنین تعیین وظایف بر دگان در خانه بعهده «پادشاه زن» بود. در میان زنهای یک مرد فقط «پادشاه زن» برای تمام عمر حق مطالبه نفقه و خرجی مناسب با طبقه اش را داشت. وی پس از مرگ شوهرش بهمان میزانی که پسران او یا پسران «پادشاه زن» دیگر از ارث بهره مند میشدند، سهم می برد. هر گاه مردی از داشتن اولاد تنی محروم بود، باید پسری را به فرزندی قبول می کرد. احکام دینی مردان را به انجام اینکار مکلف می ساخت، زیرا اعتقاد عمومی بر آن بود که در غیر این صورت عبود از پل «چینوت» که بسوی بهشت میرفت، برای مردان بی اولاد مشکل می شد. اغلب اوقات فقط مردان کبیر به فرزندی انتخاب می شدند و پدر ناچار بود ارث معینی را از قبل برای او تعیین نماید. در صورتی که مرد بالغی به فرزند خواندگی انتخاب می کرد، فرزند خوانده نیز باید پدر را به پدر خواندگی قبول می کرد. بهمین جهت در برخی از متون اصطلاحی بصورت «پدر پذیر فته شده» بچشم می خورد<sup>۱۴</sup>. پدر موظف بود اعضای خانواده را تغذیه و نگهداری نماید - زن تا هنگام مرگ، پسران تا زمان بلوغ و دختران تا موقع ازدواج. اولاد ذکور چاکر زنان از جانب پدر به فرزند خواندگی انتخاب می شدند. پیمان زناشویی، آنطور که نویسنده گان مسیحی و انmod کرده اند، آنقدرها هم سست نبوده است. واضح است که «مهران - گشنیپ» از آنجهت ناچار به طلاق همسرش گردید که پس از گرویدن به دین مسیحی ناگزیر شد از زن خود که در عین حال خواهرش نیز بود، جدا شود. شوهر میتوانست زنش را از عقد زناشویی آزاد کرده، به او اجازه دهد تا «چاکر زن» مرد دیگری گردد. این عمل بنابر قانونی صورت می گرفت که بموجب آن به عنوان آزادی عمل داده می شد تا درباره سرنوشت شخص خود آزادانه تصمیم بگیرد، در متون فارسی میانه گروهی از مردان با اصطلاح

niruzd مشخص میشوند. این واژه از یک اصطلاح اوستایی گرفته شده است.<sup>۱۵</sup>. مراد از این اصطلاح niuruzda اشخاص «تنگدست، گرسنه» بوده است. در فارسی میانه به تفسیر بجایی از این واژه بر میخوریم، «که [او را] نه نان [و] نه گوشت هست». شوهر اجازه داشت زن (حتی پادشاه زن) خود را، بدون موافقت او، به چنین افراد «تنگدستی» که از طبقه پایین اجتماع بودند و احتمالاً زن خودشان مرد بود (زیرا در متون چنین آمده است که این مرد «تنگدست» برای نگهداری اطفالش «احتیاج» به سرپرست دارد و در این امر تقصیری متوجه او نیست) واگذار نماید. از آنجا که در میان طبقات پایین نظام «تک همسری» حکم‌فرما بود، مرد «تنگدست» احتیاج به زنی داشت تابه کارهای خانه و تربیت بچه‌ها پیردازد. در طبقات بالای اجتماع که چنین دلایلی موجود نبود، این امر بیشتر جنبه تجدید فراث داشت. مدت واگذاری زن بستگی به اوضاع و احوال و همچنین تمایل شوهر اول داشت والزامی در میان نبود که برای همیشه دوام یابد. چنین ازدواج‌هایی در زمرة خیرات و مبرات محسوب می‌گردید و بدین ترتیب دستور و دیوادات (ب ۴، ف ۴۴) مبنی بر حمایت از همدینان «تنگدست» عملاً بکار بسته میشد. «بارتلمه» این عمل را «زن‌نشویی میانین» نامیده است.<sup>۱۶</sup> دارایی زن به شوهر دوم منتقل نمیشد و فقط نیروی کارش به مرد تعلق می‌گرفت. در اثنای زنشویی میانین نیز شوهر اول فرمانروای اصلی زن باقی میماند، هر چند که شوهر دوم هم لابد نسبت به زن حقی برای خود قایل میشده است.

بموجب یکی از قوانین عمومی هیچ ازدواجی بدون نظارت شوهر امکان‌پذیر نبود<sup>۱۷</sup>. همدمین «تنگدست» میباید درخواست ازدواج خود را بطريق قانونی و شایسته‌ای عرضه میداشت.<sup>۱۸</sup> در موردی که شوهر مقررات اخلاقی را زیر پا گذاشته، بدون آنکه زن را در تعیین سرنوشت خویش مخیر سازد، وی را ترک می‌نمود، اطفالی که زن در اثنای ازدواج دوم خود در طول عمر شوهر اولش بدنیا می‌وارد، از اعقاب شوهر اول محسوب میشدند. شوهر توسط صیغه‌ای که در ماتکان هزارستان آمده

است، زن خود را از قید ازدواج خلاص میکرد تا وی بتواند به ازدواج میانین در آید: «هرگاه [شوهر] به زن بگوید که از طرف من برخویشتن صاحب اختیار شدی...». ولی زن بدین ترتیب کاملاً از عقد ازدواج آزاد نمیشد و تنها اجازه داشت بعنوان «چاکرزن» بازدواج شخص دیگری درآید<sup>۱۹</sup>. شوهر میتوانست زن خود را، حتی بدون موافقت خودش، به مرد دیگری واگذار نماید<sup>۲۰</sup>.

رویه مرفته زن از لحاظ حقوقی نوعی کالا تلقی میشد و از لحاظ شخصیت حقوقی درست در همان طبقه بر دگان جا داشت. وی در همه موارد اسیر قدرت رئیس خانواده بود؛ در خانه پدری و در منزل شوهر همواره ذیر دست پدر یا شوهرش قرار داشت و پس از مرگ آنان تحت کنترل جانشین رئیس خانواده قرار میگرفت. اشخاصی که قدرت خانواده را در دست داشتند، در کتاب حقوقی اصطلاحاً «سردار دوده» یا فقط «سردار» نامیده شده‌اند. این عنوان در روایت سریانی نیز بصورت «سالار دوده» بچشم میخورد<sup>۲۱</sup>. با این وجود زنان از حقوق خاصی که قانون برایشان تضمین میکرد برخوردار بودند. این حقوق بویژه شامل وظایفی بود که قانون بر عهده شوهر میگذاشت. شوهر حتی میتوانست زنش را در امور مالی خود شریک نماید؛ در این صورت زن قانوناً در اموال شوهرش سهیم میشد. هنگامی که شوهر ناقص العقل تشخیص داده میشد، زن اجازه داشت اداره اموال خانواده را بحسبت گیرد<sup>۲۲</sup>.

دختران بنابر مقررات قانونی باید در پانزده سالگی ازدواج میکردند<sup>۲۳</sup>. پدر موظف بود مردی را برای دخترش فراهم آورد. در صورتی که پدر فوت کرده بود این وظیفه بر عهده پسر ارشد کبیر یا قیمی قرار میگرفت که بنابر وصیت پدر و یا قانوناً تعیین شده بود. دختر به نگام ازدواج جهیزی دریافت میکرد<sup>۲۴</sup> و داماد برعکس موظف بود مبلغی پول به پدر زنش پردازد<sup>۲۵</sup>. هرگاه مرد جوانی که حداقل به بیست سالگی رسیده بود، قصد ازدواج با دختری از خانواده اعیان را میکرد، باید شخصی را بعنوان واسطهٔ خواستگاری نزد پدر دختر هیفرستاد. میزان جهاز درستند ازدواج

ذکر میشد. از آنجا که دختران متأهل پس از مرگ پدر هیچگونه حقی بر ما ترک وی نداشتند، بهنگام ازدواج سهم متناسبی از دارایی پدر دریافت میکردند. در ازدواجها می که به طلاق منجر میشد، در صورتی که تقسیر متوجه زوجه نبود، زن میتوانست مهر خود را مطالبه نماید. در مواردی که زن عقیم بود، داماد میتوانست مبلغی را که به پدر عروس داده بود، پس بگیرد.<sup>۲۹</sup> قرار ازدواج از قبل گذاشته میشد و در اصل فقط پدر حق داشت دخترش را به ازدواج کسی درآورد. بعدها دیگر پدر قانوناً حق نداشت دخترش را مجبور سازد تا با مردی که وی انتخاب کرده بود، ازدواج نماید. چنانچه دختر از ازدواج با مردی که پدرش انتخاب کرده بود امتناع میورزید، پدر اجازه نداشت او را از اirth محروم کند.<sup>۳۰</sup> متن حقوقی در این مورد جای کوچکترین شکی باقی نمیگذاردند که زنان در دوران بعدی از آزادی نسبتاً بیشتری برخوردار بوده‌اند. برای مثال، دختر میتوانست بدون اجازه پدر اقدام به ازدواج با اصطلاح «نامشروع» نماید. «بارتلمه» به قسمی از یک متن اشاره میکند که در آنجا از چنین پیوندی صحبت شده است: «اگر دختر بدون اجازه پدر هر تک ازدواج نامشروع گردد: در صورتی که دختر از آن هنگام بیعد به آن پیوند ادامه ندهد، نفقه وارث پدر برایش تغییری نمیکند (= به او تعلق میگیرد)؛ و اگر دختر از آن هنگام بیعد به آن پیوند نامشروع ادامه دهد، دیگر اirth پدر به او تعلق نمیگیرد و [از طرف دیگر] عواید کار دختر نیز برای پدر از بین میرود» در باره حقوق ساسانی، ج ۵ ص ۴).

گاهی اوقات امکان داشت باعث و بانی این ازدواج نامشروع پدر دختر باشد.<sup>۳۱</sup> پیوند نامشروع در متن‌ها با اصطلاح «گاتار» ذکر شده که در اصل بمعنی «همخوابگی» است. ممکن است در این نوع پیوند هر یک از طرفین با اصطلاح خاصی مشخص میشده‌اند. در ازدواجها قانونی اصطلاح «شوی» برای زوج و «زن» برای زوجه بکار میرفت. در پیوند نامشروع احتمالاً اصطلاحات «میرک» و «زیماذک» معمول بوده است. «کریستان سن» اصطلاحات اخیر را مربوط به زناشویی میانین

دانسته و «ویکاندر» S. Wikander آنها را مترادف «شوی» و «زن» فرض کرده و نوشته است که این اصطلاحات مع الوصف «تاختددی رنگ جنسی» دارند.<sup>۲۹</sup>

برای نگهداری اطفال نامشروع نیز قوانینی وضع شده بود. مرد موظف بود برای بچه و مادرش تا هنگامیکه طفل به سن بلوغ برسد، نفقه پردازد. این قانون برای مادران تکددستی بود که سرپرست و نگهبانی نداشتند: «اگر مردی با زنی که او را از هیچ سو سرپرست و نگهبانی نیست، هم خوابگی کند و در نتیجه آن هم خوابگی طفلی متولد گردد و آن زن آنقدر بضاعت نداشته باشد که بتواند خود و طفلش را نگهداری کند، این مرد باید آن طفل را تا سن بلوغ، و آن زن را تا هنگام بلوغ طفل، نگهداری کند، خوراک دهد و لباس پوشاند».<sup>۳۰</sup>

در اوستا نیز برای اینگونه مساعدت‌های اجتماعی احکام خاصی بچشم می‌خورد. در ودیودات چنین آمده است: «هرگاه مردی به دختر باکره‌ای، [که] رتو داشته باشد یا [هنوز] نداشته باشد، نامزد شده باشد یا [هنوز] نامزد نشده باشد، نزدیکی کند و او آبستن شود، باید او (= مرد) تا وقتیکه کودک بزرگ شود، [از آنان] نگهداری کند. اگر او (= دختر) نگهداری نشود— و در نتیجه کودک از آن نگهداری نادرست خسارت بینند، [پس] او خسارت متضرر را با سزا [زخم جسمی] عمدی کفاره بدهد».<sup>۳۱</sup> و در جای دیگر می‌خوایم: «نگهداری توله سگ باید تا شش ماه باشد، نگهداری بچه باید تا هفت سال باشد....»<sup>۳۲</sup>. برای استفاده از داروهای سقط جنین کیفرهای سنگینی وجود داشت. ودیودات دختران آبستن را از مجروح ساختن جنین، تعدی از احکام حیض و یا بکار بردن وسایلی که موجب نابودی طفل گردد، منع کرده است. متن ودیودات چنین است: «اگر مردی بادختری نزدیکی کند.... و او را آبستن کند، او (= دختر) باید از شرم مردم مخفیانه از احکام حیض تعدی کند.... او باید.... جنین خود را مجروح کند». پیر زنان به طرق گوناگون سقط جنین آگاهی داشتند: «اگر مردی با دختری نزدیکی کند... و او را آبستن کند... اگر او (= دختر) بگوید: این مرد سازنده

طفل است، واگر مرد بگوید: برای چاره اینکار پیروزی را بجودی واژ او پرس؛ پس او پیروزی را برای چاره اینکار بجودی واژ او پرسد؛ این پیروز «بنگه» یا «شئت» یا «غنان» یا «فرسپات» یا یکی دیگر از گیاهان سقط حمل بیاورد: با آن بجودی تا طفلت را در شکم مادر بکشی!، پس او (=دختر) سعی کند، طفلش را با آن بکشد، پس مرد و دختر و پیروز در اینکار ییک اندازه مقصرون<sup>۳۳</sup>. بدین ترتیب شخص مر تکب گناهی شده بود که مسئولیت آن به عهده افراد کبیر خانواده بود. علاوه بر اینکه گناهی صورت گرفته بود، خسارati نیز وارد آمده بود که افراد خانواده ناگزیر بودند، این هر دو عمل را با سزای زخم جسمی عمدی کفاره بدهند<sup>۳۴</sup>.

تعدد زوجات نیز از طرف دیگر اثر نامطلوبی بر روی اوضاع خانوادگی ایرانیان میگذشت. واضح است که قعدد زوجات بیشتر در طبقات بالای اجتماع دونق داشت، زیرا فقط اعیان و اشراف قادر به نگهداری زنان متعددی در حرمسراهای خود بودند. این امر باعث گردید که اشخاص مقتدر فقط زنان زیبا و کاری را برای خود برگزینند و زنهای زشت رو و آنها یی را که نمر بخشی کمتری داشتند، به دیگران واگذار نمایند. تعدد زوجات در ایران نیز مانند سایر ممالک موجبات تحریک زنان را فراهم آورد. زنها همچون کلا، مایمیلک یا اسباب بازی مرد تلقی میشدند و اغلب در حرمسراهای بهزندگانی ناخوشایند خود ادامه داده، به پیری و پژمردگی میگراییدند. از آنجا که همه زنان یک مرد حاضر نبودند ارزش مساوی داشته باشند، لذا دسایس و اعمال زشت گوناگونی بکار می بستند تا یکدیگر را از نظر شوهر بیاندازند و میکوشیدند تا حس حسادت وی را اغلب از راههای نادرست تحریک نمایند. موقعیت زن را در طبقات بالای اجتماع میتوان با مقام زن در قرون وسطی مقایسه نمود. زنان هیتوانستند به حکومت نیز برسند. شهبانو تحت شرایط خاصی اجازه داشت شخصاً حکومت را بدست گیرد تا توسط او «فر» یا همان جبروت شاهنشاهان قانونی ایران، به اعفاب وی منتقل گردد<sup>۳۵</sup>. بنابرگزارشات متأخر حتی پسر حضرت علی بن ابی طالب خلیفه مسلمین دختر یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی را به

زنی گرفت تا بدین ترتیب «فر» به اعقاب حضرت فاطمه، دختر حضرت محمد، منتقل شود. زنها و «چاکر زنان» شاهان بهوسایل گوناگون و طرق مختلف در کارها اعمال نفوذ میکردند<sup>۳۶</sup>. موقعیت زنان طبقات بالا در شاهنشاهی ساسانیان با وضع زنان قرون وسطی که از لحاظ حقوقی پست و از جهت اجتماعی دارای مقام رفیعی بودند، مطابقت داشت. «بارتلمه» در مقالهٔ خود بنام زن در حقوق ساسانی فهرست جالب تهوجمی از احکام حقوقی مربوط به زنان را که در ماتکان هزار داستان آمده ذکر کرده است. وی در آنجا به این حقیقت اشاره میکند که در مآخذ بومی راجع به مناسبات اجتماعی بسیار کم بحث شده است و بسیاری از آنچه که امر وژه پارسیان شدیداً نهی میکنند، در عهد ساسانیان کاملاً قانونی بوده است<sup>۳۷</sup>. «یشوع بوخت» اسقف اعظم مسیحیان جهت استفاده همدینان ایرانی خود در نیمه دوم قرن هشتم در کتاب حقوقی ایرانیان که امر وژه برای مانشناخته است، تغییراتی بوجود آورد. قطعات ماتکان هزار داستان نشان میدهند که هم روایت مسیحی و هم خود این کتاب براساس یکی از آثار پیشین فارسی میانه نوشته شده‌اند، تاریخ نگارش این اثر را نمیتوان تعیین کرد. بنظر اینجانب شاید بتوان تاریخ پیدایش آنرا در آخرین قرن عهد ساسانیان دانست<sup>۳۸</sup>. «بارتلمه» بدروستی دریافته است که احکام حقوقی این کتاب به دو دسته تقسیم میشوند. در یک طرف احکام قدیمی قرار گرفته‌اند که بموجب آنها زن، بچه و برده همچون شیئی تلقی میشوند و پدر اجازه دارد آنها را بفروشد، طرد کند، هلاک سازد و یا ناقص‌العضو نماید. در ماتکان هزار داستان میخوانیم. «فروختن فرزند به بردنگی فقط در اختیار پدر [خودش] است» یا اینکه: مجاز است به فروختن، کشنن و ناقص‌العضو کردن(؟)<sup>۳۹</sup>. اما با گذشت زمان احکام دیگری وضع شدند که حقوق قدیمی را تا حدود زیادی محدود کردند<sup>۴۰</sup>. در این هنگام زنان و حتی دختران مجرد از حقوق خاص و مهمی برخودار شدند که با نظام پدر سالاری قدیم کمترسازش داشت. درخصوص زناشویی میانین، بعقیده اینجانب، علاوه بر براهمن فوق الذکر، دلایل دیگری را

نیز باید اضافه کرد. باید اذعان داشت که زناشویی میانین وضع پیشین زنان را که همچون یک کالا تلقی میشدند، دوباره زنده میکرد و با وجود جنبه خیرخواهای که داشت، دستاویز مناسبی برای تعویض زنان بشمار میرفت. با وجود آنچه گذشت، باید اضافه نمود که زناشویی میانین، گذشته از تمام معایبی که دربرداشت، احتیاج به زن را در اجتماع آن روزگار تحدودی مرتفع میساخت. در تنظیم حقوق قانونی زنان که درمنابع یونانی تاریخ ایران در قرون ۵ و ۶ میلادی از آن سخن رفته، در میان مطالب دیگر به این مسئله ازدواج میانین توجه بسیار شده است. حتی میتوان پا را از این هم فراتر گذاشت و تغییر قوانین قدیمی را ناشی از عواقب جنبش مزدکیان دانست. «بارتلمه» درباره رابطه میان مزدک و مسئله زنان چنین مینویسد. «جنبش دینی - اجتماعی که اشتراکی بودن مال، زن و بچه را تبلیغ میکرد، در حدود اوآخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم میلادی توسط مزدک در ایران پیاخت و پس از موقیت‌های بزرگ اولیه‌ای که بدست آورد، بالاخره با شکست مواجه گردید. علت این شکست مطمئناً چیزی غیر از تصور معمول مردم درباره مسئله زناشویی بوده است». اینجا نب نیز با این عقیده که نظریه مرا بهیچوجه تضعیف نمیکند، موافق است. بعدها به انعکاس عقاید مزدک در متون آشنا خواهیم شد.<sup>۴۱</sup>

در متون حقوقی به اطلاعات بسیاری در خصوص رابطه میان زن و شوهر بر میخوریم. زنان صیغه‌ای که درواقع خدمتکزاران «کدبانو» بشمار میرفند، تحت فرمان وی انجام وظیفه میکردند<sup>۴۲</sup>. شوهر غذا، لباس و مسکن این زنان را فراهم میساخت و موظف بود تا پایان هفتاد سالگی نفقة‌ای نیز به آنها بدهد. پس از این تاریخ دیگر شوهر وظیفه‌ای بعده نداشت. پس از مرگ «کدبانو» یکی از زنان صیغه‌ای میتوانست جای او را بگیرد<sup>۴۳</sup>. همچنین در صورتیکه «کدبانو» عقیم می‌بود، حقوق مربوط به او میتوانست به یکی از زنان صیغه‌ای تفویض گردد<sup>۴۴</sup>. فقط «کدبانو» و فرزندانش حق استفاده از ارث را داشتند<sup>۴۵</sup> و سهم مساوی می‌بردند. دختران مجرد نصف دیگران سهم می‌بردند و زنان صیغه‌ای و فرزندانشان هیچگونه حقی

برارث نداشتند<sup>۴۶</sup>. پدر میتوانست پسر ارشدش را به ازدواج یکی از زنان صیغه‌ای خود درآورد. امکان ازدواج میان این پسر و خواهر تنی خودش نیز وجود داشت. کلیه این مسایل یاد شده امر وراثت را بشکل پیچیده‌ای درمی‌وارد<sup>۴۷</sup>. متون حقوقی از هیچگونه توضیحی درباره جنبه‌های منفی زندگی زناشویی، نظیر همان «ازدواج با محارم» که قبلاً از آن صحبت شد، فروگذار نکرده‌اند. مواردی هم پیش می‌امد که دادگاه درباره تجاوز به عنف و دزدیدن زن رسیدگی می‌کرد<sup>۴۸</sup>. درخصوص طلاق باید دانست که این امر با موافقت طرفین انجام می‌گرفت. در مواردی که زن مرتکب زنا شده بود، شوهر اجازه داشت، بدون چون‌وچراوی را ترک‌گوید<sup>۴۹</sup>. کلیه این قوانین حقوقی فقط برای «کدبانو»‌ها معتبر بود و زنان صیغه‌ای از پشتیبانی قانون برخودار نبودند<sup>۵۰</sup>.

با توجه به بخش‌هایی از تاریخ طبری میتوان به تعداد زنانی که در حرم‌سراهای شاهان وجود داشته‌اند، پی برد. در این کتاب به اطلاعاتی در خصوص دربار آخرین پادشاه بزرگ ساسانی، خسروی دوم، بر می‌خوریم. اوضاع مالی خسروی دوم از کلیه پادشاهان سابق ساسانی بهتر بوده است. وی زمستانها را در قصر خود واقع در تیسفون بسر می‌برد و تابستانها را در ناحیه کوهستانی میان تیسفون و همدان سپری می‌ساخت<sup>۵۱</sup>. در حرم‌سرای خسروی دوم دوازده هزار زن و کنیز بسر می‌بردند. تعداد این افراد بنابر روایت دیگری از همین مورخ بالغ بر سه‌هزار زن و هزاران کنیز برای مقاصد خدمتکاری، رامشکری و غیره بوده است<sup>۵۲</sup>. دختران رامشکر در نزد شاهان از محبوبیت بسیاری برخودار بودند. «آزاده» یونانی‌الاصل مشهوری بود که برای بهرام گورد چنگ مینواخت و بهنگام شکار وی را همراهی می‌کرد. پس از مدتی میان ایندو اختلافی بروزکرد و پادشاه او را بهلاکت رساند. خسروی دوم بنای زیبای «قصر شیرین» را برای خوانده دربارش «شیرین» که در عین حال همسر وی نیز بود، بنانهاد. خرابه‌های این قصر امروزه نیز سیاحان اروپایی را به تحسین و امیدارد<sup>۵۳</sup>. علاوه بر آنچه گذشت، خسروی

دوم نهصد و نوادونه فیل و پنجاه هزار من کوب داشت از اسب و یابو و استر. گزارش دیگری حاکی از آنست که وی دارای سدهزار خدمتکار مرد، هشت هزار و پانصد اسب برای سواری، هفتصد و شصت فیل و دوازده هزار استر بارکش بوده است.<sup>۵۴</sup> مودخین عرب درخصوص ثروت خسروی دوم گزارشات مشروحی داده‌اند.

وی در سال هجدهم سلطنت (۸۰۷-۶۰۴ میلادی) در تیسفون خزانه جدیدی ساخت و گنجینه خویش را که بنابر گزارشات آنzman بالغ بر چهارصد و بیست میلیون مثقال سکه نقره بود، در آنجا قرار داد. مقدار این گنجینه را، بر حسب هرده درهم برابر با هفت مثقال، ششصد میلیون درهم گفته‌اند. «نولدکه» این گنجینه دا در حدود دویست و نود و چهار میلیون مارک یا بیش از سیصد و شصت میلیون فرانک، مطابق ارزش آنzman (یعنی سال ۱۸۷۹ میلادی)، تخمین زده است. در میان سکه‌ها، چهل و هشت میلیون مثقال سکه نقره قبل از عهد سلطنت پیروز و قباد ضرب شده بود.<sup>۵۵</sup> در اوخر سال سی ام سلطنت (۱-۲۰۶ میلادی) موجودی خزانه شاهی مجدداً بررسی شد و میزان آن هزار و شصصد میلیون مثقال نقره برآورد گردید. این مبلغ در سال سیزدهم سلطنت با وجود جنگهای سخت با بیزانس که از سال ۴۰۳/۶۰۴ میلادی شروع شده بود، باید بالغ بر هشتصد میلیون مثقال نقره بوده باشد.<sup>۵۶</sup> در مأخذی که طبری نقل کرده، تأکید شده است که در این مبلغ هزار و شصصد میلیون مثقال نقره یاد شده، بودجه حقوق نظامیان منظور نگردیده است. از همین امر میتوان به ماهیت اصلاحات مالیاتی خسروی اول که موجب انباشتن خزانه دولتی شد، پی برد و همچنین به نظری که خسروی دوم نسبت به رعایای خویش روا میداشت تا این مبلغ هنگفت (صرفنظر از اجناس، حیوانات، بردگان، املاک و ابنيه) را فراهم آورد، آگاهی یافت. در منابع موجود گزارشات جالب توجهی درخصوص حرمسراهای پادشاهان و بزرگان بچشم میخورد. سورین، سپهسالار پارتی، بنا بر نقل پلوتارخ، همواره با جلال و جبروت فرادان در اجتماعات ظاهر میشد و در مسافرتها بی که انجام میداد، هزار شترزاد راه اورا حمل میکرد و دویست ارابه زنان حرمسرا یش را بدنبال میکشید.<sup>۵۷</sup>

کارنامه ارتخسیر پاپکان ظاهرآ این حدس را تقویت میکند که در دربار اردوان، آخرین پادشاه پادشاهی، کنیزان بسیاری زندگی میکرده‌اند که یکی از آنان، همانطور که میدانیم بهارباب خود خیانت ورزیده، موجبات فرار اردشیر را از دربار فراهم آورد و بدینوسیله به انقراض سلسله مذکور کمک نمود<sup>۵۸</sup>. حرم‌سرای سلطنتی در جنگها بهمراه پادشاه روانه میشد و گهگاه که سپاه مهاجم فاتح میگشت، حرم‌سرای مزبور بغداد میرفت. «ازینه» عرب حرم‌سرای شاپور اول را تصاحب نمود و «گالریوس» Galerius حرم‌سرای فرسی را غارت کرد<sup>۵۹</sup>. دربار ایران همواره تمایل مفرطی به داشتن زنان فراوان داشت. خسروی دوم در سال ۶۲۱ میلادی یکی از شرایط صلح خود را با «هر اکلیوس» تحویل سالانه هزار دختر از امپراتوری بیزانس به ایران فرارداد<sup>۶۰</sup>. بنابراین جای هیچ‌گونه تعجب نیست که در سال ۵۵۰ میلادی اوضاع و احوال شاهنشاهی ایران مستعد انقلاب میشود و پس از ورود اعراب بسرعت شکست میخورد.

تراکم زنان در حرم‌سراها و مسئله تعدد زوجات از لحاظ ترکیب نفوس برای توده مردم دشواریهای فراوانی بیار می‌آورد. این امر موجبات کمبود جنس زن را فراهم آورد و اغتشاشات خطرناکی را در میان طبقات پایین اجتماع باعث گردید. کلیه پدیده‌های فوق الذکر، استبداد، فقر توده گسترده مردم، وجود حرم‌سراها، تعدد زوجات، بهره‌کشی از طبقهٔ زحمتکش، نوعی سقوط اخلاقی و جسمانی عنصر ایرانی را بدنبال آورد. در همان قرن چهارم میلادی نیز آمیانوس مادرسلینوس به پاده‌ای از خصوصیات رخوت جسمانی در میان ایرانیان اشاره کرده است<sup>۶۱</sup>. نویسنده ارمنی فازاد پارپتسی نیز در اوخر فصل ۵۹ اثر خود درباره ایرانیان چنین مینویسد: «تعداد ایرانیان بیشمار است، ولی بسیاری از ایشان مردمی ضعیف و نرسو هستند»<sup>۶۲</sup>.

پادشاهان میکوشیدند تا توسط اسکان اسیران جنگی وضع توده مردم را بهبود بخشند<sup>۶۳</sup>. بدین منظور شهرها و روستاهایی برای ایشان ساخته شد و یا در مناطقی که از قبل وجود داشت، اسکان داده شدند. آنطور که طبری مینویسد، قباد

در جنگ با بیزانس اسیران بسیاری را به ایران آورد<sup>۶۴</sup>. قبل از این تاریخ نیز شاهان ساسانی اقدام به اینکار کرده بودند. برای نمونه شاپور اول در جنگ با قیصر روم «والریانوس» Valerianus سپاه وی را اسیر کرده، در گندی شاپور واقع در خوزستان سکونت داد. رومیان مذکور سد مشهوری را که امروزه نیز «بند قیصر» نامیده می‌شود، بنا کردند<sup>۶۵</sup>. شاپور دوم نیز قسمتی از طوایف عرب را در شهرهای جدیدی در بحرین، هجر و کرمان ساکن کرد و بدین ترتیب در خوزستان جوامع عرب بوجود آمدند. در فارس در نزدیکی شهر «توج» نیز روستاهایی وجود داشتند که اعراب طایفه بکر بن وائل به آنجا برده شده بودند. «نولدکه» این سؤال را پیش‌کشیده است که آیا این شهرها در دوران بعدی ساخته نشده‌اند؟<sup>۶۶</sup>. بعدها نیز طوایف دیگری مهاجرت داده شدند. خسروی اول با قیماندۀ افراد طوایف پاریز (در کرمان)، صول (در گران) و ده هزار اسیر جنگی از طوایف ابخاز، بنجر(۹)، بلنجر و الان را به مناطق گوناگون شاهنشاهی خود مهاجرت داد تا از این افراد برای خدمات جنگی استفاده نماید<sup>۶۷</sup>.

منظور از اسکان این مهاجرت جدید در واقع اقدامی علیه کاهش جمعیت و تقلیل قوای نظامی بوده است. بدینوسیله دولت از نیروی فعال بسیاری برخوردار می‌شده از لحاظ امور فنی نیز دارای اهمیت فراوان بود (همانطورکه در مورد اسیران رومی دیده شد). بعلاوه میزان قابل نوجهی از زمین‌های حاصلخیز این سرزمین هنوز باین بود و برای خزانه شاهی استفاده‌ای در برنداشت. در این مورد نیز وجود مهاجرین ارزش بسیاری داشت.

## حوالشی

- ۱- هرودت، ک ۳، بند ۱۱۸ و بعد ر. ک. یوستی، «نامنامه ایرانی»، ص ۳۶۸ و بعد.
- ۲- برای اطلاع بیشتر ر. ک. خورناتسی، ک ۲، ب ۷۴ و بعد، و همچنین در افسانه آکاتانگقوس، ب ۱۵، بند ۱۵ و بعداز آن. در خصوص «کامسار»‌ها ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۱۵۴ و بعد.

۳- طبری - نولدکه، ص ۳۷۹ و بعداز آن.

۴- «گیرشمن» درباره عوایق آخرین جنگ طویل المدت با بیزانس بسیار بجاگته است: «چون افراد ذکور کشور ملزم به تجهیز قوای نظامی بودند، ناگزیر از تعداد آنان کاسته میشد. این فقدانها موجب شروع یکی از بحرانهای کم خونی - که در ملل پس از هر کوشش غیر مناسب مؤثر میافتد - گردید و ایرانیان را در زمانی که پیشرفت میکردند، فرسوده و مغلوب دشمنان ساخت (ایران از آغاز... ص ۲۷۶).

۵- وندیداد، ج. هوشنگ، ج ۲، فهرست واژه‌ها، ص ۱۴۳؛ دهابهار، یسن و ویپرد پهلوی واژه‌نامه، ص ۵۲؛ بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۸۲۲، زیر واژه *hutaosā* زن...، ص ۱۶. وست، ضمیمه «کتب مقدس مشرق‌زمین»، ج ۱۸، ص ۳۸۹ و بعد از آن؛ مدبی، ج. ایاتکار زریران بمبیشی ۱۸۹۹، ص ۳۱ سنگانا، مجله انجمن سلطنتی آسیایی ۱۹۰۰ ص ۵۴۶ و بعداز آن. کلیه مطالب مآخذ یونانی در کتاب «کلمن» Clemen G. آمده است تاریخ دیانت ایران *Fontes historiae religionis Persicae*، بن ۱۹۲۰. ر. ک. او ریپیدس *Euripides Andromache*، کتاب Recognitiones ۲۰: بند ۹ ک. اورپیدس *mos apud Persas, matres aceipere in Coni* - *Tertullianus Apologeticum* ugium et sorores et filias ک. ۹: *Hieronymus persas Cum suis Matribus Misceri Ctesias refert Persae, Medi ... cum Matribus et aviis, Cum Adv. Iovian filiabus et neptibus copulantur..* درمیایم که پدر یکی از زنانش را، پس از آنکه پسر ارشدش به سن بلوغ میرسید، بعقد وی درمیاورد. درجای دیگری گزارش شده است که هرگاه وراث، یعنی پسر و دختر شخص متوفی ازدواج کرده بودند، تقسیم ارث صورت مشکلی بخود میگرفت. بارتلمه، درباره حقوق ساسانی ج ۵، ص ۱۷ و بعد، کریستان سن، ایران در...، ج ۱ ص ۳۱۸ و بعداز آن.

۶- هرودت، ک ۳، بند ۶۸، ۸۸، ۱۳۳ و بعد. کستن، بازگشت ده هزار نفری، ک ۱ بند ۱ دیودورس، ک ۱۴، بند ۸۵ ف ۶ پلوتارخ، اردشیر، بند ۱ ف ۱؛ بند ۲۳، ف ۲؛ بند ۲۶، ف ۱؛ بند ۲۳، ف ۴؛ بند ۲۷، ف ۴. دیودورس، ک ۱۷، بند ۵۴ پلوتارخ، اسکندر، *Alexandros*، بند ۳۵، ف ۳؛ بند ۷۵ ف ۲؛ بند ۷۷، ف ۴. ویلهلم گیگر، ایاتکار زریران، گزارش جلسات فرهنگستان علوم بایر. بخش تاریخ فلسفی *Sitz. Ber. der Bayr. Akad. - Phil. - hist. Kl.* ب ۲، ف ۱. طبری - نولدکه، ص ۲۸۹. هوفمان، منتخبی از متون سریانی اعمال شهدای ایرانی، رسالانی درباره معرفت مشرق‌زمین، ش ۷/۳، لیپزیگ ۱۸۸۵، ص ۹۵ و بعداز آن.

۷- تئوفانس، ج. کلاسن، ص ۲۶۱، س ۱۷ و بعد. در کتاب حقوقی سریانی اسف «مارابا» (حدود ۵۵۰ پس از میلاد مسیح) چنین آمده است: «عدالت خاص ستایندگان او رمزد از طریق ایجاد رابطه جنسی با مادر و خواهر با ثبات میرسد». زاخائو، کتابهای حقوقی سریانی ج ۳، ص ۲۶۵. کریستان سن، ایران در...، ج ۱، ص ۳۱۹.

۸- واژه «هپتنی» مطابق است با واژه هندی باستان «سپتني» بمعنی «زن صیغه» و احتمالاً در واژگان فارسی در اصطلاح «وسنی» بجا مانده است. در کتاب درباره حقوق ساسانی درباره این واژه مفصلأ بحث شده است، ج ۱، ص ۳۲ و بعداز آن. برای اطلاع از عبارتی که در قطعه اوستایی  $F_2$  آمده است، ر. ک. واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۷۶۵. برای اطلاع از افسانه فریدون ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۸۹ و ۲۹۳. هرودت، ر. ک. ۱، بند ۱۳۵. بارتلمه، زن.... ص ۱۲.

۹- «مردی با دو پادشاه زن (= ممتاز زن)»، درباره حقوق ساسانی ج ۱، ص ۳۶، بارتلمه، زن ....، ص ۱۲.

۱۰- ر. ک. آمیانوم، ر. ک. ۲۲، بند ۶، ف ۷۶، ج. effsius Plerique soluti in venerem aegreque contenti multitudine paehicum درباره یک کتاب حقوق ساسانی مانکان...: بارتلمه، فرنگستان هیدلبرگ، بخش تاریخ فلسفی - Über ein sasanidisches Rechtsbuch Sitz.-Ber der Heidelberger Akad. phil. hist. Kl. سال ۱۹۱۵، رساله ۱۱، ص ۳ و بعداز آن. درباره حقوق ساسانی، گزارش جلسات فرنگستان هیدلبرگ....، سال ۱۹۱۸ (ج ۱ و ۲)، سال ۱۹۲۰ (ج ۳)، سال ۱۹۲۲ (ج ۴)، سال ۱۹۲۴ (ج ۵).

۱۱- بارتلمه، زن....، ص ۷ و بعد. کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۱۱.

۱۲- ج. ارود او نوالا Ervad M. R. Unvala، بمبئی ۱۹۲۲، ج ۱، ص ۱۸۰، س ۹ و بعد از آن. دهلا، ص ۳۰۳. بارتلمه، زن....، ص ۱۲. درباره حقوق ساسانی. ج ۱، ص ۳۱. کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۱۸. همچنین ر. ک. کریستن سن، امپراتوری L'empire، ص ۴۸ و بعد. هوار، ص ۱۹۹.

۱۳- بارتلمه، درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۶. آنچه که به خانواده تعلق داشت، از طرفی اشخاص بودند [پادشاه زن و اولادش، چاکر زنها و فرزندانشان، خانواده‌های پسران متاهل (ولی خانواده‌های دخترانی که ازدواج کرده بودند، به‌این گروه تعلق نداشتند)، بردهان با نضمام خانواده‌هایشان و زنانی که در جنگها اسیر شده و اطفا لشان] و از طرف دیگر مایملک خانواده (خانه «بزرگ خانواده» که اعضای خانواده در آنجا زندگی میکردند، مزرعه یا مزارع متعددی که توسط بردهان اجاره وکشت و زرع میشد، اشیاء قیمتی، البسه، پول و اثاث، همچنین حیوانات خانگی، گاو، شتر، اسب، الاغ، گوسفند، سگ). برده‌ای که ملک اجاره‌ای را اداره میکرد، موظف بود سود حاصل از مزارع و باغات را هرسال (پس از کسر مخارج مربوط به‌زراحت و احتساب مخارج ضروری خود و خانواده‌اش) به‌ارباب پردازد. در اغلب این تأسیسات بک آسیاب و همچنین تشكیلات آبرسانی موجود بود که تحت شرایط خاصی میتوانست به همسایگان نیز آب برساند. ر. ک. بارتلمه، زن....، ص ۹ و بعد.

۱۴- درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۲۱ و بعداز آن. انتخاب یک مرد بعنوان فرزند خوانده اصطلاحاً «پسری» و انتخاب یک دختر «دختری» نامیده میشد. دخترها نیز امکان داشت به‌فرزندی پذیرفته شوند ولی علت این امر یا ترحم و یا کمپود نیروی کارگر بود. در این

صورت پدر واقعی دختر حق مطالبه یک وجه المصالحه داشت. زن....، ص ۹ و بعد. سرنوشت زنان بیوه غالباً یا مس آور بود. پدر قبل از مرگ مبلغی را به یکی از وراث خود پیشکش میکرد و بدین ترتیب سهم ارث وراث دیگر کاهش میافتد. در اغلب موارد پسر ارشد که پس از مرگ پدر باید ریاست خانواده و اداره اموال وی را بدست میگرفت، به چنین امتیازی نایل میگشت. گاهی اوقات نیز پدر این مبلغ را به یکی از دختران خود که در سنین پیری ویا پس از مرگ زوجه اش باید از او (=پدر) نگهداری میکرد، پیشکش مینمود. درباره حقوق ساسانی ج ۵، ص ۱۵ و بعد ص ۱۹ و بعد ص ۸ و بعد از آن. درحالیکه با توجه بدین اقدامات تا اندازه‌ای از پراکنده شدن ثروت خانوادگی جلوگیری میشد، سهم ارث بیوه زنان کاهش میافتد و حتی ممکن بودوی بدین ترتیب قسمت اعظم ارث را از دست بدهد. وی پس از مرگ شوهر در شرایط دشواری زیر نظر پسرش بزندگی ادامه میداد. بعدها حقوق‌دانانی پسداشند که در راه احراق حقوق بیوه زنان گام برداشتند. درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۳ و بعد از آن، ص ۱۹. درباره فرزند خواندگی ر. ک. داستان دینیک، ب ۵۴-۶۵، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۱۸، ص ۱۸۳ و بعد از آن.

۱۵- درباره این واژه ر. ک. واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۴۹۲ و بعد. در فقره چهل و چهارم از فرگرد (= باب، فصل) چهارم و دیوبادات چنین آمده است: «و اگر مردان همدین بیانند، برادران، دوستان، بمنظور طلب پول یا زن یا خرد.... اگر آنان برای طلب زن بیانند، [پس] باید زنی را به نکاح [آنان] داد»، نقل از ترجمه «ولف».

۱۶- درباره ازدواج میانین ر. ک. درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۶.

۱۷- «زنی (=زن‌نشوی) بجز سرداری [شوهر] نشاید بود»، درباره یک کتاب حقوق ساسانی، ص ۱۴.

۱۸- «از روی داد (= بنحو قانونی و شایسته) برای زن خواهش (= درخواست ازدواج) کرده است»، درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۰.

۱۹- درباره یک کتاب....، ص ۵.

۲۰- در این صورت شوهر دوم اجازه استفاده از ثروت زن را نداشت، زیرا دارایی زن برای شوهر اول باقی میماند و اطفال او نیز بشوهر اول تعلق میگرفت. اصولاً کلیه امکانات در زمینه حقوق زن‌نشوی بستگی عمیقی به مسائل مالی داشت. منافع اقتصادی مهمتر از هر چیز دیگر نلائقی میشد. اقداماتی نظیر زن‌نشوی میانین هدف‌های خاص اقتصادی را تعقیب میکرد و در عین حال هردو طرف این ازدواج بی ثبات را ارضاء مینمود. اینکارنوی طلاق و قرض دادن زن به شخص دیگری بود که به نیروی کار زن احتیاج داشت. از آنجا که زن بموجب یکی از قوانین مبنی‌بانت به شوهر او لش مسترد گردد، لذا بدین ترتیب مقداری نیروی کار همواره برای شوهر اول محفوظ بود. با توجه به آنچه گذشت، مردانی که زنانشان را به ازدواج میانین در میاوردند، اجازه داشتند نه تنها آن زنان بلکه اطفال آنها را نیز باز پس بگیرند تا بعد کافی نیروی کار در اختیار داشته باشند. هرگاه شوهر با موافقت زن اقدام به طلاق وی میکرد، اموال زن برای خودش باقی میماند. موافقت دو جانب به اصطلاحاً «به خورسنندی» نامبلده میشد، درباره

یک کتاب...، ص ۱۳۰. اصطلاح «خواستک» را «بارتلمه» در همانجا، ص ۱۳۱، بصورت «خواسته» مال و ثروت» شرح داده است؛ کریستان سن، ایران در...، ج ۱، ص ۳۲۴ مینویسد: «اموالی که شوهر در خلال ازدواج به او داده بود». در یکی از احکام دیگر (درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۶ و بعد) چنین آمده که مرد موظف بوده است، بهنگام طلاق زن اموال وی را مسترد دارد؛ «هرگاه کسی عواید زنش را خرج بکند و سپس زن را از [قید] ازدواج آزاد نماید، باید عواید زن را بازآورد (= پس بدهد)». واژه «عواید» در متن فارسی میانه بصورت «وندشن» به معنی «آنچه باید دریافت گردد» (نیبرگ H. S. Nyberg، کتاب راهنمای زبان پهلوی Hilfsbuch des Pehlevi ج ۲، ص ۲۴۴) آمده است. بنظر میرسد که جمله فوق بداین حقیقت اشاره میکند که زنان حق داشته‌اند از شوهران خود بخاطر کاری که میکردند، مزدی دریافت نمایند. در حالی که «کریستان سن» واژه «وندشن» را بصورت «عایدات شخصی» (ایران در...، ج ۱، ص ۳۲۴) ترجمه کرده، «بارتلمه» آنرا بشکل «درآمد، هر نوع دریافتی، بویژه مزدکار» (همانجا، ص ۴۶) تفسیر نموده است. برای درآمد بردگان قانون دیگری وجود داشت: «هرگاه کسی عواید برده‌اش را خرج بکند و سپس برده را آزاد کند، اجازه ندارد که عواید را به او بازآورد (= پس بدهد)»، بارتلمه، همانجا، ص ۴۶. این قراین نشان میدهند که دارایی زن بردنوع بوده است؛ اول «خواسته» که مسترد نمیشد و مراد از آن ظاهرآ اموالی بوده که زن بهنگام ازدواج با خود به خانه شوهر برد بوده است؛ دوم «عواید» به معنی آنچه که زن در طول ازدواجش به دست آورده بود و نمی‌شد از او منفأ ساخت. قانون دیگری نیز مقابلا وجود داشت (بارتلمه، همانجا، ص ۴۹): «هرگاه زن در هنگام زناشویی عوایدکار خویش را به شوی دهد و سپس زن از [قید] زناشویی آزاد گردد، [زن] اجازه ندارد عواید کارش را بیرد». اصطلاح «عوایدکار» بوضوح تمام گویای این امر است که مراد از آن «مزدکار» بوده است. این قسمت از دارایی زن که وی حق اکتساب آنرا داشت و در طول ازدواج بدست می‌اورد (ولی به شوهرش واگذار می‌نمود)، بدون تردید برای شوهرش باقی می‌ماند. حقوق دانان توسط آرایی که صادر می‌کردند، ترتیبی قابل می‌شدنند تا شوهر بهنگام طلاق بر اثر استرداد عواید خرج شده زن به وضع ناهنجاری دچار نگردد. یکی دیگر از احکام مربوط به دو مردی می‌شود که زن و دارایی مشترک دارند: «از دو مرد هم خواسته یکی خواسته دریافت می‌کند و یکی زن؛ خواسته مشترک [است] و زن از آن شخص بهتر»؛ بارتلمه، همانجا، ص ۴۴ و ۴۶. ز ۴. اصطلاح «مکنین خویش» در جاهای دیگر بوسیله «همخواستک» (همخواسته) تفسیر شده است (ص ۲۶). مورد فوق بعلت فقدان تفسیر و بواسطه ناقم بودن متن برای اینجانب کاملاً روش نیست. بعید نیست که بهنگام معامله برسر ازدواجها میانین نیرنگهای خاصی میان مردان بکار میرفته است. ظاهراً دینکرت به همین امر توجه داشته که گفته است: «در مورد انواع بسیاری از گناهان و نیرنگهایی که هنگامی بوقوع می‌پیوند که زنی که با توافق خودش به شخصی واگذار شده و موافقش اعلام گشته، به مرد دیگری واگذار شود»، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۳۷، ص ۷۵ (ج ۸، ص ۲۵ و ۱۲۶)، ر. ل. کریستان سن، ایران در...، ج ۱، ص ۳۲۴.

وزیرنویس مربوط، ج ۱ ص ۴۶ و بعد؛ پیمان شفاهی در حقوق ساسانی - Der Verbalkon tratt im Recht مجلهٔ شرق‌شناسی وین، ش ۲۷، سال ۱۹۱۳، ص ۳۷۴-۳۴۷، ر.ك. ص ۳۵۹ و ۳۵۵ و بعد.

۲۲- بارتلمه، در بارهٔ حقوق ساسانی ج ۱ ص ۲۷: «اگر [شوهر] برای پادشاه زن سندی تنظیم نمایدکه: ترا ابیاز دارم، خواسته آن مرد متعلق به آن زن باشد، [خواسته] بجهت آن دستوری به آن زن رسد و [او] در خرج کردنش مجاز [است]». همچنین ر.ك. دینکرت ک، ب، ۳۱، ف ۵ (کتب مقدس مشرق‌زمین، ج ۳۷، ص ۹۹): «چگونه است وقتیکه شوهر سفیه باشد».

۲۳- دربارهٔ حقوق ساسانی ج ۱ ص ۳۶ و بعد، ج ۲، ص ۲۴ و زیرنویس مربوط. دینکرت، ر.ك.، ب ۲۵، ف ۹۵ (کتب مقدس مشرق‌زمین، ص ۶۶): «در مورد دختری که پس از پانزده سالگی هنوز به شوهرش داده نشده است...». دینکرت ک، ب ۴۳، ف ۲۵ (ج. مدن D. M. Madan، ج ۲، ص ۷۷۴، ص ۱۳ و بعدازآن).

۲۴- دینکرت، ر.ك.، ب ۴۳، ف ۱۵ (کتب مقدس مشرق‌زمین ج ۳۷، ص ۱۴۶): «در مورد دختری که کترل مذهبیش در خلال زندگی درخانه پدری با مادر است. برای آن قسمت از زندگی مادر که با پدر مشترک بوده، ولی حق شوهردادن او با پسر راست». درخصوص شخصی که بعنوان قیم تعیین می‌شده است، ر.ك. دینکرت ک، ب ۲۵، ف ۸۹ (کتب مقدس مشرق‌زمین، ج ۳۷، ص ۶۶؛ ج. مدن، ج ۲، ص ۷۱۴، ص ۱۲ و بعد): «در مورد شخصی که وکیل شده بود، دختری را که پدرش مرده است، شوهر دهد». همچنین ر.ك. دینکرت ک، ب ۴۳، ف ۱۱: ج. مدن، ج ۲، ص ۷۷۳، ص ۱۵ و بعدازآن. در مورد شخصی که واسطه ازدواج قرار می‌گرفت، ر.ك. بارتلمه، زن... ص ۱۵ برای آگاهی از اصطلاحات گویش‌های ایرانی میانه: ج ۲، ص ۶. پس از عقد ازدواج اعمال خبر زن بحساب شوهرش نوشته می‌شد، کریستن سن، ایران در... ج ۱ ص ۳۲۳. شوهر مسئول کردار و پندار زنش بود. ارتاک و راز نامک در فصل ۶۸ به شرح حادثه‌ای که مربوط به یکی از همین نوع مستویت‌ها می‌شود، پرداخته است.

۲۵- بارتلمه، زن... ص ۱۵.

۲۶- کریستن سن، ایران در... ج. ۱ ص ۳۲۳ دینکرت ک، ب ۲۵ ف ۹۴، ج. مدن، ج ۲، ص ۷۱۴ س ۲۰-۲۲، کتب مقدس مشرق‌زمین، ج ۳۷ ص ۶۶: «در بارهٔ بازرسیدن (= استرداد) خواسته‌ای که بخاطرکنیز (= عروس) بدهد، وقتیکه کنیز به زناشویی [هم‌ارزش] آن خواسته نباشد». مراد از «خواسته» در اینجا مبلغ معین و مقرریست که داماد باید به والدین عروس مپرداخت. اگر عروس ارزش آن مبلغ را نداشت، شوهر میتوانست وی را ترککند. در اینصورت والدین دختر مجبور بودند مبلغ فوق الذکر را به شوهر مسترد دارند.

۲۷- دربارهٔ حقوق ساسانی ج ۵، ص ۱۱: و [پدر] از يرا به ازدواج [دخترش] حاکم نیست که هم‌خوابگی دخت با خود [دختر] است». و درجای دیگر آمده است: «مانند وقتیکه او می‌گوید: برو وزناشویی بهمان مردکن. واگر نکند، مجاز [است]» (همانجا، ص ۱۱).

-۲۸ درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۵: «وقتیکه دخت به گناهکاری پدر پیوند نامشروع کند، [باید] خورش و نگهداری [او]، اگر او را عواید کار خویش (= دستمزد) هست، از عواید کار خویش، و اگر اورا عواید کار خویش نیست، از آن پدر باشد (= از عواید کار پدر پرداخت گردد)». بنا بر این پدر اجازه نداشته است که مخارج زندگی دخترش نپردازد و یا او را از اirth قانونیش محروم سازد. اما چنانچه دختر حاضر به قطع پیوند نامشروعش نمیشد، پدر میتوانست میزان اirth او را تقلیل دهد، درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۴ و بعداز آن.

-۲۹ ویکاندر، سازمان مردان آریایی *Der arische Männerbund* لوند ۱۹۳۸، ص ۱۹-۲۱، ر. ک. کریستان سن، ایران در...، ج ۲، ص ۳۲۹.

-۳۰ درباره یک کتاب ...، ص ۱۵. اطفال نامشروع در خانه پدر بزرگشان پرورش میافتد. او خنی موظف بود از یک سن معینی بعده به نوه‌های انانث نامشروع خود نفقه بدهد. فرزند نامشروع نصف فرزند مشروع اirth میرد. هنگامیکه مادر طفل نامشروع ازدواج میکرد، وظایف پدر بزرگ تمام میشد. از این هنگام بعد مادر موظف بود که خود از طفلش نگهداری کند (درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۲۲ و بعداز آن).

-۳۱ ودیودات، ب ۱۵، ف ۱۶-۱۵ (ولف، ص ۴۰۹).

-۳۲ همانجا، ب ۱۵، ف ۴۵ (ولف، ص ۴۱۲).

-۳۳ همانجا، ب ۱۵، ف ۹-۱۴ و ۱۳ (ولف، ص ۴۰۹).

-۳۴ همانجا، ب ۱۵. ف ۱۲ (ولف، ص ۴۰۹).

-۳۵ در خصوص شهبانوها وزنان افسانه‌ای ایران: فرین: بندesh ب ۳۱، ف ۳۱ و بعداز آن (وست، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۵، ص ۱۳۹)؛ طبری، ج ۱، بخش ۲، ۵۳۳، س ۱۵؛ همای: یوسنی، نامنامه ایرانی، ص ۱۳۱ و بعد. آتوسا: یوسنی، همانجا، س ۵۰. وهمانجا، ص ۳۳، زیر نام «ارتذکت» *Artadukta*. ایفراهرمز: تعنیت، ج ۲۴، b، گولدشمیت، ج ۳، ص ۷۲۲؛ باوابزا، a، گولدشمیت، ج ۸، ص ۲۶ و بعد، وهمچنین ۱۵، b، همانجا، ص ۴۵ و بعد؛ ندا، ۲۵، b. گولدشمیت، ج ۱۲، ص ۴۵۴؛ زواحیم، ۱۱۶، b، گولدشمیت، ج ۱۵، ص ۳۶۹. دینک: طبری - نولدکه، ص ۱۱۸ و زیرنویس ۲. بوران، آذرمیدخت: طبری - نولدکه، ص ۳۹۴-۳۹۵. دیودورس، ک ۱۷، بند ۱۵۷، ف ۶. پلوتارخ، زندگانی اسکندرکییر *Vita Alexandri Wagni Epitome aus der phil* فیلیپی، ک ۴، بند ۵، ف ۱. یوسنی نوس، خلاصه‌ای از تاریخ فیلیپی *Geschichte*، ک ۱۲، بند ۱۵؛ بربن: آریانوس، لشکرکشی ک ۷، بند ۴، ف ۴.

-۳۶ عروس حضرت علی «شهر بانو» نام داشت، ر. ک. یوسنی، نامنامه ایرانی، ص ۲۷۶. کشنن بازگشت....، ک ۱ بند ۱، ف ۱؛ اردشیر بند ۱، ف ۱. دیودورس، ک ۱۴، بند ۸۵، ف ۶. فلاویوس یوزفوس، باستانشناسی یهود، ک ۱۸، بند ۲، ف ۴؛ هوار، ص ۱۳۳؛ یوسنی، بنیادوازه ج ۲، ص ۵۰۳. تعالیبی، ج. زنبرگ، ص ۵۴۱، س ۹-۵۴۳، س ۶. فردوسی، ج. مول، ج ۵، ص ۵۰۴ و بعداز آن. ر. ک. یوسنی نامنامه ایرانی، ص ۳۰۲.

۳۷- این مقاله که در اصل متن سخنرانی «بارتلمه» بهنگام جشن تأسیس فرهنگستان «هایدلبرگ» است، در «مجموعهٔ فرهنگ و زبان» *Die Sammlung Kultur und Sprache*، ج ۵، منتشر شده است. وی در این مقاله اجمالاً اشاره‌ای به احکام حقوقی ساسانیان درخصوص زنان کرد و سپس نظریات خود را در مقالات متعددی به جهان دانش عرضه داشت. در شاهنشاهی ساسانیان قانون مدونی موجود نبوده است (ص ۶). حقوق دانان و قضات احکام خود را بر حسب عرف حقوقی که در آنروزگار معمول بوده است، صادر می‌کرده‌اند. بنا بر این بجای قانون مدون مجموعه‌های احکامی وجود داشته که صدور حکم را برای قضات آسانتر می‌کرده است.

۳۸- «زاخاٹو» مجموعهٔ حقوقی «یشوغ بوخت» را با اضمام اسناد دیگر حقوقی سریانی باستان در برلین تحت عنوان کتابهای حقوقی سریانی *Syrische Rechtsbücher* منتشر ساخته است (ر. ک ۳، سال ۱۹۱۴، ص ۱-۲۰۱ زیرنویس مربوط به ص ۲۸۹ و بعد از آن).

۳۹- درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۲۲، ز ۳.

۴۰- زن...، پایین ص ۱۵ و پایین ص ۱۸. «بارتلمه» خطابهٔ خود را با این کلمات تمام می‌کند: همانطور که می‌بینید... از آنچه که مآخذ با اطمینان خاطر بدست میدهند، در میان این که زنان در شاهنشاهی ساسانیان با عزم راسخ در راه تساوی حقوق خود گام برداشته و حتی پیروزیهای نیز در این راه کسب کرده بوده‌اند، ولی فتح اعراب و انهدام شاهنشاهی ساسانیان تمام این کوشش‌ها را دوباره بکلی از پین برده است».

۴۱- زن...، پایین ص ۱۵. باید اقرار کرد که رابطهٔ قدیمی میان زن و مرد در قرن آخر عهد ساسانیان، تا حدود زیادی بنفع زنان تغییر کرده است. برای مثال شوهر اجازه نداشت سهم ارث زن و فرزندانشان را بفروشد و یا گرو بگذارد. اگر شوهر اقدام به چنین کاری می‌کردد، مجبور بود دوباره آنرا بازخرید و یا استهلاک نماید. زنان از لحاظ حقوقی مورد حمایت قرار می‌گرفتند. درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۴ و بعد، ج ۵، ص ۴۳. بهنگام طلاق، اگر زن مقصر نبود، شوهر موظف بود مهریه مؤجل و همچنین عواید زن را به او پس بدهد. همانجا، ج ۱، ص ۴۶ و بعد. اگر زن هدیه‌ای دریافت می‌کرد و یا ارثی به او میرسید، شوهر می‌باید بعنوان وکیل حقوقی زن درخصوص قبول آن چیز تصمیم بگیرد. زیرا فقط شوهر حق داشت امور اداری زنش را انجام دهد. اگر شوهر از قبول آن هدیه خودداری می‌کرد، تصمیم او هیچگونه ارزشی نداشت و بنا بر این حقوق مرد فقط یک امر ظاهری بود. همانجا، ج ۵، ص ۴۲. بعدها شوهر در تصرف دارایی خود نیز مخير نبود. اگر مرد در وصیت‌نامه‌ای که از خود بجا می‌گذاشت، زن و فرزندانش را از حقوق قانونی ارث محروم می‌کرد، آن وصیت‌نامه از درجه اعتیار ساقط بود. همانجا، ج ۵، ص ۴۷. در صورتیکه شوهر زن را به عدم اطاعت متهمن کرده، در صدد تصاحب اموال زن و ترک وی بر می‌آمد، زن حتی میتوانست نادرستی این اتهام را در برابر دادگاه با ثبات رساند و اموال خویش را در اختیار خود نگهدارد. همانجا، ج ۱، ص ۲۷. ج ۳، ص ۶. ج ۲، ص ۳۸. اگرچه زن بمحض حقوق قدیمی حق معامله نداشت، ولی بعدها اجازه یافت با تفاق سرپرست خانواده ادعای طلبکاران متوفی را برسیت بشناسد و از محل ارث قروض را پرداخت نماید. همانجا، ج ۲، ص ۲۳ و بعد، ص ۳۷ و بعد ج ۳، ص ۲۳. اگر آنان مطالبات را بگردند نمی‌گرفتند،

طلبکاران میتوانستند از آنان شکایت کنند. در اینصورت زن میتوانست قسم یاد کند. درباره حقوق ساسانی، ج ۲، ص ۲۲، ج ۳، ص ۳۶. ج ۴، ص ۲۵. طلبکار میتوانست قرضی را که توسط زن و شوهر گرفته شده بود، از هر دو مطالبه نماید. وی حتی میتوانست زن را بدون تمايل شوهرش، به محاکمه بکشد. بدین ترتیب زن بعنوان یک شخصیت حقوقی تلقی میشد. درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۵ و بعد. مرد میتوانست قسمتی از ثروت خانوادگی را در اختیار زنش قرار دهد و فقط هنگامی میتوانست این حق را از زنش بازستاند که زن از لحاظ وظایف زناشویی مرتکب خطای بزرگی شده بود. همانجا، ج ۱، ص ۴۸ و بعد. ج ۵، ص ۳۴ و ۴۶.

در کتاب حقوقی از مردی نیز سخن رفته است که با هردو زنش قراردادی منعقد کرده و در نتیجه با سرمایه آنان نوعی شرکت انتفاعی بوجود آمده است. در این شرکت همه عضوها دارای حقوق مساوی بوده‌اند ولی حق فسخ قرارداد فقط در اختیار شوهر بوده است. در این مورد باز هم برتری حقوقی مرد بچشم میخورد. همانجا، ج ۱، ص ۴۹.

۴۲ - بهمین نحو... زنان صیغه‌ای نیز هنگامی که به خانه شوهر میرفتند، مهریهٔ مجل دریافت میکردند. این زنان درکلیه موارد دیگر زیردست «کلبانو» بودند و درامور خانه بیشتر بعنوان یک خدمتکار و امثال آن به خانم خانه کمک میکردند. زن...، ص ۱۳ اینگونه زنان از مسکن، پوشش و غذا برخوردار بودند و حداقل تا پایان هفتاد سالگی نفقة سالانه نیز دریافت میکردند، همانجا.

۴۳ - زن...، ص ۱۳.

۴۴ - زن...، ص ۱۳

۴۵ - فقط پسران «چاکرزن» از جانب پدر به پسر خواندگی پذیرفته میشدند، ر. ک. شایست نی شایست ب ۱۲، ف ۱۴ درباره یک کتاب... ص ۷، کتب مقدس مشرق‌زمین، ج ۵، ص ۳۲۵ و ۳۴۴ و بعد.

۴۶ - زن...، ص ۱۳.

۴۷ - درباره حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۷ و بعد.

۴۸ - احکام دادگاه تقریباً سنگین بود. در ماتکان...، بند ۷۳، ف ۸ و بعد، درخصوص مجازات دزدیدن زنان چنین آمده است: «هرگاه او (= متهم) زن مردی را بذرد و بنحو غیرمشروعی او را بگاید، کسیفرش ۷۰۰ ستر است باضافه ۵۰۰ درهم جریمه برای عمل دزدی». درباره یک کتاب...، ص ۲۲. شهادت دروغ و سطحی در برابر دادگاه نیز مجازاتهای سنگینی داشت. در ماتکان...، بند ۱۵ ف ۷ و بعداز آن آمده است که شاهد درصورت شهادت دروغ به قلب واقعیت متهم میشده است: «هرگاه متهم در جریان [دادرسی] نخست گوید که من زن ترا نگایدم و سپس گوید که گایدم ولی در هنگام زناشویی تو نگایدم، بخاطر برگرداندن سخن مقصراً [است]»، همانجا، ص ۲۰.

۴۹ - درباره یک کتاب...، ص ۲۲. زن...، ص ۱۸ درباره یک کتاب...، ص ۱۳.

۵۰ - زن...، ص ۱۳ (درقسمت مربوط به تقسیم ارث) ص ۱۵ (درقسمت مربوط به زناشویی میانین)، ص ۱۸ (چنین بنظر میرسد که زنان صیغه‌ای ابدأ درپناه قانون نبوده‌اند).

بسیاری از محاکماتی که در زمینه حقوق زناشویی انجام میگرفت، بسیار پیچیده و مبهم بود. قضات قادر نبودند، رأی خود را در دور اول محاکمه صادر نمایند. از اینرو تشریفات دادگاه توسعه پیداکرد و محاکمات میباشدستی در سه مرحله انجام میگرفت، ر. ک. زن...، ص ۱۶.

۵۱- طبری - نولدکه، ص ۳۵۲. هخامنشیان، بنا بر روایت «کسنفن»، عادت داشتند که هفت ماه زمستان را در بابل، سه ماه بهار را در شوش و دو ماه تابستان را در اکباتان بسر برند. تریتکورش ک، ۸، بند ۶، ف ۳۲، ر. ک. بازگشت ده هزار نفری ک، ۳، بند ۵، ف ۱۵ اشکانیان تا بستانها در «شیز» و زمستانها در تیسفون ساکن میشدند؛ بنا بر گزارش مسعودی، سیلوستر دروساسی «آتنیوس» (ضیافت سو فسطایان، ک، ۱۲، بند ۵۱۳) بهار را در «ری» و زمستان را در بابل بسر میردند.

۵۲- طبری - نولدکه، ص ۳۵۳ «آتنیوس» در کتاب اخیرالذکر (ک، ۱۳، بند ۵۵۷) درباره تعداد زنان صیغه‌ای پادشاهان در عهد هخامنشیان اطلاعاتی بدست می‌دهد. اغلب این زنان از موسیقی سرشنده داشته‌اند (همانجا، بند ۶۰۸). همچنین ر. ک. پلو تارخ، اردشیر، ۶، بند ۲۷.

۵۳- درباره «آزاده» ر. ک. ز ۳۸. درباره «شیرین» ر. ک. طبری - نولدکه، ص ۲۸۳،  
ز ۲. درباره «قصر شیرین» ر. ک. کریستن سن، ایران در...، ج. ۱، ص ۴۵۰.

۵۴- طبری - نولدکه، ص ۳۵۳.

۵۵- همانجا، ص ۳۵۴ و بعد از آن.

۵۶- همانجا، ص ۳۷۷ و بعد.

۵۷- پلو تارخ، کراسوس، بند ۲۱.

۵۸- کارنامک...، بند ۲.

۵۹- تربلیوس پولیو Trebellius Pollio، والریانوس پدر و پسر Valerianus : Pater et filius

Cepit(Odaenathus) regis thesauros, cepit etiam, quas thesauris cariores  
habent reges Parthici, concubians.

اوتروپیوس، ک، ۹، ب ۲۵ : Pulso Narseo castra eius diripuit (Galerius),  
uxores, Sorores, liberos cepit etc.

۶۰- تاریخ انراق و سقوط امپراتوری روم اثر گیبون Gibbon's Gesch. des Verfalles und Unterganges des röm. Weltreiches J. Sporschil

graciles Paene sunt omnes, subnigri : ۷۵ et livido colore pallentes. ۸۰: adeo autem dissoluti sunt et artuum laxitate vagoque incessu iactitantes, ut effeminatos existimes.

۶۱- آمیانوس، ک، ۲۳، ب ۶، ف ۷۵ : Lazars Geschichte، مجموعه تاریخ نویسان ارمنی، ج ۲، تاریخ قازار

- ترجمه «ساموئل قیصری» P. Samuel Ghesarian، ص ۳۶۷-۲۵۳، ب ۵۹.
- ۳۶۳- کریستن سن، ایران در...، ج ۱۰، ص ۲۰۸ و در بسیاری موارد دیگر. آلتیهم- اشتبل، بودجه مملکتی ساسانیان، ص ۲۹۱ و بعد از آن.
- ۳۶۴- طبری - نولدکه، ص ۱۳۸.
- ۳۶۵- همانجا، ص ۳۳ و همچنین ز ۲.
- ۳۶۶- همانجا، ص ۵۷ و همچنین ز ۴، ص ۶۷ و همچنین ز ۲.
- ۳۶۷- همانجا، ص ۱۵۷. پاریز: همانجا، و همچنین ز ۱. طایفه صول تقریباً بکل ازین رفتند و فقط ۸۵ جنگجوی چاپک از آنها به «شهرام پیروز» مهاجرت داده شدند (درباره «شهرام پیروز» ر. ک. ص ۱۲۳). طوابیف ابخار و غیره: همانجا، ص ۱۵۷. طایفه بیخر که در جای دیگری از آنها نام برده نشده است: همانجا. بکرین وائل: دائرة المعارف اسلام ج ۱، ص ۳۶۲۸ و بعد از آن.

## فصل چهل و م

### سرانجام «پیروز» شاه

در اوایل سال ۴۸۴ میلادی فاجعه‌ای برای ایران رخ داد که صرف نظر از وقایع عهد هخامنشیان، در تاریخ ایران بی‌نظیر بود. علت این حادثه که عواقب آن بیش از چهل سال تمام بر موجودیت حکومت ایران تأثیر گذاشت، چه بود؟ حدود شصت سال پیش از نبرد شوم، در مرز شمالی ایران ملت شجاع و فاتحی پدیدار گشت که در تاریخ جهانی بنام «هیاطله» و در مآخذ هندی با عنوان «هون‌سفید» نامیده می‌شوند. این بربراها بلا فاصله به سر زمین ایران حمله‌ور شدند و نخستین بروخورد نظامی بسود ایرانیان پایان گرفت. پادشاه نجیب‌زاده ایران، بهرام پنجم ملقب به «گور» بزودی پس از جلوس بر تخت سلطنت در نبردی که در «کش‌میهن» واقع در مرو در گرفت، بر هیاطله فایق آمده، حکمران ایشان را که در مآخذ به «خاقان» ملقب است، در جنگ بکشت و تاج وی را به یغما گرفته بر سبیل تعارف و بعنوان تحفهٔ پیروزی خویش به آتشکده آذرگشنسب در آذربایجان تقدیم داشت. ولی خطری که ایران را تهدید می‌کرد، پایان نگرفت. جانشین بهرام، یزدگرد دوم توسط هیاطله مغلوب شد و پس از مرگ وی اوضاع بیش از پیش بر وفق مراد دشمنان گردید. از آنجا که پس از «پیروز» و «هرمز» در صدد جلوس بر تخت

سلطنت برآمدند، نفاقی در میان ایشان بوجود آمد. سرانجام استاددار سیستان تحت نام «هنوز سوم» بر تخت سلطنت نشست و برادرش که با وی مخالفت میورزید بنای راه فرار را در پیش گرفت و با این رسم قدیمی و محبوب مشرق زمین جان خود را از مهلکه بدر برداشت. برادر دیگر که بر اوضاع مسلط شده بود، از هرگونه امکانی برای تحکیم قدرت خویش استفاده نمیکرد. پیروزکه بسوی هیاطله گریخته بود، از طرفی بعنوان گروگانی پرارزش و از سوی دیگر همچون وسیله مناسبی برای افروختن آتش نزاع در سرزمین دشمن قلمداد گردید و از جانب هیاطله مورد استقبال قرار گرفت. پیروز همواره میکوشید خاقان را به مداخله نظامی در ایران تحریک نماید، ولی خاقان با ذکالت تمام و کمال احتیاط در انتظار موقع مناسب بود. سرانجام هنگامیکه زمان مناسب فرا رسید، خاقان تصمیم به جنگ گرفت. هرمز در «ری» واقع در ماد اقامت داشت و همچون پادشاهی جبار به اعمال بی رویه و دیوانه وار خویش ادامه میداد. همین امر مقاومتی را بر ضد او برانگیخت و وی را منفور ملت ساخت. خاقان از این امر استفاده کرد و پس از آنکه دونایه شرق ایران به نامهای طالبان و قرمذ را بعنوان پاداش دریافت کرد، سپاهی در اختیار پیروز گذاشت. پیروز بجانب ایران حملهور شده، خراسان را به شورش واداشت و بهمراه سپاه بربراها و دیگر متحدین خویش بر ضد برادر براه افتاد. در پاره‌ای مآخذ سخنی از اسارت هرمز و حتی صلح میان وی و برادر فاتحش رفته است، ولی بیشتر امکان دارد که هرمز در یکی از سیاهچالها، بنابر رسم آن زمان سیاست خاندانهای سلطنتی، به مرگ سختی زندگانی را وداع گفته باشد. پیروز، بنابر یکی از روایات، در امور دینی بسیار ورزیده بود و از این رمیتوان پذیرفت که او نه تنها در جنگ بر ضد برادر، بلکه در اثنای سلطنت نیز از جانب روحانیون پشتیبانی میشده است. وی بوسیله تعقیب پیروان ادیان دیگر، نظیر مسیحیان و یهودیان، خویشن را سپاسگزار این طبقه قدرتمند نشان میداد. ولی پیروز که به کمک «هونهای سفید» بر اریکه سلطنت تکیه زده بود، نسبت به آنها چنین سپاسگزاری

ابراز نمیکرد. وی سالهای مدیدی با «هونهای سفید» در صلح بسیار بود، ولی هیچگاه از خطر دائمی که همواره از جانب هیاطله کشوش را تهدید میکرد، غافل نگشت. آسیای میانه اصولاً منطقه‌ای بود که اغلب برای ایران ناملایماتی بیار می‌وارد. حتی در دوران بسیار دور باستانی نیز، بنابریکی از گزارشات، زردشت پیامبر بدست یک جادوگر تورانی که رهبری جماعت بی‌ایمانان را بهده داشته، کشته شده است. درگذشت ناگهانی کوشش بزرگ مؤسس شاهنشاهی ایران باستان نیز در یک لشکرکشی برضد طوایف آسیای میانه اتفاق افتاده است. بخش‌هایی از ایران نظیر خوارزم و سغد نیز بعدها بدست ساکنان آسیای میانه افتاد. برای ما روشن نیست که چه دلایلی پیروز را به جنگ برضد هیاطله برانگیخته است. برخی از مورخین مینویسند که پیروز از آنجهنه بر هیاطله غصب کرد که آنان روش قوم لوط را داشتند. البته این امر معمولاً نمیتواند دلیلی برای درگیری جنگ باشد. بهر تقدیم، پیروز با سپاه خویش در بجانب شرق گذاشت. میگویند سپاه ایران عمدتاً توسط یکی از بویان‌های بسیاری بیابانها هدایت گردید و در این ماجرا بسیاری از جنگکاران جان خود را از دست دادند. هنگامیکه پادشاه با بقیه سپاهیان به تزدیکی سپاه هیاطله رسید، به ضعف قوای نظامی خویش برای درگیری با حریف وقوف یافت و طی قراردادی که با دشمنان منعقد کرد، تعهد نمود که دیگر هیچگاه برضد ایشان به نبرد نپردازد. سپس پادشاه و سپاهیانش آزاد شدند. خاقان اخشنواز (مورخین اسلامی او را چنین مینامند) اجازه داد تا پیروز سپاه خود را آزادانه بازگردد، ولی به او اعتماد نکرده، بدین جهت اقدام به تدارکات تدافعی نمود. و در واقع نیز دیرگاهی نگذشت که جنگ تازه‌ای درگرفت. پیروز که در طی مراسمی به پیمان خویش سوگند یاد کرده بود، عهد خود را شکست و یکبار دیگر برضد هیاطله لشکر کشید. در آنهنگام گویا کسوفی رخ داده باشد؛ ظاهرآً عهدشکنی پادشاه برای خودشید خوشایند نبوده است. بهر حال در محلی واقع در «دهستان» جنگ درگرفت و سرانجام پیروز شکست خورد، بهمناه بنادران و پسرانش کشته شد و اغلب سپاهیانش

برابر سقوط در خندق‌های عمیقی که با چوبهای سست پوشیده شده بود، جان خود را از دست دادند؛ پاره‌ای از ملتزه‌ین که در آن میان موبدان موبد پرستشگاه مژدیسنسی و دختر پادشاه بنام «پیر و زدخت» نیز حضور داشتند، به اسارت گرفته شدند. عواقب این لشکرکشی نافرجام مصیبت بار بود. تردیدی نیست که نیمهٔ شرقی کشود بدست دشمنان افتاد و دیگر در ایران قدرتی وجود نداشت که یارای مقاومت در برابر مهاجمین را داشته باشد.

نبرد «دهستان» برای ایران و نظام اجتماعی آن فاجعهٔ بزرگی بود. بازتاب این واقعهٔ شوم در ادبیات فارسی میانه نیز بچشم میخورد. بخصوص در کتاب ایاتکار ژاماسیک که اختصاص به برخی پیشگویی‌ها و توصیف سرانجام جهان دارد، از این واقعه ذکری بمیان آمده است<sup>۱</sup>. تاریخ پیدایش این اثر معلوم نیست ولی صورت امروزی آن در قرن یازدهم میلادی بقلم سپرده شده است. اما از این امر نباید چنین نتیجه گرفت که پاره‌ای از بخش‌های این کتاب نمیتواند تا بهزمان ساسانیان برگردد<sup>۲</sup> برای مثال در فصل پانزدهم فهرستی از حکمرانان ایرانی از او شناسنامه سلطنت سلسله ساسانیان بچشم میخورد و از حملهٔ اعراب «ژولیده‌منوی» نیز خبر داده میشود. مؤلف کتاب در مورد اخیر مینویسد: «آن ۳۸۲ سال و ۹ ماه و ۷ روز و ۴ ساعت به کمک نیروی نظامی در کمال قدرت برکشود ایران حکومت خواهد کرد»<sup>۳</sup>. در ذباله این کتاب به نامهای «سیچ‌های گیتی» و «علایم و نشان‌های آمدن هوشیدر» برای منظور ما جالبترند. در ذباله نخست و شناسنامه سؤال میکند که چندبار سیچ بزرگ، نیاز (=قطع) و گزندگران رخ خواهد داد، چندبار برف سیاه و تگرگ سرخ خواهد بارید و چندبار کارزار بزرگ بوقوع خواهد پیوست. جاماسب پاسخ میدهد: سه سیچ روی خواهد آورد، اولی در عهد سلطنت ضحاک، دومی در زمان فرمانروای جبار تورانی افراسیاب و سومی در هزاره زرده است. چهار بار نیاز باشد: در زمان افراسیاب، در عهد اشکانیان، در زمان سلطنت «پیروز» و در پایان هزاره زرده است. سه گزندگان پیش میاید: در زمان منوچهر، پیروز و در پایان هزاره

زدشت. برف سیاه و تگرگ سرخ در اتنای سلطنت منوچهر، کی کاؤس و درپایان هزاره زردشت خواهد بارید. سه جنگ بزرگ در زمان کی کاؤس، و شتاب و در پایان هزاره زردشت بوقوع خواهد پیوست. اینبار ترکها، اعراب و رومیان برای جنگ برض ایران متعدد خواهند شد<sup>۴</sup>. البته در اینجا نام «پیروز» بیش از دیگران نظر ما را بخود جلب میکند. دو دسته از حوادث ناگوار مذکور با نام پیروز همراه است: «نیاز» و «گزندگان»<sup>۵</sup>. وقوع این دو فاجعه را از طریق منابع تاریخی نیز ثابت کرده ایم. طبری از قحط هفت ساله‌ای خبر میدهد که در عهد سلطنت پیروز بر ایران حکم‌فرما بوده است. ولی گویا پادشاه اقدامات خاصی معمول داشته و از خزانه دولتی مساعدتها می‌نموده است، بطوریکه در نتیجه این قحط بزرگ فقط یک نفر در سراسر کشور بر اثر گرسنگی جان خود را از دست داده است. در گزارش دیگری از طبری گفته شده است که وجود پیروز برای ملتش تقدیری شوم و فلاکت بار بوده و کلیه اقدامات وی غالباً به ضرر و زیان رعایایش بوده است. در عهد سلطنت پیروز خشکسالی هفت ساله‌ای روی داد. رودخانه و کاریز و چشمه بخشکید، درخت و بیشه خشک شد، کشت تباہ گردید، پرنده و درنده از تشنگی نابود شد، حیوانات بارکش به آنچنان ضعفی چارگشتند که دیگر قادر به کشیدن بار نبودند. پیروز دست به اقدامات شایسته‌ای زده رعایای خویش را از پرداخت خراج و جزیه و نوبتی و بیگاری معاف کرد تا بدینوسیله خود مردم بتوانند معيشت خویشتن را بنحو بهتری مهیا سازند. پیروز فرمان داد تا ثروتمدان ذخیره‌های خود را با مردم تقسیم کنند و بهر طریق که ممکن باشد مستمندان را یاری نمایند؛ وی حتی ساکنان هر منطقه‌ای را که در آنجاکسی بر اثر گرسنگی جان بسپارد، تهدید به مجازات و جریمه نقدی کرد. بدین ترتیب بود که فقط یکنفر در روستای «دیبه» واقع در ولایت «اردشیر - خره» در پارس بر اثر گرسنگی جان خود را از دست داد. این واقعه ظاهراً برای شاه و بزرگان حادثه نسبتاً ناگواری بوده است<sup>۶</sup>.

در گزارشات فوق الذکر کوشش شده است تا شهرت زشت پیروز محو گردد،

ولی باور کردنی نیست که این فحوض سالی که درست پارسی یکی از چهار «نیاز» بزرگ مخصوص بیشود. فقط یکنفر را به کام مرگ کشیده باشد. تلمود بابلی نیز به بحران و حشتناکی در عهد پیروز اشاره کرده مینویسد: رپخینیا گفت: هر گاه کسی در سال چهارصد پس از انهدام معبد، مزرعه‌ای را که هزار دینار ارزش دارد، بمبلغ یک دینار برای فروش به تو عرضه کند، آنرا نخر». در یک باری شا چنین تذکر داده شده است: هر گاه کسی در سال ۴۲۳ پس از خلقت جهان، مزرعه‌ای را که هزار دینار ارزش دارد، بمبلغ یک دینار برای فروش به تو عرضه کند، آنرا نخر». مراد از این عبارت آنست که «نیاز» بزرگ یکی از علامیم ظهور قریب الوقوع ناجی موعود بشمار می‌رود و بنابراین لزومی ندارد که مردم، حتی به کمترین بها، کالایی را خریداری نمایند که ناجی برای گان در اختیار مؤمنانی که صبورانه انتظار ظهور داشتند، قرار خواهد داد<sup>۷</sup>.

اگرچه پیروز سرانجام براین واقعه ناگوار فایق آمده است، ولی مشکل میتوان در وجود فححط بی نظیری که در عهد سلطنت وی حکم‌فرما بوده است، تردیدی بخود راه داد؛ بهمین جهت «نیاز پیروز» در ردیف یکی از بزرگترین سیچهای سرزمین ایران قرار گرفته و بصورت یکی از مهمترین اجزاء متشکله سنت ایرانی درآمده است. مع الوصف در مآخذ عربی چنین ادعا شده که پیروز در مقایسه با برادرش «هرمز» پرهیز کارتر بوده است. این بدان معنی است که سنت پارسی پیروز را پادشاهی خداشناس و دیندار تلقی می‌کرده است. از تاریخ کلیسا یهود و نصارا عملاً چنین بر می‌اید که پیروز یهودیان و مسیحیان را مورد تعقیب قرار داده است؛ حتی در تلمود از این پادشاه بالقب «رشیعا» (خبیث) یاد شده است. از این رو کاملاروشن نیست که بچه علت در کتاب جاماسب نام پیروز به مراد افراسیاب ستمگر و کافر، اژدها شاه موسوم بهضحاک، کی کاوس مغور و منوچهر خام و بی تجربه، در ردیف شاهان ناموفق و یا حکمرانانی که مورد عقوبت خداوند واقع شده‌اند، قرار گرفته است، بنظر اینجا نب مسئله مورد نظر را باید بدین طریق توجیه کرد

که ناکامیهای پیروز، یعنی قحط، آخرین شکست و مرگ وی بنحو پایداری در خاطر ملت ایران بعنوان یک واقعه بسیار تأسفآور و شوم تاریخ این سرزمین بجا ماند و از یادها بیرون نرفت. انعکاس این واقعیت در ایاتکار ژاماپیک نشان دهنده این مطلب است که اثر مذکور و بخصوص دنباله آن، از نظر تاریخ نگارش، فاصله زیادی باعهد پیروز ندارد.

## حوالشی

- ۱- کتاب مکافه ایرانی «ایاتکار ژاماپیک»، ج. مسینا G. Messina، رم ۱۹۳۹.
- ۲- اساس این کتاب را گفتگوی مبان و شناسب شاه. نخستین پادشاه ایرانی پیرو زردشت، و وزیرش جاماسب حکیم تشکیل میدهد. شاه سوالات گوناگونی را مطرح میکند و از آینده دین و حکومت نیز پرسش کرده، جوابهایی میشنود. بعدها به این مجموعه گفت و شنود بخش‌هایی افزوده شده است. در آثار قدیمی اغلب وقایع خاصی که مربوط به زمانهای بعدی بوده، اضافه شده است. همین امر امروزه به این قبیل کتب جنبه پیشگویانه‌ای داده است، ولی در واقع این پیشگویی‌ها بعداز وقوع حوادث در کتابها گنجانده شده‌اند.
- ۳- ج. مسینا، ص ۶۵. سیصد و نود و سومین و چهارصد و سومین سال بنابر تقویم ایرانی (پارسی) مطابق سال ۱۰۲۴ و ۱۵۴۴ میلادی است.
- ۴- اگرچه صورت ظاهر افعال یکسان است ولی با توجه به سیاق عبارات باید بعضی افعال را در زمان حال و پاره‌ای دیگر را در زمان آینده دانست؛ حتی برای برخی حوادث فعل مضارع برای زمان‌گذشته استعمال شده است، زیرا ضحاک، منوچهر، کی‌کاوی و افراسیاب بنابرین افسانه‌ای، قرون متعددی پیش از وشناسب می‌زیسته‌اند.
- ۵- «نیاز» در اصل معنی «احتیاج، درماندگی و قحط» است. «گزند» مفهوم «زیان، بد بختی، رنج» دارد (ر. ل. نیرگ). «مسینا» این دو واژه را بصورت *Sciagura* و *Carestia* ترجمه کرده است.
- ۶- درباره این گزارشات ر. ک. طبری - نولدکه، ص ۱۸۸ و بعد، ص ۱۲۳-۱۲۱ کریستن سن، ایران در...، ج ۱، ص ۲۹۰ و بعد. در هفت پیکر نظامی توصیف منظومی از قحط سالی زمان بهرام‌گور بچشم میخورد، ج. ریتر H. Ritter و «ربپکا» R. Rypka، پراگ ۱۹۳۴، ص ۸۷-۸۴.
- ۷- عوودا زارا b، ۹. فونک، یهودیان در بابل ۵۰۰-۲۰۰. *Die Juden in Baby-Ionien* ۲۰۰-۵۰۰ ج ۲ ص ۱۱۵. سال چهارصد پس از انهدام معبد بُرا بُر است با سال ۴۶۸-۹ میلادی و سال ۴۲۱ پس از خلقت جهان مطابق است با سال ۴۷۱-۴۷۰ میلادی. این تاریخ به سالی مربوط میشود که در آنسال یهودیان در شاهنشاهی ایران مورد تعقیب قرار گرفتند. بعدها در مقالات خود به پاره‌ای از مسائل مربوط به ادبیات پیشگویانه خواهم پرداخت.

## فیصل پنهانچیم

### بلاش و سلطنت وی

بلاش<sup>۱</sup> در موقعیت یائس آوری وارث تخت و تاج پدران خویش گردید. در این هنگام ایران هیچ‌گونه سپاهی در اختیار نداشت و در شمار کشورهای خراج‌گزار درآمده بود. استانهای سر قی کشود، بسویژه سند، بست، رخچ، زابل و کابلستان دستخوش تاراج گشته، از دست ایران خارج شده بودند<sup>۲</sup> و هرج و مر ج کشور را فرا گرفته بود. مقتدرترین فرد شاهنشاهی ایران مرد فعال و چابکی بنام «سوخر» بود که در سمت استانداری سیستان خدمت میکرد و در هنگام لشکر کشی «پیروز» بر ضد هیاطله عهده‌دار امور سلطنت بود. با وجود آنچه گذشت، در قبول گزارشات منبوط به مداخله وی در اختلافات میان ایرانیان و هیاطله و همچنین موقیت‌های او، باید کاملاً جنبه احیاط را مراعات نمود. بنابر گزارشات مورد نظر «سوخر» موفق گردید اندکی پس از انهدام سپاه «پیروز» شخصاً سپاه کوچکی را فراهم آورد، بر ضد بربرها پیاختیزد و خاقان را وادار به صلح نماید. بنابر شرایط این صلح حکمران هیاطله متعهد گردید، غنایم و اسیران جنگی را مسترد دارد. بنظر میرسد این مطلب فقط تسلیمی بوده است که مورخین بعدی ایران میخواستند با کمک آن مشقات ناشی از شکست را برای موطنشان تحمل پذیر سازند. تردیدی نیست که «هون»‌ها دو سال تمام آخرین رمق ایران را میکشیدند و ایرانیان تا سالهای سال

مجبور به پرداخت غرامت بودند. این گزارش ادعای مورخان رومی را در خصوص پیروزی «کامیلوس» Camillus بن «گال»‌ها Gallier یاد می‌آورد، درحالیکه در همین هنگام «گال»‌ها طلاهایی را که درازای آزادی شهر مغرور رم گرفته بودند، با خود بیرون می‌بردند – هرچند «مانلیوس» Manlius دلیر و قهرمان در دفاع از پایتخت پایداری می‌کرد. این مطلب برای تاریخ نویسان بصورت قانون و قاعده‌ای درآمده است که طلای غارت شده باید در کتابهای تاریخ بنحوی از دشمنان پس گرفته شود. سوخراء<sup>۳</sup> یکی از بزرگان بر جسته ایرانی واز خاندان «قارن» بود. وی بنابر روایت طبری در شیراز ساکن بود و در آخرین سالهای سلطنت «پیروز» رهبری چندین جنگ در سرزمین‌های ناحیه قفقاز بعهده او واگذار گردید.<sup>۴</sup> در برخی مأخذ «سوخراء» را در غیبت «پیروز» عهددار امور سلطنت دانسته‌اند. «فازار» ارمنی مدعیست که «سوخراء – زدمهر» در سالهای ۴۸۴–۴۸۳ میلادی در ارمنستان بوده است. «سوخراء» در بهار سال ۴۸۳ میلادی جنگی را علیه «واهان مامیکونی» Vahan Mamikoni ارمنی که از متحدین «ایبری»‌ها بود، آغاز کرد. وی با وجود شکستی که در «خسر و کرت» متحمل شد، بداخل ارمنستان نفوذ کرد و در صدد فرونشاندن این شورش بود که «پیروز» فرمان داد تا «سوخراء» به مقابله با «ایبری»‌ها همت گمارد و اداره امور آن منطقه و رهبری جنگ ارمنستان را به شاپور از خاندان مهران محول نماید. بدین ترتیب وی به جنگ با «ایبری»‌ها پرداخت و «اختانگ» را ناگزیر از فرار به «کلخیس» Kolchis ساخت. ولی شاپور در ارمنستان تا حدودی ناکام ماند و نتوانست «واهان» سر سخت را به صلح ترغیب نماید. در همین اوقات خبر مرگ «پیروز» رسید.

بزرگانی که از میدان کارزار جان سالم بدر برده بودند، در تیسفون گردیدند و این دو سپهسالار را برای مشورت در خصوص انتخاب شاه فراخواندند. زدمهر – سوخراء و شاپور فوراً مراجعت کردند، بلاش برادر «پیروز» را به تخت سلطنت نشاندند.<sup>۵</sup>

از توضیحات «قازار» و منابع عربی چنین بر می‌آید که زرمه‌ر و سوخرایک نفر بوده‌اند. بنابر تواریخ عربی سوخرایلاش را به تخت سلطنت نشانده است. بر حسب یکی از گزارشات، سوخرای اهلی ولایت «اردشیر- خره» (شیراز نیز به همین ولایت تعلق داشت) واستاندار سیستان بوده است. وی بالا فاصله پس از نبرد «دهستان» اقدام به گردآوری تعدادی سوارکار نموده، بمنظور برگرداندن اوضاع نبرد بنفع ایرانیان، بر ضد هیاطله وارد جنگ شد. ظاهرآ سوخرای در همان نخستین نبرد اسب یکی از سواران دشمن را آنچنان استاداًه هدف قرار داد که تیر درست در سر اسب جا گرفت. سوارکار مذکور اسب مرده را بحضور خاقان کشیده، آنرا به حکمران نشان داد. خاقان از دیدن این منظره آنچنان منقلب گشت که فوراً به بازگرداندن غنایم، اسیران و شاهزاده «پیروز دخت» رضایت داد. بواسطه همین عمل بود که سوخرای مورد احترام و توجه بسیار ایرانیان قرار گرفت<sup>۶</sup>.

در این هنگام مهمترین چهره این دوره، قباد پس پیروز، در صحنه تاریخ ایران ظاهر گشت. برای اولین بار «یوشع استیلیت» در کتاب تاریخ خود از او نام می‌پردازد. وی در نخستین جنگ ناموفق پدرش علیه هیاطله بنایچار بعنوان گروگان تسلیم دشمن گردید. بدین معنی که «پیروز» زندانی شد و بهای آزادی او سی بار استر طلا تعیین گردید. از آنجا که وی توانست فقط بیست بار استر طلا تهیه نماید، بنایچار پسر خود را نیز بعنوان گروگان به دشمن واگذاشت. وی پس از مراجعت به ایران بقیه مبلغ تنخواه را فراهم آورده، پسر را بازستاند. قباد در جنگ دوم نیز پدر خویش را همراهی کرد. بر ما معلوم نیست که وی در این جنگ اسیر گشته و یا موفق به فرار شده است. در برخی از مأخذ چنین آمده است که بالا فاصله پس از این شکست جنگی میان بلاش و قباد درگرفته و قباد شکست خورده، بنایچار بجانب هیاطله گردخته است. ولی احتمالاً قباد واقعاً اسیر شده است و مطلب مذکور به یکی دیگر از افراد خاندان ساسانی بنام «زرین» هر بوط می‌گردد. بلاش این شخص را بکمک «واهان» ارمنی شکست داده، به لات رساند<sup>7</sup>.

بنابر آنچه گذشت، قباد بعنوان گر و گان نگهداشته میشد و در عین حال وسیله مناسبی بود که خاقان میتوانست از او بعنوان یک مدعی سلطنت بر ضد بلاش استفاده نماید. خاقان بخوبی از ارزش اسارت پسر شاه مغلوب آگاه بود و بنیکی میدانست که هرگاه وی چنین وانمود کند که در صدد بر تخت نشاندن قباد است، چه نتایجی از این عمل خود بدست خواهد آورد. معلوم نیست که آیا خاقان واقعاً سپاهی را در اختیار قباد گذاشت تا بدین وسیله، همانطور که پدرش نیز قبل اقدام به چنین کاری کرده بود، تخت سلطنت را به چنگ آورد؛ ممکن است خاقان با سوخراء مذاکره کرده است تا برادرزش<sup>۱</sup> را در راه بدست آوردن سلطنت کمک نماید. از آنجا که سوخراء چاره دیگری نداشته و احتمالاً خطر چنگ مجدد نیز در میان بوده است، فرمش نشان داده و بلاش را عزل نموده است. این پادشاه خوش قلب یا کورشه و یا بقتل رسیده است؛ قباد هنگامیکه با سپاه هیاطله به ایران روی آورد، از این خبر آگاهی یافت. سوخراء نه تنها درست خویش باقی ماند، بلکه حکومت واقعی ایران را نیز در دست گرفت، مردم در هر موقعیتی که پیش میامد، بیشتر به او روی میاوردند نا به شاه. جای تعجب نیست که بدین ترتیب قباد خویشن را مخلوع احساس میکرد. شاید دلایل عمیق تر دیگری نیز در میان بود که قباد را بر آن داشت تا وزیر اعظم و شخص هورد اعتماد خود را از سر راه بردارد؛ شاید هم بتوان این امر را ناشی از روحیه مستبدانه حکمرانان مشرق زمین دانست. وی شاپور مهران را که در رأس قوای نظامی ایران قرار داشت و در آن هنگام در ری ساکن شده بود، بنزد خویش فراخواند. سپهسالار مذکور با بخشی از سپاه خود بسوی قباد شتافت و از آنجا که از نیت پادشاه آگاهی داشت (و یا بنابر دستور مستقیم شاه) سوخراء را در کاخ شاهی توقيف نمود و دستور داد بندی بدور گردنش افکنند و او را از قصر بیرون کشیده، به زندان برد. اندکی بعد سوخراء بهلاکت رسید.<sup>۲</sup>

علت سرانجام غم انگیز زندگی سوخراء ظاهرآ علاوه بر تنفس شاه از این مقام قدر تمدن خود، دشمنی خاندان مهران و قارن نیز بوده است. در این هنگام اختلافات

شدیدی هر یک از طبقات و همچنین در میان خاندانهای گوناگون طبقه نجبا رواج داشت. مردم ایران دلیل اصلی این واقعه را بخوبی دریافتند و آنرا در قالب جمله گویایی که بعدها بصورت ضربالمثل درآمد، چنین بیان کردند: «باد سوخران نقسان گرفت و باد مهران به وزش افتاد»<sup>۹۰</sup>. پس از مرگ سوخراء قباد حکومت را در دست گرفت و همانند «لوئی چهاردهم» پس از مرگ «مازارن» G. Mazarin، همچون پادشاه واقعی حکومت راند. چنین بنظر میرسد که قباد از همان دوران برتری سوخراء تغیر و ارزش جاری نسبت به «بزرگان» بدل گرفته بود. این نفرت بنابر مطلبی که بعداً شرح داده خواهد شد، در آخرین سالهای سلطنت او نیز بروزکرد.

درباره سلطنت بلاش در مأخذ قضاوتهای گوناگونی شده است. «یوش استی لیست» وی را پادشاه ضعیفی دانسته است. بلاش قادر به تأمین مخارج سپاه نبود و از آنجا که در نظرداشت در شهرها اقدام به ساختمان گرمابه نماید، جامعه روحانیون مزدایی در برابر او روش خصمانهای را در پیش گرفت. طبری وی را تمجید کرده مینویسد که بلاش همواره رفتار شایسته‌ای داشت و در راه آبادانی مملکت سخت میکوشید. دیگر نویسنده‌گان سریانی نیز وی را پادشاهی آرام و صلح‌دوست دانسته‌اند. تعالیٰ او را پادشاه عادلی دانسته که سه شهر، یکی بنام «بلاش آباد» (ساباط در نزدیکی تیسفون) و دو شهر دیگر بنام «بلاش گرد» (در نواحی مرد و حلوان) بنا کرده، رعایای خویش را مورد حمایت خود قرار داده و بسیاری از ساختمانهایی را که در شرف خرابی بوده‌اند، تعمیر کرده و به آنها سروسامان داده است. وی از ساکنین هر استان محصولات خاص، فراورده‌های کمیاب، البسه و چیزهای دیگر دریافت میداشت و بهای عادلانه این اجناس را از میزان باج و خراج آن محل کسر میکرد. او از مصحابت دلقات‌ها و مقلدین درباری لذت میبرد، ولی مداخله آنان را در مه مورد نهی کرده بود که عبارت باشد از معابد و مجالس بار عام که مردم شکایات خود را مطرح میکردند و میادین حرب. وی پس از چهار سال سلطنت شایسته در اوان جوانی به خواب ابدی فرورفت<sup>۹۱</sup>.

در تاریخ طبری به مطلب بسیار مهمتری بر میخوردیم که موقعیت اسف بار ملت ایران را بنحو بارزی نشان میدهد. این مطلب همانا هجوم روستانشینان بجانب شهرها و یا دست کم جنبش این افراد بود که برای دولت امر خطرناکی بشمار میرفت. اگر پادشاه میشنید که خانه‌ای ویران شده و ساکنانش کوچ کرده‌اند، «صاحب قریه»‌ای را که خانه در آنجا قرار گرفته بود، عقوبت میکرد که چرا کمکشان نکرده تا ناچار به کوچ کردن نشوند. کلیه مصایب روستاییان را میتوان از همین امر بازشناخت<sup>۱۱</sup>. جنگ خانمانسوز، مالیات‌های مزاحم، تراعهای داخلی و فشار مدام بزرگ مالکان بتدریج روستاهای را از سکنه خالی کرد و جانشین بلاش را ناگزیر ساخت که در مورد مالیات‌ها دست به اصلاحات مهمی بزند. بعدها در عهد خسروی اول اصلاحات عمیقی صورت گرفت و فرار روستاییان بسوی شهرها متوقف گردید.

## حوالشی

۱- صورت صحیح این نام «ولگش Valaš Valagašh [یا Valaš Valagašh (ارمنی: واقارش Valarš)] است که ابتدا در زمان پارتها ظاهر میشود [لاتینی: Vologaesus]، غربی: بلاش (بهای: ولاش) وغیره]. د. ل. یوسٹی، نامنامه ایرانی، ص ۳۴۴ و بعد از آن.

۲- با مطالعه تاریخ طبری - نولدکه، ص ۱۵۶ و همچنین ذ ۱، میتوان به از دست رفتن این استانها پی برد. علاوه بر اینها از دهستان و تخارستان نیز نام برده شده است. طبری مینویسد که این نواحی که در زمان قباد بنا بر دلایلی به شاهان بیگانه تعلق گرفته بود، توسط پسرش «خسرو» دوباره از آن ایران گردید، «نولدکه» مطمئن نیست که آیا این نواحی پیش از سلطنت خسرو واقعاً به ایران تعلق داشته‌اند یا نه؛ ولی بهر حال قباد در از دست دادن آنها مقصراً نبوده است. در خصوص توسعه شاهنشاهی ساسانیان ر. ل. کریستن سن، ایران در ....، ج ۱، ص ۸۹ و بعد، طبری - نولدکه، ص ۱۷ و همچنین ذ ۲، ۳، ۵، ص ۱۸، ذ ۱، ۲. هر تسلیم، پایکولی Paikuli در بخش ترجمه کتبیه‌ها و در واژه‌نامه.

۳- طبری نام وی را اینطور ضبط کرده است. او تی خیوس او را «سُوفران» این قتبیه «سونخرا»، فردوسی و نویسنده‌گان بعدی ایرانی: سو فرا(ی) نامیده‌اند.

۴- قازارپارپتسی شرحی درباره این مطلب دارد. در سال بیست و پنجم سلطنت پیروز، شاه ایرانی «واختانگ» پس از قتل پادشاه مخالفش «وازگن» که به اعتقادات مزدایی تمایل داشت، سر به شورش گذاشت. پیروز، «زرمهر هزار و نهت» را که باید همان «سونخرا» باشد،

به مقابله با او فرستاد. «نولدکه»، ص ۱۲۵، ذ ۳، حق دارد که «سوخرا» را بیشتر یک نام خانوادگی میداند تا نام کوچک.

۵- «قازار» اضافه میکند که در روز بعد زرمه ر دوباره مجمع را فراخواند و از شاه جدید تقاضا کرد تا در خصوص موقعیت ارمنستان از شاپور استعلام نماید. وی در این مجمع سیاست ناکام «پیروز» را علیه ارامنه مردود شناخت. شاپور گزارش دقیقی بحضور شاه عرضه داشت که بعدها براساس همین گزارش پیمان صلح با ارامنه منعقد گردید.

۶- نیازی به تأکید ندارد که این داستان (در تاریخ طبری - نولدکه، ص ۱۲۶ و بعد از آن، ص ۱۳۰ و بعد از آن) در شمار مطالب تخلیی و اغراق آمیز تاریخ نویسان است. سوخرا در زمان نبرد دهستان در ارمنستان بود. وی پس از بازگشت سریع خود، بلاش را به تخت سلطنت نشاند و سپس بالاترین مقام یعنی صدارت عظمی را به عهده گرفت. او جرأت نمیکرد برضد «هون»‌ها دست به اقدامی بزنند. گزارشات یونانی بوضوح تمام حاکی از آنند که ایران دو سال در زیر یوغ هیاطله بوده است. تشریح رابطه میان سوخرا و شاپور مهران بسیار حایز اهمیت است؛ این دشمنی ظاهرآ از وقتی آغاز گردید که سوخرا در ارمنستان مجبور شد، مقام استانداری و اداره سپاه را به شاپور واگذار نماید. خصوصت مذکور بعدها در زمان قباد به نقطه اوج خود رسید.

۷- یوشع استی لیت، تاریخ یوشع استی لیت، نوشته شده در سال ۵۱۵ Chronique de Josué le Stylite, écrite vers L'an 515 درباره معرفت مشرق زمین، لیپزیگ ۱۸۷۸، ج ۶، ش ۱، ب ۱۱، ص XVI ترجمه «زریر» به زبان ارمنی «زاره» Zareh خوانده میشود. برای اطلاع از قیام و سرانجام وی ر. ک. «قازار» در مجموعه «لانگلوا»، ج ۲.

۸- خاقان با پیروز دخت، خواهر قباد، ازدواج گرده بود.

۹- طبری - نولدکه، ص ۱۴۵-۱۳۸ سرانجام سوخرا را شرح میدهد. مقایسه کنید با «کریستن سن»، ایران در.....، ج ۱، ص ۳۳۶. شاپور مهران «ایران سپاهبد»، یعنی فرمانده کل قوای نظامی، (بنا بر روایت طبری، ج، لیدن، ج ۱، ص ۸۸۵) و در عین حال سپهسالار سپاه عراق (بنا بر نهایة.....، منتخب «براون»، ص ۲۶۶) بود.

۱۰- در نهایه.....آمده است: «آتش سوخرا فرونشست و باد شاپور وزیدن گرفت».

۱۱- ر. ک. یوشع، ج. مارتین، ص XX میشل سریانی Michael der Syrer، ترجمة

«شاپو»، ج ۰۲. ص ۱۵۱ طبری - نولدکه، ص ۱۳۴ ثعالبی، ص ۵۸۴ و بعد.

۱۲- طبری، ج. لیدن، ج ۱، ۲، ص ۸۸۳، س ۴ و بعد از آن. مراد از «صاحب القرية» ظاهراً مالکی است که چون مأمور گردآوری مالیات و اداره امور روستا بوده، مواظبت از روستاییان را نیز بهده داشته است. بنا بر این میتوان او را سرکرده روستا دانست.

## فصل نیمی‌ششم

### ظهور مزدک

بطور یقین نمیتوان گفت که جنبش اجتماعی مزدک، چگونه و از چه تاریخی فعالیت جدی خود را آغاز کرده است. طبری آثار تاریخچه «فرقه» مزدکی را در دو گزارش ذکر کرده که گزارش نخست بنوبهٔ خود از دو مأخذ گوناگون گرفته شده است. علاوه بر آن، گزارشات متعددی از سایر نویسندگان نیز وجود دارد که به تشریح مطالب غالباً متباینی پرداخته‌اند.

بنابرگزارش نخست، قباد در سال دهم سلطنت به مردم موسوم به مزدک و پیروانش پیوست. این عمل در میان جامعهٔ «بزرگان» و روحانیون نارضایی بزرگی را نسبت به شاه برانگیخت. موبدان موبدو «بزرگان» همسخن شده، قباد را خلع و به زندان کردند. تعالیم مزدک تحریکاتی را در میان جامعهٔ روحانیون و بزرگان باعث گردید. مزدک معتقد بود، خداوند ثروت را به مردم ارزانی داشته تا به مساوات در میان خویش تقسیم نمایند ولی مردم فرمان الهی را مبنی بر تقسیم اموال بکار نبسته و مرتكب‌گناه بزرگی شده‌اند. علمت کلیهٔ برخوردهای بشری همین اختلاف سطح دارایی است. مزدکیان مدعی بودند که اموال سرشار ثروتمندان باید اخذ گردد و بهینوایان اختصاص یابد. ثروتمندان باید بجهت پول بسیار، زنان فراوان و اموال

بسیار دیگری که در اختیار دارند، نسبت به فقر از حقوق بیشتری بر خوددار گردند. تبایغ این حوایج، بخصوص در میان طبقه پایین اجتماع به نحو موقفيت آمیزی تأثیر گذاشت و ایشان را گردانگرد این رسول و پیروانش جمع آورد و این برنامه جدید که هدفش بهبود وضع اجتماعی بود، عملاً کار خود را آغاز نمود. ناگهان جنبش ملی نسبتاً قوی پا بعرصه وجود گذاشت و به مخالفت با کسانی پرداخت که غرق در ثروت‌های دنیوی بودند. مزدکیان به خانه‌های هم‌میهنان ثروتمند خود هجوم آوردهند و خانه‌ها، اثاث‌البيت، زنها و سایر اموال آنانرا تصاحب کردند. کسی را یارای جلوگیری از این اعمال نبودند. مزدک که نفوذ ژرفی بر قباد داشت، وی را ترغیب کرد تا بر کلیه اعمال مزدکیان صحه گذارد. میگویند مزدکیان شاه را تهدید کردند، در صورت مخالفت با نظریاتشان، ویرا از سلطنت خلع خواهند کرد. چیزی نگذشت که روابط خانواده‌ها بقدرتی سر در گم گشت که دیگر کسی فرزند خود را نمیشناخت و فرزند، پدر خویش را بجا نمی‌آورد و طبقات مرفا الحال اجتماع فقیر شدند. هیچکس مالک چیزی نبود تا وسائل رفاه خویشن را فراهم سازد.<sup>۲</sup>

طبری، پس از این مطلب، بایک تغییر جهت توجیه نشدنی ادامه سخن میدهد. مزدکیان قباد را به جایی بر دند که کسی را بدو دسترسی نبود و برادرش جاماسب را به تخت سلطنت نشاندند. سپس مزدکیان قباد را مجبور ساختند که زناش را به آنان واگذار نماید و حتی در صدد قتل وی برآمدند و خواستند تا او را قربان آش کنند. چون زرمههر، پسر سوخراء، این وضع را دید، با بزرگانی که نسبت به او وفادار بودند، متحد گردید تا قباد را آزاد سازد. وی بسیاری از مزدکیان را بکشت، قباد را مجدداً بر تخت سلطنت نشاند و جاماسب را خلع و برکنار نمود. با وجود آنچه گذشت، مزدکیان نفوذ بسیاری بر روی شاه داشتند. آنان شاه را علیه زرمههر ترغیب کردند تا قباد وی را بکشد. قباد تازماً یکه مزدک ویرا بدان کارها و ادانته بنابر نقل طبری، یکی از بهترین پادشاهان ایران بود.<sup>۳</sup>

طبری در حالیکه به روش تاریخ نویسی خود وفادار می‌ماند، به مطالب خود

گزارش دیگری را نیز اضافه میکند که همانند گزارش قبلی پاره‌ای جزییات کاملاً متباین را دربر دارد و حتی تا حدودی با گزارش نخست تضاد دارد. در اینجا به انبوه درهمی از گزارشات متناقض بر میخوریم؛ این امر خصوصیت بارز تاریخ تویسی عربی بشمار میرود. پس از آنکه قباد به مزدک پیوست و به تقاضاهای او جامه عمل پوشاند، «بزرگان» شاه را به زندان انداختند و بجای او برادرش جاماسب را به پادشاهی انتخاب کردند. ولی پادشاه بزودی از این موقعیت در دنای خلاصی یافت: بدین ترتیب که خواهر قباد به زندان رفت و پس از آنکه به زندانیان قول همخوابگی داد، اجازه یافت تا به زندان درآید. وی یک روز در نزد برادر خود بسر برداشت و پیش از آنکه زندان را ترک کند دستور داد تا قباد را دریکی از فرشها بیچند و یکی از غلامان نیرومند آنرا از زندان خارج سازد. هنگامیکه زندانیان درباره این محموله سؤال کرد، خواهر قباد بجای غلام جواب داد که این بستر ایام زنانگی اوست و زندان را ترک میگوید تا خویشن را پاکیزه کرده، بازگردد و به عهد خویشن وفا نماید. زندانیان از بیم ناپاکی به او نزدیک نشده، راه را باز کرد. بدین ترتیب قباد نیز زندان را پشت سر گذاشته، آزاد گردید. وی بلا فاصله بنزد پادشاه هیاطله شتافت تا از او درخواست کمک نماید. قباد در راه مسافرتی در فاحیه ابر شهر واقع در خراسان بادختر یکی از بزرگان پیمان ازدواج بست. هنگامیکه وی دوباره به ایران مراجعت کرد، زن و پسرش را در همان منزل باز یافت. این پسر که همان خسرو انوشیروان باشد، بعدها بزرگترین پادشاه ساسانی گردید. سپس وی با سپاه «هون»‌ها برضد جاماسب پیاخته، برادر را خلع کرد و مجددآ خویشن بر اریکه سلطنت تکیه زد<sup>۴</sup>.

واضح است که گزارشات طبری بایکدیگر متناقضند و گزارش نخست تضاد یعنی را دربر دارد. بخش اول گزارش نخست (ص ۱۴۰، س ۱۳ تا ۱۴۲، س ۹) حاکی از آنست که قباد بجهت آنکه در سلک پیروان مزدک درآمده بود، توسط بزرگان و زوحانیون از سلطنت خلع گردید؛ بخش دوم (ص ۱۴۲، س ۹-۲۷)

حکایت از آن می‌کند که مزدکیان قباد را از سلطنت عزل و برادرش را بجای او به سلطنت برگزیده‌اند. بهر حال بخش دوم این گزارش درست نیست. این مطلب که قباد بجهت بدعت‌های بخصوص و علاقه‌اش نسبت به مکتب مزدک، نفرت بزرگان و روحانیون را برانگیخته و بدان جهت خلع شده باشد، بیشتر معقول بنظر میرسد. آنطور که کلیه متون متفق‌الفولند قباد در همه موارد با مزدکیان همراهی می‌کرده است و لذا قابل تصور نیست که پیروان مزدک بدون در نظر گرفتن این نکته وی را از سلطنت خلع کرده باشند. مطلب تردیدناپذیری که نویسندگان یونانی نیز برآن صحه گذاشته‌اند، زندانی شدن قباد است.

البته نویسندگان یونانی که برای بررسی این تاریخچه باید مورد توجه قرار گیرند، مطالب خود را کاملاً یکسان بیان نداشته‌اند. «پروکوپیوس» چنین مینویسد که قباد دارای حکومت مستبدانه‌ای بوده، بسیاری امور را دگرگون ساخته و بالاخره قانونی نیز برای مشترک بودن زنان وضع کرده است.<sup>۵</sup>

غالب ایرانیان تمایلی بدین قانون نداشتند ولذا بر ضد واضح آن پیاخته، وی را عزل و به زندان کردند<sup>۶</sup>. از آنجا که غیراز قباد هیچیک از پسران پیروز در قید نبودند، بلاش، برادر پیروز به سلطنت برگزیده شد. در اینجا «پروکوپیوس» دچار اشتباه شده است، زیرا آنطور که تاریخ نشان میدهد، در این هنگام یکی از پسران پیروز و برادر قباد بنام جاماسب به تخت سلطنت نشست. وی دو حادثه مختلف را با یکدیگر اشتباه گرفته است؛ بلاش یا ولکش بلافاصله پس از پیروز به حکومت رسید و جاماسب پس از گذشت سال‌های متعددی به سلطنت دست یافت. ادعای «پروکوپیوس» مبنی بر این مطلب است (ک ۱، بند ۴) که غیراز قباد کلیه پسران پیروز در جنگ با هیاطله بقتل رسیده بودند<sup>۷</sup>. ولی «آگانیاس» گزارش میدهد که پس از پیروز، بلاش مدت چهار سال سلطنت کرد و سپس برادرزاده‌اش قباد، پسر پیروز، به حکومت رسید. شخصیت قباد بصورت نامناسبی توصیف شده است.<sup>۸</sup> «آگانیاس» در همان گزارش از قانونی راجع به مشترک بودن زنان در میان مردان

صحبت میکند؛ ولی این قانون بجهت دلایلی که فیلسوفان یونانی عرضه کرده بودند («آگاثیاس» از سقراط و افلاطون نام میبرد، ظاهراً منظور او «کمونیسم زنان» در کتاب افلاطون موسوم به سیاست Politeia بوده است) و با بعلت ثمر بخش بودن آن وضع نشده بود. علت وضع قانون مورد نظر آن بود که بدینوسیله کلیه پیمانهای ازدواج بسود افرادی که چشم به زنان هم میهناخ خود دوخته بودند، گستته شود. بنابراین علت وضع این قانون فقط و فقط تمايلات شخصی بوده است. بدین ترتیب قانون مذکور مورد سوءاستفاده مردم قرار گرفت و همین امر قیام عمومی را برانگیخت<sup>۹</sup>. مورخ بعدی بیزانسی «گورگیوس کدرنس» اساس مطالب خود را برپایه گزارشات «پروکوپیوس» قرار داده ولی پادشاهی گزارشات متباین را نیز برآن افزوده است. ایرانیان پس از مرگ پیروز، قباد آخرین پسر او را به سلطنت رساندند. وی استبداد را پیشه خود ساخت و قانونی برای مشترک بودن زنان وضع نمود<sup>۱۰</sup>.

اینک اگر کلیه گزارشات یونانیان را با یکدیگر مقایسه کنیم، چنین تیجه میشود که قباد پس از جلوس بر تخت سلطنت با خودکامگی و بدون تعقل حکومت کرده، بدعت‌هایی در نظام اجتماعی پدیده آورده و قانون مشترک بودن زنان را وضع کرده است. نکته جالب توجه اینجاست که هیچیک از مورخین یونانی مطلبی راجع به یک جنبش اجتماعی که باعث پیدایش تغییراتی در ساختمان اجتماعی ایران شده باشد، بیان نداشته‌اند. تاریخ نویسان بیزانسی مطالب خود را بنحوی شرح میدهند که برای انسان این توهمند را پیش می‌آورد که اقدامات قباد فقط بجهت تمايلات شخصی و بر اساس خواسته‌دانه پادشاه صورت گرفته است. برای این عده از مورخان شخص مزدک، نام و تعالیم وی نا آشناست؛ مطلبی که کلیه این نویسندهان در آن متفق‌قولند، عزل قباد و به زنان افتادن اوست. در کتاب «یوشع استیلیت» نیز بهمین امر بر میخوریم. وی درباره قباد مینویسد که او عقاید ظاله و کفر آمیز فرقه «زردشتگان» را از سر گرفته است. هم این مورخ سریانی و هم تاریخ نویسان

یونانی اساس مطالب خود را براین فرض قرار داده‌اند که این خود شاه بوده که توانسته است بدیگواه خویش چنین جنبشی را در نظام اجتماعی پدید آورد. بنابر آنچه گذشت اقدامات انفرادی این پادشاه مستبد ذهن تاریخ نویسان آنزمان را تحت الشعاع خود قرار داده است. با توجه به گزارشات موثق میتوان دریافت که فقط «آگانیاس» دید صحیحی از اوضاع داشته است. آنطور که وی مینویسد، پس از پیروز، بلاش Balas و سپس قباد Kabades به سلطنت رسیده‌اند. پر و کوپیوس (و پس از او «کدرنوس») معتقد است که پس از بهزندان افتادن قباد، بلاش Blases به سلطنت رسیده است (نام شخص اخیر الذکر در کتاب «کدرنوس» بصورت Balbes آمده است). ولی نام پادشاهی که در این هنگام به سلطنت رسیده است، در کتاب «آگانیاس» بصورت «جاماسپ» ذکر شده که از لحاظ تاریخی نیز صحیح است.

اینک گزارشات طبری را با نوشه‌های یونانیان و «یوشع» سریانی مقایسه کنیم. طبری بوضوح مینویسد که قباد بر آین مزدک و فعالیت مزدکیان صحه گذاشت و حتی در شمار پیروان این فرقه درآمد. بنابراین تردیدی نیست که قباد با حسن نیت تمام قانون یا مقرراتی را وضع کرده است تا بدینوسیله اوضاع بی‌ثبات شاهنشاهی خود را بهبود بخشد. اما وی این اصلاح وضع اجتماعی را تحت شرایطی انجام داد که استبداد حکومت را یش از پیش نمایان ساخت. یونانیان از اوضاع واقعی ایران در آن زمان اطلاع دقیقی نداشتند. چنین قانونی در نظر آنان فقط و فقط نمایشی از خودکامگی پادشاه بود. بهمین جهت است که مورخین یونانی از حکومت مستبدانه قباد سخن رانده‌اند. «یوشع» نیز همین اشتباه را مرتكب شده است. طبری از یک توطئه و به زندان افتادن شاه نیز سخن می‌گوید. مورخین یونان نیز این امر را تصدیق نموده ولی بطور وضوع به آن اشاره نکرده‌اند. فقط «آگانیاس» از توطئه‌ای توسط ساتر اپ‌ها (ک ۴، بند ۲۸) یعنی بزرگان صحبت می‌کند. به نقل «پروکوپیوس» این توطئه توسط πληθυσμός و به عبارت دیگر توسط عده‌کثیری از مردم، تقریباً قاطبه مردم و یا دست کم اغلب آنها انجام گرفته است.

گزارش طبری از همه درست‌تر است. توطئه توسط موبدان موبد و بزرگان انجام شده است. طبری در نام پادشاه بعدی، یعنی جاماسپ، نیز با «آگائیاس» همداستان است. «پر و کوپیوس» و «آگائیاس» که از لحاظ زمانی به دوره مورد نظر تزدیکتر بوده‌اند، ادعا می‌کنند که قباد اقدامات مهمی در زمینه نظام اجتماعی بعمل آورده است. بدین ترتیب مورخین اخیر الذکر صحت گزارشات منابع شرقی را مبنی براین‌که قباد پیرو مزدک و یا دست کم حامی وی بوده است، تقویت می‌کنند، در خصوص بهزندان افتادن قباد نیز «پر و کوپیوس» و «آگائیاس» با گزارشات شرقی همداستانند. ولی «یوشع» چنین مینویسد که قباد پس از آنکه از توطئه بزرگان آگاهی یافته، بسوی هیاطله گریخت. این مطلب نادرست است و معلوم نیست چه چیز باعث شده است که این نویسنده سریانی چنین مطلبی را اظهار نماید. قباد بویژه حقوق زناشویی ایرانیان را دگرگون ساخت. بهمین جهت مورخین یونانی گزارش داده‌اند که وی قانونی وضع کرد تا ظاهراً بدینوسیله روابط قدیمی میان زن و مرد را بهبود بخشد. برای ما روشن نیست که آیا واقعاً در این مورد میک قانون و یا چیزی شبیه آن وضع شده بود یا نه، ولی باحتمال قوی قباد نظر مساعدی نسبت به این نظریه مزدک داشته است که این حق طبیعی مرد است تا زن داشته باشد و بنابراین بجاست که زنی در اختیار او گذاشته شود. برما معلوم نیست که قباد چگونه این امر را از طریق قدرت دربار بهمورد اجرا درآورده است. و نیز بسیار احتمال می‌رود که وی جانب احتیاط را پیش گرفته و اصولاً اظهار نظر کاملاً روشنی در اینباره نکرده باشد. ولی از گزارشات چنین بر می‌اید که قباد به اقداماتی که دولت باید انجام میداده بخوبی آگاه بوده است و به عواقبی که تأیید قانونی خواسته‌ای مزدکیان ممکن بود برای طبقه بزرگان بیار آورده، واقف بوده است. میدانیم که قباد در این راه بفکر تضعیف موقعیت فئودالها (که متعلق به طبقه بزرگان بودند) نیز بوده و در نظر داشته است اینکار را از طریق فشار یک جنبش ملی نسبتاً قوی به انجام رساند.

اوپاوع کلی ایران بهنگام بر وزشورش مزدکیان چندان رضایت‌بخش نبود<sup>۱۱</sup>. سوخره یکی از سرداران خود موسوم به «گشنسب داد» را به مقام استانداری ارمنستان برگزید. استاندار جدید ناگزیر از قبول درخواست‌های ارامنه گردیده، با ایشان قرارداد صلحی منعقد کردو در آن آزادی کامل دینی را تضمین نمود. سپس «واهان مامیکونی» مرزبان ارمنستان گردید. «فازار فارپتسی» در تاریخ خود به شرایطی که ایرانیان را ناچار از امضای قرارداد صلح کرد، اشاره می‌کند. «گشنسب داد» در مذاکرات خود با «واهان» واقعیت اوضاع ایران را پس از مرگ پیروز تشریح نمود. وی در کمال تأسف اقرار کرده پیروز با اعمال جنون آمیز خودکشی بدان وسعت و اقتدار را تسلیم هیاطله کرد و اینک تا هنگامیکه تسلط ایشان باقی است، امکان نخواهد داشت که ایران از قید این عبودیت سخت رهایی یابد<sup>۱۲</sup>. ایران حتی در زمان قباد هم نتوانست به استقلال و امنیت کامل دست یابد. از آنجا که قدرت خاقان برای قباد پناهگاهی در برابر نجای متلون المزاج و بزرگان مکار داخلی بشمار میرفت، وی رابطه بیش از حد دوستانه‌ای با هیاطله برقرار کرد. این رابطه دوستانه بعدها ارزش واقعی خود را نشان داد. صلح با ارامنه و شرایط آن احتمالاً مورد تأیید قباد قرار نگرفته بوده است. او بخوبی میدانست که ایرانیان بجهت موقعیت اسف‌بار داخلی در دوران پس از مرگ پدرش به چنین کاری مجبور شده‌اند و غرور شاهنشاهی ایران را که زمانی از قدرت بزرگی برخوردار بود، جریحه‌دار کرده‌اند. قباد نسبت به ارامنه رفتار دوستانه‌ای نداشت و در صدد آن بود که امتیازات آنان را باز ستاند. نفرت «گشنسب داد» از پادشاه احتمالاً از همین امر قوت گرفته است، زیرا قباد عدم رضایت خویشتن را از تغییر حقوق ایران در ارمنستان از او مکتوم نداشته و اورا بجهت ضعف سیاسی و دیپلماتی مورد نکوهش قرار داده بود. «یوشع» چنین مینویسد که شاه بنابر دلایل دینی بر ضد ارامنه پیاخاست. در جنگها یی که در این موقع درگرفت، ایرانیان شکست خورده‌اند. در این هنگام شورش‌هایی در ایران پیاخاست. «زاخاریاس خطیب» از نبرد قباد بر ضد طایفه‌ای بنام «طمو رایه»

و دیگر دشمنان ایران خبر نمیدهد. طایفه دیگری موسوم به «قدش» در قسمت شمالی بین النهرين (میان «سنجرار» و «نصبین») سر از اطاعت باز زندن. اعراabi نیز که تحت فرمان شاهنشاهی ایران بودند، بجهت ضعف (اگر چه موقتی) حکومت پادشاهان حیره علم طفیان برآفرانستند.<sup>۱۳</sup>.

در نخستین دوره سلطنت قباد، ایران هیچگاه با بیزانس تفاهم کامل نداشت. «یوشع» گزارش میدهد که قباد جهت تحکیم معاشر قفقاز از قیصر آناستازیوس<sup>۱۴</sup> اول Anastasios درخواست کمک خرج کرد ولی قیصر فقط در قبال استرداد قلعه نصبین به رومیان حاضر به پرداخت چنین مبلغی بود. از آنجا که قباد نمیتوانست با چنین درخواستی موافقت نماید، نقاری میان دوکشور پدید آمد که بعدها به دشمن آشکار و حتی جنگ تبدیل گردید.

وضع ایران در حوالي سال ۴۹۴ میلادی بدین قرار بود که شر حش گذشت. نویسندگان نامبرده بحث‌های کافی و روشنی را درباره موقعیت اسفبار اقتصادی و تغذیه مردم ایران در زمان ظهور مزدک مطرح نکرده‌اند. اطلاع دقیقی از آغاز و چگونگی مسیر این جنبش در دست نیست. ولی تردیدی نیست که در این هنگام توده مردم - دست کم در برخی نواحی - بسختی سر به شورش گذاشته، خواستار توزیع خواربار و غله از ابزارهای سلطنتی و خصوصی شده بودند. تقریباً مسلم است که در بسیاری مناطق حملاتی به خانه‌های بزرگان صورت گرفته و نه تنها ابزارها بلکه حرمسرای آنان نیز توسط توده مردم به غارت رفته است. فقط استانداران مقتدر و فعال میتوانستند توده مردم را مهار کنند. جنبش مورد نظر در بد و امر توسعه چندان سریعی نیافت، زیرا این جنبش یقیناً فرستادگان و مبلغین چندان زیادی در اختیار نداشته و کشود ایران نیز بجهت وسعت بسیار و با توجه به وضع مدنیت در آن زمان از امکانات ارتباطی کمی برخورد ندارد بوده است. در این هنگام جنبش متضادی نیز متقابلاً پیاختاست و بزرگان و روحانیون در برابر این اغتشاشات و شخص پادشاه که مزدکیان را همراهی میکرد، قدر علم کردند و طبعاً توطئه‌ای را ترتیب دادند.

بزرگان از رفتار شاه و بنا به گفتهٔ مورخین یونانی، از اعمال زور وی به تنگ آمده بودند. البته این اعمال زور را نباید به تظلم و حشیانه مراد کرد، بلکه منظور قانونی کردن راه حل‌های مستبدانه‌ای بوده است که بدان وسیلهٔ تودهٔ مردم به حقوق خود دست یابد؛ شاید هم مراد از آن همانا اغماضی بوده که شاه نسبت به این اعمال روا میداشته و این امر بزرگان را خوشایند نبوده است. از این‌رو بزرگان شاه را به‌زندان اندخته، از سلطنت خلعش کردند و سپس اورا به محکمه کشیدند.

قباد پس از عزل از سلطنت در موقعیت هولناکی فرار گرفت. «پروکوپیوس» مینویسد که بلاش (در واقع «جاماسب») پس از جلوس بر تخت سلطنت بزرگان را گردhem فرآخواند تا در بارهٔ سرنوشت شاه مخلوع با آنان مذاکره نماید. اغلب آنها لزومی در کشتن قباد نمیدیدند. جدی بودن مطلب مورد شود، بحث شدیدی را ایجاد میکرد. بحث بر سر زندگی شاه بود، کسی که دارای «فر» است و اینک آنرا از او بازستانده بودند. این انجمن در واقع نمایشی ازقدرت، نفوذ و بویژه مداخله بزرگان در مسایل مربوط به خاندان سلطنتی بود. در اینجا قسمت‌هایی از تاریخ قرون وسطی که مربوط به عزل پادشاهان نگون بخت است، به فکر انسان خطور میکند: تیولداران مصمم و بی‌گذشت که بر اثر قیام موفقیت آمیز قوادالها علیه ادب‌کل قدرتی بدست آورده بودند، حکمرانان خود را بهتر اشیدن مو محکوم میکردند و در سلول‌های تاریک و خفه کلیسا به زندگی اسف باری دچار شان هی‌ساختند. نقطه اوج این مجلس مشاوره‌سخنان شخص مقتصدی بنام «گشنسبداد» بود که استانداری ایالتی را در مجاورت خاک هیاطله بعده داشت و دارای عنوان «کنارنگ» بود. وی از میان جمع برخاست و چاقوی کوچکی را که ایرانیان معمولاً با آن ناخن خود را میگیرند، بدست گرفت - چاقویی بدرازای یک انگشت و پیهنهای کمتر از سه پهنه انجشت - و رو به بزرگان گفت: «این چاقوی کوچک ظریف را می‌بینید. ایرانیان عزیز، اینک از این چاقو با همه کوچکی و ظرافتش کاری ساخته است که چندی بعد دیگر از عهده بیست هزار مرد مسلح نیز ساخته

نیست.» مقصود «گشنسب داد»<sup>۱۵</sup>. از این سخنان روشن است. چنین کارد کوچکی، اگر در دست می‌دان فعال و مصممی قرار گیرد که آمادگی کشتن حکام مستبد را داشته باشد، میتواند در تاریخ نقش بزرگی را ایفا کند. اگر این عمل صورت نگیرد، ممکنست کار بجایی کشد که حتی بیست هزار جنگجوی زده‌پوش و سواره نظام نیز از عهده آن بر نیایند (مقصود این مرزبان خشن خطری بود که از جانب هیاطله ایران را تهدید می‌کرد). مطمئن‌ترین راه، کشتن وی و مهار کردن مسیر تاریخ بمیل خود بود. ولی تاریخ به راه خود ادامه داد و سخنان «گشنسب داد»، همانطور که بعداً خواهیم دید، کاملاً به حقیقت پیوست. بزرگانی که گردهم آمده بودند، از پیشنهاد دوست خود سخت بشکفت آمدند. نمایش چاقوی ناخنکیر و راه حل کاملاً صریحی که این نجیب‌زاده تندخو برای سرنوشت شاه معزول پیشنهاد کرد، مورد پسند بزرگان قرار نکرفت. علت این امتناع را بخوبی میتوان درک کرد. نحوه اغراق آمیز استدلال معمولاً موجب عکس‌العملی میشود که نتیجه کار را بر عکس و یا تحدودی سست می‌کند. بزرگان بر سخنان «گشنسب داد» صحه نگذاشتند و فقط به محبوس کردن پادشاه معزول در زندان مستحکمی که امکان فرار احتمالی وجود نداشته باشد، اکتفا کردند. در واقع باید گفت که «گشنسب داد» با عملی که انجام داد، علیرغم میل خویش، زندگی قباد را رهایی بخشید.<sup>۱۶</sup>.

در متون یونانی از زندانی که قباد در آن محبوس شد، سخن رفته است. شواهد دیگری نیز از این زندان وجود دارد که برای نمونه میتوان به نوشته‌های ارمنی اشاره کرد. «پروکوپیوس» از این زندان بصورت «دژ فراموشی» یاد کرده است. علت این نامگذاری ظاهرآآن بوده است که هرگاه کسی در این زندان محبوس میشد، هیچکس حق نداشت نام او را بر زبان آورد و اگر کسی نام زندانی را بر زبان میراند، خود محکوم به مرگ می‌گردد. کاملاً بدیهیست که برای یک ایرانی متشخص فراموش شدن سخت‌ترین مجازات‌ها بوده است، زیرا افراد متشخص همواره می‌کوشیدند با اعمال مشهوری که برای شاه انجام میدادند و یا با آنچه که در میادین

نبرد میکردد، شهرت پایداری در تاریخ میهن خویش کسب نمایند<sup>۱۷</sup>. «تئوفیلاکتوس سیمو کاتس» موقعیت دژ را مشخص کرده است. بنا بر گزارش او، نام این دژ که در منطقه Bizakos فرار داشته، Giligerda بوده است<sup>۱۸</sup>. «نولدکه» بدرستی دریافته است که نام این منطقه صورت خراب شده نام آرامی «بیه هوزایه»، خوزستان، است<sup>۱۹</sup>. علاوه بر آنچه گذشت. بنا بر گزارش این نویسنده یونانی، محل مذکور در تزدیکی شهری بوده که از نام آن همان گندیشاپور یا «بیهلاپط» معروف مراد میشود که در زمان ساسانیان مرکز خوزستان بوده است. «راولینسن» H.C.Rawlinson بعدها با توجه نام Giligerda توانست آن مکان شوم را با «گلگرد» واقع در هفتاد کیلومتری شرق شوستر در یک ناحیه کوهستانی تطبیق دهد. این دژ قبلاً به عنوان زندانی شدن شاه ارامنه «آرشاک» و مرگ وی در آنجا، مشهور شده بود<sup>۲۰</sup>. در مورد اخیر، از نوشته‌های مورخین ارمنی چین در می‌باییم که این دژ بصورت‌های «اندمش» (این نام یادآور «اندمشک» است که به شهادت یافقت نام قدیمی شهر ذفول واقع در خوزستان بوده است) و «انیوش» بمعنی «فراموشی» نیز نامیده میشده است<sup>۲۱</sup>.

به تقدير، قباد پس از مدتی از زندان فرار کرد. مورخین یونانی نیز جریان فرار را بطور کلی یکسان شرح داده‌اند. «پروکوپیوس» چنین مینویسد که همسر قباد اجازه داشت در زندان به دیدن شوهر رود و مایحتاج وی را فراهم آورد. زندانیان که شیفتۀ روی نیکوی او شده بود، در صدد فریقتن ملکه برآمد. قباد از این امر استفاده کرده به همسرش دستور داد که در اراضی هوسهای زندانیان بکوشد. ملکه نیز اطاعت کرد و بدینوسیله توفیق یافت که اجازه یابد آزادانه بدانجا رفت و آمد نماید. در این ایام یکی از دوستان قباد موسوم به Seoses که از ایرانیان متشخص بود، در اطراف دژ رفت و آمد میکرد و منتظر فرستی بود تا شاه را نجات دهد. شاه از این موقعیت استفاده کرد و توسط همسرش برای او پیغامی فرستاد که در نقطه معینی بالسبان آمده در انتظار او باشد. یکروز شب هنگام شاه نقشه فرار را با همسرش در میان گذاشت، آنان جامه‌های خود را تعویض کردند و بدین ترتیب

زن در زندان بجا ماند و شاه با جامه عوضی از زندان خارج گردید. این نقشه با موفقیت انجام شد و زندانیان تاروژی چند هنوز می‌پنداشت که شاه در زندان است. اما سرانجام قضیه کشف شد و همسر شجاع قباد را در جامه شوهر فراری بازشناختند.<sup>۲۲</sup> «کدرنوس» نیز مطلب را بهمین صورت شرح میدارد. فقط «آگائیاس» از روی احتیاطی که خاص مورخین است، متذکر می‌گردد که قباد مدت‌کوتاهی پس از زندانی شدن بکمک یک حیله زنانه و یا بطريق دیگری از زندان فرار کرد.<sup>۲۳</sup>

در اینجا نیز میتوان به همانگی منابع یونانی و گزارشات طبری پی برد. «آگائیاس» از آنجهت فرار قباد از گلگرد را بطريق دیگری غیر از حیله زنانه نیز محتمل دانسته است که وی بدون تردید گزارش نیرنگ زنانه را ناشی از یک داستان عامیانه می‌پنداشته و یا اصلاً آنرا مستند نمیدانسته است؛ وی احتمالاً در منابع همعصر خود به مطلبی در این خصوص برخورد نکرده بوده است. طبری این زن را خواهر قباد میداند. البته این امر بایکسی بودن هردو فهرمان این کمی در ماقبل مغایر تی ندارد، زیرا همانطور که میدانیم ازدواج بامحاب در خاندان سلطنتی ایران نادر بوده است. بنابراین خواهری که در گزارش طبری از او یاد شده، ممکنست همان همسری باشد که در نوشته‌های یونانی مذکور است. در زمان «آگائیاس» احتمالاً هنوز این سنت در تاریخ پادشاهان ضبط نشده بوده است. از توضیحات طبری چنین در می‌ایم که این گزارش بعدها تغییراتی بخود پذیرفته و بنحو خاصی اصلاح شده است. گزارش «پروکوپیوس» شامل جزئیات بخصوصی است که شاه را بنحو عجیب و غریبی توصیف می‌نماید و شرافت ملکه را بخطر می‌اندازد. اما اگر زندگی در سلولهای زندان گلگرد را نزد خود مجسم کنیم! چندان هم از این عمل دچار شگفتی نخواهیم شد. جای تعجب نیست که شاه حاضر می‌شود بهر قیمتی شده از آن زندان هولناک بگریزد. در گزارش طبری زندانیان عاشق سرانجام ناکام می‌مانند. در اینجا صحبت از تعویض جامه و فداکاری ملکه در میان نیست، بلکه ملکه در لباس خود و شاه در میان فرش زندان را ترک می‌کنند. در متن عربی اساس

این گزارش را یک حیلهٔ شرعی تشکیل میدهد که همانا دوری جستن از زنان در ایام حیض است. در گزارش «پروکوپیوس» از عشق دیوانه‌وار زندانیان سخنی رفته است که سرانجام هوش را از سروی ببوده، نقشهٔ فوق الذکر را با موقیت روپر و میسازد. بعقیدهٔ من احتمال میرود که گزارش «پروکوپیوس» صورت اصلی این واقعیت تاریخی باشد که بعدها جزیایش تحریف شده و تکملهٔ احمقانه‌ای به آن ملحق گردیده است. یک چنین تکمله‌ای حاکی از تحریف نویسندهٔ مطالب نشانداده‌اند. علاوه بر آنچه گذشت، باید دانست که در ایران روایات متعددی از این نیرنگ‌ک زنانه و نتیجهٔ حاصل از آن وجود داشته است و بهمین جهت «پروکوپیوس» نتوانسته است دربارهٔ سرنوشت این زن که شجاعت بخراج داده و در زندان مانده است، اطلاعی به خواتنه بدهد.<sup>۲۴</sup>

مورخ بعدی بیزانسی، تئوفانس، این داستان ایرانی را تقریباً بگونهٔ دیگری شرح میدهد. پس از مرگ پیروز آنده از ایرانیانی که شاه را در جنگ همراهی نکرده بودند، پسر وی قباد را به شاهی برگزیدند، زیرا بجز او هیچیک از پسران پیروز در قید حیات نبودند. بر برها ایران را مجبور به پرداخت غرامت کردند و دو سال تمام بر این سرزمین حکومت راندند. قباد رفتار مستبدانه‌ای داشت و قانونی در خصوص مشترک بودن زنان وضع کرد<sup>۲۵</sup>. در این هنگام ایرانیان پیاخته، قباد را عزل کردند و برادر پیروز «بلاسنس» Blases یا «ولاس» Valas را به تخت سلطنت نشاندند. بدین ترتیب قباد زندانی گردید و زندانیان به همسر قباد که در زندان از وی پرستاری میکرد، دل بست. بقیهٔ داستان بهمان صورت فوق ادامه مییابد.<sup>۲۶</sup>

«تئوفانس» نیز مانند «پروکوپیوس» بلاش را با جاماسب اشتباه کرده است. بقیهٔ مطالب با آنچه که مورخین دیگر نوشته‌اند، مطابقت دارد. وی سپس به این مطلب اشاره میکند که نگهبانان زندان تا چند روز ملکه را بجای قباد می‌پنداشته‌اند<sup>۲۷</sup>.

نجات دهندهٔ قباد، بنابر نخستین گزارش طبری، زدمهر پسر سوخراء بوده که علیه جاماسب برخاسته و قباد را از زندان فراری داده است. البته نجات دهندهٔ

واقعی همسر شاه بوده و زرمه‌ر فقط در گریختن شاه از کشور به او کمک کرده است. در گزارش دوم اصلاً نامی از زرمه‌ر برده نشده است. متون عربی متأسفانه وضع غامضی را پدید آورده‌اند که از طریق منابع یونانی تاحدودی می‌توان به‌این مشکل فایق آمد. کلیه مورخین یونانی در این متفق القولند که شخصی بنام Seoses قباد را در داه فرار از گلگرد کمک کرده است. ولی در آنار مورخین عرب و سایر نویسندگان شرقی از این شخص ذکری بیان نی‌آمده است<sup>۲۸</sup> از میان نویسندگان یونانی «آگائیاس» نامی از او نمی‌برد. شخصیت «سیاوش» (سیاوش) جز در این مورد بخصوص برای ما ناشناخته است. «پروکوپیوس» اورایکی از <sup>۲۹</sup> ۸۰۰ میلادی و یکی از دوستان با حمیت قباد معروفی کرده است<sup>۳۰</sup>. از این گفته می‌توان چنین نتیجه‌گرفت که وی یکی از بزرگان بوده است. اینک این سؤال پیش می‌اید که آیا این شخص در شمار پیروان جنبش مزدک بوده است. تقریباً همه به‌این سؤال جواب مثبت داده‌اند<sup>۳۱</sup>. البته غیر ممکن نیست که سیاوش این عمل را به‌دلیل سابقه مودتی که با شاه مخلوع داشته است، انجام داده باشد. او در عین حال در انتظار تغییر وضع موجود بوده و حتی امید داشته که این دگرگونی اوضاع، همان‌طور که بازها اتفاق افتاده است، به سود شاه تمام شود. وی بدین جهت هستی خود را بر سر پیروزی نهایی قباد گذاشت.

قباد فوراً به مرأه سیاوش ایران را پشت‌سر گذاشت و بسوی سرزمین هیاطله شتافت. در نخستین گزارش طبری به‌این مطلب اشاره نشده است. وی چنین مینویسد که قباد توسط عده‌ای از بزرگان شورشی که زرمه‌ر در رأس آنها قرار داشت، به پادشاهی باز گردانده شد. ولی در گزارش دوم بدون آنکه از زرمه‌ر یا سیاوش نامی بیان آید، از فرار قباد بسوی هیاطله سخن میرود. گزارش دوم با آنچه که یعقوبی و فردوسی حکایت کرده‌اند، مطابقت دارد. قباد بسوی دربار خاقان هیاطله شتافت و تا مدت‌های مديدة در گرفتن کمک از خاقان برای سرکوبی زیرستان شورشی خود اسرار ورزید. خاقان دختر خود را به‌ازدواج اورد آورد. این دختر خواهر زاده قباد

بود، زیرا مادرش پیروز دخت، خواهر قباد، قبل از توسط خاقان به اسارت گرفته شده بود. وی با مساعدت ملکه نظر خاقان را به کمک جلب کرد و خاقان سپاه مجهزی را در اختیار او گذاشت تا بدینوسیله در راه تحصیل مجدد شاهنشاهی از دست رفته خود به مبارزه برخیزد. مداخله نظامی هیاطله نشانده‌نده وضع اسفناک مالک قانونی تاج و تخت سلطنت ایران و گویای نزول حیثیت ایران در روابط میان ایران و دولت هیاطله است. در این هنگام منزلت ایران به پست قرین درجه خود در تاریخ روابط میان این دو قوم نزول کرده بود. قباد با سپاه هیاطله به ایران روی آورد. تردیدی نیست که قباد روی توده مردم حساب می‌کرد. برای این جماعت تفاوتی نداشت که چه شخصی بر اریکه شاهنشاهی تکیه زند، زیرا وضع نابسامان آنان تحت هر حکومتی ثابت می‌ماند و بعلاوه هر گز در برابر دارنده «فر پادشاهان» به فکر مقاومت نمی‌افتدند. قباد روی پیروان خود نیز حساب می‌کرد. این عده در انتای سلطنت جاماسب هر یک بگونه‌ای، در حد امکانات خود، وسائل تجدید حکومت شاه مخلوع را مهیا می‌ساختند. وبالاخره امیدواری قباد بر آن بود که دربار جاماسب جرأت نخواهد کرد در برابر قدرت هیاطله مقاومت جدی از خود نشان دهد. در این مورد قباد دچار اشتباه نشده بود. ایران تسلیم شد. هیچ‌گونه اثری از جنگ میان قباد و مخالفان پیشین او در دست نیست؛ بلکه بر عکس، شخصی بنام Gusanastades از بستگان Adergudunbades قبل از همه با اشتباق فراوان نزد قباد شتافت تا مرائب و فداری و اخلاص خود را عرضه دارد. از همین رو بود که این جوان هوشیار به مقام والایی دست یافت. قباد بی‌هیچ‌زحمی به تخت شاهی نشست و دشمنان خود را به سزای اعمال خویش رساند. برخلاف آنچه که پاره‌ای حدس زده‌اند، نمیتوان ادعا کرد که قباد در برابر طبقه بزرگان عکس العمل شدیدی از خود نشان داده است. وی، همانطور که موقعیت ایجاد می‌کرد، رفتاری معنده پیش گرفت، زیرا فقط از راه سازش میتوانست اوضاع بحرانی کشور را سروسامان بخشد. به حال «گشنسبداد» که خود را خطر ناکترین دشمن قباد نشان داده بود، کفاره

این عداوت را با جان خود پرداخت.<sup>۳۱</sup> ولی مقام او در خاندانش بجا ماند و منصب «کنارنگک» به همان Adergudunbades فوق الذکر تفویض شد. سیاوش نیز به پاداش خدمات خود رسید و از طرف قباد به فرماندهی کل سپاه یعنی «ارشیاران سالار»ی منصوب گردید. وی تا سالهای مدیدی در دربار قباد مقام بر جسته‌ای داشت.<sup>۳۲</sup> در باره سرنوشت جاماسب مخلوع که مطروح همکان قرار گرفت، گزارشات مطمئنی در دست نیست.<sup>۳۳</sup> پس از آنکه قباد دوباره درکشود مستقر شد، با موقعیت دشواری موواجه گشت. ظاهراً قباد موظف به پرداخت خراج و یا دست کم تأذیه هزینه‌های مربوط به مداخله نظامی هیاطله به خاقان بوده است. از آنجا که وی پولی در بساط نداشت، از قیصر بیزانس «آناستازیوس» تقاضای قرض کرد.<sup>۳۴</sup> قیصر تقاضای او را رد کرد و قباد مصمم شد تا از طریق جنگ به خواسته خود جامه عمل پیوшاند. در سال ۵۰۲ میلادی این جنگ در بخشی از ارمنستان که متعلق به بیزانس بود، آغاز گشت. «یوشع استی لیت» و «پروکوپیوس» جریان این جنگ را بطرز نسبتاً دقیقی شرح داده‌اند. باید توجه داشت که در این جنگ هیاطله از ایرانیان جانبداری میکردند. ولی هجوم «هون»‌ها از طریق معبر «دربند» شانس قباد را برای پیروزی کامل از بین برداشت. سردار رومی «سلر» Celer و فرمانده ایرانی «سپاهبد» Aspebedes ابتدا قرارداد آتش‌بس هفت ساله و سپس پیمان صلح را امضاء کردند. بدین ترتیب قباد در برابر مبلغ قابل ملاحظه‌ای از فتوحات خود چشم پوشید (حدود ۵۰۶ میلادی).

هر گاه بخواهیم مطالبی را که منابع فوق الذکر در باره تاریخچه مبداء و آغاز اغتشاشات مزدکی نوشته‌اند، خلاصه کرده، سیمای احتمالی تاریخ ایران را ترسیم نماییم، باید قبل از هر چیز واقعیات چندی را که از لحاظ روش تحقیق دارای اهمیت است، مورد بررسی قرار دهیم. اساساً باید آنسته از مأخذی را که در قرن ششم به دسته تحریر درآمده‌اند، ترجیح داد، زیرا بدیهی بنظر می‌رسد که این مأخذ همعصر که در عین حال قدیمی‌ترین منابع نیز بشمار می‌رند، بجهت نزدیک

بودن به حوادث مورد نظر اطلاعات مطمئن‌تری بما بدهند. نکته مهمی که باید بدان توجه داشت، بررسی بسیار دقیقی از هدفهای مآخذ منبوطه است. در این مورد بخصوص دو مورخ یونانی «پروکوپیوس» و «آگائیاس» و تاریخ‌نویس سریانی «یوشع» را باید در نظر گرفت. بویژه باید دید آنان بچه اصولی پایبند بوده‌اند. «مالالاس» و «توفیلاکتوس» از مورخ سریانی «زاخاریاس» خطیب اهمیت کمتری دارند.<sup>۳۵</sup> سپس باید گزارشات شرقی بویژه گزارشات عربی را با منابع فوق الذکر مقابله نمود. اگر چه گزارشات «پروکوپیوس» نسبتاً دقیق است ولی گهگاه در روایت او اشتباهات بزرگی بچشم می‌خورد. وی مینویسد که ایرانیان پس از مرگ پیروز، قباد را به‌شاهی برگزیدند، زیرا هیچیک از پسران این پادشاه که در کارزار از پا در آمده بود، در قید حیات نبود. «پروکوپیوس» در این مورد دچار اشتباه شده است، زیرا علاوه بر قباد، حداقل یکی دیگر از پسران شاه، یعنی جاماسب که بعدها جای قباد را گرفت، هنوز در قید حیات بوده است. ولی جاماسب برای «پروکوپیوس» ناشناخته بوده است. وی بالاش را بجای جاماسب گرفته است. نظر «کریستن سن» مبنی بر اینکه قباد چهار سال پس از مرگ پیروز به سلطنت رسیده است، قابل قبول نیست؛ اگر چه حکومت مستقل قباد چهار سال بعد آغاز شد ولی احتمال می‌رود که بلاfacile پس از مرگ پیروز نبرد میان بالاش و قباد در گرفته و در این جدال قباد شکست خورده باشد. علت این فرض آنست که بالاش بر او پیروز بود و پسر پیروز می‌توانست بعنوان پسر شاه پیشین دربرابر بالاش مدعی سلطنت شود. علاوه بر آنچه گذشت، در پاره‌ای مآخذ بوضوح از نبرد میان قباد و بالاش برای بدست آوردن تاج و تخت سلطنت صحبت شده است. این مآخذ عبارتنداز گزارشات طبری، ثعالبی، اوی خیوس و مقدسی.<sup>۳۶</sup> علت اینکه چرا بالاش به‌شاهی برگزیده شد، برای ما روشن نیست. احتمالاً وی مسن‌تر از قباد بوده و از جانب سوخراء نیز مؤکداً حمایت می‌شده است. «پروکوپیوس» مینویسد، پس از آنکه قدرت قباد، بعد از دو سال حکمرانی هیاطله، در کشور بسط یافت، برخی بدعوت‌ها آورد که از آنجمله

وضع قانونی درباره مشترک بودن زنان بود. وی در این مورد نیز دچار اشتباه شده است. پروکوپیوس (و همینطور دیگر نویسندهای یونانی) درباره مزدک و سوخراء چیزی ننوشته‌اند. اما این حقیقت که منابع عربی وغیره ترتیب وقایع را بوضوح ثبت نکرده‌اند، پروکوپیوس را معذور میدارد. فقط این مطلب درست است که قباد شخص هوشیار وفعالی بوده است. «پروکوپیوس» نیز سرانجام به‌این مطلب اشاره می‌کند. قباد بزودی، پس از آغاز حکومت واقعی، یعنی چهار سال پس از مرگ پدر، به موقعیت اسفناک قدرت سلطنتی پی برد. بسیاری مأخذ حاکی از آنند که در کلیه مسایل هر بوط به‌اداره کشور تصمیم با سوخراء بود و مردم بجای آنکه به شاه روی آورند، مطالب خود را با سوخراء در میان می‌گذاشتند. این وضع برای کسی که طالب حکومت بود، قابل تحمل نبود. وی از نفاق میان بزرگان یعنی شاپور رازی، سوخراء را از میان برداشت. این‌کار موقعیت قابل انفجاری را در میان بزرگان بوجود آورد. ولی این عمل برای عزل شاه کافی نبود. قباد بعلت خشکسالی و قحط ناشی از آن، در صدد جلب نظر توده مردم برآمد. در این هنگام مزدک برای نخستین بار پا به عرصه تاریخ می‌گذارد. قباد تحت نفوذ این شخص تغییراتی در قوانین قدیمی بوجود آورد و این امر در میان طبقه روحانیون و بزرگان نارضایی تهدید. آمیزی را باعث گردید. این نارضایی منجر به توطئه‌ای برضد شاه گردید و سرانجام وی خلع و محبوس شد. بنابراین «پروکوپیوس» ترتیب حوادث را بدستی شرح داده ولی تاریخ و عمل آنها را بدقت در نیافته است. جالب توجه اینکه مورخین یونانی توجه کافی به جنبش‌های داخلی ایران نداشته‌اند. مورخین مذکور به این جنبش مهم تاریخی و راه‌گشا حداقل مانند نوعی مانویت نگریسته و اهمیت اساسی مکتب واقعی مزدک را درک نکرده‌اند. تنها «مالالاس» از «مانویان ایرانی» سخن بیان آورده است. وی از این افراد فقط در ارتباط با مسئله غامض تعیین جانشین شاه، اندکی قبل از مرگ قباد، سخن گفته است. «یوشع استیلیت» حداقل از فرقه زردشتگان واز سهم قباد در پیشرفت این فرقه صحبت کرده است. «آگانیاس» مدعی

است که قباد حکمرانی مستبد بوده و قانونی در خصوص مشترک بودن زنان وضع کرده است؛ وی؛ اصولاً دارای یک شخصیت انقلابی بوده و دائم رسوم قدیمی مردم را تهدید کرده، بدعت‌هایی می‌اورده است. بهر حال تشخیص «آگائیاس» اساساً درست است. قباد تصمیم گرفت با دو طبقه صدر اجتماع به جدال برخیزد و موقع آنان را تضعیف نماید. وی برای این منظور نه تنها به تحریک زیر کانه تضادها در میان طبقه بزرگان احتیاج داشت، بلکه به تحریک تضادهای آشتبانی ناپذیر آن‌زمان در میان هر یک از طبقات اجتماع نیز نیازمند بود. «کریستان سن» اشتباه می‌کند که قباد را پادشاهی نوع دوست معرفی می‌نماید.<sup>۳۷</sup>

قباد شخصیت مقتدر و انعطاف‌ناپذیری بود. اگر در اعمال وی جنبه‌های بخصوصی از انسان‌دوستی بچشم می‌خورد، باید دانست که این امر فقط ناشی از کوشش خستگی ناپذیر او در راه تحکیم قدرت سلطنت و برقراری نظم جدیدی در کشور است. «کریستان سن» برای مثال از حمزه شاهد می‌اورد که «چون قباد متوجه حیات عقبی بود، دولتش ویران شد». این امر ناشی از سنت عربی «حیره» است که در آنجا قباد را بجهت ارتباط با مزدکیان زندیقی معتقد میدانستند.<sup>۳۸</sup> نظر «کریستان سن» درباره اینکه قباد از روی صداقت به مکتب مزدک پیوسته است، بسیار مشکوک بنظر میرسد. بعدها قباد همدینان احتمالی پیشین خود را با آنچنان فساوتی نابود می‌کند که مشکل میتوان پذیرفت او خود روزگاری پیرو واقعی همین فرقه بوده باشد. اصلاح وضع مالیاتی را نیز بهیچوجه نباید ناشی از نوع دوستی قباد دانست. با توجه به تجارت تلخی که او اندوخته بود، پاره‌ای اقدامات در زمینه اداره امور کشود بنظرش ضروری میرسید، زیرا توده مردم بعلت همان سیاستی که خود او در پیش گرفته بود، به آنچنان قدرت نسبتاً بزرگی دست یافته بود که میتوانست در آینده به تمایلات خود مبنی بر برقراری عدالت نیز جامه عمل پیوشاند. «نولدکه» در تأیید قابلیت سیاسی قباد، بحق وی را مورد تحسین قرارداده است.<sup>۳۹</sup> «پیگو-اوسلایا» هر دونظریه را بهم پیوسته، معتقد است که قباد نه تنها سیاستمداری هوشیار

و بر جسته، بلکه در عین حال یک مزدکی معتقد نیز بوده است.<sup>۴۰</sup>

## حوالشی

- ۱- طبری - نولدکه، ص ۱۴۵، س ۱۳ تا ص ۱۴۲، س ۲۷. این بخشی است از گزارش (ص ۱۳۹، س ۱ تا ص ۱۴۱، س ۲) مربوط به سلطنت قباد که کریستان سن آنرا با علامت B مشخص کرده است (بخش دوم در تاریخ طبری - نولدکه، ص ۱۴۴، س ۲ تا ص ۱۴۷، س ۴) بخش دوم گزارش اول در تاریخ طبری در ص ۱۴۲، س ۲۷-۵ آمده است. این بخش مهمترین قسمت گزارشی را تشکیل میدهد (ص ۱۴۱، س ۵ تا ص ۱۴۲، س ۲۷) که کریستان سن آنرا با علامت A<sup>۳</sup> مشخص کرده است (ر. ل. سلطنت قباد.....، ص ۲۷ و بعد از آن).
- ۲- طبری - نولدکه، ص ۱۴۵، س ۱۳ تا ص ۱۴۲، س ۹.
- ۳- طبری - نولدکه، ص ۱۴۲.
- ۴- طبری - نولدکه، ص ۱۴۳، س ۱ تا ص ۱۴۵. این قسمتی از گزارش (B) «کریستان سن» است، سلطنت قباد.....، ص ۲۷.
- ۵- پروکوپیوس، ج. «و. دیندورف»، ص ۲۵، س ۳-۱.
- ۶- پروکوپیوس، ج. و. دیندورف، ص ۲۳، س ۵-۳.
- ۷- پروکوپیوس، ک ۱؛ ج. و. دیندورف، ص ۱۹، س ۱۷-۱۲.
- ۸- آکائیاس، ج. نیبور، ص ۲۶۷، س ۲۵-۸.
- ۹- آکائیاس، ج. نیبور، ص ۲۶۸، س ۱-۶.
- ۱۰- کلدنس، ج. بگر، ج ۱، ص ۶۲۳، س ۱۵ و بعد از آن.
- ۱۱- کریستان سن اوضاع ایران را بازسازی کرده است، ایران در.....، ج ۱، ص ۳۴۲ و بعد.

- ۱۲- ترجمه تاریخ «فازار» در «مجموعه لانگلوا»، ج ۲، ص ۳۵۷.
- ۱۳- بنا به نقل طبری - نولدکه، ص ۱۳۲ و بعد، در زمان پیروز «مندر» اول در حیره حکومت میکرد و پس ازاوپرش اسود (۴۷۴-۴۹۴) به حکومت رسید. علاوه بر نام والدین، اطلاع دیگری که از او داریم اینست که وی بیست سال حکومت کرد که شش سال از آن در دوره سلطنت قباد بود. گویا وی توسط ایرانیان دستگیر و زندانی شده است، طبری. ج. لیدن، ج ۱، ص ۸۸۲، س ۱۱ و بعد؛ ولی از این حادثه اطلاع پیشتری در دست نیست. ر. ل. طبری - نولدکه، ص ۱۳۳. ز ۳، و همچنین «روتشتین» Rothstein، خاندان سلطنتی لخمی در حیره Die Dynastie der Lahmiden in al-Hîra، برلین ۱۸۹۹، ص ۷۲ و بعد. دلیل عزل وی یک قیام و یا عدم اطاعت او از ایرانیان بوده است (روتشتین، ص ۷۳). پس از او برادرش مندر دوم و نعمان دوم، پسر اسود در حیره برای حکومت برگزیده شدند. شخص اخیر در سال ۴۹۸ یا ۴۹۹ جنگ با بیزانس را آغاز کرده، در بیت رپس Bithraps در کنار فرات

شکست خورد و در جنگی که به سال ۵۰۳ میلادی در نبرد سرسی سیوم Circesium برداشت وفات یافت (ر. ل. یوشع، بند ۵۷). اعرابی که تحت فرمان روم بودند سرزمین حیره را چپاول کردند و قباد فوراً «ابو یعفر لخی» را که از خاندان سلطنتی نبود، به شاهی برگزید. بعدها در سال ۵۰۵ دوره حکومت منذر سوم در حیره آغاز شد و مدت ۴۹ سال دوام یافت.

۱۴ - معاابر قفقاز از طریق قلعه در بند و حصارهای میان بحر خزر و قفقاز مسدود شده بود، زیرا اقوام شمالی از این راه به چپاول سرزمین‌های آسیای پیشین می‌پرداختند. بار تولد W. Barthold (دانيرة المعرف اسلام، ج ۱، ص ۹۸۰) مینویسد که ساسانیان در قرن چهارم گذرگاه در بند را تصاحب کرده به استحکام آن پرداختند، بنا بر سنت بومی اینکار در زمان یزدگرد دوم (۴۳۸-۴۵۷) صورت گرفته است. دولت ایران از قیصر بیزانس برای حفاظت در بند که به نفع هر دو طرف بود، درخواست کمک خرج کرد. در مأخذ همعصر هیچگونه اشاره‌ای به انعقاد قراردادی در این زمینه نشده است. بنا به نقل «قوند» evond با ارمنی در سال ۷۱۶ کتبه‌ای در در بند کشف شد که بنا بر مطالب مندرج در آن قیصر «مارکیانوس» Markianos (۴۵۰-۴۵۲) آن شهر را بنا کرده است. بهنگام انقلاب آلبانی (حدود ۴۵۲) این قلعه منهدم شد و در سال ۴۵۴ هون‌ها به قفقاز حمله‌ور شدند. کریستن‌سن، ایران در.....، ج ۱، ص ۲۷۶، از قرارداد صلحی میان بیزانس و بهرام گور به سال ۴۲۲ سخن می‌گوید که بموجب آن بیزانس با پرداخت کمک خرج برای حفاظت قلاع قفقاز موافقت کرده است. «کریستن‌سن» هیچ مأخذی را ذکر نکرده است. گری L. H. Gray مذکرات و پیمانهای رسمی صلح میان ایران پیش از اسلام و ایالات دیگر Formal Peace-Negotiations and Peace-Treatises between Pre-Muhammadan Persia and other states یادنامه دکتر ملدی، ص ۱۶۰-۱۳۶، ر. ل. ص ۱۴۶ و بعد، در اینباره مطلبی ننوشته است.

۱۵ - نام گشنببداد در تاریخ برای نخستین بار در سال ۴۸۴ بعنوان «نخویر» (نماينده نام الاختیار شاه که بر قوای نظامی نیز ریاست داشته است؛ صورت اصلی «نخودر» را میتوان از روی واژه ارمنی naxarar بازسازی کرد، ر. ل. کریستن‌سن، ایران در.....، ج ۱، ص ۱۹، ز ۳ و همچنین «یوستی»، نامنامه ایرانی، ص ۲۱۹) ظاهر میشود. این شخص همان‌کسی است که از طرف بلاش به حکمرانی ارمنستان منسوب شده و «فازار پارپتسی» او را «نیخور وشنسب داط» Nichor Vshnaspatdat نامیده است. صورت ارمنی ویوتانی را با قاطعیت تمام میتوان منتج از صورت ایرانی «گسنسپ - دات» دانست. وی بعدها با عنوان «کنارنگ» به حکومت اداری و نظامی نواحی هم‌مرز با سرزمین هیاطله منسوب گردید (یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۳۵۴)، این عنوان را خاص نیشا بور میداند). مهمترین اقدام او که بدان جهت در تاریخ ارمنستان ایران معروف گردید، انعقاد پیمان صلح با یاغیان ارمنی بود که «واهان مامیکونی» دد رأس آنها جای داشت. «فازار» این جریان را در کتاب خود ذکر کرده است (مجموعه لانگلوا، ج ۲، ص ۳۵۴ و بعد). وی در برابر ارامنه ناگزیر شد قواین آباء و اجدادی سرزمینشان را به رسمیت بشناسد؛ متعهد گردید که ارامنه را به دین مزدیسنی

- وادار نکند، موجبات ناراحتی کلیسای ارامنه را فراهم نیاورد، به مسیحیان و روحانیون آنان اجازه داده شود که آینه‌ها و مراسم دینی خود را انجام دهند، کسی را عمدآ سیاست نکند بلکه نیک را از بد بدقت بازشناسد، و بالاخره اینکه شاه باید همه چیز را شخصاً با چشمان خود ببیند و با گوش‌های خود بشنود، بهنگام تصمیم در مسائل مهم به سخنان دیگران توجه نکند تا بدینوسیله شخصاً نیک را از بد بازشناسد. ر. ل. گری، یادنامه دکتر مدی، ص ۱۴۶ و بعد.
- ۱۶- پروکوپیوس، ک ۱، بند ۵، ج. و. دیندورف، ک ۱، ص ۲۵، س ۹ تا ص ۲۶، س ۴.
- ۱۷- پروکوپیوس، ج. و. دیندورف، ک ۱، ص ۲۶، س ۹-۱۰.
- ۱۸- تھوفیلاكتوس، ک ۳، بند ۵، ج. بکر، ص ۱۲۰-۲۵.
- ۱۹- طبری - نولدکه، ص ۱۴۴، ز ۱.
- ۲۰- یوسٹی، بنیاد واژه.....، ج ۲، ص ۵۲۴.
- ۲۱- یوسٹی، همانجا، ز ۳، کریستن سن، ایران در.....، ج ۱، ص ۳۰۲ و همچنین ز ۳۴. در این زندان افراد متشخصی که وجودشان برای شخص شاه و امنیت دولت خطرناک بود، محبوس میشدند. آنان بدینوسیله بی سروصدای از میان برداشته میشدند. «کریستن سن» در این مورد به مقراراتی که در «نکاتم نسلک» اوستای ساسانی آمده است (ر. ل. دینکرت، ک ۸، ب ۱۹، ف ۴۴) اشاره میکند و مینویسد که در زندان جانوران موذی بسیاری یافت میشدند که زندانیان نگون بخت را پاره میکردند. «تھودورتوس» Theodoretos از اهالی صورت نیز در شرح مصائب مسیحیان ایران به وجود چنین زندانهایی اشاره کرده است [در آنجا موش بود..... والی آخر، ر. ل. لابور، ص ۱۱۵]. «هو بشمان» در دستور زبان ارمنی، ج ۱، ص ۱۹، صورت ارمنی «اندمشن» Andmishn را از طریق ارتباط با صورت Andimishk تشریح میکند. «تھوفانس» نیز از سیاهچال Giligerda نام برده و به تشریح شورشی پرداخته است که توسط زندانیان صورت گرفته و منجر به فرار آنان شده است (ص ۴۰۳، س ۸-۲).
- ۲۲- پروکوپیوس، ک ۱، ۳۱، س ۱ و بعداز آن.
- ۲۳- ک ۴، بند ۲۸، ص ۲۶۸، س ۱۲ و بعداز آن.
- ۲۴- پروکوپیوس، ک ۱، ص ۳۲، س ۱-۵.
- ۲۵- تھوفانس، ج. کلاسن، ص ۱۹۰، س ۱۴ و بعداز آن.
- ۲۶- تھوفانس، ص ۱۹۰، س ۱۶ و بعداز آن.
- ۲۷- ص ۱۹۱، س ۱۴ و بعداز آن.
- ۲۸- این نام بصورت های گوناگونی نوشته شده است. پروکوپیوس (ک ۱، بند ۶) آنرا به صورت  $\Sigma\delta\sigma\eta\pi\sigma$  و «تھوفیلاكتوس سیموکاتس» (ک ۴، بند ۶، ص ۱۷۱، س ۲۵) و «تھوفانس» (ص ۱۹۱، س ۶) بصورت  $\Sigma\epsilon\omega\eta\pi\sigma$  ضبط کرده‌اند. کدرنوس (ک ۱، ص ۶۲۵، س ۷) بخطا  $\Sigma\epsilon\omega\eta\pi\sigma$  نوشته است. «اشپیگل» در کتاب باستان‌شناسی ایران، ج ۳، ص ۳۹۳ و بعد، پدرستی در این نام صورت فارسی میانه «سیاوهخش» و فارسی نوی «سیاوش» مشتق از اوستایی «سیاورشن» را بازشناخته است.
- ۲۹- پروکوپیوس، ک ۱، بند ۶ ر. ل. تھوفیلاكتوس، ص ۱۷۱، س ۲۵ تا ص ۱۷۲

س ۱؛ تشفانس، ص ۱۹۱، س ۵ و بعد؛ کلرنوس ص ۶۲۵، س ۶ و بعد.

۳۰- پیگواوسکایا (در مقاله‌ای بنام جنبش مزدکی *Mazdakitskoje dvizenije*، ص ۱۷۷) معتقد است که قباد به باری هیاطله و همچنین به کمک گروهی که متایل به مزدکیان بوده‌اند، مجدداً به سلطنت رسیده است. یکی از نمایندگان بزرگان موسوم به سیاوش که به شاه کمک کرد و در جریان فرار و بازگشت قباد نقش بزرگی داشت، در شمار همین گروه فوق الذکر بوده است. ص ۱۷۶: پاره‌ای از اعضا خاندان سلطنتی و بزرگان متایل به مزدکیان بودند و قباد با کمک آنان توانست مجدداً بر اریکه سلطنت تکیه زند. «کریستان سن» برای حل این مشکل به حوادثی اشاره میکند که مدت‌ها بعد بمنظور سقوط *Seoses* بوقوع پیوست. ایران در....، ج ۱، ص ۳۵۵ و بعد.

۳۱- پروکوپیوس، ل. ۱، بند ۷، ص ۳۳، س ۱۱ و بعد.

۳۲- پروکوپیوس، ل. ۱، بند ۷، ص ۳۳، س ۱۳ و بعد. صورت  $\alpha\delta\rho\alpha\sigma\tau\alpha\delta\alpha\beta\alpha\nu\sigma\lambda\alpha'$  آوانویسی یونانی است از صورت فارسی «ارتیشتاران سالار». معنی واژه این عنوان «ریس طبقه جنگاوران» است. کریستان سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۴۷ این عنوان را با عنوانی جدید «وزیر جنگ» یا «ژنرالیسم» مقایسه کرده است.

۳۳- بنا به نقل «الیاس نصیبینی» (در کتاب «با رهبر ائم»)، *Tarikh Klyisai* (*Historia ecclesiastica*، ج ۲، ص ۸۵) وی به فرمان قباد به هلاکت رسید و بنا برگزارشات دیگران مورد عفو قرار گرفته، بدون آنکه شغلی بد و اگذار گردد به زندگانی خود ادامه داد. گزارش اخیر را دینوری، فردوسی، ثعالبی و آگانیاس نوشته‌اند. «اوی خیوس» و طبری مبنوی‌سند که او رانده شد. معنی این عبارت یکی آنست که او پس از سقوط از سلطنت از ایران گریخت و دیگر اینکه فقط از سلطنت ساقط شد. «پروکوپیوس» بلاش را بجای جاماسب‌گرفته است و ادعا میکند که او کور شده (البته بلاش واقعاً بدین سرنوشت چهار شد) و سپس به زندان افتاده است. ر. ل. پروکوپیوس، ل. ۱، بند ۷، ص ۳۳، س ۵. مورخین اسلامی جاماسب را سلف پاره‌ای از خاندانهای سلطنتی و دودمانهای دیگر دانسته‌اند. گویا او بعدها استاندار ارمنستان، در بند و ری شده است. پرسش «فرسی» سلسله گیلانشاهیان را تأسیس کرد که از میان آنها «گیلگاوباره» گیلان و طبرستان را متحد ساخت (در سال ۶۴۵). یکی از نوادگان جاماسب، پسر بهوات، بنام سرخاب، بنا برگزارشات بومی، جد شروان‌شاه بوده است (بنا بر قول ظهر الدین مرعشی). یکی دیگر از پسرانش، بلاش (ولگش) بنا بر قول پاره‌ای مؤسس شاخه‌ای بوده است که حکمرانان ایرانی در جنوب شبه جزیره عربستان از اعقاب آن خاندان بشمار می‌وند. ر. ل. نامنامه ایرانی، ص ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۵.

۳۴- پروکوپیوس، ل. ۱، بند ۷، ص ۳۳، س ۲۵ و بعد از آن.

۳۵- تاریخ کلیسا بی او بخش‌هایی از تاریخ پیروز، قباد و خسروی اول را در بردارد.

۳۶- طبری - نولدکه، ص ۱۳۳، س ۸ و بعد از آن. ثعالبی، ص ۵۸۳ (اشتباهًا بلاش = ولگش پسر پیروز معرفی شده است). اوی خیوس، ج. شیخو، ج ۱، ص ۱۹۵، س ۱۶. در خصوص مقدسی ر. ل. کریستان سن، سلطنت قباد....، ص ۳۷.

- ۳۷- سلطنت قباد....، ص ۱۵۷؛ ر. ک. ایران در....، چ ۱، ص ۳۴۵.
- ۳۸- طبری - نولدکه، ص ۱۴۸: «اینک شاه زندیقی نکوکار بود، از خونریزی بیزار بود و با دشمنان مدارا میکرد». ص ۱۵۰: «سپاه فراهم آور و بیا که ملکشان بی دفاع است، زیرا شاه آنان گوشت نمیخورد و خون ریختن روا نمیدارد که روش زندیقان دارد».
- ۳۹- طبری - نولدکه، ص ۱۴۳، چ ۳: «اما اینکه او در سخت ترین شرایط دوبار به قدرت رسید، پایمردی نشان داد و امپراتوری روم را مکرر به وحشت انداخت، بوضوح حاکی از آنست که وی شخص بی اهمیت و ضعیفی نبوده است».
- ۴۰- جنبش مزدکی، ص ۱۷۳ و بعد. قباد میتوانست بسرعت خود را با هر موقعیتی تطبیق دهد، سر بازی شجاع و دیپلماتی با تجربه بود. وی دوبار بر تخت سلطنت تکیه زد و توانست آنرا تحت سخت ترین شرایط حفظ نماید. او توانست شاهنشاهی خود را به یک قدرت جهانی مبدل سازد. سپس پرسش خسروی اول موقعیت کشور را در همان سطحی که از پدر به ارث برده بود، نگاهداشت. پیوستن او به مزدکیان تنها از روی حسابگری ویا نوعی رامکردن روحانیون و بزرگان نبوده است. وی بلاشک مشتاق تعالیم مزدک شده و آنرا بعنوان یک «دین نو» پذیرفته است. بعدها هنگامیکه او در برابر موقعیت اجتناب ناپذیری قرارگرفت تا حساب خود را با مزدکیان یکسره کند on drognul ..... (ص ۱۷۴). درباره شخصیت قباد «پیگولو-سکایا» و «نولدکه» همداستانند و میتوان گفت که نظریات آنان تا حدودی درست است. در خصوص اینکه قباد واقعاً یکی از پیروان با حمیت مکتب مزدک بوده است، نظر او با اعتقاد «کریستن سن» مطابقت دارد (ر. ک. ایران در....، چ ۱، ص ۳۴۵: «از طرف دیگر در منابع ما اشارات بسیاری وجود دارد که نشان میدهد تغییر مذهب قباد صادقاً بوده است»). چنین اظهار نظرهایی وجود دارد ولی هیچ گمراحته‌تر از آن نیست که قباد را فردی کاملاً احساساتی بیانگاریم. در اینجا میتوان از حکایت طنز آمیز زن و فرزندی یاد کرد که زن فرزندش را از چیزی میوه منع میکرد، زیرا شاه را از آن میوه نصیب بود. زن این مطلب را برای شخص پادشاه که اتفاقاً شاهد این واقعه شده و خویشن را معرفی نکرده بود. شرح داد. و ظاهراً شاه از این جریان بقدرتی متأثر گردید که تغییرات وسیعی را در امر مالیات مقرر داشت. ر. ک. تعالیبی، ص ۵۹۵. «کریستن سن» مثال، دیگری از «پروکوپیوس» ذکر میکند (ایران در....، چ ۱، ص ۳۴۱). پس از فتح شهر «آمد» Amida قباد فرمان داد تا اهالی شهر را از دم تبع بگذرانند. کشیشی مسیحی نزد قباد آمد و اورا نکوکش کرد که کشن اسیران شایسته پادشاه نیست. قباد گفت: «چرا خیره سری را بجایی رساندند که با من به نبرد برخاستید؟». کشیش پاسخ داد: «مشیت خداوند بر آن قرار گرفته بود که شهر آمد را به دست تو سپارده، ولی نه بنا بر تصمیم ما، بلکه بر اثر شجاعت خودت». قباد فوراً فرمان داد، از کشتار دست بدارند. بنظر من در این گزارشات هیچگونه دلیل قانع کننده‌ای مبنی بر انسان‌دوستی قباد، آنطور که «کریستن سن» عنوان کرده است، نباید سراغ گرفت. قباد بخوبی میدانست که نظام مالیاتی قدیم احتیاج به تنظیم مجلد دارد و فقط یک رشته اصلاحات میتواند موقعیت او را در نزد رعایا بش مستحکم کند. داستان دومی که در بالا ذکر شد، ظاهراً نشان‌دهنده عکس العمل شاه در برابر تملق یک

کشیش زیرک است؛ میدانیم که شاه ابدأ تصمیم نداشته است، کلیه اهالی شهر را به هلاکت رساند، زیرا بتجر به دریافتہایم که اینگونه افراد معمولاً به ایران آورده میشدند. ایران همیشه به نیروی انسانی زیادی احتیاج داشت، بخصوص در دوران پس از جنگ بزرگ با هیاطله و وقایع فلاتکت بار دیگر. اینجانب نظریه «پیگو او سکایا» را توجیهی برای ارزشیابی شخصیت قباد میدانم، زیرا قباد به مکتب مزدک پیوسته بود و تا حدودی سعی میکرد که عقايد آن مکتب را تحقق بخشد. ولی همواره باید در نظر داشت که منظور او از چنین کارهایی چه بوده است. او سراسر دوران سلطنتش را فدای این منظور سیاسی خود کرد که موقعیت بزرگان را تضعیف کند و این جنبش ملی را که او بهمین منظور به کار گرفته بود، رسوانماید.

## فصل هفتم

### مزدک

اگر چه منابع موجود گزارشات نسبتاً زیادی درباره جنبش مزدکیان عرضه میدارند ولی مشکل شخصیت، منشأ و جریان زندگی مزدک هنوز هم بطور واضح و آنطور که باید و شاید برای ما روشن نشده است. در گزارش دیگری از طبری به تشریح مرحل ابتدایی این جنبش بر میخوریم که در عین حال شامل جزئیات ارزش‌های در خصوص ماهیت تعالیم مزدک است و مطالبی درباره اقدام جابرانهای علیه پیروان این فرقه را نیز دربر دارد. چون خسروی اول انوشیروان به تخت سلطنت نشست و شاهی او استقرار گرفت، آینین مرد منافقی از اهالی فارس را که بدعتی در مجوس آورده بود و «زردشت» نامیده میشد، از میان برداشت. زردشت پسر خرک در بدعت خویش کامیاب گردیده، مردم بسیاری را پیرو نظریات خود ساخت و در نتیجه به قدرت والا بی دست یافت. یکی از کسانی که عامه را بدان کیش دعوت میکرد مردی بود از اهالی مذربه بنام مزدک پسر بامداد از جمله تعالیمی که مزدک مؤکداً به مردم توصیه و حتی امر میکرد، این اندیشه بود که مال و خانواده باید مشترک باشد. این امر خواست پروردگار و بخشی از وظایف مقدم مردمان است و خداوند خود براین اعمال فراوان خواهد داد. برفرض که این دستورات

جز و دین هم نباشد، لااقل اعمال پسندیده‌ای هستند که بصورت کمال بهمنوع متجلی می‌شوند و خداوند از انجام آنها خشنود می‌گردد. این تعالیم عوام‌الناس را بروضد طبقات بالاتر برانگیخت. تهییدستان زنان متشخصین را تصاحب کردند و آنانکه به اموال دیگران چشم دوخته بودند، به امیال خود رسیدند. بدکاران با توجه به اوضاع لجام گسیخته‌ای که حاکم گردیده بود، به اتفاق هوسهای خود پرداختند. زناکاران برای فرونشاندن شهوت خود به زنان پاکدامنی دست یافتند که قبل احتی در خواب هم ندیده بودند. همه‌جا بلهای عمومی حکمفرما بود که کس هرگز نظیر آن نشینیده بود. سرانجام خسرو این کیش را برانداخت و بسیاری از پیروانش را بکشت<sup>۱</sup>.

اینک گزارش فوق را دقیقتر مورد بررسی قرار دهیم! اگرچه این جنبش در مآخذ عربی و فارسی به نام مزدک شهرت یافته، ولی بنیان‌گذار اصلی این مکتب شخص دیگری غیر از مزدک بوده است. شخص مورد نظر گویا زردشت یا زرادشت، پسر خرک، نام داشته و فردی ایرانی از اهالی پسا (عربی: فسا) واقع در شرق پارس بوده است. طبری از این شخص بعنوان «منافق» یاد کرده است<sup>۲</sup>. زردشت، بنابر گزارش نهایه.... که وی را بخطا «ورانست» نامیده، یکی از بزرگان ایرانی بوده است<sup>۳</sup>. گویا این شخص حامی مزدک بوده است. یوشع استیلیت، اگرچه ازاو نامی نمی‌پردازد، ولی درباره قباد مینویسد که او زندقه پلید مغان زردشت‌قانیه را که شعارش هشتگر بودن زنان بود و به هر مردی اجازه میداد تا با هر زنی که مورد نظرش است رابطه جنسی برقرار کند، از سرگرفت. از عنوان این فرقه میتوان به نام بنیان‌گذار آن یعنی «زردشتک» پی برد. کتاب «یوشع» اندکی پس از سال ۵۰۷ میلادی نوشته شده و گزارشات اساسی و بسیار مهمی از تاریخ معاصر خود را دربر دارد. این کتاب اصولاً مهمترین مأخذبرای تاریخ روابط ایران و بیزانس در نخستین دوره سلطنت قباد بشمار می‌رود. برتری کتاب «یوشع» بر متنون کهنه یونانی و نوشهای بعدی عربی از آنجهت است که منابع همعصر مطمئن دیگری که ایرانی‌الاصل باشد، وجود

ندارد. البته اهمیت این اثر سریانی در تشریح جنگ ایران و بیزانس در سالهای ۵۵۲-۵۵۶ میلادی است، ولی در مقدمه آن به تاریخ ایران در زمان سلطنت پیروز، بلاش و قباد تا سال ۴۹۴ میلادی اجمالاً اشاره شده است.<sup>۴</sup>

گزارشات طبری، نهایة... و همچنین یعقوبی<sup>۵</sup> توسط همین مأخذ سریانی تأیید میشود. ولی «کریستن سن» به نحو جالب توجه دیگری به حل مشکل شخصیت زردشت پرداخته است. مالالاس، وقایع نگار بیزانسی در اثر خود مینویسد که در زمان فیصر «دیوکلیتانوس Diokletianus» در روم یک شخص مانوی موسوم به «پوندس» Bundos با کیش خود ظاهر گشت. تعالیم او ظاهراً در پاره‌ای موارد با ما نویت اصیل فرق داشته است. اساس نظریات این شخص، بنابر قول «مالالاس»، شامل این نکته است که خدای خیر با خدای شر به جنگ برخاسته، بر او فایق آمده است و بنابر این لازم است که خدای خیر بعنوان پیروزشونده بر پلیدیها، مورد ستایش قرار گیرد. «مالالاس» چنین ادامه میدهد که «پوندس» روم را ترک گفته، بسوی ایران به راه افتاد تا کیش خود را در آنجا اشاعه دهد. ایرانیان این اعتقاد مانوی را به زبان خود Daristhen (درست دین) مینامند که معنی آن «کیش خدای خیر» است. وی در جای دیگری از قباد، پسر پیروز، شاه ایران که در زمان «یوستی نیانوس» سلطنت میکرده و ایرانیان اورا «درستنوس» Darasthenos مینامیده‌اند، اسم میبرد. نتیجه‌ای که از این دو گزارش «مالالاس» حاصل میشود، آنست که قباد-که میدانیم رابطه نزدیکی با جنبش مزدکیان داشته - در شمار همین «درست دینان» بوده است. نتیجه دیگر آنکه عنوان «درست دین» فقط نامی برای یک فرقه کفرآمیز بوده که اصل مانوی داشته است. از آنجا که برای همگان روشن است که مزدکیان بسیاری چیزها را از اعتقادات مانوی گرفته‌اند، میتوان «درست دینان» را همان مزدکیان بحساب آورد. هیچ‌چیز مانع از این نمیشود که ما این نظریه «کریستن سن» را قبول کنیم. وی واژه daristhenos را باز ساخته اصطلاح فارسی میانه «درست دین» میداند و آنرا بصورت «کسی که به دین درست معتقد است» ترجمه میکند. واژه «درست» در قطعات

پراکنده مانوی که در ترفا نبست آمده، نیز دیده میشود<sup>۹</sup>.

به عقیده من لزومی ندارد، آنطور که «کریستان سن» معتقد است، بوندس و زردشت پسر خرک را یکی بدانیم. بسیار محتمل است که بوندس که درحوالی سال ۳۰۰ میلادی در روم زندگی میکرده و سپس در ایران به کار خود ادامه داده است، شخص دیگری غیر از زردشت بوده باشد. بنا بر مأخذ عربی (اگر بخواهیم در نهایه.... و متون دیگر دست کم ذره‌ای واقعیت تاریخی بیایم) بیشتر چنین بنظر میرسد که زردشت متعلق به قرن پنجم میلادی بوده باشد. در این مورد باید ادعای شگفت‌آور نهایه.... را مبنی بر اینکه زردشت فرد متشخصی بوده است، رد کنیم، زیرا این مطلب با اطلاعاتی که ما از اوضاع ایران در قرن پنجم میلادی داریم، ابدأً مطابقت نمیکند. بدین ترتیب به اتفاق نظر اجتناب ناپذیری که میان گزارشات طبری، یعقوبی، نهایه.... و همچنین «یوشع» وجود دارد، پی‌خواهیم برد. بنظر من نیز بهتر است که بوندس و زردشت را یکی ندانیم، زیرا این احتمال وجود دارد که بوندس درحوالی سال ۳۰۰ میلادی در ایران کیش جدیدی را بعنوان نوعی از مانویت اشاعه داده باشد و زردشت در حدود نیمه دوم قرن پنجم میلادی این کیش را از سر گرفته، تحت شرایط دیگری به گرداوری مرید و پیر و پرداخته باشد که در میان این پیروان، مزدک بعنوان بر جسته ترین مبلغ این کیش شناخته شده است. «یوشع» تأکید میکند که قباد زندقه پلید مکتب معان، یعنی زندقه زردشتگان را از سر گرفت. این مطلب مناسب حال قباد نیست، زیرا تاریخ ایران قبل از قباد چنین چیزی را بخاطر ندارد که پادشاهی از یک فرقه کموئیستی پیروی کرده باشد و بخواهد دستورات آنرا به مرحله اجرا درآورد. از آنجا که گزارشاتی در خصوص تعقیب مانویان در عهد هرمز دوم (۳۵۶-۳۵۹ میلادی) درست است<sup>۱۰</sup>، میتوان باقید احتیاط حدس زد که قدرت دولتی ایران در آن زمان علیه زندقه مانوی که بوندس در ایران پراکنده بود، قد علم کرد و این زندقه بعدها در نیمه دوم قرن پنجم میلادی توسط زردشت از سر گرفته شد. این شخص با تفاف حواری خود «مزدک» با زمان

قباد فاصله چندانی نداشته است. با توجه به رابطه میان قباد و مزدک و با در نظر گرفتن این نکته که قباد بر پاره‌ای از درخواست‌های مزدکیان صحه گذاشت، میتوان گفت که از این لحاظ قباد این زندقه پلید را از سر گرفته است. بدین ترتیب بنظر میرسد که یکی بودن بوندس و زردشت لزومی نداشته باشد.

مزدک، بنابر مهمترین گزارشات موجود، پسر شخص نامعروفی بنام «بامداد» بود و بنابر یک سنت ایرانی با اسم بنوت «بامدادان» نامیده میشد. بنابراین پاره‌ای از نویسنده‌گان که پدرش را نیز با همین اسم بنوت نامیده‌اند، دچار اشتباه شده‌اند. طبری نام پدرش را بدرستی ضبط کرده است؛ دو محل از روایت فارسی میانه و همنیشت این صورت را تأیید میکنند. ترجمه واژه به واژه عبارت «مزدک بامدادان» که در روایت فارسی میانه و دیودات آمده، «مزدک، پسر بامداد است<sup>۱</sup>. نام «مزدک» فقط در منابع شرقی ذکر شده است. این نام گهگاه در کتابهای عربی از صورت فوق منحرف شده و بشکل‌های مزدق، مژدک و یا اغلب بصورت مردک ضبط گردیده است<sup>۲</sup>. تفسیر صورت اخیر کاملاً روشن است. تنها فرق میان «ز» و «ر» نقطه‌ای است که در بالای «ز» قرار میگیرد.

زادگاه مزدک معلوم نیست. اقوال نویسنده‌گان در مورد زادگاه او بسیار متفاوت است. برخی معتقدند که او در پسا (فسا) واقع در قسمت شرقی فارس. یعنی همان شهری که مرادش زردشت پسر خرک، در آنجا بدنیا آمده، تولد یافته است. این امر ناشی از آنست که این دو شخصیت را بجای یکدیگر گرفته‌اند. دینوری نیز زادگاه مزدک را در فارس دانسته و او را از اهالی استخر، پرسپولیس شاهنشاهان ایران باستان، بشمار آورده است. بیرونی مدعی است که مزدک در نسا واقع در خراسان تولد یافته است. این مورد اخیر را باید ناشی از غلط املایی دانست. چنانچه حرف اول این نام بجای سه نقطه در پایین بایک نقطه در بالا نوشته شود، بخوبی ممکنست «پسا» بصورت «نسا» خوانده شود. کتاب فارسی *تبصرة العوام* که در نیمه اول قرن سیزدهم نوشته شده، مزدک را آذر بایجانی دانسته و زادگاه او را تبریز ضبط کرده

است<sup>۱۰</sup>. ولی طبری زادگاه وی را مذریه (یا «مذریه») ذکر کرده است. شاید مقصود محلی باشد که قبل از درجای کوتالعمارة امروزی قرار داشته است. این شهر در ناحیه‌ای واقع شده که برای تاریخ جنبش‌های دینی حائز اهمیت فراوان است. بنا به نقل پاره‌ای نویسنده‌گان در همین ناحیه مانی و « بتای » Battai، یکی از زنادقه مانوی در عهد پیروزشاه، متولد شده‌اند.

سنت نیز ظاهرآ درباره زادگاه مزدک اطلاع درستی نداشته است. زادگاه زردشت و مزدک که بنیان‌گذار و رهبر این جنبش بوده‌اند، اغلب یکی دانسته شده و یا بجای یکدیگر گرفته شده است. زادگاه مزدک را در مناطق گوناگونی گفته‌اند و حتی بنابر روایت داراب هر مزیار وی از اهالی هند بوده است<sup>۱۱</sup>. این موضوع نیز کاملاً روشن نیست که آیا وی اصولاً ایرانی بوده است یا نه. نظریه «فلیشر» درباره نام مزدک و ارتباط احتمالی آن با *Μαρδοχαῖος* قبل نقل شد. این ارتباط غلط است، ولی باید دید که چگونه چنین نتیجه‌ای حاصل شده است. این موضوع ناشی از یک غلط املایی در یکی از مآخذ است؛ البته امکان احتمال دیگری نیز وجود دارد. ممکنست نام «مردک» Mardak، با توجه به آن دسته از واژه‌های فارسی میانه مختوم به ak - که الزاماً مصغر نیستند (و نیز با توجه به آنچه که در زبانهای مجاور میتوان یافت، مثلاً در عبری *ganzak* بمعنی «خزینه»، کتاب اول تواریخ ایام، ب ۲۸، ف ۱۱)، از لحاظ صورت آوایی درگزارش فارسی تحت تأثیر اسم سامی Marduk و فعل «مارد» بمعنی «او مغور و سرکش بود، او قیام کرد» قرار گرفته باشد<sup>۱۲</sup>. در باره نفوذ زبان سامی براین تسمیه و بخصوص تأثیر آن بر تحریف‌های غیر عادی که صورت گرفته است، باید تردیدی بخود راه داد. در *تلמוד* و *جاهای* دیگر نیز صدها مثال وجود دارد. البته این امکان نیز فقط یک حدس است. طبری، همانطور که دیدیم، زادگاه مزدک را مذریه در کنار دجله دانسته است<sup>۱۳</sup>. ساکنین این ناحیه را بدون تردید اقوام مختلفی تشکیل میداده‌اند که بیشتر سامی بوده‌اند تا ایرانی. «کریستن‌سن» که ایرانی بودن مزدک را بدون کوچکترین تردیدی پذیرفته است،

در ضمن گزارش طبری یادآور میشود که ایرانیان از مدت‌ها پیش در این محل سکونت داشته‌اند<sup>۱۴</sup>. این مطلب ممکنست تحت شرایط خاصی برای بررسی ما بی‌اهمیت باشد.

محیطی که مردم سامی، ایرانی و شاید هم اقوام دیگری در آن زندگی می‌سکرند، برای شناخت ماهیت بسیاری عقاید، همانطور که دیده شد، نقش کاملاً تعیین‌کننده‌ای را دارد. یهودیان در شهرهای کنار دجله از نفوذ معنوی و اقتصادی فراوانی برخوردار بودند و مطالعات تلمودی و رفاه اقتصادی در آنهنگام بحداصلی شکوفایی خود رسانیده بود. ثروت و قدرت اقتصادی و فقر و مسکنست در جوار یکدیگر به حیات خود ادامه میدادند. در تلمود، بخصوص در تعالیم و دستورات اجتماعی آن، اغلب به انعکاسی از این تضادها بر می‌خوردیم. بنابراین هیچ‌جای تعجب نیست که از یک چنین محیط پیامبری برخاسته باشد که بیشتر به فکر مسائل اجتماعی بوده و تحت تأثیر افکار متباین بسیاری قرار داشته که این نواحی را به جنب و جوش درآورده بوده است. آری، جای هیچ‌گونه شکفتی نیست اگر این مرد، یعنی مزدک، یک فرد سامی یا حتی یهودی بوده باشد که به آینین مغان گردیده است. تعجب آور نیست اگر لااقل نام «مزدک» سامی باشد.

جدیداً «آلتهیم» درباره زادگاه مزدک حدس دیگری زده است<sup>۱۵</sup>. محقق مذکور با توجه به اینکه مردک، والاترین وجود نیکی را با عنوان «خسر و نشان میدهد»، چنین حدس زده است که مزدک از یک عنوان خوارزمی الصل برای نمایاندن ذات الهی استفاده کرده است<sup>۱۶</sup>. بنابراین ممکن است که مزدک خود نیز از اهالی خوارزم و یا یکی از استانهای مجاور این سرزمین بوده باشد. با توجه به آنچه گذشت، «آلتهیم» نام «مدربه» و یا بعبارت بهتر، صورت مکتوب فارسی میانه آنرا تصحیح می‌کند تا قرائت احتمالاً بهتر دیگری را بدهد. واژه عربی «مدربه» بمعنی «آلتهیم» در فارسی میانه بصورت ~~معلم~~<sup>۱۷</sup> نوشته میشود که میتوان با یک تصحیح جزیی آنرا بصورت ~~معلم~~<sup>۱۸</sup> درآورد و «مرغاب» (صورت مکتوب mwrgsb) خواند<sup>۱۹</sup>.

ولی این امر، بنظر من، تصحیح جسورانه‌ایست. در اینجا منظور ناحیهٔ مرزی میان خراسان و سغد است. پاره‌ای از گزارشات نویسنده‌گان ایرانی و عرب این حدس «آلتهیم» را تا حدودی تقویت میکنند. بلعمی مزدک را از اهالی نیشابور دانسته و بیرونی زادگاه او را نسا واقع در سرزمین پارت نوشته است («زاده‌نو» نام این محل را نسا خوانده است؛ این امر ناشی از اشتباه کردن زادگاه مزدک با محل تولد زدشت بن خرکان، یعنی فسا واقع در فارس است). از آنجا که شهرهای نسا، نیشابور و مرغاب در یک منطقهٔ واحد قرار گرفته‌اند، «آلتهیم» تصور میکند که نظریه‌اش مبنی بر اینکه مزدک منشأ ایرانی شرقی داشته است، باید مقرن به صحت باشد. اگرچه این حدس او تیز بینانه است ولی نمیتوان آنرا تصدیق نمود. در نقشهٔ ایران بارها به نام مرغاب بر میخوریم. در فارس، در نزدیکی خرابه‌های مشهور پاسارگاد، شهر کوچکی به نام مرغاب وجود دارد که در عین حال مرکز ناحیهٔ «مشهد مادر سلیمان» نیز بشمار می‌رود. در شرق نیز شهر دیگری بنام «بالامر غاب» در کنار رودخانهٔ مرغاب و در شمال شرقی هرات وجود دارد. شهر دیگری نیز بنام «فشلاق مرغاب» در ناحیهٔ «بدخشان علیا» واقع در جمهوری تاجیکستان امروزی وجود دارد که در کنار رودخانهٔ مرغاب واقع شده و در ۲۲۵ کیلومتری شمال-شرقی شرق مرکز این ناحیه موسوم به «خرق» قرار گرفته است. یاقوت شهرهای دیگری را نیز با این نام ذکر کرده است. وی یکی از این شهرها را «مرغاب» (ج ۴، ۴۹۹، س ۳ و بعداز آن) و دیگری را «مرغان» (ج ۴، ص ۴۹۹، س ۲۰) ضبط کرده است. بنا به قول ابن رسته شهری نیز بنام «مرغان» میان هرات و زرنج وجود داشته است (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۹۷). اشتقاد *marg, mary* روشن نیست. نام یکی از شهرهایی که قبل از ایران تعلق داشته و امروزه در خاک اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار گفته است، در فارسی نو «مر» و در فارسی میانه بصورت Marv (صورت مکتوبش Mlww، و دیودات، ب ۱، ف ۶ و ۸) است<sup>۱۸</sup>. این نام از صورت ایرانی باستان- *margu* آمده است. از لحاظ ریشه‌شناسی، واژهٔ معادل Marv در اوستا

«مرغا» بمعنی «مرغ، مرغار» است<sup>۲۰</sup>. این شهر بنا بر خصوصیات زمین‌های اطراف و اکنافش «مرو» نامیده شده است. بنابراین Margu که یونانیان آنرا Margiane نامیده‌اند، بمعنی ناحیه‌ایست سرشار از چمنزارها و دشت‌ها<sup>۲۱</sup>.

«آلتهیم» روشن نمی‌کند که مقصودش کدام «مرغاب» است. ظاهراً ممکنست مقصودش «بالامر غاب» در کنار رودخانهٔ مرغاب باشد که در زمان ساسانیان «مر و رود» نام داشته است (بنابر قول «مینورسکی» V. Minorsky). البته این امکان نیز وجود دارد که مقصود او مرغاب واقع در فارس بوده باشد، زیرا همانطور که در یکی از گزارشات فوق‌الذکر نقل شد، هزدگ از اهالی استخر بوده است. شاید سنت‌هایی نیز وجود داشته که مزدگ را متولد فسا میدانسته است و بعدها بخطا آنرا بصورت نسا تصحیح کرده‌اند. مع‌الوصف برای من روشن نیست که نام «مرغاب» واقع در فارس در زمان ساسانیان هم‌چنین بوده باشد. تصحیح «آلتهیم» از نظر صورت مکتوب نیز چندان قابل اطمینان نیست. نام فارسی میانهٔ رودخانهٔ مرغاب، بنابرگواهی مآخذ ارمنی، مرگ رود بوده است. در فارسی نو صورت «مرغاب»، مرغ - آب، وجود دارد؛ در فرهنگ جغرافیایی یاقوت نام این رود فقط بصورت «مرغاب» ذکر شده است<sup>۲۲</sup>. بهر حال صورت مرغاب (بضم میم)، جدیدتر از مرغاب (بفتح میم) است. بنابراین اینجا نسب تصحیح صورت عربی «مدربه» MDRYH را به «مرغاب» MWRGAB توصیه نمی‌کند. با توجه به املاء فارسی میانهٔ «مرو» MLWW، هرگز نمیتوان صورت MWRG را جانشین (MLG = MRG) کرد. سرانجام باید این نکته نیز افزوده گردد که ایرانیان در زمان ساسانیان واژه‌ای را که برای مفهوم «آب» بکار می‌برده‌اند، یا بنابر صورت ملفوظش AP (نه بصورت ABI) و یا بصورت هنوارش MYA مینوشتند. لذا باید این صورت جانشین شده بشکل MLGAP و یا MLGMYA نوشته شده باشد<sup>۲۳</sup>.

درباره نام «المدریه» یا «المذریه» و یا هر صورت دیگری که باید خوانده شود، می‌خواهم اضافه کنم که در شاهنشاهی ساسانیان شهرهای متعددی وجود داشت

که به نامها بی شبهه و یا احتمالاً خویشاوند با این نام خوانده می‌شدند. در ماد شهری بنام «مذران» وجود داشت که همان «مندر آباد» امروزه، واقع در جنوب غربی همدان، (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۸). یکی از مهمترین شهرهای میشان «المدار» نام داشت (همانجا، ص ۴۱). در تخارستان، بفاصلهٔ شش منزل از جنوب بلخ، در سر راه با میان شهری بنام «مذر» قرار گرفته است (همانجا، ص ۲۱۸). اگر صورت مکتوب «المذریه» که در تاریخ طبری آمده است، غلط باشد، میتوان یکی از این شهرها را محل مورد نظر دانست. ولی در اینصورت هم مشکل بتوان به یک نتیجهٔ رضایت‌بخش دست یافت.

ایرانشنازان تا حال بدون کوچکترین تردید مزدک را از نظر قومی ایرانی الاصل دانسته‌اند. در عبارتی که قبل از «کریستن سن» نقل شد، این امر بچشم می‌خورد: «...معذلك نام مزدک ایرانی است...». چه چیز مارا وادر میکند که مزدک را ایرانی الاصل بدانیم؟ اگر درست دقت کنیم، هیچ چیز. مزدک از جمله رعایای شاه ایران بود؛ بله، او خدمتکزار شاه نیز بود؛ این امر حقیقت دارد، ولی در واقع تمام افراد ایرانی و غیر ایرانی که در قلمرو شاهنشاهی ایران بسر میبردند، چنین حالی را داشتند. ثانیاً، در هیچ یک از متون ملیت دیگری به مزدک نسبت داده نشده است – به استثنای روایت داراب هرمزیار که مزدک را هندی دانسته است. این بدان معنی نیست که مزدک نمیتوانسته است احتمالاً به قوم دیگری تعلق داشته باشد. او در ایران و حتی در دربار ایران فعالیت میکرد و بدین جهت یک فرد ایرانی بشمار میرفت. علت اینکه در خصوص منشأ مزدک هیچ‌گونه شک و تردیدی ابراز نشده، آنست که وی برای حمایت از تعالیم خود مطالب کتب مقدس دینی مغافن را به کمک گرفته و از همین‌رو بعنوان یک مطلع بر جسته در امور دینی زردشتی و بعنوان یک ایرانی الاصل تلقی شده است. نام مزدک طین کاملاً ایرانی دارد. «یوستی» این نام را بدون اشکال و واهمه‌ای در کتاب خود موسوم به نامنامهٔ ایرانی وارد کرده است.<sup>۳۳</sup>. مع الوصف بعقیدهٔ من در مطالبی که «یوستی» گردآورده، نکات مبهم بسیاری وجود

دارد. صورت «مز کس» Mazakes در کتاب «آریانوس» ممکن است در واقع بهیک صورت ایرانی باستان-*Mazdaka* برگردد، زیرا حرف یو ناقی گُ اغلب برای دگر نویسی گروه آوایی zd در واژه‌های ییگانه بکار رفته است. مثالهایی از قرن چهارم پیش از میلاد ممکنست این مطلب را روشن کند. برای نمونه در میان سالهای ۳۶۲-۳۲۸ پیش از میلاد، ساتراپ کلیکیه و سودیه که بابل را به اسکندر کبیر تسلیم کرد و عنوان ساتراپ آن ناحیه انتخاب گردید، شخصی بود بنام «مزیوس» Mazaios. وی دستور داد در کلیکیه سکه‌هایی بنامش (MZDY = *Mazdai*) ضرب کردند. او در روی یکی از سکه‌ها خویشتن را با عنوان ساتراپ عور نهر، سرزمین‌های شرق فرات، نامیده است<sup>۲۴</sup>. «یوستی» این نام را مشتق از «مزد- ذات» میداند؛ ولی این اشتقاق خالی از اشکال نیست. این واژه عنوان اسم خاص نیست و در اوستا فقط عنوان یک صفت هر کب بصورت «مزد- ذات» آمده است. این واژه در ایرانی میانه باید بصورت «مزد- ذات»، مزدان، مزدیاز درآید؛ نظیر «سپنتو. ذات، سپنتو. ذات» که در فارسی میانه بشکل «سپندزاد، سپندیاز» و در فارسی نو بصورت «اسپندیاز» (علاوه بر صورت «اسپندیار» و مغرب «اسفندیار») در میاید<sup>۲۵</sup>.

اینک نامهای Mazakos و Mazaios را چگونه باید تفسیر کرد؟ آیا لزومی دارد که آنها را مربوط به «مزد- ذات» بدانیم؛ اگرچه در جزء اول این نامها maza- بچشم میخورد که میتوان آنرا به *mazda*- ایرانی تعبیر کرد و چنین حدس زد که آنها مربوط به ترکیبات فارسی باستان- *mazda-ra* *mazda-ya* *mazda-ka-*، (البته با معانی نامشخص) هستند، ولی اصولاً دلایل محکمی هبئی بر ایرانی بودن صاحبان این نامها در دست نیست. ممکن است این اشخاص غیر ایرانی، حتی سامی، بوده باشند. حالا فرض کنیم که این افراد واقعاً ایرانی‌الاصل و حتی از متشخصین ایرانی بوده‌اند. در این صورت احتمال بسیار دارد (برای قرن چهارم پیش از میلاد بسیار محتمل است) که نام آنان بشیوه فارسی میانه، یعنی با افزودن پسوندهای K- و ay- به ماده کوتاه شده- *mazd*، ساخته شده باشند<sup>۲۶</sup>.

از تعمقات فوق الذکر چنین نتیجه میشود که ممکنست نام «مزدک» لقب خودمانی و تصفیری باشد که از یک صورت طویل‌تر ایرانی باستان مثل «مزد- ذات» آمده است. ولی ابداً چنین فرضی لازم نیست. «مزدک» بعنوان یک اسم ایرانی از صورت کهنه‌تر – mazdaka با حذف مصوت پایانی (مانند bandak از صورت – bandaka) که امر معمولی بوده، بوجود آمده است. مع الوصف در هیچ جا دیده نشده است که اسمی نوع «مزداه» بوسیله پسوند -ka – گسترش یافته باشد، بدین جهت بنظر اینجانب ممکنست که این صورت ابتدا در دوره فارسی میانه با افزایش غیر عالمانه پسوند ak – به ماده – mazd بوجود آمده باشد. خود واژه – mazd در جایی نیامده است – به استثنای ترکیب قدیمی «اوهر مزد» که برگردان نام قدیمی خداوند «اهور مزدah» است. مشکل بزرگتر تعیین معنی این واژه است. آنطور که «زالمان» C. Salemann مینویسد<sup>۳۷</sup>، پسوند ak – گاهی اسم مصغر، گاه صفت (از واژه‌های مرکب) و گاهی نیز اسم آلت (از ماده مضارع) می‌سازد. دو مورد اخیر برای واژه مورد بحث غیر ممکن است، زیرا – mazd نه مرکب است و نه ماده مضارع. مورد اول نیز تصورش مشکل است، زیرا در اینصورت معنی این نام «مزد کوچک» و یا حداقل «عزد – عزیز» می‌شود. ولی mazd هیچ‌گاه مستقل‌لا نیامده است و اینجانب جرأت چنین جساری را نیز ندارد که آنرا صورت کوناه شده «او هرمزد» بداند<sup>۳۸</sup>. بعلاوه امکان دارد که صورت خودمانی و تصفیری Mazbya در اوایل عهد ساسانیان بیشتر بصورت «مزدویه» (این نحوه ساختمان معمول بوده است) بوده باشد.

نظر به امکان اینکه مزدک از یک ناحیه نیمه ایرانی شده، یا بیشتر سامی، آمده و ایرانی‌الاصل نبوده باشد. میتوان نام وی را سامی نیز پنداشت. آن‌ممکنست این نام سامی باشد؟ بله، این امکان وجود دارد. همراه با صورت «مردک» که در بالا راجع به آن بحث شد و البته بعنوان یک صورت کاملاً جدی نقی نگردید، دو صورت دیگر از این نام وجود دارد که هر دو با «ز» نوشته می‌شود: مزدک، مزدیک

این صورت‌ها بشكل مختوم به «ق» نیز نوشته شده‌اند: مزدق، مزدیق. این نام در عربی بکوش ییگانه است و بهمین جهت آنرا Diptoton میدانند.<sup>۲۹</sup> اگر این نام را صورت ساخته شده (he'emannisch) بر وزن «مقتل» (مفعل) بدانیم، آنوقت به یک شکل سامی برمیخوردیم. در این صورت ریشه «زدق» است و «م» پیشوند. در مورد ریشه «زدق» فقط میتوان گفت که این ریشه در سریانی بعنوان صورت خاصی از ریشه مشترک سامی «صدق» بمعنی «راست و درست بودن» ظاهر میشود.<sup>۳۰</sup> این فعل در سریانی در باب دوم بمعنی «توجیه کردن» (Zaddeq) است و صفت‌گذشته‌اش در باب چهارم (افعل) بصورت «مزدق» mazdeq درمیاید.

اینکه بصورت دیگری اشاره کنیم که در متون فارسی میانه بشكل «مزدیک» آمده و در کتاب «اوی خیوس» وجاهاي دیگر بصورت «مزدیق» دیده میشود. معادل این نام در گویش‌های سامی «صدقیق» است.<sup>۳۱</sup> این واژه مطمئناً در بعضی از مناطقی که در محدوده زبانهای سامی قرار گرفته بودند، بصورت «مزدیق» تلفظ میشده است.<sup>۳۲</sup> بیشتر امکان دارد که این واژه، هنگامیکه به زبانهای ایرانی وارد شده، در ایران با «زد» zd تلفظ شده باشد، زیرا گروه «زد» در زبانهای ایرانی بسیار معمول بوده است. البته غیر ممکن نیست که صورت «مزدیق» (در وهمن یشت، بنده هش بزرگ و در کتاب «اوی خیوس») صورت اصلی و اصیل بوده باشد. صورت «مزدیک» احتمال دارد بعدها به قیاس با واژه‌های مختوم به -ak ساخته شده باشد. بخصوص باید مذکور شد که صورت «صدقیق» بجهت معنی که این واژه دربردارد، از صورت دیگری که نام ایرانی از آن فرض گرفته شده، مناسب‌تر است. معنی این واژه چنین است: «کسی که شخصی را بر حق بدارد یا بر مدعیات فردی صحه نهد؛ کسی که حق را به شخصی بدهد که نیازمند آنست و با در حقانیت وی جای تردید است». با توجه بدین مفهوم قسمت‌هایی از ادبیات رسانیون که پیش از این ذکر ش گذشت، به ذهن انسان خطور میکند (خداآن دیز وقتی جان پادشاهی چون یوشیارا که همیشه با ایمان و شایسته بوده است میگیرد، باید این عمل خود را

برای مردمان از نظر عاطفی بنوعی توجیه کند). دیگر اینکه عادل کسی است که بهینوایان صدقه دهد و روزی رساند، یعنی سهم عادلانه‌ای از ثروتش را باینکار اختصاص دهد. صدقه در دنیای قدیم ابدآ امر توهین آمیزی نبوده است. برای بینوایان دریافت صدقه یک امر بدیهی بوده و حتی دستور شرعی وجود داشته که ثروتمندان را موظف به پرداخت آن میکرده است. بهمین جهت است که «صدقه» در زبانهای سامی با «صدق» هم‌ریشه است.<sup>۳۲</sup> در اینصورت نام مزدک منشأ سامی دارد و بیشتر بنظر میرسد که یک لقب بوده باشد.<sup>۳۳</sup> شخصی که این لقب را داشته، تحت نام اصلی خودش معروف نبوده است. شاید بتوان گفت که این واژه احتمالاً بصورت یک عنوان بوده و یا به‌شکل نشانه‌ای برای معتقدین بدین جنبش و پیروان آن بکار میرفته است. بنظر اینجانب این حدس بسیار مناسب است که «مزدک» عنوان پیشوای این فرقه بوده باشد و «مزدک»‌های بسیاری موجود بوده باشند. ابن نديم در الفهرست عملاً از دو مزدک يـاد میکند.<sup>۳۴</sup> وی دو مزدک قدیم و آخر را از یـیـگـر تمیز میدهد. اینک این سؤال پیش میاید که مزدک قدیم چه کسی بوده است و مراد از مزدک آخر کیست. اینجانب معتقد است که شخص نخست احتمالاً زردشت پسر خرک؛ بنیانگذار اصلی این فرقه بوده و شخص دیگر همان مزدک اصلی، پسر بامداد بوده است که خسروی اول وی را به‌هلاکت رساند. اگر این احتمال را پیذیریم که «مزدک» در اصل فقط یک عنوان سامی‌الاصل برای پیشوای این فرقه (و یا عنوانی برای کلیه پیروان این فرقه) بوده، آنوقت سؤال دیگری پیش میاید و آن اینکه نام اصلی مزدک آخر چه بوده است. پی بردن به‌این نام غیرممکن است، مگر آنکه بخواهیم صورتهای یونانی Indazaros و mrzyq را که «مالاـس» و «تـئـفـانـس» ضبط کرده‌اند، نام اصلی این شخص بدانیم.<sup>۳۵</sup>

ولی صورت دیگری را هم که او تی خیوس اسکندرانی نوشته، یعنی آن صورتی که «شیخو» در چاپ خود درج کرده است، میتوان بنحو مطلوبی تفسیر نمود. این صورت همان «مزدیق» (صورت مكتوب آن mrzyq) است که در بالا از

آن صحبت شد<sup>۳۷</sup>. صودت مذکور را میتوان باسانی از طریق زبانهای ایرانی تفسیر کرد. نام مورد نظر از اسم marz که در فارسی میانه «مالش، همخوابگی» معنی میدهد، مشتق شده است<sup>۳۸</sup>. این واژه دارای مفهوم دوپهلو و اهانتآمیزی بوده و تقریباً همانند واژه‌های فرانسوی bougre و roué است. شاید این اسم در زمان تبلیغات گسترده ضد مزدکی پس از مرگ مزدک در مجتمع مرتاجع ایرانی، به تقلید از نام مزدیق، بوجود آمده باشد. تفسیر دیگر اینکه ممکن است این نام ترجمه عربی از یک نام ایرانی باشد که امروزه برای ما ناشناخته است و به کسانی اطلاق میشده که همنوعان خود را با خیرات و مبرات به تقدیر الهی خشنود میکردن<sup>۳۹</sup>. اگر این امکان را در نظر بگیریم که نام مزدک سامی بوده و همچون یک عنوان سامی‌الاصل در یک محیط مشخص اجتماعی بکار میرفته است، در آن صودت میتوان منشاً ایرانی نام پدر مزدک، یعنی «بامداد» (آنطور که اکثر مآخذ ضبط کرده‌اند) را نیز مشکوک دانست. این نام بعنوان اسم عام، همانطور که گفته شد، بمعنی «سحر» است و در فارسی میانه و نو نیز بهمین مفهوم بکار رفته است؛ ولی بسیار احتمال دارد که این نام ترجمه فارسی یک اصطلاح آرامی باشد. بلاشبک تصوری که بر اثر ظهور چنین پیامبری میان مردم رایج گردیده بود، در این ترجمه بی تأثیر نبوده است – پیامبری که به مقابله با نظام اجتماعی حاکم و سازمانهای اصلی آن برخاسته بود. مزدک با یک برنامه‌ای قیام کرد که مداخلات و اقدامات عملی در سازمانهای اجتماعی را در تعقیب داشت. نقل قول مهمی از کتاب دیسناد به ما ثابت میکند که میتوانسته‌اند ثروتمندان را مجبور به دستگیری و حمایت از بینوایان بنمایند و قانون نیز براین اجراء صحه می‌گذاشته و آنرا تحکیم و تضمین میکرده است. تردیدی نیست که این امر برای ثروتمندان و کسانی‌که از طریق صناعت و تجارت ثروت سرشاری بدست آورده بودند، بسیار ناخوشایند بود. در این مورد تنها به یک محیط ایرانی باید فکر کرد، بلکه سامی‌هارا نیز باید در نظر گرفت، بخصوص یهودیانی که در شهرها و روستاهای عراق، مادو خوزستان زندگی میکردند. یعنی

همانجایی که زادگاه مزدک بود، همانجایی که تعالیم‌ش بشدت گسترش یافت و پس از مصایبی که بزیسر افراد این فرقه آمد، باقی مانده پیروانش مخفیانه به آین خود ادامه دادند. مزدک بدون تردید در نظر داشت که از طریق وارد آوردن فشار بر طبقات ثروتمند صورت قازه‌ای از حق ارتقا، یعنی وظیفه فرد دربرابر جمع، را بوجود آورد<sup>۴۰</sup>.

تعجبی نیست که مساعی مزدک بمنظور کسب اعتبار بی‌ای این جنبش ملی، از همان آغاز، یعنی پس از آنکه مردم ابیارها را غارت کرده بر ضد جوامع مرفه و ثروتمند جبهه خصمانه‌ای بخود گرفتند، موجب پیدایش نگرانی و مقاومت در میان طبقات ثروتمند مناطقی گردید که بیشتر اهالی آن سامی بودند. بنا بر این احتمال می‌رود که مردم، در یک محیط سامی، برای مزدک نامی برگزیده باشند که بسحوی گویای مفهوم واژه Angaria بوده است.

بحد کافی به مفهوم این اصطلاح در تلمود و متون سریانی اشاره کردیم. در تلمود بابلی و در ترجمة آرامی عهد عتیق به فعل «شحر» (باب چهارم) بر می‌خوریم که در «پعل» بمعنی «شخصی را آزاد اعلام کردن، چیزی را بدون مالک اعلام کردن، چیزی را ضبط کردن، مجبور ساختن به انجام خدمات عمومی» است. در متون سریانی واژه «شحر» (باب سوم) در «پعل» در برابر واژه یونانی οPerarius ضبط شده است<sup>۴۱</sup>. موارد دیگری نیز در ترجمة آرامی عهد عتیق معنی این واژه را روشن می‌کند: سفر اعداد، ب ۱۶، ف ۱۵ و کتاب اول شموییل، ب ۱۲، ف ۳۲<sup>۴۲</sup>. در تلمود بابلی در برآخوث، ۶، ۵، ۲، آنجا که ربی یهوشوع پسر ربی حنینا برای قیصر روم شرح میدهد که وی چه چیز درخواب خواهد دید، این واژه بچشم می‌خورد. ربی به قیصر می‌گوید که درخواب چنین خواهد دید که ایرانیان او را به کار کردن مجبور ساخته، اموالش را غارت می‌کنند و حیوانات زشت رویی را با چوب‌دسته‌ای زرین به پاسبانی او می‌کمارند<sup>۴۳</sup>. چنین میتوان پنداشت که در یک محیط

سامی، بویژه در یک محیط یهودی، به مزدک لقب «بر شحورتا» بمعنی «کسی که مردم را به انجام خدمات مجبور می‌سازد و در ضمن اموال را ضبط می‌کند و خلع ید می‌نماید» داده باشند. شاید در این مورد نیز نظر مردم متوجه این نکته بوده است که مزدک حقوق طبیعی انسانها را اشاعه میداده و همانطور که از تاریخ ابوالفدا میدانیم، همواره با دلایلی از کتاب مقدس به دفاع از نظریات خود میپرداخته است. بنابراین ممکنست اصطلاح «شحورتا» در اینجا نیز دارای نقشی باشد.<sup>۴۴</sup>

ولی هنوز همه چیز گفته نشده است. خصوصیات کلی این زمان، یعنی تعقیب پیروان ادیان غیررسمی (بخصوص یهودیان)، گرسنگی، فلاکت، خشکسالی، شکست فاجعه آمیز ایرانیان از هیاطله و ظهور پیامبری که با تعالیم خود پایه‌های اساسی اجتماع آن زمان را از بن برآورد اخた، روحیه پیشگویانه‌ای را در جامعه یهود بیدار کرد. یکی از داستانهای تلمود<sup>۴۵</sup> گواه بر این امر است. در این داستان آمده است که شخصی بعنوان یک سرباز حرفه‌ای به سپاه ایران می‌پیوندد و در خزانه ایران طوماری بخط «کوادرات» و بزبان عبری پیدا می‌کند که در روی آن نوشته شده است: «چهار هزار و دویست و نواد و یک سال پس از آفرینش جهان، دنیا یتیم خواهد شد. نبردهایی با اژدهاهای دریایی در خواهد گرفت و جنگ یاجوج و مأجوج بوقوع خواهد پیوست و سپس زمان رستگاری فرا خواهد رسید. آنگاه پس از هفت هزار سال آن مرد مقدس که رحمت خداوند بر او باد، جهان را از نو پیا خواهد داشت». «فونک» این مطلب را با انتظار آخر زمان، آغاز زمان رستگاری و سلطنت مجدد قباد بکمک هیاطله که بصورت یاجوج و مأجوج از آنها نام برده شده است، مربوط می‌سازد.<sup>۴۶</sup> تعجب آور نیست که در چنین اوضاعی امیدواری یهودیان به آخر زمان قوت می‌گیرد. وضع غیرعادی شده بود. ایران زیر فشار برابرها وضع متزلزلی داشت، ملل آسیای میانه حالا باید بود شهریاری که داڑای «فر مقدس پادشاهان» بود، وارد میدان می‌شدند. «فونک» در اینباره هینویسد: «ایران به اعلاء درجه سقوط رسیده بود».<sup>۴۷</sup> بدیهیست بی نظمی‌های مزدک «بر شحورتا»، بعنوان یک

فرد جبار و ضبط‌کننده اموال ثروتمندان، یهودیان را مجدداً بهیاد همان سمبیلی میانداخت. که اشیادر عهد عتیق جباران و ستمکاران کلیه اقوام مجاور را بدان نامیده بود. اکد، سرزمین ثروتمند و مغروزی که خدایان گوناگون داشت و به تقدیر ستارگان سخت پای بند بود، در آنجا بصورت ستاره زهره یا پسر سحر نامیده شده است که از آسمان بر تمام امتهای نازل گردید تا آنرا به عذاب والم دچار سازد – درست همانند اهریمن که بنابر سنت فارسی میانه، از آسمان بر روی زمین افکنده شد تا زمین را با پلیدیهای خویش آلوده سازد و در روی زمین نبردمداومی را بر ضد او رمزد پی گیرشود. ایات اشعیای نبی چنین است:

چگونه از آسمان افتاده‌ای،

ای «لوسیفر»، پسر سحر؟

تو به زمین افکنده شده‌ای،

ای که با امتهای کار میکنی<sup>۴۸</sup>.

بنابراین ممکنست که مزدک به عنوان یک پیامبر دروغین آرامی‌الاصل بر جامعه یهود ظاهر شده باشد – پیامبر پلید و کافری که اساس اجتماعات و خانواده‌ها را برهم ریخت و مکنت و حقوق انسانها را نابود ساخت؛ همچون شیطان جسمیت یافته‌ای که به روی زمین نازل گردید تا یهودیان و اقوام دیگر را به عذاب و الم دچار سازد. واژه «بن – شاحر» چیزی جز همان «بامدادان» فارسی یعنی پسر بامداد یا پسر سحر نیست. این نام یهودی که به دشمنان قوم یهود اطلاق گردیده، در سنت فارسی قرض گرفته شده و بصورت تحت‌اللفظی ترجمه شده است. البته این نکته فقط ثابت میکند که نام مزدک منشأ دیگری دارد و ممکنست سامی‌الاصل باشد. نکته دیگر اینکه این نام بصورت عنوان یا لقبی بکار میرفته است؛ این امر احتمالاً با محیط زادگاه وی نیز تناسب کاملی دارد. باید توجه داشت که مطالب مذکور بهیچ وجه دلیلی بر تعلق مزدک و خانواده‌اش به قوم بخصوصی نیست. مزدک را میتوان شخص ایرانی‌الاصلی دانست که دشمنانش این اسم بتوت تحفیر آمیز و

«شیطانی» را به او دادند، در حالیکه خود وی و پیر و انش خویشن را عضو فرقه‌ای موسوم به مزدق (یا «مزدق» و یا «مزدیق») بمعنی «توجیه‌کننده» (سازمانهای اجتماعی خاصی) مینامیدند. این مطلب نیز قابل تعمق است که آیا مزدک با یهودیت و تعالیمش در ارتباط بوده است یا نه. قراینه در دست است که وجود این ارتباط را ثابت می‌کند. نخست آنکه در سیاست‌نامه آمده است که مزدک ظهور اصلاح طلبانه خود را با ظهور پیامبران بنی اسرائیل بهنگامیکه این قوم فرامین تورات را ترک کرده بودند، مقایسه کرده است. البته نمیتوان مطمئن بود که این فکر از خود خواجه نظام‌الملک بوده باشد. شاید وی خواسته است با نشان دادن داش و اطلاعات خویشن درباره مناسبات دینی پیش از اسلام به خوانندگان خود فخر فرودش. ابوالفدا نیز هینویسد که مزدک پس از آنکه موقعیت پیامبری خود را مستحکم کرد، به تبلیغ مشترک بودن ثروت و زنان پرداخت؛ دلیل مزدک این بود که همه مردم با توجه به نیاکان بزرگشان، آدم و حوا، با یکدیگر برادرند. احتمال دارد که مأخذ مورد استفاده ابوالفدا اسماعیل اصلی سنت فارسی را به نامهای سنت یهودی ترجمه کرده باشد. نامهای یهودی به سنت اسلامی نیز وارد شده‌اند. ولی این اشارات نمیتواند مستقیماً از مأخذ یهودی ناشی شده باشد (اگر اصولاً مزدک چنین مطالبی را موکداً موعظه کرده باشد) این تأثیر را باید از مأخذ مندایی (یا بهتر بگوییم، مأخذ بپیستی بابلی) دانست، زیرا نام این نخستین زوج انسانی در گذرای مندایی نیز چندین بار ذکر می‌شود. سرانجام «فونک» چنین حدس میزند که یهودیان احتمالاً در برخی مناطق تبلیغات مزدکی را پذیرفته بوده‌اند. بعيد نیست که یهودیان بمنظور مقاومت مخفیانه بر ضد دولتها بی‌که آنان را تحت تعقیبات دینی فرار میدادند (لااقل در بعضی مناطق و در اوایل بروز نهضت مودناظر) با این جنبش انقلابی همراهی کرده باشند، ولی در آخر کار نتایج حاصل از نظام مالی جدید و موقعیت زنان در اجتماع مورد تأیید آنان قرار نگرفته باشد.<sup>۴۹</sup>

## حوالشی

- ۱- طبری = نولدکه، ص ۱۵۳، س ۱۲ تا ص ۱۵۵، س ۱.
- ۲- واژه «منافق» در تاریخ اسلام بمعنی مردیست که چون حادثه‌ای بوقوع میپیوند، جبهه مبهمی بخود میگیرد و آنقدر انتظار میکشد تا آن واقعه به پایان رسد و آنوقت جبهه خود را انتخاب می‌نماید. ولی این واژه در فارسی بمعنی «بی‌ایمان، کافر، ملحد» نیز هست. در مقدمه روایت فارسی نوی «ارتاك وراز نامك» که به برخی دشمنان دین اشاره شده است، به این واژه برمیخوریم. «مانی» نیز در کتاب عربی وقایع نسطوری nestorian. Chronik Patrologia orientalis، ج ۵، ص ۲۹۶، س ۱، «منافق» نامیده شده است.
- ۳- واضح است که پاره‌ای از حروف این اسم توسط نسخه برداران تحریف شده است: زرادشت - ورانست.
- ۴- در تاریخ «یوشع»، ج. مارتین، بند ۲۵، ص XXI ترجمه؛ چنین آمده است: «چون (آناستازیوس) سخنان غرورآمیز وی را شنید و از عادات ناپسندش (=عادات قباد) آگاهی یافت و دانست که وی زندقه پلید مکتب مغان، یعنی زندقه زردشتگان را از سرگرفته است - که مشترک بودن زنان را تعلیم میداد و میگفت هر کس با هر که مایل است، میتواند رابطه برقرار کند، درخواست قرضش را رد کرد»، قباد از قصر تقاضای قرض کرد ولی سودی نداشت. پاره‌ای از این اصطلاحات حایز اهمیتند. این «زندقه پلید» گویا از مکتب مغان، یعنی از آین مزدابرستی، مشتق شده است. برای این ادعا دلیلی وجود ندارد. نام زردشتگان (زردشتگانیه) از زردشته(لک) است، ولی معلوم نیست که آیا این نام به زردشت پسر خرک مربوط میشود و یا آنطور که از عبارت فوق درباره منشأ مغانی این زندقه میتوان مصادف کرد، منظور همان زردشت پیامبر است. بهتر آنست، مطالعی را که در اینجا درباره «مکتب مغان» آمده است بدین صورت تفسیر کرد که این «زندقه پلید» در جامعه متره و یکنیست مغان تنها بعنوان یک بدعت کفرآمیز ظاهر گردید، زیرا این بدعت بجهت ماهیت تاریخی و نحوه ظهورش یادآور «زندقه» بود. بعبارت دیگر توجیه مطلب فوق امری مشکل است.
- ۵- هوتسما، ج ۱، ص ۱۸۵، کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۲۶ و بعد از آن: خسرو انوشیروان پس از جلوس به تخت سلطنت مزدک را که میگفت همه مردم نسبت به اموال و زنان حقوق مساوی دارند، بکشت و زرادشت پسر خرک را نیز به قتل رساند، زیرا او بدعتی در دین زردشت آورده بود. ولی پیروان این هردو شخص را به هلاکت رساند.
- ۶- کریستن سن، ایران در....، ج ۱، ص ۳۳۳، ذ ۳.
- ۷- ر. ک. پوش، مکتب مانی، پاریس ۱۹۴۹، ص ۱۴۳، ذ ۲۳۷.
- ۸- اسم «بامداد» که صورت مکتوب فارسی میانه آن b'md't است، در اصل بمعنی «سحر» است و در فارسی نو (در اشعار فردوسی) نیز آمده است (ر. ک. واژه‌نامه شاهنامه فردوسی، اثر «ولف»، تحت واژه‌های «بامداد» و «بامدادان»). «یوسنی» این واژه را بعنوان

اسم شخص، فقط در همین یک مورد، در کتاب خود بنام «نامنامه ایرانی» ضبط کرده است. در باره اشتقاق این اسم ر. ک. هرن، بنیاد ریشه...، ص ۴۵، بنیاد واژه...، ج ۱، بخش ۲، ص ۷۴ («بام، بامداد» بمعنی «صبع») — در فارسی میانه «بامیک» بمعنی «درخشنان، صبحگاهان. شرقی» و همچنین واژه «بامدادات» — در ارمنی واژه *bamik* وام گرفته شده است — در اوستایی واژه «بامیه» بمعنی «درخشنان، تابان، روشن» و همچنین ترکیب «ویپو بامیه» بمعنی «همه تابان» — هندی باستان «بهام» بمعنی «نور، پرتو»).

۹— در کتاب طبری این نام بصورت مزدک است و فقط یکبار بشکل مزدق آمده است (ج. لیدن، ج ۱، ص ۸۹۳، س ۱۱). بیرونی بصورت مزدک ضبط کرده است (ج. زاخائو، ص ۴۰۹، س ۱۱). یافوت نیز در کتاب جفرافیایی خود همین صورت اخیر را داده است (ج ۴، ص ۶۰۷، س ۱۳). «فریتاغ» G. W. Freytag در فرهنگ عربی - لاتینی Lexicon Muz'dak, nomen viri, qui arabicolum Latinum ج ۴، ص ۱۷۴، بدون ذکر مأخذ مینویسد: apud Persas Prophetam se Professus.... دستنویس H این اسم بصورت «مردک» بچشم میخورد، این اسم در دستنویس اخیر الذکر با حرف «ز» آمده است (ج. فلوگل، ج ۲ ص ۱۷۹). در کتاب ابوالفدا فقط این صورت دیده میشود (ج. فلیشر). این قتبیه بصورت «مردک» مینویسد. این واژه در اشعار فردوسی نیز بعنوان اسم عام بمعنی «مردکوچک» آمده است (ولف، ص ۷۶۸). این صورت قابل توجه است، زیرا در فارسی نوپسوند ۸k — فارسی میانه بصورت (h) — ظاهر میشود («هرن» آنرا تصغیر دوباره میداند mard-ak-a معنی «جوانک»، بنیاد واژه....، ج ۱، بخش ۲، ص ۱۷۴). یک دستنویس مفاتیح العلوم (ج. فلوتن، ص ۳۷) نیز قرائت «المردکیة» را نشان میدهد و در دستنویس D. بصورت «مردک» است. از آنجا که در دستنویس‌های عربی اغلب بجای «ز» حرف «ر» نوشته میشود، همانطور که «فلیشر» اشاره میکند، این عربی‌دان بر جسته اشتباهاً حدس زده است که «مردک» اصلی‌تر و صحیح‌تر است. وی به‌املای «ازدوان» بجای «اردوان» با «ازدشیر» بجای «اردشیر» و غیره اشاره میکند. او بدین جهت قرائت «ر» را انتخاب میکند و این نام را از لحاظ ریشه‌شناسی (البته بخطا) با نام. *Mαρδοχαῖος* (Sed antiquitus fuisse Mardak, Dimin. V. *mard*, mihi probabile videtur e voce *mardaki*, *Mαρδοχαῖογ*, *Dimin. V. mard*, quasi dicas *Mardochaeatum* پوکوک، ج ۲، ص ۱۷۷، س ۲) مقایسه میکند. او تیخیوس اسکندرانی (ج.

چاپ گزارشات تاریخی «اوی خیوس» اساس کار «شیخو» قرار گرفته است، به صورت «مرزیق» بر میخوریم. در متون فارسی میانه نیز صورت «مزدیک» دیده میشود (مثلث در وهمنیست و بندشن بزرگ، ص ۲۱۵، س ۹ و ۱۳).

۱۰— مؤلف این اثر سید مرتضی بن داعی حسنی رازی(?) است. وی در این کتاب گهگاه مطالیه درباره ادیان عهد باستان ایران ذکر کرده است ر. ک. کریستان، ایران در... ج ۱، ص ۶۸، ۳۳۵ ج. شفر Ch. Schefer، قطعات برگزیده فارسی - Chrestomathie

۱۱- تاریخ تولدش نیز معلوم نیست. درهیچ یک از مآخذ بهسن او نیز اشاره‌ای نشده است. بنابراین جای تعجب است که پاره‌ای نویسنده‌گان در برخی از دائرةالمعارف‌ها تاریخ تولدش را در حدود سال ۴۷۰ میلادی (در «استخر»، دائرةالمعارف... اروپا - آمریکانا Encyclopedia - europeo ... americana، ج ۳۳، ص ۱۳۸۳؛ در «پرسپولیس»، دائرةالمعارف آمریکانا The Encyclopedia Americana، ج ۱۸، ص ۴۷۱) ذکر کرده‌اند.

۱۲- ر. ک. گزنيوس - بول، واژه‌نامه عبری و آرامی، برای عهد عتیق. Hebr. und aram. Handwörterbuch über das Alte Testament فرض کردکه نویسنده یکی از مآخذی که برای ما معلوم نیست، تحت تأثیر یک اندیشه سامی و یا حتی یهودی قرار داشته است.

۱۳- طبری - نولدکه، ص ۱۵۴ («یکی از کسانی که عامه را بدانکش دعوت میکرد مردی بود از اهالی مدریه (؟)...». ر. ک. ص ۴۵۷، و همچنین ز ۳: در، ج. لیدن، ج ۱، ص ۸۹۳، س ۱۵ چنین آمده است: «رجل من اهل مدریه»، در پاورقی چنین ذکر شده که در نسخه T بصورت مدریه، dubium آمده است. «نولدکه» تأکید میکند: «نسخه B طبری که بدان اعتماد پیشتری است (یعنی پیشتر از «دینوری»)، این محل را که موقعیتش متأسفانه قابل اثبات نیست، بصورت المدریه ذکر کرده است» ولی بعداً در ص ۴۵۷ و بعد مینویسد: «ممکنست کشف این مطلب تاحدودی دارای اهمیت باشد که بفهمیم او از سرزمین اصلی ایران بوده و یا از اهالی سامی عراق، موطن پاره‌ای فرقه‌های شکفت‌آور، و یا از مردم خوزستان بوده است که در مجاورت محل اخیر الذکر قرار دارد و لااقل نیمه‌سامی است». در اینجا باید روی ذکاوت «نولدکه» تأکید کنم که مآخذ را با توجه به کلیه جوانب مورد بررسی قرار داده و با فراست تمام حدس زده است که ایرانی بودن مزدک کاملاً محقق نیست.

۱۴- ایران در... ج ۱، ص ۳۴۵: بنا به قول طبری. مزدک در مدریه (؟) تولد یافته است. شاید مقصود شهر ماذرا یا باشدکه در ساحل شرقی دجله، مکان فعلی کسوت‌العماره، واقع بوده است. در قرن نهم میلادی نیز نجای ایرانی در این شهر مسکن داشته‌اند (ر. ک. لستر انج سرزمین‌های خلافت شرقی The Lands of Eastern Caliphate) ص ۳۸). اسم مزدک و پدرش بامداد هردو ایرانی است. درباره «کوت‌العماره» ر. ک. دائرةالمعارف اسلام، ج ۲، ص ۱۲۴۸: این شهر را با المذرکه یاقوت از آن نامبرده است (ج ۴، ص ۲۷۵)، یکی دانسته‌اند، در نزدیکی این محل دو شهر همنام «اپمیا» Apamea (در تلمود: اپمیا) قرار گرفته بودندکه در حدود ۶ کیلومتر از پکدیگر فاصله داشتند (ر. ک. دائرةالمعارف یهود، ج ۲، ستون ۱۱۲۹) یکی از آنها «اپمیا علیا» و دیگری «اپمیا سفلی» نامیده میشده است. شهر اخیر به ناحیه میشان تعلق داشته است و ساکنین آن توسط اهالی میشان تحقیر میشده‌اند (قدوشین، ۷۱ b). ساکنان این شهر با اهالی «اپمیا علیا» نیز روابط خصمانه‌ای داشته‌اند.

۱۵- آلتھیم - اشتبل، مزدک و «پورفیریوس» Mazdak und Porphyrios نوول کلیو، ش ۵، سال ۱۹۵۳، ص ۳۶۸ و بعد.

۱۶- پس از آنکه دو تن به نام «خسرو» به سلطنت رسیدند، این نام (عربی: کسری)

بصورت عنوان عام برای پادشاهان ایران درآمد. از آنجا که مزدک به زمان قدیمی تری مر بوط میشود، صحیح نیست که پیدایش این عنوان را برای ایران به زمان مزدک مر بوط سازیم. ابن خردادبه حکمران خوارزم را با عنوان «خسرو خوارزم» ذکر کرده است (چ. دو خوبیه، ص ۴۵، س ۲) که با عنوان «خو(ا)ن شاه» که در روایت شمال غربی کتبیه پایکولی آمده، تطبیق میکند. خوارزم به شاهنشاهی ساسانیان تعلق نداشته است (شاید فقط برای مدت کوتاهی در زمان سلطنت بهرام پنجم، ر.ک. زاخائو، گزارشات آکادمی وین، ش، ۷۳، ص ۳۵۵ و بعد، بنا بر گزارشی از بیهقی که براساس کتابی از بیرونی بنام تاریخ خوارزم آورده شده است. این کتاب بیرونی به دست ما نرسیده است).

۱۷- «آلتهیم» صورت غربی «یه»، فارسی میانه *YH*، را بصورت سر AB تصحیح میکند. ر.ک. نیرگ، کتاب راهنمای زبان پهلوی، ج ۱، ص ۴، یادداشت ۲، ص ۶، یادداشت ۳. ولی سر را باز هم میتوان *YH* یا AB دانست.

۱۸- ر.ک. ودیودات، چ. دستور هوشنگ جاماسب، ج ۲، فهرست واژه‌ها، ص ۱۵۷. کاپادیا، واژه‌نامه وندیداد پهلوی، بمی ۱۹۵۳، ص ۴۲۱. ر.ک. متن فارسی میانه. در متن اوستایی همیشه «مئورم» میاید. ترجمان فارسی نو دو واژه فارسی میانه *MLWW-marv* و *MWLWW-murv* معنی «مرغ» را بجای یکدیگر گرفته و واژه فارسی میانه «افزار» را که در اوستا «سور» معنی «зорمند» است، بصورت «خبر دهنده (از نزدیک شدن صبح)» ترجمه کرده است. وی تصور کرده است که واژه *MLWW* را میتوان نامی برای «خر و من» دانست.

۱۹- بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۱۴۷. در فارسی نو نیز «مرغ» است؛ هرن، بنیاد ریشه....، ص ۲۱۹ مینویسد: «علف برای تغذیه حیوانات». در اوستا فقط یک مورد وجود دارد (ودیودات، ب ۲، ف ۲۶) که بازهم ترجمان فارسی میانه آنرا بجای واژه *MWLWW-murv* گرفته است.

۲۰- نکته جالب توجه تغییر «و» و «غ» در نام «مرو» است. در متون ارمنی علاوه بر صورت «مرو» (فارسی میانه نو) صورت فارسی میانه *Margrot* و *Marg* نیز دیده میشود (صورت اخیر همان «مر و رود» فارسی نو است) واز «مرغاب» (فارسی نو) بعنوان نام رودخانه‌ای که «مرو» در کنار آن واقع شده است، سخن میرود، هو بشمان، مطالعات فارسی، ص ۰۲۴۸. این امر ناشی از «تفاوت‌های گویشی» است (همانجا). ر.ک. مارکوارت، ایرانشهر، ص ۷۵ و بعد.

۲۱- د. ک. مارکوارت، محل اخیر الذکر، ص ۷۵. هو بشمان، مطالعات فارسی، ص ۰۲۴۸. «فازار پارپنسی» بصورت *Marvirot* و یاقوت بشکل جلدیدتر «مر والرود» مینویسند که این اختلافات مربوط به تفاوت‌های گویشی است. یاقوت، ج ۴، ص ۴۹۹، س ۷: «مرغاب اسم نهر است در مرو، مرغاب نهر است در بصره».

۲۲- علاوه بر آنچه گذشت، واژه «مرغاب» با «مرغ» معنی «مرغ» ابدأ ارتباط ندارد. واژه «مرو، مرغ» مطابق قاعده از صورت *m̥rda* (اوستایی «مرغ») بوجود آمده است؛

در تلفظ امروزی **باشکل** ○ تلفظ میشود. صورت قدیمی «مرغاب» احتمالاً به «مرغاب» (تصورت غنه) بدل شده و واج غنه با ○ همراه شده است.

۲۳- وی Mazdaka را صورت اصلی دانسته و سه نفر را با این نام ذکر کرده است. نفر اول «مزکس» *Mαδά'κης* ساتر اپ مصری است که «آریانوس» در کتاب خود لشکرکشی (ك، ۳، بند، ف؛ ۲؛ ب، ۲۲، ف ۱) از او یاد کرده است. شخص دیگر مزدک پسر بامداد، و نفر سوم شخص گمنامی به نام مزدکیه است که نام و تصویرش بر روی مهری نقش شده است. ر. ك. «مرتعن» A. D. Mordtmann، مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان، ۱۸، ۴۲، ش ۱۴۶، ضمیمه V، ۴؛ یوستی، همانجا، ص ۴۶، ۲۸۶. عقیده «یوستی» شاید این مهر متعلق به مزدک پیامبر باشد، نامنامه ایرانی، ص ۲۰۱. «یوستی» از لحاظ ریشه‌شناسی به نام Mashdaku (ص ۱۹۸) و سپس مجدداً به Washtak (ص ۳۵۹) اشاره میکند. وی اشخاص زیر را نام میرید: یک شاه ارمنی بنام «واشتاک» Washtak (در سنت اساطیری مووسیس خورناتسی، ك، ۱، بند ۱۹)، دو شاهزاده مادی بنامهای «وشرک» Washdakku اهل «امکی» Amaki و «وشتک» Washtakku اهل «امسته» Amista (در فهرستی از حکمرانان مادی در زمان «سارگن» دوم Sargon آسوری، مربوط به سال ۷۱۳ پیش از مسیح) و پدر قیصر بیزانس «رمانوس» Romanos اول Romanos (متصل به سال ۹۲۶)؛ «یوستی» در این مورد به کتاب ارمنی تاریخ Lakapenos (عربی: وستجان؛ شاید این صورت ملعوظ عربی از ارمنستان Patmuthiun Hayoc نوشته «میکایل وارد اپت چامچیان» P. Michael Vardapet، ج ۲، ص ۸۱۶ استناد میکند. وی نام Waštak را به واژه اوستایی- *vaxšta*- *Camčean* (رویده، رشد کرده) مربوط می‌سازد و آنرا با واژه یونانی *Bλάστος* مقایسه میکند. «یوستی» از نام Washtak اسم بنوت «وشتگان» (عربی: وستجان؛ شاید این صورت ملعوظ عربی از نام فارسی «وشتگان» باشد) را پیدا کرده است، مقایسه کنید با واژه فارسی میانه *vastak* بمعنی «ویران شده»، ص ۳۵۹.

۲۴- یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۲۰۱: «مزد- دات» بمعنی «داده شده توسط اورمزد». وی به پژوهش‌های فارسی Persische Studien نولدکه، ۳۱، ۳۰، اشاره میکند. مبنو ان حلس زد که Mazakes نیز از همان «مزددات» مشتق شده و به صورت کوتاه شده آن (لقب خودمانی و تغییری) *ka*- پسوند *-ka*. اضافه شده است که یونانیان یا آنرا تغیرداده و یا با پسوند *-χ*- عوض کرده‌اند. یک اسم مشابه دیگر که در کتاب «آریانوس»، ك، ۳، ب، ۱۶، ف ۹، آمده «مزرس» Mazaros است که نام قلعه‌ایست در شوش در زمان اسکندر. این نام در نظر اول با اسم «مزدر» MZDR (mazdar) میکند، ر. ك.

یوستی، ص ۲۰۱.

۲۵- بعلاوه بطور یقین نمیتوان گفت که نام «مزرس» یک نام ایرانی است. «آریانوس» مدعی است که صاحب این نام یک افسر مقدونی بوده است.

۲۶- من تصویر میکنم که این مسئله نام‌شناسی بسیار مشکل‌تر از آنست که در نظر اول جلوه میکند. این نامها بهبیج وجه فارسی نبوده، بلکه مادی‌اند. در کتاب هردوت هم به نام «مزرس» مادی برمیخوریم (ك، ۱، بند ۱۵۶)، در زمان پارت‌ها (در کتاب «فلاویوس یوزفوس»،

باستانشناسی یهود ک ۱، بندع، ف ۱؛ بطلمیوس Ptolemaios، ل ۸، بند ۱۷، ف ۳۷؛ استرا بو Strabo، ل ۱۲، بند ۵۳۹، ل ۱۴، بند ۶۶۳) نام شهری واقع در کاپادوکیه (بعدها: قیصریه) مزک Mazaka بوده است. نام این شهر ممکنست حاکی از این حقبت باشد که این تسمیه به زمان مادها یا هخامنشیان مربوط می‌شود. شاید بهتر باشد که آنرا مربوط به زمان مادها بدانیم، زیرا بنابر واژه‌نامه «هونخیوس» گویا μαδα'κις همان معنی παρθικός را داشته است (ر. ل. پیپ - بنزلر Pape - Benseler، فرهنگ اسامی خاص یونانی Wörterbuch der griech. Eigennamen، ج. ۳، برانشویگ ۱۸۸۴، ص ۸۳۷). ولی از آنجا که در زمان نویسنده‌گان فوق الذکر یونانی، ماد مرکز پادشاهی پارت بوده است (ر. ل. مطالب «آتبیوس» درباره شهری، ضیافت سو فسطایان، ل ۱۲ ص ۵۱۳ و بعد)، این حدس که منشأ نامهای مورد نظر مادی باشد، کاملاً قابل قبول می‌شود. «یوستی» صورت «مزد-داد» را بعنوان اسم خاص ذکر نکرده است. در فارسی میانه فقط صورت «اوهرمزد-داد» در متون ارمنی و سریانی بچشم می‌خورد؛ نام پدر نویسنده پارسی «مردان فرخ» نیز چنین است، وست، سنن پارسی Parsi Traditions، ج ۳، ص XXV (کتب مقدس شرق زمین، ج ۲۴)، یوستی، ص ۱۵. هرگاه این مطلب را هم نادیده بگیریم، باز نمیتوان گفت که نام «مزد-داد» اصلاً بعنوان اسم خاص وجود نداشته است. در قطعات پراکنده یک منشور هشت ضلعی که توسط «اسمیث» G. Smith در اکتشافات آشوری Assyrian Discoveries (ص ۲۸۸ و بعد) چاپ شده است، به نام «مشلک» Mashdaku بر می‌خوردیم. در اینجا صحبت از شاهزادگانی است که اکثر آمادی هستند و در حدود سال ۷۱۳ پیش از میلاد خراجکزار «سارگن» پادشاه آشور شده‌اند. در سطر چهارم چنین می‌خوانیم: (sha<sup>a</sup>'A-ma-ak-ki) Ma-ash,da-ku (sha<sup>a</sup>'A-má-ak-ki) سطر پانزدهم چنین: (Ma-ash-tak-ku) (sha<sup>a</sup>'A-mí-is-ta) «یوستی» نام اول را بصورت «مشلک» و نام دوم بشکل «وشتك» می‌خواند (ولی در همانجای کتابش (نامنامه ایرانی) نام اول را بصورت «وشلک» Vashdaku نیز خوانده است). ما نمیدانم که آیا m در هردو واژه بصورت V ایرانی تلفظ می‌شده است یانه. البته این درست است که بعدها در بالی و همچنین آشوری V آغازی از میان رفته و بهنگام دگرنویسی واژه‌های ییگانه و همچنین در واژه‌های بومی، بجای آن m نوشته می‌شده است. این امر در جاهای پیشماری بچشم می‌خورد، مثلاً در کتیبه بهستان (ر. ل. 'u-mi-da-ar-na) برای اسم فارسی «و درن» Vidarna؛ همچنین u-mi-ma-na' آمده است؛ والغ). اینجا نسب کاملاً مطمئن نیست که حرف m در این صورت آشوری ایرانی الاصل باشد. «یوستی» ممکنست در این مورد حق داشته باشد که «وشتك» Vashtak ایرانی را بازسازی می‌کند. برخلاف عقیده پاره‌ای شرق‌شناسان، مشکل است که Ma-ash-tak-ku را همان Mazdaka تلقی کنیم. آشوریان در دستگاه صوتی خود «ز» داشتند و بنابراین میتوانستند «ز»‌های ییگانه را بخوبی آوانویسی کنند.

۲۷ - بنیاد واژه...، ج ۱، ص ۲۷۷ و بعد.

۲۸ - اگر بتوانیم پسوند K- (زالمان، بنیاد واژه...)، ج ۱، ص ۲۷۷، بند ۵۵، ش ۱)

را بعنوان پسوندی بگیریم که در معنی واژه‌ها تغییری بوجود نمی‌ورد، باز هم به نتیجهٔ رضایت بخشی دست نمی‌یابیم. «زالمان» برای افروزه شدن این پسوند به ماده‌های مختوم به مصوت مثال‌ها بی ذکر کرده است. این بدان معنی است که پسوند K- ابnda در دورهٔ فارسی میانه بطور غیر عالمانه به مادهٔ mazd پیوسته است؛ ولی وجود خود واژهٔ mazd هنوز ثابت نشده است.

۲۹- مزدک، مزدق. ولی در کتاب مسعودی موسوم به کتاب التنشیه...، ج. دو خویه، ص ۱۰۱، س ۱۴ چنین آمده است: «وقتل مزدا و متبوعه» بمعنی «مزدق و پیر و انش را به قتل رساند»؛ ظاهرًا بصورت triptotisch استعمال شده است.

۳۰- در عربی چندین بار «ز» بجای «ص» آمده است؛ بندرت به «زدق» (بجای «صدق») و همراه با آن که مطابق قاعده ساخته شده و بمعنی «عدالت» است) و صورت «ازدق» بمعنی «عادلتر» بر می‌خوریم، ر. ک. فریناگ، ج ۲، ص ۲۳۵. همانجا در کتاب «فریناگ» واژهٔ «مزدغ» بمعنی Pulvinar بجای «مصدغ» و همراه با آن ذکر شده است. در پالمیری نیز چیزی شبیه این وجود دارد. لیچ بارسکی M. Lidzbarski در کتب راهنمای کتبیهٔ شناسی سامی شمالي Slmt-:۴۶۲؛ کتبیهٔ ص ۳۵۷ Handbuch der nordsemitischen Epigraphik در مندایی نیز تبدیل «ص - ز» دیده شده است (نولدکه، دستور زبان مندایی ευ'σεβη"s sp̄mya btzby nhyrt, wzdq̄t' mlkt، در عده همسان‌گردی است. در این زبان «ز» پیش از «ق» بدل به «س» می‌شود. «بروکلمن» در خصوص این دگرگونی آوایی (بنیاد دستور زبان تطبیقی زبانهای سامی Grundriß der Sprachen vgl Gramm der sem در دور معتقد است: «همسان‌گردی ص - ز پیش از «د» قدیمی است، در واژهٔ عربی «زاد». از این دلایل میتوان بخوبی نتیجه گرفت که دگرگونی آوایی گروه [ص-د] به [ز-د] در آرامی شرقی وجود داشته است و بهمین ترتیب نیز یک واژه سامی دارای sd در زبان فارسی که گروه و تلفظ zd از قدیم‌الایام در آن آشنا و معمول بوده، میتوانسته است بصورت zd تلفظ گردد. و حتی اگر این دگرگونی آوایی در یک ناحیه سامی زبان رخ نداده باشد، مسلمًا در یک محیط ایرانی که سایوج بیوالک براائز همسان‌گردی بستواج و اکبر می‌شود، بوجود آمده است. در خصوص ریشهٔ سریانی zdq باشد افزوده که صفت مفعولی آن در باب دوم بصورت mazaddaq بمعنی «توجیه کرده» دیده شده است (اصطلاح خاص دستوری آن emendatus است، در کتاب «بارهبراوس»، ر. ک. بروکلمن فرهنگ سریانی - لاتینی Lexicon syr - lat. زیر واژهٔ Zdq). از این ریشه در باب «افعل» فعل وجود ندارد. بر عکس در تلمود بالی بحد کافی از این نوع صفات مانند madlēq «روشنایی ساز» و غیره وجود دارد.

[در این زیرنویس بullet مشکلات چاپی از ذکر مثال‌ها صرف نظر شد (ترجمان)]  
۳۱- این صورت بعنوان صفت گذشته «افعل» از فعل (صدق) صدقیق بمعنی «واضح بودن، درست بودن، مستحق بودن». در صورت متعددی بمعنی «حقانیت چیزی را ثابت کردن، احقيق حق

کردن»، در تلمود بابلی آمده است (تعنیث، ۲۲، b: «او به حقانیت حکم الهی در مورد خویش اعتراف کرد». منظور «یوشیا» شاه است که اعتراف کرد، مرگ وی کاملاً مطابق عدالت الهی بوده است و حکم خداوند عین صواب است). نظیر این مطلب در برانحوث بابلی، ۱۹، ۵، نیز آمده است: «برخیزید و به حقانیت کیفر الهی در مورد خویشن اعتراف کنید». (لوی). تعنیث، ۸، ۸: «هرگاه کسی در این دنیا سعی کند که عادلانه رفشار کند، در آسمان یک محکمة عادل به وضع او رسیدگی خواهد کرد (= اورا بجهت خطاهای بسیار ناچیزش نیز کیفر میدهد) تا در آسمان پاداش کاملی نصیب او گردداند» (لوی). در روایت آرامی «زبور» به صورت قاطعی برمیخوریم (مزمور ۸۲، ف ۳): «فَقِيرٌ أَنْ وَحْتَاجَنَ رَا دَادِرْسِيْ كَنِيد». در عربی از ریشه «صدق»، باب دوم بمعنی «بسیار صادق و راستکار بودن»، ( بصورت صفت گذشته «صدق»)، «کسی را صادق دانستن، به کسی اعتقاد داشتن، راست و درست کردن، گواهی و تصدیق کردن»، باب چهارم ( بصورت صفت گذشته «صدق») بمعنی «مهریه معجل را به زن دادن» و اسم «صدق» (صدق) (یا: صدق، مصدق) در ترکیب «ذوصدق» بمعنی «شجاع، نترس» است. در مورد زبان سریانی این نکته باقی میماند که «پبل» با حرف اضافه «به» معنی beneficiis donare دارد. «یاسترو» در عبری متاخر واژه «صادق» را در «پعل» بمفهوم «اقدام کردن بنفع کسی، ذیحق دانستن، کسی را محق اعلام کردن و ذیحق دانستن، دفاع کردن» و در Hif بمعنی ذیحق دانستن، تبرئه کردن، ذیحق اعلام کردن، مبراکردن» آورده است.

۳۲- این امر مربوط به قاعده همسان گردی واج یواک «ص» در کنار واج واکر «د» است (در محل اتصال). «بروکلمن» این موارد را نیز ذکر میکند: مصدر - مزدر، مصدغ - مزدغ بمعنی «بالش، مخلده»، فصل - فرد - فرد بمعنی «فصل، رگ زنی»، و همینطور «ازدق» که امر «صدق» است (بجای «اصدق»)، ص ۱۶۵.

۳۳- واژه عبری «صداقا» بمعنی «رفتار درست انسان بطور کلی» است (گزنبوس - بول، واژه نامه عهد عتیق Handwörterbuch über das Alte Testament، ج ۱۷، ص ۷۵: «این واژه در اینجا اغلب بمفهوم محبت از روی دلسوزی است. این مفهوم بعداً بیشتر مورد توجه قرار گرفت. و «صداقا» توسط واژه ελεημοσύνη ترجمه شد، ر.ک. Sir. ۱۲,3. ۷,10. ۳,30. همچنین Tob. ۱۲,9. در عهد جدید گذشتگی». در سریانی «زدقنا»، عربی «صدقه»، «صدقتع» در کتبیه «تیماء» در کتاب «لیح بارسکی» موسوم به کتاب راهنمای....، ص ۴۴۷، بمفهوم «مالیات قانونی». درباره صدقه در اسلام ر. ک. واژه «صدقه» در دائرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۳۵؛ در این کتاب دو نوع «صدقه» تمیز داده شده است: «زکاة» (مالیات قانونی و مقرر برای کمک به ینوایان) و «صدقه» (بخشن آزادانه)، همچنین ر. ک. همانجا، ص ۱۳۵۲ و بعداز آن، برای اطلاع از این امر در نزد یهودیان ر. ک. دائرة المعارف بهود، ج ۲، ستون ۲۸۹ و بعداز آن.

۳۴- آنطور که از گزارش مقدسی برمیاید، احتمالاً اشخاص متعددی بدین عنوان ملقب بوده‌اند. وی از ناجهای (ج. دخویه، ص ۴۰۵ س ۱۳) موسوم به «صدقان» نام میرد که ظاهراً باید مغرب نام فارسی «مزدکان» باشد. بنابر نوشته یاقوت این محل میان ساوه و دری

قرار داشته است (معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۲۰: المزدان)، و همچنین ر.ک. مارکوارت، سیاحت‌هایی در شرق اروپا و شرق آسیا Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge لیپزیک ۱۹۵۳، ص ۹۳، ز ۵. اینجا نسب تصویر میکند که در این نام جغرافیایی بتوان نشانه‌ای از فرقه مزدکان «مزدکیان» بازیافت. بدین ترتیب این امکان پیش می‌آید که واژه «مزدک» بصورت یک اسم عام نیز بوده و به پیروان این فرقه اطلاق می‌شده است.

۳۵- الفهرست، ج. نلوگل، ج ۱، ص ۳۴۲، س ۲۰ و بعد، س ۲۵ و بعد.

۳۶- مالاوس، ص ۴۴۴؛ ثوفانس. ل ۱، ص ۲۶۱.

۳۷- ج. شیخو، ج ۱، ص ۲۰۶، س ۱۵ و همینطور جاهای دیگر. «شیخو» در پاورقی متذکر می‌شود: «پوکوک» آنرا بصورت «مزدیق» تصحیح کرده است. وی در بخش فرائت‌های مختلف واژه‌ها، ص ۲۲۰ و بعد از آن، در این مورد (ص ۲۳۳) تذکر میدهد که این نام در دستنوبس پاریسی BCMS 291 بصورت «مردق» mardaq (صورت مکتوب آن mrdq) آمده است.

۳۸- هرن، بنیاد ریشه...، ص ۲۱۴: فارسی نو «مالیدن» از صورت اوستایی «مرز، مرزیتی». در فارسی میانه «کون - مرز» بمعنی «لواط» و «دشتان - مرز» بمعنی همخوابگی با زن قاعده و «دوشك - مرز» بمعنی «لواط با دوستان» (هرن، همانجا، ص ۲۷۳) و «مرزشن» بمعنی «همخوابگی». این واژه مربوط می‌شود به فعل «مشتن» بمعنی «مالیدن» (ص ۲۲۰) که صورت مضاعف از «مالیتن» (فارسی نو «مالیدن») است. ر.ک. مقاله اینجانب در «آرشیو شرق‌شناسی»، ش ۲۴، سال ۱۹۵۶. ص ۵۹۷ و بعد و همچنین ر.ک. هو بشمان، مطالعات فارسی، ص ۹۸: «مشتن» از فارسی باستان \*mrshtanaiy، در اول شخص ماضی می‌شود «مالم». برای اطلاع از پسوند «ئیک» ر.ک. زالمان، بنیاد واژه...، ج ۱، بخش ۱، ص ۲۷۹، تحت شماره ۷.

۳۹- در این صورت واژه مذکور به ریشه «رزق» (رزق) مربوط می‌شود res ad vitam necessarias dedit (Gott), sustentavit (این واژه اغلب صیغه مبالغه است ر.ک. بروکلمن، دستور زبان عربی Arab. Gramm سال ۱۹۴۸، ص ۷۱ (جمع آن «مرازیق» می‌شود)، واژه اشتقاقي رزق علاوه بر معنی Portio بمعنی omnis res, quae alicui conceditur et ex qua commodum Capit, res ad vitam necessariae, res eae quas assequimur sine molestia in quaererendo, res quas invenimus neque expectatas, nec in computum relatas neque data qui prospicit de necessarijs ایست (فریتاگ). «اوی خیوس» نام این فرقه را نیز (المرزوقة) نوشته است (ص ۲۰۷، س، ج. شیخو). واژه «مرزوق» در عربی بمعنی «سعادتمد، مورد مرحمت الهی فرار گرفته، موفق» است. آیا میتوان میان این واژه فارسی «خرم» بمعنی «خوشحال» (هرن، بنیاد ریشه...، ص ۱۰۶؛ هو بشمان، مطالعات فارسی، ص ۵۵) رابطه‌ای متصور شد؟ یکی از فرقه دنباله روی مزدکیان «خرمیان» نام داشت. ممکنست اوضاع و احوال مستر در

معانی فوق الذکر نویسنده مأخذ مورد استفاده «اوی خیوس» را بر آن داشته باشد تا ریشه «زرق» را بکار برد. این واژه در نظر او چنین معنی میداده است: «اعطا ملزومات زندگی به مردم بدون آنکه متهم رنج و کوشش بشوند». در این معنی مجادله‌ای بر ضد جنبش مورد نظر نهفته است که در نظر داشت تفاوت‌های اجتماعی را از طریق ثروت طبقات بالا تعدیل کند؛ این فرقه حتی مساعی عملی نیز در این راه بکار بست.

۴۰—در ایران باستان نیز مردم وظیفه داشتند کارهای معینی را بدون توقع مزد برای دولت انجام دهند. «هرودت» برای نمونه از وظیفه‌ای سخن میگوید که عبارتست از حمل اسناد شاهی در جاده‌های کشور (ک ۳، بند ۱۲۶، ک ۸، بند ۹۸)، همچنین ر. ک. کسفن، تریت کورش، ک ۸، ب ۶، و کتاب استر، ب ۸، ف ۱۵ و ۱۶؛ قاصدان را «احشرانم» و یا درست تر «احشرانیم» بمعنى «چاپاران دولتی، مأموران دولتی» (مشتق از واژه فارسی باستان «خشنر» بمعنى «شهر، کشور») مینامیدند. «هرودت» مأموریت پستی را αγγαρηίον (ک ۸، بند ۹۸) و قاصدان را αγγαρός و فاصله هر منزل را αγγαρά مینامد. از همین واژه دریونانی فعل αγγαρεύειν «وادر کردن کسی بخدمت بعنوان angariare بهمان معنی وجود دارد. در امپراتوری روم، در دوره قیصری، واژه Angaria بمعنى انجام امور حمل و نقل بطور اجباری و مجانی برای دولت و یا جامعه بوده است. «لیبانیوس» Libanius خطیب در یکی از خطابهای خود بر ضد سوء استفاده از دهقانانی که به بازار انطاکیه آمده بودند و در هنگام بازگشت آنان را مجبور کرده بودند تا نخاله‌های ساختمانی را بوسیله الاغ، قاطر یا شترهای خود از شهر دور کنند، به مبارزه برخاسته است (سیک)، درباره Angaria ر. ک. مجموعه حقوق مدنی Corpus juris civilis، ج. هرمان Herrmann، ج ۲، ص ۷۷۰ و بعداز آن (ج ۱۲، ش ۵۱/۵۲؛ سیک، پاولی-ویسووا، ج ۱، نیم جلد ۲، ستون ۲۱۸۴ و بعد (زیر واژه‌های Angarium Angaria)، همانجا، ج ۴، نیم جلد ۲، ستون ۱۸۶۳-۱۸۴۶ (زیر واژه Cursus Publicus)؛ با توجه خاص به وضع یهودیان، دائرة المعارف یهود، ج ۲، ص ۸۳۰-۸۲۷ و مراجعی که در آنجا ذکر شده است.

۴۱—ر. ک. «یاستروو» و فرهنگ سریانی — لاتین اثر بروکلمن. فعل شحر» در معانی مذکور با فعل عربی «سخر» بمعنى vi adegit, ab aliquid Peragendum, mercede sine mercede invitum ed opus adegit aliquem, subegit qui invitus ad opus peragendum mercede non data cogitur non data cogitur و «سخرة» بمعنى «ییگاری»، ر. ک. طبری (ج. لبدن، ج ۱، بخش ۲، ص ۸۷۳، ۸۳۰-۸۲۷ تا ص ۸۷۴، م ۱).

۴۲—ر. ک. لوی، واژه‌نامه کلدانی برای ترجمه آرامی عهد عتیق و بخش بزرگی از Chaldäisches Wörterbuch über die Targum und einen großen

ترجمه آرامی عهد عتیق، تلمود بابلی و پرسنلی و ادبیات میدراش Teil des rabbinischen schrifttums A Dictionary on the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature نیویورک - برلین - لندن ۱۹۲۶. محل های مذکور در سفر اعداد و کتاب اول شمویل چنین است: «یک خراز ایشان به یگاری نگرفتم»؛ «الاغ چه کسی را گرفتم؟». ۴۳ - د. ک. متن عبری.

۴۴ - آزادی یک برد، قدوشین، ۱۳، b. ترجمه آرامی عهد عتیق، سفر لاویان Targ Levit ب ۱۹، ف ۲۵. بصورت ترکیب «شطر شحرور»، سندی درباره آزادی از قید بردگی، گیطین، I، ۶، با بصورت جداگانه «شحرور»، ولی این واژه از یک ریشه دیگر بصورت «حرر» مشتق شده است. قابل توجه است که در شرق باستان اصلاً به اشتراق دقیق ترکیبات تأکید نمیشده است. شباهت ظاهری و آوازی و نیاز به استفاده خاصی از یک معنی در مرحله نخست اهمیت قرار داشت، بطوریکه در اکثر موارد فقط به همین نکات توجه میشد. این امر مربوط به طرز فکر پیچیده اقوام مشرق زمین میشود. از همین روست که بهنگام نقد متون به تعداد بیشماری جناس، طنز، کنایه و اصولاً خلاقیت بخصوصی در ساختن ترکیبات خارق العاده برمیخوریم.

۴۵ - سندرین بابلی، ۹۸، b.

۴۶ - یهودیان در بابل، ج ۲، ص ۱۲۴-۱۲۳. وی عدد ۴۲۹۱ را به صورت ۴۲۶۱ خوانده است (یعنی «تشعیم» را بشکل «ششم» خوانده است). این سال مطابق ۵۰۰/۵۰۱ پس از میلاد مسیح میشود.

۴۷ - همانجا، ص ۱۲۴.

۴۸ - کتاب اشعیای نبی، ب ۱۴، ف ۱۲. در متن عبری «هیلیل بن - شاجر» آمده که صورت تفسیر شده و بسط یافته «بن-شحر» بمعنی «پسر سحر» است. در متن یونانی Lxx بصورت «لوسیفر» که در صبح زود طلوع میکند» ترجمه شده و در ترجمه آرامی عهد عتیق بشکل «ای که در میان ابني بشر همچون ستاره سحر در میان اختران میدرخشی» بسط داده شده است. (ترجمه آرامی کتاب اشعیای نبی The Targum of Isaiah J. F. Stenning Prophetae P. de Lagarde اکسفرد ۱۹۴۹، ص ۴۹، و همچنین «لاگارد» chaldaice لیپزیگ ۱۸۷۲، ص ۲۳۹). تردیدی نیست بطوریکه از واژه های زیر برمیاید، منظور اصلی ستاره سحر یا زهره بوده است: واژه «هیلیل» در کتاب حاسیه نویسی شده عهد عتیق هنام انجیل عبری Biblia Hebraica، ج. کیتل R. Kittel، ج ۳، اشتوتگارت ۱۹۳۷)؛ «کوخاو نوقا» در ترجمه آرامی عهد عتیق؛ لوسیفر Lucifer در انجیلی که در کلیسا کاتولیک مورد استفاده قرار میگیرد ϕoσϕo'pos در متن Lxx. ولی قبل از تولد مسیح این مطلب به شیطان نسبت داده میشد - اشاره ای که در انجیل لوقا (ب ۱۰، ف ۱۸) از زبان عیسی آمده، گواهی بر صحبت این امر است: «بدیشان گفت من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان میافتد».

۴۹ - سیاست نامه، ج. شفر، ص ۱۶۷، م ۲ و بعد از آن. ابوالقدا، تاریخ قبل از اسلام، ج. فلیشر، ص ۸۸. فونک، یهودیان در بابل، ج ۲، ص ۱۲۲.

## فصل هشتم

### تعالیم مزدک

تردیدی نیست که تعالیم مزدک دارای جنبهٔ کمونیستی است، ولی این کمونیسم ناچار بود به‌اقضای زمان از طریق اعتقادات و احکام دینی پایه‌گزاری شود. درباره مقاصد هریک از اجزای دینی این مکتب بعداً سخن خواهد رفت. بخش دینی تعالیم مزدک ظاهراً براساس پاره‌ای از افکار مانوی بنا شده است و بهمین جهت بعدها اغلب نویسندگان عرب و یونانی مزدکیان را نوعی فرقهٔ مانوی تصور کردند<sup>۱</sup>. هرچند تعالیم مزدکیان مبتنی بر حسابگریهای جزئی دربارهٔ اصول دین مانی بود، ولی مزدکیان از این اعتقادات برای ایجاد اصلاحات گسترده‌ای در جامعه بهره می‌گرفتند. «شهرستانی» در قرن دوازدهم میلادی با استناد به گفتهٔ «وراق» به‌اساس تعالیم مزدکی اشاره کرده است<sup>۲</sup>. مزدک نیز همانند پیشوایان مانوی خود به تقویت قابل بود و به وجود دو اصل قدیم که از لَا باهم م مختلف و مستقل از یکدیگرند اعتقاد داشت. این دو اصل قدیم عبارتند از نور و ظلمت<sup>۳</sup>. اختلاف مزدکیان با اصول دین مانی در آن بود که بنابر اعتقاد مزدک، افعال نور بقصد و اختیار است و افعال ظلمت بخط و انفاق<sup>۴</sup>. نور عالم و حساس است و ظلمت جاہل و اعمی. بدین ترتیب بر قری نور که در اولین برخورد خود با ظلمت به پیروزی نایبل شده است، نشان داده می‌شود

و اذ همینرو نور در خود ستایش معرفی می‌گردد. در اینجا نیز اصول تعالیم «بوندس» آنطور که «مالالاپن» تشریح کرده است، بچشم می‌خورد. اما نخستین پیروزی نور نه کامل است و نه قطعی، زیرا در اولین حمله ظلمت آمیزه‌ای بوجود می‌آید که هر دو اصل قدیم و متنضاد در آن بایکدیگر در میانمیزند. این آمیزه از ابتدای پیدایش دو اصل تابه‌امر و درهیئت جهان مادی و محسوسی جلوه‌گر است. تعالیم مزدکی نیز همانند ادیان مزدیسنی و مانوی به دوران سه‌گانه تاریخ جهان قابل است. در آغاز، هر دو نیرو بطور مجزا و بدون هرگونه ارتباط در کنار یکدیگر قرار داشتند. زردشتیان این مرحله را «بندهشن» مینامند و مانویان آنرا دوره اول می‌گویند. سپس ظلمت به نور حمله‌ور شد و با نور در آمیخت و دوره «مگیزشن» فرادید. اینک خیر و شر در وجود همدیگرند و بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و بر ضد هم می‌کوشند. کلیه اشیاء و تمام موجودات جنبه‌های خوب و بد را دربر دارند، ولی انسان که به اسرار ذات عالم پی برد است، بخوبی میداند برای نجات اصل نیکی، برقراری مجدد خلوص اولیه عالم و جداسازی اصلین باید چه رفتاری را پیشه‌کند. زمانی نیز دوره سوم، یعنی «وچارشن» فرا خواهد رسید که هنگام جدایی نور از ظلمت و در عین حال پیروزی نهایی نور است. این مطلب که ظلمت جاهل واعمی است و بخطب و اتفاق عمل می‌کند، برای دین‌شناسان مزدیسنی نیز فکر آشنا و بود<sup>۴</sup>. شیطان اعظم، یعنی اهریمن را نیز با صفات نادانی و دیوانگی وصف کرده‌اند. پیر وان ابن دیسان معتقد بودند که ماده میت، جاهل، عاجز، ساکن و جماد است و او را فعل و تمیز نیست.<sup>۵</sup>

بوسه W. Bousset مسئله امتزاج عقاید در فرقه‌های عرفانی را در کتاب خود بنام مسائل اساسی عرفان Hauptsprobleme der Gnosis عمیقاً مورد بررسی قرار داده است<sup>6</sup>. تعالیم شیئیون که قایل به عناصر اولیه بودند، اهمیت خاصی دارد. بنابر اعتقاد آنان نور در بالا و ظلمت در پایین قرار داشته و در میان آنها روح مستقر بوده است. ظلمت بصورت افیانوس هولناکی بوده که روح و نور را بسوی پایین کشیده

و قسمتی از آنرا به عبودیت خویش درآورده است. ولی ظلمت هوشیار است و بخوبی میداند که اگر تمام انوار را بیلعد، خویشن به ویرانی خواهد گرایید و از رونق و جلا افتاده، نیرو و توان خود را نیز از دست خواهد داد. بهمین جهت ظلمت فقط سعی دارد تا نور کمی را در اسارت خود نگهداشد، در حالیکه نور کوشش میکند تا قسمت‌هایی از وجودش را که ظلمت بلعیده است، نجات بخشد. بنابر آنچه گذشت، در این آینین ظلمت دارای نیروی تعقل است. اگرچه شیشیون شدیداً تحت تأثیر عقاید ایرانیان قرار داشتند<sup>۲</sup>، ولی نظر آنان در این مورد با ایرانیان اختلاف بسیار داشت. تعالیم دیصانیه باست پارسی همانند است. بنابراین مزدک به اصول اعتقادات پارسیان و افکاری که با عقاید دیصانیه همانند بود، پیوسته و از افکار و عقاید شیشیون دوری جسته است. رابطه میان شیشیون و مزدکیان معلوم نیست، ولی میدانیم که درست در همان ناحیه‌ای که مزدک تولد یافته (بنابر قول طبری) فرق گوناگون شیشی رواج داشته است. در زمان سلطنت پیروز در مرزا ایران و روم و در داخل ایران مکتبی بنام Kantaeer نیز وجود داشت<sup>۳</sup>. بنابراین بسیار احتمال دارد که تعالیم مزدکی از میان مخالف متفکرین عارفی برخاسته باشد که نظریه‌های گوناگون را در اعتقادات خود به یکدیگر درآمیخته بودند. این مکتب را میتوان بطور کلی تحت عنوان «عرفانی - مانوی چپ» مشخص نمود.

اعتقاد به پیروزی نور امری خوبینانه است. نور بنابر کیفیت و طبیعتی که دارد، مستعد پیروزی نهایی است و بهمین علت سرانجام مطمئناً غالب خواهد شد. این فکر در ادبیان مزدیسنی و مانوی نیز وجود دارد و مهمندین اصل تعالیم این دو دین را تشکیل میدهد. اعتقاد مذکور محرک اصلی کلیه مساعی اخلاقی در راه همکاری مردم با نیروهای قدرتمند نور بشمار می‌رود. ولی مکتب مزدک، آنطور که شهرستانی می‌نویسد، چنین اعتقادی ندارد و رهایی نور از ظلمت بر حسب اتفاق میداند نه باختیار. واضح است که اگر برای رسیدن به مرحله «جدایی» راه مطمئن و درستی در پیش نباشد و اگر هدف و منظوری وجود نداشته باشد که بتوان آنرا

بهارواح هوشیار جهان نورانی نسبت داد، بنای پاچار بدینی ناگواری از این طرز فکر منبعث خوب‌آهید گشت. چگونه میتوان به مرحله رهایی از جهان آمیختگی دست یافت؟ بنای پاچار باید آنقدر صبور کرد تا بر حسب اتفاق لحظه رهایی نور فرا برسد. بنابراین برای انسان هیچگونه امکان دخالت در وقایع جهان بمنظور بهبود و یا تغییر آن، وجود ندارد. عقیده اینجانب همین مطلب را باید مسبب افکار انقلابی مکتب مزدک بشمار آورد. همانطور که رهایی نور بسبب اتفاق خوشی حاصل میشود که در مسیر عالم رخ میدهد، رهایی مردم نیز از فلاتکتی که گریبانگیر آنان شده است، با فرا رسیدن شرایط مساعد بوقوع می‌پیوندد. اما برای ایجاد شرایط مساعد انقلاب نمیتوان فقط انتظار کشید، بلکه باید اقدام کرد. اینک اگر این سؤال را پیش بکشیم که آیا مزدک مطابق این طرز فکر عمل کرده است یا نه، قاعدةً به این نتیجه میرسیم که او برخلاف پیامبر بزرگ پیش از خود «مانی»، مردی مبارز و انقلابی بوده است. وی سعی داشت عملاً بطريق خاص و با استفاده از شرایط مساعد تحول عمیقی در جامعه ایران پدید آورد. مزدک توانست به ملت ایران بفهماند که میتوان نظام جدیدی در زندگی اجتماعی بوجود آورد. وی میدانست چگونه مستقیماً برضد صاحبان قدرت پیاخیزد و توجه مردم را به قدرت دولت و منشأ ثروت‌های خصوصی که همواره از دسترس تووده مردم بدور بوده است، معطوف دارد؛ او میدانست چگونه نظر مردم را به اموال سلطنتی و ابزارها و خزانه‌ای دربار که میتوانست نجات بخش جان بسیاری از عوام‌الناس باشد، وهمچنین به اموال بزرگان و روحانیون جلب نماید. وی حتی توانست نظر شاه را نیز با تعالیم و اعمال اصلاح طلبانه خود موافق سازد. مزدک کلیه این امور را به پاس قدرت شخصیت خود عملی ساخت. وی با توجه به عدم ثبات شیوه‌های قدیمی که دولت را به آهستگی ولی یقیناً بسوی ورطه سقوط می‌کشاند، لزوم تجدید نظر عمیقی را در اوضاع اجتماعی تأکید می‌نمود.

بزرگترین گناهان برای مردم منافات، مبالغه و منازعه است. نیروی شر و منشأ آن یعنی اصل بدی بویژه توسط همین اعمال جلوه‌گر میشود. این اعمال

مخل همکاری میان انسانها، نیکو کاری متقابل و صلح و آرامش است. ریشه این گناهان در دو عامل ثروت و زن قرار دارد. همین دو عامل است که حسد، رشك، خشم، نفرت و تمام صفات وابسته به آنها را موجب می‌گردد. بنابراین مزدک آزادی زنان واستفاده آزادانه همه مردم را از کلیه اموال خواستار گردید. همه چیز باید آزاد باشد و همانند آب و آتش و علف مورد استفاده همگان قرار گیرد. مزدک حتی از اینهم پارا فراتر گذاشت. وی (بنابر قول میرخواند) قتل کلیه جانداران را شدیداً منع کرد. شهرستانی مینویسد که مزدک امر به قتل نفوس داد تا آنان را از شر و مزاج ظلمت رها سازد<sup>۱۰</sup>. کاملاً روشن نیست که مزدک این رهایی را چگونه توجیه می‌گردد است<sup>۱۱</sup>. بنظر اینجا باید تعالیم اصلی مزدک را در نظریه اول دانست. همانطور که میدانیم، در جوامع هندی نیز کشتار جانداران منع شده است و این عمل اصطلاحاً «اهیمسا» نامیده می‌شود - در مکاتب بودا و جین این امر بچشم می‌خورد. این دستور دینی در آن ادیان چنین استدلال می‌شود که اگر بدنش که روح در آن مستقر است، به قتل برسد، روح به قالب دیگری درخواهد آمد و مجدداً به زیستن در این جهان پلید و پر از رنج ناگزیر خواهد شد. احتمال دارد که مزدک در واقع همین نظریه هندی را اقتباس کرده و آنرا در قالب تعالیم خود ریخته باشد. علاوه بر آنچه گذشت، بنابر قول نویسنده‌گان فوق الذکر، اختلاطی از افکار گوناگون عرفانی در تعالیم مزدک بچشم می‌خورد. مراد از این افکار آنسته از عقایدیست که افکار تخیلی ساکنان آسیای پیشین را در زمان تلفیق عقاید دینی - فلسفی نشان میدهد. مزدک به سه عنصر اصلی قایل بود: آب، آتش، خاک. هنگامیکه این عناصر مختلط گشته‌ند، بر اثر اختلاط آنها مدبیر خیر و مدبیر شر حادث شدند. مدبیر خیر آمیزه را پاکیزه می‌گرداند و مدبیر شر آنرا کدر می‌سازد<sup>۱۲</sup>.

این فکر که خدایان اولیه، یعنی خدای خیر و خدای شر، از امتزاج عناصر بوجود آمده‌اند، در تعالیم عرفانی جاهای دیگر هم بچشم می‌خورد. در متونی که بخطابه «کلمنس» Clemens نسبت داده شده، اعتقاد بر آنست که شیطان از اختلاط

عناصر ازلی بوجود آمده است. در مکتب مانی نیز، بنابر مدرکی که در کتاب ابن ندیم وجود دارد، شیطان از اختلاط مواد شیطانی عناصر ازلی بوجود آمده است<sup>۱۲</sup>. عقیده مزدک در مورد عناصر اصلی سه‌گانه<sup>۱۳</sup> بسیار جالب توجه است. این عقیده بجهت جنبهٔ ماتریالیستی فلسفهٔ مزدک برای این پیامبر اعتبار خاصی کسب کرده است. نظریهٔ مذکور فلسفهٔ طبیعی قدیمی و نظریات زروانی را درباره نقش دوایزد اولیه بیاد می‌آورد. این دوایزد در آن واحد از منشأ اصلی خود همچون توأمان بوجود می‌آیند و بالاصله نقشه‌ای خودشان را که متناقض یکدیگرند و در تضاد دائمی قرار دارند، بعده‌هه می‌گیرند. تعالیم مزدک نیز مطمئناً به یک خدای اصیل واحد در عالم اعلیٰ معتقد بوده که در حقیقت یادآور همان زروان اسرار آمیز یعنی قضا و زمان و مکان در یک وجود واحد است و اصل و منشأ تمام هستی بشمار می‌رود. اعتقاد قدیمی ساکنان آسیای پیشین مبنی بر اینکه «همانطور که در روی زمین است، در آسمان نیز چنان است»، در نظریات مزدکی درباره عالم ماوراء طبیعی نیز معتبر است. این مطلب یکی از مهمترین بخش‌های کلیه ادیان و فرقه‌های عرفانی مشرق‌زمین بوده و بخصوص در دین هژدیسنی عمیقاً بدان توجه شده است. عالم ماوراء طبیعی، یعنی مجموع آنچه که غیرمادی و فقط معنوی است (دین‌شناسان زردشتی آنرا «علم مینوی» مینامند)، تصویری (و یا عقیده آنان «نمونه»‌ای) از این عالم و نظام آنست. همانطور که در روی زمین سلطانی حکومت می‌کند و تمام مردم کشورش در حکم خدمتگزاران اویند (در متون فارسی باستان که از عهد هخامنشیان بازمانده، از «بندک» بمعنی «خدمتگزاران، بندگان» صحبت شده است)، در عالم معنوی بالا نیز پادشاهی بر تخت نشسته است که تمام ارواح عالم اعلیٰ مطیع اویند و همچون خدمتگزاران و درباریان او بشمار می‌روند. نظام اجتماعی زمین نیز در عالم اعلیٰ دارای نظیر است. شهرستانی مینویسد که آن ذات اعظم در عالم اعلیٰ بر کرسی نشسته است، مانند خسرو که در عالم اسفل بر تخت ملک نشسته است. وی برای این مقایسه از اصطلاح فارسی «خسرو» که منشأ جدیدتری دارد، استفاده

میکند. واژه «خسرو» تازه از زمان خسرو انوشیروان ببعد که نمونه استبداد ایران بوده، با چنین مفهومی معمول شده است<sup>۱۴</sup>. همانطور که در روی زمین نقش‌های اجتماعی تقسیم شده است تا جامعه بتواند از طریق همکاری و هماهنگی به حیات و اعمال خود ادامه دهد، در عالم اعلی نیز وضع از همین قرار است. در تعالیم دینی زردشتی نیز درجهان اورمزد به تعداد بسیاری از ارواح بر میخوردیم که – همانطور که از معنی نامشان در می‌یابیم – فقط تجسم صفات، قوا و امور اجتماعی هستند. بنظر میرسد که در تعالیم مزدک نیز همین اعتقاد وجود داشته است. در برابر کرسی ذات اعظم چهار قوه حاضرند که بدون تردید مراد از آنها نمایاندن چهار شخصیت است: قوه تمیز بعنوان موبدان موببد، قوه فهم بعنوان هیربدان هیربد، قوه حافظه بعنوان سپهبد، قوه سرور بعنوان رامشگر<sup>۱۵</sup>. این چهار موجود توسط هفت وزیر که از آنان فروتند، تدبیر عالم میکنند. شهرستانی نام فارسی آنها را چنین ذکر میکند: سالار، پیشکار، بادر، پروان، کاردان، دستور و کوذک<sup>۱۶</sup>. این هفت مقام عالیرتبه در دایره دوازده وجود روحانی که با توجه به نامشان مشاغل خاصی دارند، درحر کنند. نام آنان عبارتست از: خواننده، دهنده، ستاننده، برنده (فتح اول)، خواننده، دونده، خیز نده، کشنده (بضم اول)، زننده، کننده (به فتح اول)، آینده و شوننده<sup>۱۷</sup>.

این هفت قوه و دوازده نیرو اینک در عالم سفلی حکومت میکنند واز او رفع تکلیف شده است<sup>۱۸</sup>.

چندی پیش «آلتهیم» در مقاله‌ای تحت عنوان مزدک و «پورفیریوس» نامهای این موجودات ماوراء طبیعی دنیای خدایان را در تعالیم مزدک مورد مطالعه قرار داد<sup>۱۹</sup>. وی معتقد است که گزارش شهرستانی در این مورد عیناً از کتاب مزدک نقل شده است. بنابراین نامهایی که *كتاب الملل والنحل* آمده، اسمی است که خود پیامبر ذکر کرده است. این چهار «قوی» یا «القوى الروحانية» عبارتند از: تمیز، فهم، حفظ، سرور. تفسیر «کریستن سن» که «حفظ» را بصورت «حافظه» معنی میکند با وظیفه‌ای که یک سپاهبد عهده‌دار است، مطابقت ندارد. «آلتهیم» اسمی وزراء را

تا حدودی بنحو دیگری، غیراز آنچه که «کریستن سن» معتقد است، شرح میدهد. «پیشکر». (فارسی: پیشکر) کسی است که پیش از دیگران عمل میکند. واژه «بالون» باید در فارسی بصورت «بردون»<sup>\*</sup> بمعنی «بلندمرتبه» درآید - البته اگر بتوان آنرا با واژه اوستایی «برزمن» بمعنی «بلند» مقایسه کرد. مفهوم «براون» (پروان) «انجام دهنده کار» است. «کاردان» معنی «کارآزموده» دارد. «دستور» بمفهوم «قاضی» و «کوذغ» بمعنی «خرد» است. «آلتهیم» نام دوازده قوه را غالباً تصحیح کرده است تا به مفاهیم بهتری دست یابد. وی نام نخستین قوه را بصورت «خوازندغ» («خواهنه») و «دونده» را بصورت «دارندغ» («دارنده، نگهدارنده») و «کشنده» را بصورت «کشنده» («کشت کننده») و «زنده» را بصورت «رازندغ» ([خود را] آماده کننده) میخواند. وی موجودات یازدهم ودوازدهم («آیندغ» و «شوندغ») را بصورت یک وجود واحده در میاورد. موجود دوازدهم «باینده» (فارسی: «پایندغ» بمعنی «حفظ کننده» یا «دوام آورنده») است. این تصحیحات فی نفسه جایز است. «آلتهیم» این موجودات را به شش زوج متقابل تقسیم میکند، چون معتقد است که نام آنها صفات متضادی را نشان میدهند. زوج اول عبارتند از «خواستن ودادن»، زوج دوم «ستاندن وعرضه داشتن»، زوج سوم «خوردن و نگهداشتن»، زوج چهارم «رشد محصول و کشت زمین»، زوج پنجم «آمادگی وعمل» (وی موجود دهم را «کنندغ» بمعنی «کننده» بضم اول میخواند)، زوج ششم «پویایی و ایستایی».

نظم گروه وزراء از اینقرار است که «سالار»، «بردون» و «کاردان» هر کدام یک مجری در اختیار خود دارند. سالار - پیشکار، بردون - پروان، کاردان - دستور، موجود هفتم شاید بمنزله پلی باشد برای رسیدن به قوای دوازدهگانه، قطبیت «تولید و مصرف» ایده اصلی نظام قوای دوازدهگانه را تشکیل میدهد. بدین ترتیب تصویری که «آلتهیم» از دنیای مزدک قریم کرده، بنظر اینجانب قرین موفقیت است. دنیا از تضادهای متعددی تشکیل یافته است که پیوسته در حرکتند و دائماً گردهم آمده، دوباره از یکدیگر دور میشوند. این تضادها لازم و ملزم یکدیگرند و

حوادث عالم را پدید میاورند. این قوادر وجود انسان مجتمع است. هرگاه انسان بخواهد به رستگاری برسد، باید مفهوم و ماهیت آنها را بازشناسد. این رستگاری نسبت کسانی خواهد گردید که بتوانند با تفحص و تعمق به سر اعظم ذات والای نورانی پی بینند.<sup>۲۰</sup>

این هفت قوه و دوازده نیرو در حقیقت چه معنی دارند؟ «کریستن سن» هفت قوه را با هفت سیاره نجوم قدیم و دوازده نیرو را با تعالیم دوازده گانه منطقه البر و ج مقایسه کرده و علاوه بر آن به ائون‌های دوازده گانه در دین مانی که در متون تر فانی تحت نام پادتی «شهرداریت» دیده میشوند، اشاره نموده است. مزدک در این مورد یقیناً تحت تأثیر عقاید هم‌عصر خود در خصوص نظام عالم بوده و به تسلط و نفوذ اجرام سماوی بر روی گردن عالم و زندگانی انسان معتقد بوده است.<sup>۲۱</sup>

بدبھی است که مزدک در تعالیم خود تحت تأثیر عقاید هم‌عصر خود در خصوص ساختمان عالم قرار داشته است. وی به تسلط و نفوذ نظام اجرام سماوی بر روی گردن عالم و زندگی بشر معتقد بوده است. آن چهار وجود روحانی درجه دوم، بعقیده مزدک، در وجود انسان جمع شده‌اند. بنابر این انسان از چهار وجه حیات روحانی برخوردار است: قوه تمیز، فهم، حافظه، احساس.<sup>۲۲</sup> ولی مطلب بهمینه‌جا ختم نمیشود، شهرستانی در پایان این توصیفات مدعی میشود که این پیامبر اصلاح طلب تحت تأثیر عرفان حروف نیز بوده است. خسروی عالم اعلی توسط نیروی اسرار آمیز معانی حروف حکومت میکند و از مجموع این حروف اسم اعظم که نیرومندترین اسمهای است، حاصل میشود. بر هر کس از این حروف چیزی منکشف گردد، سر اعظم بر او منفتح شود و هر کس از این محروم ماند، در مقابل چهار قوه روحانی درجه‌ی، نیان، بلاذة و غم بماند.<sup>۲۳</sup>

شاید این قسمت از تعالیم مزدک نتیجه علاقه شخصی او بوده باشد – علاقه‌ای که از موطنش در کنار دجله، از محیطی که در آن چنین جادوگریها و خرافاتی رواج داشته، به مراد خویش آورده بود. این امر ظاهراً با تعالیم وی هیچگونه

ارتباطی ندارد.

اینک باید متذکر گردید که موقعیت انقلابی مزدک با تعالیمش، آنطورکه شهرستانی توصیف کرده است، مطابقت کامل ندارد. میان چنین تخیلات عرفانی و کوشش‌های اجتماعی مزدک که زندگی نویی را موعظه میکرد، هیچگونه ارتباط اصولی بچشم نمیخورد. تعالیم مزدک را براساس دو امکان میتوان مورد قضاوت قرار داد. یا این تعالیم بعدها در میان بازماندگان این فرقه و یا فرقه‌ای که در اصل از مزدکیان منشعب شده‌اند، رونق گرفته است و یا اینکه در مکتب مزدک تعالیم دوگانه‌ای وجود داشته است: یکی ویژه خواص و دیگری مخصوص عوام. تعالیم خواص بر اساس اعتقاداتی بوده است که مراد را در جمع مریدان خاص خود به هیئت موجودی نشان میداده که بر اسرار کائنات واقف است و درباره چیزهایی که در پرده تقدس و معرفت مطلق قرار دارند، به تعمق میپردازد. تعالیم عوام که فقط به توده پیر وان اختصاص داشته، دارای جنبه عملی بوده و با نیازهای توده گسترده مردم مناسبت داشته است، زیرا میتوانسته است حوای‌جشان را برآورد و شوق زندگی بهتر و رستگاری را در آنان بیدار کند.

با توجه به پاره‌ای از بخش‌های دیگر مأخذ شرقی میتوان توصیفی را که شهرستانی از تعالیم مزدک کرده و در بالا نقل شده است، تکمیل نمود. متون فارسی میانه (کتابهای زردشتی) گزارشات کاملاً ناقصی را ارائه میدهند. یکی از مفسرین در کتاب زندگان فارسی میانه اوستا است، درباره این پیامبر سخنی بمیان آورده است. در این تفسیر یکی از نکات مهم تعالیم مزدک روشن میشود. این محل در ودیوات<sup>۴۴</sup>. است که مینویسد: «و چنین میگویم: ترا، ای مرد زن‌دار، ترجیح میدهم، ای سپیتمان زردشت، برکسی که باید عزب پیر شود؛ برکسی که خانه و خانواده دارد، ارزش بیشتری میگذارم تا کسی که خانه و خانواده ندارد، برکسی که بچه‌دار است، ارزش بیشتری میگذارم تا کسی که بی‌بچه است؛ برکسی که مالدار است، ارزش بیشتری میگذارم تا کسی که بی‌چیز است. (بند ۴۸) و در میان دو مرد

آنکسی اندیشهٔ نیک را بهتر درکرده است که شکم را با گوشت می‌اباراد، نه آنکه اینکار را نمی‌کنند... (بند ۴۹) مردان بسلامت به خانه بر می‌گردند؛ حتی وقتیکه «استو. ویداتو» به آنان حمله‌ور می‌شود، حتی وقتیکه تیر خوب از کمان رها شده به آنان حمله‌ور می‌شود، حتی وقتیکه بوران فرمستان به او حمله‌ور می‌شود و او لباس کمی بر تن دارد، حتی وقتیکه او به مقتندر میرای دروند که بر سرش می‌کوبد حمله‌ور می‌شود، حتی وقتیکه او به آشموغ دشمن راستی که نهان روشن است، حمله‌ور می‌شود.<sup>۲۵</sup> مفسر برای توضیح عبارت اخیر بند ۴۹ تفسیر زیر را اضافه می‌کند تا منظور خود را از این آشموغ روشن سازد: «همچون مزدک بامدادان که خویش سیر خورد، کسان را به گرسنگی و مرگ داد (=سپرد)». این تفسیر مربوط به آن قسمت از کلام اوستا نیز می‌شود که گفته شده است، فقط آن مردی وجودان پاک دینی دارد که گوشت بخورد، نه آنکسی که از خوردن گوشت خودداری کند. واژه «هنگوهرستات» در روایت فارسی میانه با واژه‌ای ترجمه شده که صورت مکتوب آن (gan/shn) در بند قبلی گفته شده، مراد از این واژه را «نخوردن» یا «آنچه که خوردنی نیست» یا «آنچه که نباید خورده شود یا خوردنش جایز نیست». واضح است که مفسر واژه اوستایی را بصورت «انگوهرستات» خوانده و بخصوص با توجه به آنچه که در بند قبلی گفته شده، مراد از این واژه را «نخوردن»، از خوردن امتناع ورزیدن دانسته است. بنابراین در ودیوات از مزدک بصورت یک کافرنام برده شده که دعوت به خودداری از خوردن گوشت می‌کرده است. بدین ترتیب گزارش شهرستانی برای ما تکمیل و تصحیح می‌شود. مزدک معتقد بوده است که موجودات جاندار را نباید کشت (اهیمسا). شاید بهمین دلیل بوده که روایت داراب هر مزیار مزدک را یک فرد هندی دانسته است.

در بند هشن بزرگ یا بند هشن ایرانی فقط یک تذکر نسبتاً کوتاه درباره مزدک بچشم می‌خورد. در آنجا مزدک پسر بامداد معرفی می‌شود و مؤلف فقط راجع

به مساعی او در راه اشتراکی کردن زنان، بچه‌ها و اموال صحبت می‌کند<sup>۲۶</sup>. هلاکت این پیامبر به خسروی اول نسبت داده می‌شود.

کتاب فارسی میانه و همن – یشت که جنبه پیشگویی دارد، دو روایای زردشت پیامبر را که درباره آینده دولت ایران و دین مزدیسنی است بیان می‌کند. پیامبر در روایای اول (ب ۱، ف ۱) درختی را با چهار شاخه می‌بیند<sup>۲۷</sup>. شاخه سوم که پولادین است، زمان سلطنت خسروی اول، پس قباد، را نشان میدهد<sup>۲۸</sup>. مؤلف درباره این عهد چنین شرح میدهد: «یکبار گجسته مزدک، پسر بامداد، دشمن دین، به پیدایی آمد تا به دین بزدان پتیاره کند. آن انوشه روان [خسرو]، خسرو پسر ماهداد وداد هر مز نیشا بوری را که دستور آذر بایجان بودند و آذر فربنگ راستگو و آذرباد، آذر مهر و بخت آفرید را به پیش خواست»، روایت فارسی نو و همن – یشت مطلب را چنین ادامه میدهد که خسرو، پسر قباد، پیامی به مزدک گجسته فرستاده، او را بنزد خود خواند و انجمنی از موبدان تشکیل داد تا پیامبر به چند پرسش که از طرف انجمن موبدان از او می‌شود پاسخ گوید و در صورتیکه از عهده پاسخ بر نیاید کشته شود. مزدک پذیرفت، از او ده پرسش بعمل آمد، ولی او به یکی از از آنها نتوانست پاسخ دهد. شاه فوراً فرمان به کشتن او داد<sup>۲۹</sup>.

و همن – یشت در اینجا از انجمن موبدان نیز ذکری بمیان میاورد و اسامی چند تن از دین‌شناسان معروف دین مزدیسنی را که در آن انجمن شرکت داشته‌اند، یاد می‌کند. درباره این انجمن که نقش بسیار مهمی در تاریخچه دین مزدیسنی ایفاء کرده است، تذکرات کوتاه دیگری نیز وجود دارد<sup>۳۰</sup>. این انجمن پس از سرکوبی مزدکیان موظف شده است تا جامعه روحانیون مزدیسنی را از نو سازمان دهد. در بقیه کتابهای پارسی فقط تذکرات بسیار کوتاه و بی‌اهمیتی بچشم می‌خورد<sup>۳۱</sup>. در ادبیات فارسی نو برای نخستین بار در ترجمه تاریخ طبری توسط نویسنده گمنامی که بلعمی وزیر او را مأمور اینکار کرده بوده است، شرحی درباره مکتب مزدک دیده می‌شود<sup>۳۲</sup>. البته اهمیت شاهنامه فردوسی از نظر تاریخچه این جنبش

بیش از آثار دیگر است<sup>۳۳</sup>. فردوسی خطابه‌ای را که در نزدیکی پایتخت در دشتی ایراد شده است، از زبان مزدک نقل می‌کند. پادشاه پیر، قباد، و پسرش خسرو نیز در آنجا حضور داشته‌اند. مزدک رو به آنان کرده و افکار اساسی آیین خود را تشریح نموده است<sup>۳۴</sup>.

به پیچاند از راستی پنج چیز  
که دانا برین پنج نفر و دنیز  
کجا رشك و خشمت و کین و نیاز  
به پنجم که گردد بر او چیره آز  
تو گر چیره باشی بر این پنج دیو  
پدید آیدت راه کیهان خدیو  
از این پنج ما رازن و خواستست  
که دین بھی در جهان کاستست  
زن و خواسته باید اندر میان  
چو دین بھی را نخواهی نزیان  
بدین دو بود رشك و آزو نیاز  
که با خشم و کین اندر آید بر از  
همی دیو پیچد سر بخردان  
باید نهاد این دو اندر میان

در اینجا مزدک از گروهی موجودات ماوراء طبیعی سخن میراند و آنها را با اصطلاح زردشتی «دیو» مشخص می‌سازد. یک‌ایک این مفاهیم با توجه به ادبیات مزدیسنی برای ما کاملاً آشناست<sup>۳۵</sup>. پلیدترین دیو «دیو آز» است که در اوستا و بخصوص بعدها در کتابهای مقدس مزدیسن‌ها نقش بزرگی را ایفاء می‌کند<sup>۳۶</sup>. در این دیو تمایلات زشت و خواسته‌ای نامحدود تجسم یافته است. از مشخصات کاملاً ممتاز اعتقادات پارسیان آنست که در پایان دنیا فقط در موجود پلید باقی می‌مانند:

یکی «اهریمن» که شیطان اعظم است و دیگری «دیوآز» که وفادارترین متجدد او بشمار میرود. در شاهنامه فردوسی مزدک بحق «دیوآز» را پلیدترین موجود دنیاً دیوان میداند. بطوریکه می‌بینیم، مزدک در اینجا اصطلاحات دین زردشتی را بکار برده است تاعله شور بختی مردم را بنحو احسن روشن سازد. وی بالاصله مهمترین درخواست‌های اخلاقی خود را چنین مطرح می‌کند: زنان و اموال باید مشترک باشند. فردوسی در این مورد بامنابع دیگر همداستان است. ولی مهمترین نکته در اینجا اینست که فردوسی یک بحث دینی را از زبان مزدک مطرح ساخته است.

این امر احتمالاً از یک مأخذ خوب و قدیمی اقتباس شده است. مزدک که می‌خواست تعالیم خود را برای توده مردم مطرح سازد، ناچار بود یک سلسله از اصطلاحاتی را بکار برد که برای مردم آشنا و مفهوم بود. یگانه ایده‌ئولژی که برای همه ایرانیان قابل فهم بود همان ایده‌ئولژی دین مزدیسنی بود و بغيراز آن امکان دیگری وجود نداشت. مزدک توانست تعالیم خود را توسط اصطلاحات دینی بنحو برجسته‌ای به اطلاع مردم برساند. ولی نمیتوان مدعی شد که منظور مزدک تجدیدنظر در مکتب زردشت بوده است. وی تنها آنچه را که برای فعالیت‌های خویش، بعنوان یک سخنگوی خلق، مفید تشخیص میداد، از دین مرسوم اقتباس کرد. بدیهیست که تعالیم او با آین مزدیسنی و روحیه آن مکتب ابدآ سازگار نبود، مزدک زبان دینی را فقط برای مقاصد عملی خود بخدمت گرفت. اگر او از «دین بھی» صحبت می‌کند، این اهر فقط یک وسیله تبلیغاتی است و بس. وی در حالیکه ادعا می‌کرد آین زردشتی در زمان او رو به اضمحلال گذاشته است، خودش برای از میان برداشتن دین رسمی قدیمی سعی می‌ورزید. این امر در قسمت دیگری از شاهنامه فردوسی بچشم می‌خورد. ایيات مورد نظر چنین است:

جهان راست باید که باشد به چیز

فزوئی توانگر حرام است نیز

زن و خانه و چیز بخشید نیست

تهیدست کس با توانگر یکیست  
 من این را کنم داست تا دین پاک  
 شود ویژه بیند از مفاک  
 هر آن کس که او جز برین دین بود  
 زیزدان بدان دیو نفرین بود<sup>۳۷</sup>.

مزدک (بنابر قول فردوسی) ادعا میکند که در صدد آن برآمده است تعالیم خود را براساس دین اصیل و پاک استوار سازد. وی چنین وانمود میکرده است که بدین وسیله میخواهد دین پاک زردشتی را از ورطه نابودی رهایی بخشد<sup>۳۸</sup>. مزدک در این مورد بدون تردید به اوضاع اجتماعی ایران در قبل از قلع اسکندر می‌اندیشیده است. در آن زمان دهکده‌های اشتراکی ابتدایی و قدیمی وجود داشت که در آنها قرابت خونی در بطن زندگی اشتراکی حیاتش را حفظ می‌نمود و دارای فرهنگ خاص خود بود. نکته مذکور میتواند نقطه انکایی برای این حدس ما باشد که مزدک در صدد آن بوده است تا نظام قدیمی «ویس» را احیاء کند و در حقیقت از نابودی آن جلوگیری نماید.

در آثار دو مورخ طبری «ابن اسفندیار» و «ظہیر الدین مرعشی» که سنن شمال ایران را بازگو میکنند، تنها اشارات کمی راجع به مکتب مزدک به چشم میخورد. این تواریخ فقط تاریخچه ایالتی را بیان میکنند که شاه آنجا «کاؤس» با مکتب مزدک در ارتباط بوده است و بنابراین جنبه محلی دارد. در طبرستان خانواده قدیمی شاهان محلی حکومت میکردند که از میان آنان شخصی بنام «کشنسب» در عهد ساسایان شهرت یافته بود. شخص نامبرده نه بخاطر اعمال پهلوانی، بلکه بجهت تردیدی که در خصوص پیوستن به اردشیر اول و یا دشمنان او داشت، معروفیتی کسب کرده بود. همین تردید، بنابر سنت قدیمی، موجب گردید تا هیربد پارسی «تنسر» و ظایف گشنسب را به او متذکر گردیده، تردیدش را بر طرف سازد<sup>۳۹</sup>. «تنسر» یکی از مصلحان دین کهن زردشتی بود. این اصلاحات به همت

اردشیر اول در آیین زردهشتی صورت گرفت. از آنجاکه در زمان قباد ترکها طبرستان را تهدید میکردند: یکی از پسران قباد بنام کاؤس برای کمک به مردم آنديار به طبرستان اعزام گردید<sup>۴۰</sup> و موفق شد ترکها را از خراسان بیرون برااند. در عهد قباد مزدک ظهرور کرد. قباد سرانجام از سلطنت خلع گردید و پرسش انوشیروان بر تخت سلطنت نشست. ترکها مجدداً به آمو دریا نزدیک شدند. انوشیروان از برادرش خواست، بر ضد دشمنان وارد نبرد شود. کاؤس بر خاقان ترک غلبه یافت و در ایالات شرقی کشور نیز شهرتی برای خود بدست آورد. وی پس از بازگشت به طبرستان توسط نامهای از برادرش خواست تا سلطنت را به او که برادر مهتر است، واگذار نماید. انوشیروان این پیشنهاد را پذیرفت و کاؤس بر ضد او به نبرد برخاسته، شکست خورد و اسیر و زندانی گردید، سرانجام چون کاؤس به انصاف از سلطنت رضا نداد، به هلاکت رسید. انوشیروان در جنگ مجدد با ترکها از پشتیبانی هر دو پسر «سوخرا» بنامهای «زرمههر» و «قارن» بر خوردار گردید و پیاس خدماتشان استانداری زابل و قسمتی از طبرستان را به آنان بخشید. ظهرالدین مرعشی در پاره‌ای قسمت‌ها مطالب بیشتری ذکر کرده است. وی درباره مزدک شرح بیشتری دارد. اعقاب «گشنسب» تقریباً در زمان سلطنت «پیروز» بكل از این جهان رخت بر بسته بودند. قباد، پسر خود کاؤس را به حکومت این ایالت مأمور کرد. در عهد قباد مزدک ظهرور کرده، ادعای نبوت کرد و نظر شاه را بجانب خود و تعالیمش که در باب تساوی همه مردم و اباحت اموال واستحال فروج خلائق بود، جلب نمود. انوشیروان، پسر کهتر قباد، در اطفای نایره فتنه‌ای که مزدک پیسا کرده بود، سعی بلیغ مبذول داشت و موفق گردید مزدک ملعون، پیروان و تعالیمش را از میان بردارد<sup>۴۱</sup>.

مورخ نامدار ایرانی میرخواند (قرن پانزدهم میلادی) در تاریخ خود بنام روضة الصفا توضیحاتی درباره ظهرور مزدک داده و درخصوص تعالیم وی نیز مطالبی را بر شته تحریر درآورده است. مزدک اموال و فروج خلائق را بر یکدیگر مباح

گردانید و جمع شدن بامحارم را از مستحسنات شمرد (در دین زردشتی نیز همینطور است)، ذبح حیوانات واکل لحوم و دموم آنها را بر خلق حرام ساخت، ولی خوردن تخم مرغ را مجاز دانست. پیروان مزدک جامه پشمینه بتن میکردن و سخت به ریاضت می پرداختند<sup>۴۲</sup>. میرخواند مطلب جدید دیگری درباره تعالیم مزدکیان بدست نمیدهد و همانطور که می بینیم تاحدود زیادی فقط پاده‌ای از گزارشات مآخذ قدیمی تر را تکرار میکند.

کتاب فارسی، ییگری که درباره تعالیم مزدکی بحث میکند، دستان مذاهب است که تاریخ نگارش آن از دیگر کتب یاد شده فارسی جدیدتر است. این کتاب<sup>۴۳</sup> شامل اطلاعات کوئاهی درباره اصول آین مزدکی و چند مطلب کم اهمیت از تاریخچه دوران بعدی آنست. مؤلف قسمت‌هایی از یک کتاب را که امروزه مفقود شده، در کتاب خود نقل کرده است. کتاب مورد نظر که ظاهراً توسط مزدک نوشته شده، همان دیسناد است که قبل از این ذکرش گذشت. وی بهنگام تشریح تعالیم مزدک نیز باعلاقه تمام شیوه قدیمی نثر فارسی را بکار برده است، منظور نویسنده از اینکار گویا آن بوده است که نشان دهد، مطالب خود را از نوشه‌های کهن اقتباس کرده است. اغلب این اطلاعات با آنچه که شهرستانی نوشته است، مطابقت دارد<sup>۴۴</sup>. مزدک در دیسناد می‌گوید که وجود ازدواصل یامنشا؛ یعنی نور و ظلمت، پدید آمده است<sup>۴۵</sup>. سپس وی به تشریح این دو اصل که در کتاب شهرستانی نیز دیده‌ایم، می‌پردازد و عناصر سه‌گانه را نام برده، دربار ذات والای حق را در عالم اعلی توصیف می‌نماید. نقل قول‌هایی که حاوی مطالب اجتماعی هستند، اهمیت بیشتری دارند. مزدک، بنابر قول مؤلف، گفته است: «آنچه بدان نور راضی نیست و هر آنچه بدان ظلمت خوشنود است مبالغت و قتال و منازعت است. و بیشتر نبرد و جنگ مردم را سبب هال و زن است، زنان را اخلاص باید گردانید و اموال مباح داشت. و همه مردم را درخواسته وزن شریک ساخت چنان‌که در آتش و آب و علف انبازند<sup>۴۶</sup>. نقل قول دیگری نیز وجود دارد که مطلب جدیدی را عرضه میکند و طرز

فکر ایده‌آلیستی مزدک خوش قلب بوضوح کامل در آن بچشم میخورد: «ستمی سنگین باشد که زن یکی جمیله باشد و جفت دیگری قبیحه. پس شرط عدالت و دینداری آنست که مرد زن جمیله خود را چند روز بدان کس دهد که جفت او بد و زشت است و زشت اورا یک چند بخود در پذیرد». این پیشنهاد وهم انگیز شاید هرگز عملی نشده باشد، ولی مضمون آن نمایشگر روحیه آن دسته از طالبان و مشتاقانیست که در آرزوی دست یافتن به عدالت و تساوی مطلق هستند. مع الوصف مهمترین نقل قول از کتاب مزدک، بنظر اینجانب، آن قسمت است که بمنظور بر طرف ساختن تیره‌روزی طبقات ستم دیده مردم و یا حداقل تخفیف آن، اقدامات اجتماعی خاصی را پیشنهاد میکند. «چنین ناستوه و نارواست که یکی صاحب جاه باشد و دیگری ندار و بینوا. بر مردم دیندار واجبست که با همدین زر خود را بمناصفت بخش کند. وهم آین زردشت‌گیرد و زن خود را بدو فرستد تا از شهوت راندن بی‌بهره نماند. اما اگر همدین در گرداوری زد عاجز و مسرف یا دیوسار و دیوانه باشد، اورا در سرای باز دارد و از خود و پوش و گسترد او با خبر بود. و هر کس بدین قسمت راضی نشود، پس او اهرمنی باشد، ازو بزور بستاند».<sup>۴۲</sup>

بنظر میرسد که این نقل قول حقیقت مهمی را بازگو میکند. در اینجا مزدک بصورت یک مصلح اجتماعی اهل عمل ظاهر میشود که میکوشد تفاوت‌های میان مردم را درخصوص عدم تساوی ثروت و بخصوص در مورد قابلیت مردم در بست آوردن ملزمات زندگی، از طریق نوعی مساعدت اجتماعی بر طرف سازد. مزدک در این مورد به دستورات دین پاک‌کهن استناد میکند؛ اشاره او به انجام یک عمل خارق‌العاده‌ایست که جستجوی آن در اوستا کاری عبث است. ولی از همه جالب تر حمایت او از اشخاص ناتوانیست که قادر به تهیه ملزمات زندگی خود نیستند. این نوع اشخاص هم از لحاظ روحی و هم از جهت جسمی مردمان مفلوکی هستند که توسط همینان مرفه‌حال خود باید نگاهداری شوند. بدین ترتیب مزدک پایه‌گزار مساعدتهای منظم اجتماعی بوده و تمام افراد اجتماع را به انجام آن موظف نموده

است. وی برای انجام این مقصود در فکر وضع مقررات اجباری نیز بوده است. قدرت قانونی میباشد با توصل بزور وظیفه همدین سنگدل را به او بادآوری نماید<sup>۴۸</sup>.

نام کتاب مزدک هم بسهم خودش بسیار جالب توجه است. دبستان مذاهب نام این کتاب را دیسناد ضبط کرده است. اشتقاد این واژه متأسفانه کاملاً مبهم است. عقیده اینجا نام اصلی و صحیح این کتاب که بر ما معلوم نیست، در اینجا تحریف شده است<sup>۴۹</sup>.

کاملاً روشن است که مزدک در فعالیت‌های اصلاح طلبانه خود به تفسیرهایی که خودش از متون مقدس زردشتی بعمل می‌ورد، استناد می‌کرد. کتابهای سیاست‌نامه و دبستان مذاهب و حتی روایت فارسی میانه اوستا براین امر گواهی میدهد. در گوشه و کنار اوستا به دستوراتی بر میخوریم که جنبه اجتماعی داشته، قریباتی برای کمک به همدینان قابل میشود و مردم را به رفتار انسانی با همکیشان بی‌بضاعت دعوت می‌کند.

در فرگرد چهارم و دیودات مطلب مهمی را میخوانیم. در اینجا صحبت از مقررانی شده است که بموجب آن اشخاص مرفه‌الحال باید با گشادستی مشکلات اجتماعی همدینان بی‌بضاعت خود را بر طرف سازند: «و اگر مردان همدین یا برادر یا دوست برای خواهش مال یا زن یا خرد بیابند: اگر برای خواهش مال بیابند، باید آنگاه برای آنان مال فراهم آورد؛ اگر برای خواهش زن بیابند، باید زنی به نکاح آنان داد؛ اگر برای خواهش خرد بیابند، باید برای آنان کلام مقدس را فراگفت»<sup>۵۰</sup>. سپس و دیودات در انتقادات فوق الذکر به مخالفت با گرایش بسوی ریاضت و آنچه که رشد شخصیت انسان را محدود می‌کند، ادامه میدهد. پس از آنکه اشخاص عزب در این هنن محکوم میشوند<sup>۵۱</sup>، بحث جالب توجهی درباره ثروت و موقعیت اشخاص در جوامعی که بر اساس قرابت خون استوارند، پیش می‌آید که این قسمت نیز در بالا نقل شده است<sup>۵۲</sup>. این بخش و دیودات ممکنست برای ما بسیار

خشن و حتی عاری از احساسات جلوه‌کند. ولی منظور قانونگذار دینی کاملاً چیز دیگری بوده است. نظر او این بوده است که هر فرد متدين ساعی و کاری باید دارای خانه و زندگی، خواسته، زن و فرزندانی باشد. علت محرومیت انسان از این نعم تبلی و سهل‌انگاری خود است. چنین انسانی نمیتواند از خداوند توقع رحمت داشته باشد. شخص متفق در عین حال فرد فعالی نیز هست. ولی از آنچه که قبل از بند ۴۴ و دیوادات گفته شد، چنین نتیجه میشود که قانونگذار به معانی که در سر راه انسان وجود دارند، بخوبی آگاه بوده است. وی از مؤمنین مرافق الحال دعوت کرده است تا به فقرای محتاج کمک کنند. بدین جهت باید مفاد بند ۴۷ را نکوهشی برای آنسته از مردم دانست که با وجود آنکه به آنان کمک شده است، ولی رفتار درستی ندارند. بطور کلی در این عبارت از مؤمنین خواسته شده است که برای بدست آوردن مقام شایسته‌ای در اجتماع بکوشند و توسط کار، کوشش و جدیت حینیتی برای خود کسب نمایند.<sup>۵۳</sup>

مزدک برای اثبات تعالیم خود ظاهراً از کلام اوستا یا زند استفاده کرده و آنها را با توجه به روحیه تعالیم خودش مورد تفسیر قرار داده است. مزدک عبارتی را که در دیوادات، ب ۴، ف ۴۴ [«باید آنگاه برای آنان مال (یا بهتر بگوییم «خواسته») فراهم آورد»] آمده است، چنین تفسیر میکند: شخص ثروتمند باید دارایی خود را با فرد بینوا تقسیم کند. متن اوستا در حقیقت فقط گویای آنست که برای او باید مال فراهم کرد؛ البته باندازه‌ای که وی احتیاج دارد. ایده «تقسیم» در متن اوستایی بهیچوجه بمفهوم تقسیم ثروت به نسبت مساوی نیست. واضح است که مراد از این عبارت «کمک باندازه رفع احتیاج» است. هنگامی هم که از «زن» صحبت میشود، منظور همین است. در این مورد نیز متن اوستایی نمیگوید که مؤمن باید زن را به مرد عزب و اگذار نماید، بلکه منظور فقط آنست که باید برای او زنی اختیار نماید. در متون اسلامی غالباً مزدک را با صفت «زنديق» مشخص ساخته‌اند. در باره این واژه تابحال مطالب زيادي نوشته شده، ولی مشکل آن هنوز بطور قطعی حل

نشده است. «شدر» بدون آنکه تمام شرایط را در نظر بگیرد، در مقاله‌ای به بحث پیرامون این واژه پرداخته است<sup>۵۴</sup>. در محدوده آسیای پیشین دو واژه وجود دارد که یکی فارسی است بصورت «زندیک» و دیگری عربی است بصورت «زدیق» «ا.ا. بوان» A. A. Bevan واژه فارسی «زندیک» را یک واژه قرض گرفته شده از سریانی میداند که در اصل بصورت «صدیق» بوده است<sup>۵۵</sup>. این واژه از دیشه «صدق» بمعنی «صدیق بودن» مشتق شده است. در آرامی اصطلاح «زدیق» ziddiq (چون با گذشت زمان دیشه «صدق» بر اثر قانون همسان گردی بصورت «زدق» درآمده است) برای «برگزیدگان» آینه‌مانوی بکار می‌رود. در کنار صورت «زدیق» بکسر اول صورت «زدیق» بفتح اول نیز وجود داشته (از صورت قدیمی «صدیق») که واژه «زدیقان» بمعنی «مجموع زنان برگزیده هندیان» از آن مشتق شده است<sup>۵۶</sup>. واژه «زدیق» در زمان ساسانیان توسط ایرانیان گرفته شد و بر اثر عکس قانون همسان گردی بصورت «زندیک» تغییر شکل یافت. «ا.ا. بوان» برای تقویت نظریه خود عنوان عربی یک کتاب نجومی فارسی بنام سندھند Sindhind را که از هندی ترجمه شده است، ذکر می‌کند. «سندھند» باید از صورت Siddhaanta بوجود آمده باشد. «شدر» با این تفسیر مخالفت می‌کند و مدعیست که واژه «سندھند» تحت تأثیر روانی نامهای «سند» و «هند» (نامی برای نواحی هندوستان) بوجود آمده است. این نامهای هندی در زبان فارسی نیز معمولند. نظریه «ا.ا. بوان» را «نولدکه»، فیشر A. Fischer، بول F. Buhl، بودکت F. C. Burkitt، «نیکلسون» و (براؤن) اقتباس کرده‌اند. «کریستن سن» سعی می‌کند تا واژه «زندیک» را با توجه به موقعيت عهد ساسانیان از طریق گزارشات مسعودی تفسیر نماید. بنظر او مراد از این نام یک فرقهٔ زردشتی بوده که به تفسیر نمادی اوستا در زند (تفسیر فارسی میانه اوستا) می‌پرداخته است. وی واژه عربی «زدیق» را از دو واژه فارسی «زندیک» و واژه «زدیق» («برگزیده») در آینه‌مانوی) که از آرامی قرض گرفته شده است، میداند. «شدر» مدعیست که واژه «زندیک» نشان‌دهنده آنده از مرتدین زردشتی بوده است

که به تفسیر نمادی اوستا معتقد بوده‌اند؛ مانی نیز در اصل به‌همین گروه تعلق داشته است (به‌همین جهت است که «از نیک کوقباتسی» Eznik von Kolb «زندیک» مینامد). واژه «زندیک» در فارسی میانه صفتی است که از اسم «زند» (تفسیر فارسی میانه اوستا) ساخته شده است. قطعات پراکنده تر فان نشان میدهد که مانویان در متون ایرانی خویش «برگزیدگان» خود را با واژه «ارداو» (دیندار، وچیتک) مینامیده‌اند. واژه «زدیق» یک اصطلاح سریانی و برای ایرانیان ناآشنا بوده است. بعدها ابن‌نديم و ابو‌ريحان بیرونی نام «صدیقوه» و «صدیقون» را به تقلید از زبان سریانی برای مانویان استعمال کردند و تازه در زمان اعراب، در عهد عباسیان، این واژه مفهوم «آزاد فکر، آزاد‌اندیش و شکاک» را بخود گرفت. بنظر اینجانب در اصل دو اصطلاح مستقل در جوار یکدیگر وجود داشته‌اند: «اصطلاح ایرانی «زندیک» و اصطلاح سریانی «زدیق». این دو اصطلاح در قرن هشتم میلادی پس از آنکه واژه سریانی بنا بر عکس قانون همسان‌گردی بصورت «زندیق» درآمده بود، در یکدیگر ادغام شدند و در واژه عربی «زندیق» بمعنی «مرتد» باقی ماندند. باید به تفسیر آوای عربی و آرامی شرقی *n-h* در هجای بسته توجه داشت (مقایسه کنید با واژه «شترنج» در کنار صورت فارسی میانه «چنرنگ» و یا واژه «دسرق‌تا» در کنار صورت فارسی میانه «دستکرت» وغیره).

الفهرست که در سال ۹۸۷/۸ میلادی توسط ابن‌نديم بر شته تحریر درآمده است، اغلب جزئیات مهمی درباره تعالیم و خصوصیات فرقه مزدکی بیان می‌کند. ابن‌نديم تحت عنوان «مذهب الحرمية والمذكية» چنین شرح میدهد<sup>۵۷</sup>: «حرمية» دو گروهند. حرمية اول «محمره»<sup>۵۸</sup> نامبده می‌شوند و در نواحی جبال میان آذربایجان و ارمنیه و بلاد دیلم، همدان و دینور پراکنده‌اند، و سپس میان اصفهان و بلاد اهواز. آنان در اصل مجوسانی بودند که بعدها مذهبشان تغییر کرد. وایشان به «لقطه»(؟) معروفند. وریشان (= مؤسس)، مزدک قدیم، به آنان دستور داد خویشن را بدست لذایذ بسپارند و به اعلا درجه بخورند و بنوشنند. و او مواسات، اختلاط و

پرهیز از زورگویی نسبت به یکدیگر را موعظه میکرد. و آنان در زن و خانواده با هم شرکت میکنند و کسی را از آمیزش با زوجه مرد دیگر منع نمیکنند و آن مرد نیز زوجه آندر را میپذیرد. آنان اعمال نیک و پرهیز از قتل را پیشه خود ساخته‌اند و هیچ موجودی را آزار نمیرسانند. راجع به مهمان‌نوازی احکام دینی دارند و آنرا از هیچکس، از هر قومی که باشد، باید دریغ ورزند؛ هرچه مهمان بخواهد، باید برایش فراهم سازند. مزدک اخیر نیز که در عهد قباد، پسر پیروز، ظهور کرد بهمین مذهب گروید؛ و انوشیروان وی را با تفاق اصحابش بقتل رساند و اخبار آن معروف و مشهور است. ابن بلخی در کتاب خود عيون المسائل والجوابات اخبار حرمیه و مذهب و افعالشان را در مورد شرابخواری، شهوت‌رانی و طرز عبادت بیان کرده و حاجتی به ذکر آنچه که دیگری قبل از ما شرح داده است، نیست.

الفهرست وضعیت این ارتداد و تعالیمش را در زمان خود، یعنی حوالی سال ۹۸۵ میلادی، شرح داده است. در آن‌زمان دو گروه از این فرقه وجود داشتند که محمدره و مزدکیه، بمفهوم دقیق این واژه، نامیده میشدند، مؤلف تفاوت این دو گروه را متأسفانه ذکر نکرده است. وی منشأ این فرقه را از دین زردشتی دانسته، آنرا یک فرقه مزدیسنی تلقی میکند و مهمنترین جنبه‌های تعالیمشان را چنین ذکر می‌نماید: مزدک قدیم به پیروانش بهره‌مند شدن ازلذات (تناول اللذات)، به‌اعلا درجه (انعقاف علی بلوغ الشهوات) خوردن و نوشیدن (الأكل والشرب)، مواسات (المواسة)، آمیزش آزادانه (الاختلاط) و پرهیز از زورگویی متقابل (الاستبداد) را که پست‌ترین جلوه خودخواهی است، موعظه میکرد. می‌بینیم که تعالیم پیروان مزدک در قرن دهم میلادی اختلاطی از نظرات افسار گسیخته و انساندوستانه‌ای بوده است.

این مشارکت در مال و زن (مشاركة في الحرم والأهل) که در تشریح آن ابن ندیم نیز با مأخذ دیگر همداستان است، کم‌و نیسم عجیب و غریبی را مجسم میسازد که در عهد باستان در گوشه و کنار بدان بر میخوریم. به‌این خصوصیات، مهمان‌نوازی بی‌حد و حصر (ضيافت) نیز اضافه میشود که بمحض آن کلیه تمایلات مهمان باید

برآورده گردد. این مطالب را سیاست‌نامه نیز تأیید میکند. مزدک قدیم، علاوه بر آنچه گذشت، پیروانش را موظف میکند که به اعمال نیک پردازند، هیچ موجودی را نکشند و آزاری نرسانند. واضح است که در این تعالیم انتقاد شدیدی از نظام اجتماعی آن زمان بچشم میخورد.<sup>۵۹</sup>

سؤال دیگری نیز بدین شکل پیش میاید که از آنچه در مآخذ راجع به تعالیم مزدک می‌باشد، کدامیک را بحق میتوان از بنیانگذار این فرقه دانست. بهر حال این نکته صحت دارد که تعالیم اصلی مزدک بر اساس خواستهای اجتماعی اعيش پی‌ریزی شده است. او به خدای نور اعتقاد داشت و اورا همچون بخشندۀ عادلی معرفی میکرد که دهنده کلیه چیزهای پسندیده است. وی حقد و حسد را منع میکرد، ولی از طرف دیگر میخواست خودخواهی طبقات حاکمه را بزود از میان بردارد. میتوان حدس زد که او به توده مردم اجازه داد تا با توسل بزود صاحبان قدرت را بترسانند، ولی وی شخصاً مایل نبوده است که این حالت وحشت بر جامعه حاکم گردد. همین امر نیز راه اورا به سرانجام شومی کشاند. بعلاوه نمیتوان با اطمینان گفت که مزدک در مواعظ خود چه چیز را اشاعه میداده است. پاره‌ای از این نظرات منشأ مانوی دارند و همین امر به ما اجازه میدهد که بگوییم، مزدک نخست مانوی بوده و یا بشدت تحت تأثیر مانویت قرار داشته است. با وجود این نمیتوان ادعا کرد که تعالیم مزدک بمنظور ایجاد اصلاحاتی در مکتب مانی بوده است. مزدک در تعالیم خود افکار گوناگونی را گنجانده است، بدون آنکه بتواند آنها را بصورت یک واحد بهم پیوسته درآورد. اکثر افکاری که در تعالیم وی نمایان است، از فرهنگ عمومی آسیای غربی سرچشمه میگیرد. اینکونه افکار در تعالیم سایر ادیان و فرق عرفانی هم بچشم میخورد. با وجود آنکه پاره‌ای از این تعالیم در نظام‌های بعدی بوجود آمده‌اند، ولی محققان فرق مرتد دوره اسلام آنها را با نام مزدک منطبق ساخته‌اند، زیرا آنان بدرستی دریافته بودند که مزدک بمفهوم خاصی باعث پیدایش کلیه نهضت‌های اجتماعی بوده است. گفته «کریستن سن» را مبنی بر اینکه تعالیم «بوندس» و مزدک خصوصیتی دارند

که میتوان آنها را اصلاحی در دین مانوی بحساب آورد<sup>۹۰</sup>، نمیتوان درست پذیرفت. مزدک مطالب بسیاری از مکتب مانی اقتباس کرده، ولی اینکار در تحلیل نها بی بمنظور اصلاح در دین مانوی نبوده است. مقصود وی از میان برداشتن ناهنجاریهایی بوده است که در ساختمان شاهنشاهی ایران و نظام اجتماعی ریشه دوانده بود، البته ممکن است مزدک یک انجمن نیمه سری تشکیل داده باشد تا از آن بعنوان کمیته جنبش استفاده نماید – یعنی همان فرقه مذهبی. ولی آنچه که مزدک در میان توده مردم اشاعه میداده، البته تعالیم کاملاً قابل فهمی درباره برابری وتساوی حقوق همه مردم بوده است. این تعالیم در موقعیت آن زمان توانست قلوب گروههای محروم خلق را جلب نماید. اهمیت مزدک نیز در همین امر نهفته است. غیر از افکار اساسی فوق الذکر، سایر نکات تعالیم مزدک هنوز روشن نشده است.

محققین در خصوص منشأ تعالیم مزدکی کاملاً حق دارند که خاصیت تلفیقی تعالیم اساسی مزدک را مورد تأکید خود قرار دهند. این امر برای محیط آسیای پیشین در شش قرن اولیه پس از منیحیت طبیعی و حتی بدیهی است. مع الوصف عدهای از محققین نیز متمایل به این عقیده‌اند که در پیدایش مکتب مزدک حتی نفوذ چین هم مؤثر بوده است. این نظریه از «سیمکوکس» E. J. Simcox<sup>۹۱</sup> است. که بخش جالب توجهی از اثر «منکیوس» Mencius را با گفتگوی مزدک و قباد که در شاهنامه فردوسی نقل شده است، مقایسه می‌کند. متفکر بزرگ چینی در حدود سال ۳۲۵ پیش از میلاد به ملاقات شاه چینی ناحیه «لیانگک» (Lieng Wei) بنام «هویی» Hui رفت و در چند گفت و شنود عقاید خود را راجع به نحوه یک حکومت عادلانه و انسانی برای شاه قشیح نمود. وی به شاه گفت: «سک‌ها و خوک‌های شما خوداکهایی را که اختصاص به مردم دارند، می‌بلعند و شما هیچ‌گونه اقدامی برای جلوگیری از اینکار نمی‌کنید. مردم از گرسنگی همیرند و شما می‌گویید: «علتش خشکسالی بود، من مقصريستم». اگر انسان بگویید: «من او را نکشتم، اسلحه کشت!»، پس تفاوت میان اینکار و نابود کردن وکشن یک انسان چیست. اعلیحضرنا،

دیگر خشکسالی را بیش از این مقصود نداشت، خواهید دید که همه مردم کشور فوراً بسوی شما خواهند آمد». شاه گفت: «ما یالم تعالیم ترا پیذیرم». منکیوس گفت: «آیا کشن مردم با چوبدست یا با شمشیر فرقی دارد؟» (شاه) جواب داد: «فرقی ندارد». منکیوس پرسید: آیا کشن مردم با شمشیر یا با یک حکومت بد فرقی دارد؟ پاسخ شاه چنین بود: «فرقی ندارد». وی گفت: «در آشپزخانه شما گوشت چرب و در استبلهای شما اسبان فربه وجود دارند، ولی رعایای شما بسیار گرسنه بنظر می‌رسند و در این سرزمین بی‌آب و علف اشخاصی وجود دارند که از گرسنگی تلف می‌شوند. این هاند آنست که شما مردم را بسوی حیوانات درنده بفرستید تا آنانرا بیلعنده. مردم بدین جهت از حیوانات درنده هتافند که آنان یکدیگر را می‌بلعنده. اگر امیری که پدر ملت شناخته محسوب می‌شود، در اثنای حکومت خود مردم بدست حیوانات درنده بسپارد تا آنانرا بیلعنده، پس رابطه پدرانه‌اش را نسبت به ملت چگونه باید توجیه کرد؟». چونگ - نی (= کنفوویوس) (Confucius) (Chung-ni) گفت: «آیا آن کسی که برای نخستین بار مجسمه‌های چوبی (برای سوزاندن با مرده) ساخت، بدون اعقاب نبود؟ وی این حرف را بدین جهت گفت که آن شخص مجسمه‌هایی ساخت که شبیه انسان بودند و از آنها (برای آن منظور) استفاده کرده بود. این چگونه آدمی است که اجازه میدهد ملت شناخته از گرسنگی بمیرند؟». میدانیم که درست در نیمه دوم قرن پنجم میلادی روابط فعالی میان چین و ایران وجود داشته است. «پیروز» دوبار سفرای خود را به چین فرستاد (۴۶۱ و ۴۶۲ میلادی) و قباد نیز یکبار سفیری را در سال ۵۰۹ میلادی رهسپار آن دیار کرد.<sup>۶۲</sup> «سیمکوکس» معتقد است، میتوان حدس زد که تعالیم «منکیوس» درست در آن زمان در نتیجه روابط فعال میان چین و ایران به شاهنشاهی ایران رسیده باشد. اینک اگر ما حق داشته باشیم که داستان منظوم فردوسی را با گفتگوی «منکیوس»، آنطور که در کتب قدیمی چینی ضبط شده است، مقایسه کنیم، در میاییم که تشابه میان ایندو غیرمنتظره و بسیار بیشتر از آنست که بتوانیم آنرا نادیده بگیریم.

نظریه «سیمکوکس» آدمی را مجدوب خود می‌کند. بهر حال میتوان چنین حدس زد که داستان فردوسی تحت تأثیر حکایت چینی بوده است. البته فقط شکل این داستان نیست که ما را به چنین نتیجه‌ای رهنمون می‌گردد، زیرا چنین داستانها بی را در ادبیات مشرق زمین بکرات میتوان یافت. بلکه تشابه جزئیات ایندو داستان چنین حدسی را پیش می‌آورد. در هر دو متن از لزوم گشودن در انبارهای شاهی بر روی ملت گرسنه صحبت شده است. نکته مشابه دیگری که بچشم می‌خورد آنست که هر دو پادشاه تعالیم ایندو معلم اخلاق را بدون مخالفتی می‌پذیرند. ولی اینهم امکان دارد که داستان گفتگوی مزدک و قباد، بدان شکلی که در شاهنامه فردوسی دیده می‌شود، بعدها بوجود آمده باشد. روابط میان امپراتوری میانه و محیط فرهنگی آسیای پیشین نخست در قرن هفتم میلادی و بعداز آن، بخصوص در نتیجه تبلیغات مسیحی- نسطوری، مانوی و اسلامی بیشتر و عمیقتر شده است. حتی در سenn ایرانی نیز اثراتی از پاره‌ای مضماین چینی بچشم می‌خورد؛ برخی از مضماین آسیای میانه از طریق ایران به غرب، بطرف بیزانس و حتی به اروپا، راه یافته است؛ روابط مستقیم سیاسی میان چین و مغرب زمین و حتی جنگها و روابط بازارگانی، برای نیمه غربی جهان باستان کاغذ‌وسایر اختراعات ناشی از تمدن چین را به ارمغان آورده. فردوسی بیش از پیشینیان خود درباره چین آگاهی داشته است. حتی پاره‌ای از وقایع فرعی شاهنامه فردوسی در چین اتفاق میافتد. بنابراین ممکنست فردوسی گفتگوی میان مزدک و قباد را بر اساس یک داستان چینی الاصل به نظم کشیده باشد. ولی آنچه که ما را از پذیرفتن بی‌چون و چرا ای تأثیر مستقیم چینی‌ها در قرن پنجم میلادی باز میدارد، این حقیقت است که درباره تاریخچه روابط چین و ایران فقط اطلاعات ناقصی در دست داریم. درخصوص تأثیرات جنبش‌های اجتماعی چین در زمان سلطنت سلسله «هان» Han و خاندانهای سلطنتی بعدی در کشورهای همسایه نیز هیچگونه اطلاع دقیقی موجود نیست. مع الوصف «مدی» معتقد است که مکتب مزدک تحت تأثیر تعالیم چینی بوجود آمده است<sup>۶۴</sup>. البته این امر غیرممکن نیست.

اما برای کشف ریشه‌های مکتب مزدک احتیاجی نیست که تا این اندازه وارد جزئیات بپویم. البته در اینجا اوضاع کلی اجتماعی و اقتصادی که انگیزه غیرمستقیمی برای شروع جنبش بود، مورد نظر نیست. در اینجا باید فقط افکاری را که در مآخذ بهاین جنبش نسبت داده شده است، مورد توجه قرار داد.

مکتب مزدک، بمنظور ارائه استدلال لازم دینی برای تعالیم اجتماعی خود، مانند ادیان مزدیسنی و مانوی، از ثنویت کاملی برخوردار بود. به تجریب دریافتہ ایم که ثنویت بخصوص در محیط‌هایی توسعه پیدا می‌کند که تضادهای آشنا ناپذیری در آنجا وجود داشته باشد. در ایران از قدیم‌الایام چنین وضعی وجود داشت و بخصوص تضادهای موجود در تکامل اجتماعی موجب پیدایش شکل بسیار خشنی از ثنویت شده بود. با گذشت زمان شکل اولیه اجتماع قدیمی آریاییان تغییر یافت؛ طبقاتی پا بعرصه وجود گذاشتند که شکاف‌های عمیق آنها را از یکدیگر جدا می‌کرد؛ رابطه میان زن و مرد که در دوران قدیم آریایی براساس تساوی نسبتاً کاملی استوار بود، به تفوق چشمگیر مرد و در عین حال عبودیت ناشایست کدبانو که در اصل آزاد و شاید حتی حاکم هم بود، تبدیل گردید. نه تنها در مشرق زمین، بلکه در غرب نیز اوضاع بهمین نحو تغییر پیدا کرد. اینجانب بهیچوجه قصد ندارد عقاید نویسندگان یونانی و رومی را درباره روابط پیشین زن و مرد در دوران اولیه پیش از M. O. Kosven تاریخ بازگو کند. توجه شمارا به مطالب مختصر و آموزنده «کاسون» در اینباره جلب می‌نماید.<sup>۶۵</sup>

توجه شمارا به زمان ساسانیان جلب می‌نماید. در قرن دوم میلادی یک فرقه عرفانی توسط فیلسوف معروف یهودی‌الاصل «کارپو کراتس» Karpokratis اسکندرانی پایه‌گزاری شد که در تعالیم آن تمایلات که ونیستی بچشم می‌خورد. پس این فیلسوف «اپیفانس» Epiphanes نام داشت که بنابر پاره‌ای گزارشات در هفدهمین سال زندگیش، پس از آنکه کتاب مشهور خود درباره عدالت را بر شته تحریر درآورده و از این راه اعتبار فراوانی کسب کرده بود، دارفانی را وداع گفت<sup>۶۶</sup>. فرقه

کارپوکراتی، بنابر عقیده «لیشتنهان» R. Liechtenhan روشی کاملاً فیلسفه منشانه داشت<sup>۶۷</sup>. با اطمینان میتوان گفت که اینگونه اندیشه‌های دقیق درباره تنظیم روابط اجتماعی مبتنی بر عدالت، آنطور که در کتاب «ایفانس» آمده است، در آثار عرفانی دیگر بندرت بچشم میخورد. جالب توجه اینکه کارپوکراتی‌ها با اشتیاق تمام به مراقبت و مطالعه کلیه پدیده‌های طبیعی میپرداختند و با دیدی بسیار واقع‌ینانه درباره آنها فکر میکردند. «کافالنی»‌ها Kaphallenier پس از مرگ زودرس «ایفانس» او را بعنوان خدا پرستیدند و در روز تولدش قربانی کردند. همین امر باعث شده است که «شولتس» W. Schultz حدس بزند، ایفانس «خدای ماه» بوده است، نه انسان و فرقه مذکور نسبت خود را به این بتیرسانده است. اگرچه این یک رسم قدیمی بود که مؤسین و پیشوایان اکثر مکاتب فلسفی توسط مریدان یا پیروان خود همچون خدایان، یادست کم همچون نیمه خدایان، پرستیده میشدند، ولی این امر با خصوصیت عرفان کارپوکراتی تضاد آشکار دارد. تعالیم کارپوکراتی‌ها شدیداً در جهت عقاید علوم طبیعی بود، به‌الهام یا پیشگویی ابدآ پایبند بود و به کلیه فلاسفه باستان (بانضمام «عیسی») احترام میکذاشت<sup>۶۸</sup>. فلسفه این فرقه برای نیروی تفکر که قادر است بر قوای این جهان فایق آید، ارزش فراوان قایل است. قدرت عیسی نمونه‌ای از همین نیرو بوده است؛ توسط همین قدرت بود که او توانست بر ارکون‌ها که این جهان را خلق کرده‌اند، فایق آید. هر روحی که با ارکون‌ها مقابله کند و بدین وسیله خویشن را بگونه عیسی درآورد، در چنین نیروی سهیم خواهد شد. چنین روحی به‌رستگاری نیز دست خواهد یافت. واما درباره عوایب اجتماعی این تعالیم باید گفت که پیروان این فرقه ب نحو جالب توجهی از تعالیم مذکور برای توجیه و تبلیغ کمو‌نیسم استفاده کرده‌اند. نکته شایان توجه دیگر اعتباری بود که جنس مؤنث در این فرقه توانست برای خود کسب نماید. پس از «ایرنئوس» Irenäus در دوران اسقف رومی «انیکتوس» Aniketos یک فیلسوف زن کارپوکراتی بنام «مارسلینا» Marcellina به روم آمد و بزودی پیروان بسیاری بسدست آورد.

کارپوکراتی‌ها، بنابر قول «اریگنس» Origenes، بهیکی از زنان معتمد‌اهم این فرقه بنام «سالومه» Salome استناد می‌کنند که متأسفانه هیچ‌گونه اطلاع دقیقی از این شخص در دست نیست.

اینک برای آنکه بتوانیم در مورد کمو نیسم کار پوکراتی‌ها قضاوت کنیم، اجازه بدھید آن بخش از کتاب درباره عدالت اثر «کلمنس» اسکندرانی را که قبل از بدن اشاره شد، از مد نظر بگذرانیم:

عدالت پروردگار بر اساس اشتراك همراه با برابری است. آسمان به اعتدال گسترده شده و گرداگرد تمام زمین را دایره وار احاطه کرده است، در شب نیز بهمین نحو جمیع ستارگان میدرخشد، خداوند حتی پر تو فراوان خورشید را نیز که پدید آورندۀ روز و پدر روشنایی است، به یک اندازه برای همه جانداران که همگی قوّه بینایی دارند، از عالم اعلی بر روی زمین میافشاند، زیرا در اینجا فقیر و غنی، امیر و رعیت، عاقل و دیوانه، زن و مرد، برد و آزاد فرقی ندارند و حتی حیوانات لا یعقل نیز از اینان مستثنی نیستند، زیرا خورشید به همگان تعلق دارد و بطور یکسان از عالم اعلی بر همه موجودات میتابد و عدالت را برای نیکان و بدان به ارمغان میاورد و مانع از آن میشود که یکی بیش از دیگری از «روشنایی» بهره بگیرد، یا اینکه کسی «روشنایی» همسایه‌اش را غصب نماید و بدین ترتیب از «روشنایی» بیشتری بر خوردار گردد. خورشید به رویش خوراک همه جانداران کمک می‌کند، زیرا عدالت مشترک بصورت یکسان بر همگان ارزانی شده است، بطوریکه نوع گاو همانند سایر انواع حیوانات از عدالت یکسانی برخوردار است و بهمین‌سان نیز یک یک گاوها، و همین‌طورند خوکها، گوسفندان و همه موجودات دیگر. زیرا برای این حیوانات عدالت بمعنى اشتراك است؛ همانطور که خداوند تمام چیزهای مشترک را نیز در میان انواع حیوانات بطور مساوی تقسیم می‌کند و برای تمام چرنده‌گان غذای یکسان می‌رویاند، همه را از عدالتی یکسان برخوردار می‌سازد – عدالتی که تحت هیچ جبر قانونی نیست، ولی بوضوح در همه‌جا دیده می‌شود و بفرمان

او اجرا میگردد. برای توالد نیز قانون مكتوبی وجود ندارد – آنچه هست ساخته و پرداخته مردم است –؛ زیرا آنان همگی با هم بصورت یکسان تخم میپاشند و توالد میکنند، با اشتراكی فطری همراه با عدالت. زیرا خالق و پدر کلیه چیزها، هنگامیکه برای عدالت که در او نهفته است، قوانینی وضع کرد، عدالت را چنان آفرید که همگان را با یک دیده بنگرد و میان زن و مرد، عاقل و دیوانه و اصولاً میان کلیه چیزها فرقی نشناسد و بمنظور بنقراری عدالت و اشتراك با بخشایشی تمام عدالت را برهمه حکمفرما کرد. هر چند قوانین انسانها میتوانند جهالت را مجازات کنند، ولی در عوض سریچی از قانون را باد میدهند. زیرا ویژگی این قوانین، جنبه اشتراكی قوانین الهی را نابود کرده و از میان برده است بدون آنکه به گفته یامبر توجه کند که گفت: «بوسیله قانون به اشتباه خود پی بردم». او منظورش این بود که مالکیت از راه قوانین پا به دنیا گذاشت، زیرا این دوگانگی کمترین بهره‌ای برای مردمان نداشته است، نه بر میزان محصول و تعداد دامها چیزی افزوده است و نه در مورد ازدواج نمر بخش بوده است. زیرا تاکها برای همه بطور مشترک خلق شده‌اند و خویشتن را از گنجشکها و دزدان دریغ نمیدارند، همینطور است نان و میوه‌های دیگر. فقط در صورت تجاوز به اشتراك و تساوی حقوق است که دست دزد را از چهارپایان و میوه‌ها دور میدارند. خداوند در واقع همه چیز را بطور مشترک برای انسان آفریده است، بنابراین زن را نیز برای مردم مشترک آفریده و بهمین نحو همه حیوانات را بهم پیوند داده است تا اینکه عدالت را بعنوان اشتراك همراه با تساوی جلوه‌گر کند. ولی موجوداتی که باین نحو بوجود میایند، منشأ خود را که ناشی از همین اشتراك باشد، انکار میکنند و معتقدند فقط با یک زن باید ازدواج کرد و از او نگهداری نمود، در حالیکه این اشتراك در میان سایر موجودات مجاز است. خداوند به مردان اشتیاق مفرطی برای حفظ بقای نسل بخشیده است؛ اشتیاقی که نه قانون، نه رسوم و نه چیز دیگری قادر به سرکوبی آنست. زیرا این خواست خداوند است... بنابراین مضحک است وقتیکه میشنویم قانونگزار میگوید: «نو

نباید اشتیاق داشته باشی». و این مضحک‌تر است وقتی‌که باز می‌گوید: «ما یملک همنوعت»؛ زیرا کسی که این اشتیاق را به‌آدمی بخشدند تا بدین وسیله تنازل حفظ گردد، حالا خود فرمان منعش را صادر می‌کنند، درحالی‌که این عمل را برای هیچ جاندار دیگری منع نکرده است! و این نیز سراپا مضحک است که آدم باید از «زن همنوعش» اجتناب کند تا بدین ترتیب آنچه مشترک است بصورت مایملک فردی درآید.

مجیط آفریقای شمالی که فرقه کارپوکراتی در زمان قیصر «هادریانوس» (۱۳۸-۱۱۷ میلادی) Hadrianus باید از آنجا بر خاسته باشد، برای شکل‌گرفتن اصلاحات اجتماعی و تبلیغات مربوط بدان بنحوی مناسب بود. «کریستن‌سن» در یک یادداشت جالب‌توجه به ارتباط میان فرقه‌های اجتماعی ایران با آفریقای شمالی اشاره کرده است<sup>۶۹</sup>. بعقیده او نام «زردشت» که پاره‌ای از متون درباره‌اش سخن رانده و او را پسر «خرک» نامیده‌اند و حتی یوشع استیلیت از این فرقه بصورت زردشتگان نامبرده است، در یک کتابیه یونانی مکشوف در «کورنه» ذکر گردیده است. نام مورد نظر در این کتابیه بصورت معمول یونانی خود، یعنی «زرس»، ضبط شده است. در این کتابیه از از اشتراک‌مال وزن که از جانب «زردش» و «فیثاغورث» توصیه شده سخن رفته است<sup>۷۰</sup>، «کریستن‌سن» این «زردش» را همان «بوندش» میداند که اطلاع دقیقی از او در دست نداریم و «مالالاس» از او سخن‌گفته است<sup>۷۱</sup>. بعقیده او ممکن است «بوندش» فقط عنوانی برای یک آموزگار مانوی بوده باشد<sup>۷۲</sup>. از اینجا میتوان تبیجه گرفت که تعالیم بوندش - زردشت احتمالاً از روم به‌سیاری از سرزمین‌های همسایه کشانده شده و به آفریقای شمالی نیز که بجهت تبلیغات کارپوکراتی‌ها زمینه مساعدی داشته، راه یافته است. بنابراین ممکنست منظور کتابیه فوق الذکر مکشوف در «کورنه» همین زردشت - بوندش باشد. قبل از در فوق نشان داده شد که یکی بودن بوندش با زردشت، پسر خرک، لزومی نداد. مع‌الوصف این احتمال وجود دارد که تعالیم زردشت تا «کورنه» پیش رفته باشد. ولی بعید نیست، تبیجه که از این راه

بدست میاید، اصلاً ارتباطی به این موضوع نداشته باشد. پیروان این فرقه تو انتند بکمک روحیه تلفیق عقاید آن دوران، به برخی از متفکرین نیمه عارف که خودشان از این تعالیم اصلاً اطلاعی نداشتند، استناد نمایند؛ مع الوصف ابداع اینگونه عقاید تعلیماتی را میتوان به همین متفکرین نسبت داد.<sup>۷۳</sup>

مقاله فوق الذکر «آلتهیم» و «اشتیل» درباره تأثیرات عرفانی بر روی تعالیم مزدک مطالب آموزنده‌ای را عرضه میکند.<sup>۷۴</sup> «آلتهیم» به عقاید قدیمی پیش‌وان خود اشاره می‌نماید و بویژه از «نولدکه» و «کریستن سن» نقل قول میکند. «نولدکه» در مکتب مزدک، علاوه بر تمایلات کمونیستی که مورد قبول همگان است، به یک جنبه شدید مذهبی قابل است (طبری - نولدکه، ص ۴۵۹)<sup>۷۵</sup> و «کریستن سن» این مکتب را تکامل مانویت میداند.<sup>۷۶</sup> «آلتهیم» تحقیق خود را با این فرض آغاز میکند که رساله شهرستانی نقل قول دقیقی از کتاب مزدک را که امروز مفقود شده است، دربر دارد. منظور وی همان قسمی است که با عبارت «وروی عنہ» شروع میشود و واژه‌های ییگانه متعددی در آن بچشم میخورد.<sup>۷۷</sup> وی پس از یک تحقیق اساسی درباره گروه ملتزمین آسمانی و کوششی برای حل پاره‌ای از مسائل (نگاه کنید به صححات پیش درباره منشاً عنوان «خسر و» و همچنین زادگاه مزدک)، تعالیم مزدک را با تعالیم «پورفیریوس» مقایسه میکند. «کریستن سن» در آنجا نکات معینی را یافته است که در مکتب مانی نیز وجود داشته است (تضاد میان دو اصل، تضاد میان دو عالم، ائون‌های متعدد روحانی). ولی در بسیاری چیزها تفاوت‌های عمیق‌تری وجود دارد. مزدک فقط به سه عنصر قابل است، درحالیکه مانی اعتقاد به پنج عنصر دارد. تقسیم‌بندی عالم اعلی بنابر اهمیت فوا، وزراء یا موجودات روحانی دیگر برای مکتب مانی امر نآشناست. اینک میتوان به یک مأخذ دیگر روی آورد. این امکان بخوبی وجود دارد که مزدک عقاید خود را در پیرو تعالیم «بوندس» که پیش از این بارها ذکر شد گذشت، بوجود آورده باشد. بعقیده «آلتهیم» منبع مهم تعالیم «بوندس» همان مکتب نوافلاطونی «پورفیریوس» است. هفت وزیر را میتوان با هفت سیاره، و

دوازده وجود روحانی را با عالیم منطقه البروج مقایسه نمود. همانطورکه در نظر «پورفیریوس» خدای روشنایی در رأس سپاه آسمانی قرار گرفته، در تعالیم مزدک نیز خودشید در رأس گروه خدایان جای دارد. خدایان در نظر این فیلسوف نوافلاطونی برای خودشید فقط در حکم *virtutes effectus* هستند. اگرچه مقایسه میان «سلطان عالم» و «خسر» در کتاب «پورفیریوس» دیده نمیشود<sup>۷۸</sup>، ولی این مطلب در آثار مدیحه سرایان دوران سلطنت «دیوکلیتیاوس» Diocletianus و کنستانسینوس Constantinus وجود دارد، «گنستان تینوس» در خطابهای از «او زیوس» همچون خودشیدی وصف شده است که در تمام بخش‌های عالم پرتو افشاری میکند و چهار قیصر این «فروغ» را حمل میکنند. «کنستانسینوس» همانند «هلیوس» Helios لگام ارابه چهار اسبه خود را در کف دارد. چهار صاحب منصبی که مزدک یاد میکند، فقط برگردانی از همین تصویر در یک زمینه ایرانی است. وقتیکه «مالالاس» میگوید، «بو ندس» به Persis رفته بوده است، نباید هر از این واژه را «فارس» دانست، بلکه مقصود او «ایران» بوده است. «بو ندس» موفق گردید در شمال شرقی ایران بهموعظه تعالیمش پیردازد. این تعالیم تا پایان فرن پنجم میلادی در آن نواحی باقی بود تا مزدک دوباره آنها را از سرگرفت و با موقیت بسیار در نواحی دیگر ایران نیز اشاعه داد. ملاحظات فوق الذکر درباره اهمیت اعداد بهیچوجه مربوط به «کابala» Kabbala نیست، بلکه مزدک آنرا از منابع یونانی اقتباس کرده است، سرانجام «آلتھیم» میگوید، منظور از «قتل الأنفس» که در کتاب شهرستانی آمده، در اصل نوعی سرکوبی فردیت است.

هیچکس نمی‌تواند در این باره که مکتب نو افلاطونی قوانسته است، تأثیر عمیقی بر روی مکتب مزدک بگذارد، تردیدی بخود راه دهد. این مکتب، همانند سایر نظامهای فکری آسیای پیشین، یکی از مصالح ساختمان معظمی بودکه میتوان آنرا دلالان پیچ در پیچ تلفیق عقاید نامید. البته هیچگاه نمیتوان با اطمینان خاطر ادعا کردکه پاره‌ای از اصطلاحات موجود در فهرست تعالیم مزدکی، آنطورکه در

کتاب شهرستانی آمده است، مستقیماً از عقاید نو افلاطونی گرفته شده باشد. باید موضوع را چنین مطعم نظر قرارداد که تلفیق کنندگان عقاید در تمام سرزمین های آسیای پیشین از روش وهم انگیز و تخیلی بازی با اصطلاحات اسرار آمیز و امپرسیونیستی که از افق فهم انسان فراتر میرفت، لذت میبرند؛ و عمداً در صدد کشف چنان تصاویری بر میامدند که تصویر میکردند میتوانند بکمال آنها پنهانی ترین اسرار جهان نامری را دریابند. این دیگر فلسفه نیست، بلکه حالتی است که در همه جا بر محافل گسترده خداجویان و عرفاء حکمفرماست. اصطلاحات یونانیان همیای اصطلاحات مشرق زمینی ها پیش میرفند و حتی تأثیر بسیار عمیقی بر روی یکدیگر میگذاشتند. سرانجام باید گفت که تمام اینها فقط بازی با عبارات مبهمنی است که عمداً بدقت تشریح نشده اند – بازی که می کوشد تا در ذهن شنوندگان اثرات خاصی بجا بگذارد. علاوه، اهمیت مزدک بیشتر در فعالیت های اجتماعی و سیاسی اوست تا در تعالیمش. از این تعالیم، با وجود آنچه گذشت، فقط اطلاعات کمی در دست است.

## حوالشی

۱/۱ - در متون شرقی برای مزدکیان اسمی گوناگونی ذکر شده است. معمول ترین نام در متون عربی «المزدقیة» (از مفرد «مزدقی») بمعنی «شخص پیرو مزدک، مزدکی»، ر.ک. مسعودی کتاب التنبیه ص ۱۰۱) است. علاوه بر این، صورت «المزادقة» نیز دیده میشود (برای مثال در کتاب ابن قتیبه، ج. و سنتفلد، ص ۳۲۸). این نام در فارسی میانه «مزدکیان» (از صورت مفرد «مزدکیک»، ر.ک. دینکرت، ک ۷، ب ۶، ف ۲۱) است. فردوسی آنرا «مزدکی» مینویسد که با صورت اخیر الذکر مطابقت دارد (ر.ک. اعلام «ولف»). ابن مسکویه (ج. لئون کتابی)، مجموعه اوقاف «گیب»، ج ۷، بخش ۱، لیدن ۱۹۰۹، تجارب الامم ص ۱۶۸) از آنان بصورت «العدلبة» نام میبرد (با اصلاح بشکه بدانان عدلیه گفته میشود). این اسم بمعنی کسانی است که در تلاش بدرست آوردن عدالت هستند. مزدکیان در میان خود احتیالاً اصطلاح قدیمی «همدینان» را بکار میبرده‌اند؟

۱/۲ - کتاب الملل و النحل، ج. کورتن، ج ۱، ص ۱۹۲، س ۱۹ و بعد از آن، ص ۱۹۳، س ۱. شخص مورد اعتماد شهرستانی فیلسوفی به نام ابو عیسی محمد بن هارون وراق بود که دوست و آموزگار راوندی نیز بشمار میرفت. وی در سال ۹۰۹ در اهواز وفات یافت.

- او به مسایل دینی و فلسفی بخوبی آگاه بود و کتابی در خصوص تاریخ ادبیان تحت نام کتاب المقالات برشته تحریر درآورده که ابو ریحان بیرونی بعد از مطالعه مطالبی را از آن اقتباس کرد. ر. ک. الفهرست، ج ۱، ص ۳۳۸، س ۱۲ و همچنین دائرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۱۲۱۸.
- ۲- این دو اصل بنا بر قول دبستان مذاهب «شید» و «تار» نامیده میشدند - دبستان مذاهب (ر. ک. هوروینس، دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۹۲۲ و بعد) حاوی اطلاعاتی درباره ادبیان شرقی است پازه‌ای از مطالب این کتاب براساس منابع مکتوب شرقی‌الاصل و برخی دیگر براساس اظهارات شفاهی پیروان ادیان و ادراکات خود نویسنده است. همچنین ر. ک. براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۲۷۵ و برای ارزیابی آن ر. ک. کریستن سن، سلطنت قباد... ص ۸۶ و بعداز آن «شید» («درخشان»، اشتینگاس، ص ۷۷۲؛ هرن، بنیاد ریشه... ش ۸۰۱، «درخشش، خورشید»؛ ولی‌کولیتس Gollitz این واژه را در چشم‌نامه «پاوری» بصورت «نیرو» و نظایر آن معنی کرده است) و «تار» («تار»، اشتینگاس، ص ۲۷۴) هردو از اصطلاحات قدیمی هستند.
- ۳- ج. کورتن، ص ۱۹۳، س ۱-۳. همچنین ر. ک. ترجمه «هاربروکر»، ج ۱، هاله ۱۸۵۰، ص ۲۹۱.
- ۴- بنا بر قول شهرستانی مباحثات شدیدی درباره این مسئله در میان مانویان جریان داشته است. وی مینویسد: «مانویه اختلاف کرده‌اند در مزاج و سبب آن و خلاص آن، بعضی گویند نور و ظلام ممتزج شدند امتراجی بررسیل اتفاق نه بهقصد و اختیار، اکثر ایشان گویند که سبب مزاج آنست که ابدان ظلمت از ارواح خویش مشاغل شدند، بعضی تشاغل ظلمت نظر به روح کرد و نور را مشاهده کرد و ابدان بهمماز جت نور منبعث شدند چون ملک نور برین حال مطلع گشت ملکی از ملائكة خویش در پنج جزو از اجزای خویش بفرستاد و پنج جزو نور به پنج جزو ظلمانی ممتزج شد...» (ترجمه «هاربروکر»، ص ۲۸۸). ولی مقدسی مینویسد که صابیه معتقدند که این امتراج کورکورانه و برحسب اتفاق بوقوع پیوسته است. گویندی M. Guidi در اینباره در دائرة المعارف اسلام، ج ۳، ص ۵۰۱، می‌نویسد: با توجه به آنچه گذشت، این فکر پیش می‌اید که نظر مکتب مزدک در این مورد خاص به احتمال زیاد متناسب با مجادلات پیروان ٹسویت بوده است. شاید بتوان احکام عملی مکتب مزدک را با این نظریه امتراج «بالخط والاتفاق» ارتباط داد.
- ۵- شهرستانی، ترجمه «هاربروکر»، ص ۲۹۳ برهمه روشن است که فلسفه دیسانیه بر روی مکتب مانی تأثیر بسیاری گذاشته و در نتیجه بر روی نهضت‌های منشعب از مانویت، نظیر مکتب مزدک، نیز تأثیرگرده است.
- ۶- ص ۱۱۹ و بعد. همچنین ر. ک. هیپولیتوس Hippolytos در کتاب Philosophumena ک ۴، بند ۱۹.
- ۷- ولفگانگ شولتس Wolfgang Schultz نیز در کتاب مدارک عرفان - Dokumenten der Gnosis LXX بنا زردشتی ایرانی نیز بهشیث نسبت داده شده است (بوسه، ص ۳۷۸ و بعداز آن). موقعیت روح

در میان نور و ظلمت یادآور تصویرات قدیمی مهری درباره موقعیت مهر در میان اورمزد و اهریمن است، ر. ک. پلو تارخ، De Iside et Osiride، C ۴۶؛ بوسه، همانجا، ص ۱۲۲.

- بوسه، ص ۳۸۳ در آن زمان شخصی بنام «بنای» از اهالی «گاکی» Gaukai در آن نواحی فعالیت میکرد. وی از مریدان عارفی بنام «پاپا» Papa بود ولی سپس مانوی شد و سرانجام فرقه جدایانه‌ای را تأسیس نمود. عارف دیگری نیز بنام «ادو» Ado از اهالی ادبیان تعالیم بخصوصی را از اختلاط عقاید Kantaeer و مانویان و مرقویان بوجود آورد. ر. ک. پونیون H. Pognon، کتبه‌های مندایی Les inscriptions mandaïtes، ص ۲۲۱ و بعد از آن، ص ۲۲۴ و بعد از آن.

- ج. کورتن، ص ۱۹۳، س ۷ و بعد.

۱۰ - کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۱۵۳، گزارش شهرستانی را چنین تفسیر میکند. «احتمالاً مفهومش اینست که باید امیال و شهوات را که سد راه نجاتند، نابود ساخت». میرخواند. ج. ملی، ص ۱۲ مینویسد: «ذبح حیوانات و اکل لحوم و دموم آنها را برخلاف حرام ساخت».

۱۱ - ج. کورتن، ص ۱۹۳، س ۸ و بعد از آن.

۱۲ - ر. ک. بوسه، ص ۱۴۳، و «فلوگل». مانی، تعالیم و نوشته‌هایش، لیزیگ ۱۸۶۲، ص ۸۶، متن ص ۵۳، س ۸ و بعد از آن.

۱۳ - جالب توجه است که مزدک فقط به سه عنصر اصلی قابل بوده است. مکتب مانی به پنج عنصر اصلی معتقد بود. در فلسفه یونان نیز اعتقاد به پنج عنصر اصلی معمول بوده است. در خصوص اعتقاد به سه عنصر توجه شما را به یک مناظرۀ خلد مانوی در گنزای مندایی جلب میکنم. گنزای سمت راست (ترجمۀ «لیچ بارسکی»، ص ۲۲۹، س ۱۷ و بعد از آن) درباره فرقه‌های منشعب از دین مسیحی صحبت میکند و از آنها بصورت زندیقه و مردمانه نام میرد. در این کتاب آمده است: «آنان تخم را در نهان میکارند و سهم ظلمت را میدهند. زنان و مردان کنار یکدیگر آرام میگیرند، تخم را برمیدارند، آنرا در شراب داخل کرده، به ارواح (= مندایی‌ها) میدهند تا بنوشند و بگویند که پاک است. آنان باد، آتش و آب را نیاش میکنند و خورشید و ماه را میستایند... آنان خویشن را گروه برگزیده‌ای میدانند که مار مانی برگزیده است». خطاب خواهد بود اگر این ثابت عناصر را نوعی گرایش به جناح‌های چپ مانوی تلقی کنیم. اما در ذکر عناصر اصلی با آنچه که در کتاب شهرستانی آمده، تفاوتی موجود است. بدین ترتیب که شخص اخیرالذکر بجای باد از خاک نام میرد و دیگر اینکه در اینجا نام مانی نیز بچشم میخورد، با وجود این میتوان گفت که در اینجا از دو فرقه زندیقه و مردمانه نام برده شده است. درباره نام «زندیق» بعداً سخن خواهیم گفت و متن مندایی بدون کمترین تردیدی تأیید میکنده اصطلاح «زندیق» برای مانویان بکار میرفته است. «لیچ بارسکی» در یادداشتی که در صفحه ۲۲۹ آورده، بدرستی تمام اشاره میکند که «زندیق» یک نام فارسی برای کافر بوده است. ولی اصطلاح دیگر، یعنی، «مردمانه» برای ما این حدس را پیش میاورد که با مانویان معمولی افراد دیگری نیز یاد شده‌اند. بنابر یادداشت «لیچ بارسکی»،

«آندراس» این اصطلاح را از واژه فارسی «مردمان» میداند. توضیح «آندراس» با یک تصحیح کوچک (زیرا تلفظ صحیح این واژه در فارسی بصورت «مردمان» بضم دال است) قابل قبول خواهد بود؛ احتمالاً میتوان گفت این واژه جناح معنی از مانویان را دربر میگرفته است. اینجانب با توجه بهاینکه از سه عنصر اصلی سخن بهمیان میاید، با قید احتیاط تمام وجود هر دو فرقه مانوی و مزدکی را – البته ممزوج با یکدیگر احتمال میدهد. مؤلف اعتقاد به سه عنصر را به مانویان نسبت داده است و چون میدانسته است که مزدکیان بنحوی از مانویان متأثر بوده و یا با آنها همبستگی خاصی داشته‌اند، انتقاد خود را با نام مانی ختم کرده است. ولی حتی بعید نیست که او از اصطلاح «مردانه» مستقیماً همان مزدکیان را فهمیده باشد. این نیز امکان دارد که اصطلاح «برگزیده» بطور کنایه‌آمیز بکار رفته باشد؛ شاید این منتقد مندایی بدین وسیله میخواسته است بگوید که مزدکیان «بهترین گروه برگزیده» جماعت مانویان بوده‌اند. نام «زنديقه» میتواند شامل هر دو گروه بشود.

۱۴- ج. کورتن، ص ۱۹۳، س ۱۵ و بعد. معرف واژه فارسی «خسرو»، «کسری» میشود. نام خسروی اول بصورت معرف برای مثال در شعر معروف امية بن ابي الصلت (متفقی در حدود ۶۳۵) دیده میشود. ولی در این شعر از فضایل سبف که از مدعاون سلطنت یمن بوده است، سخن میگوید (ابوالقدا، ج. فلیشر، ص ۱۱۸ و بعد). از آنجا که خسروی دوم، نوئه یکی از پادشاهان ساسانی بهمین نام، در شمار شکوهمندترین شاهان ایران محسوب میشد، بعدها اعراب کلیه شاهان ایرانی را تحت نام کلی «کسری» مینامیدند (ر. ک. دائرة المعارف اسلام، زیر واژه «کسری»). این نام دارای جمع‌های گوناگونی است (اکسرة، کساسرة، کسور، اکاسر، فرباتاگ، ج ۴، ص ۳۵). ولی شهرستانی صورت ایرانی آنرا مینویسد. برای اطلاع از اشتراق این واژه و جاهای بسیاری که نام مذکور ذکر شده است ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۱۳۴، زیر نام Husrawanh.

۱۵- شهرستانی ظاهرآ بنا بر اعتقاد مزدکیان این چهار قوه را با چهار مقام عالیرتبه دولت ساسانی مقایسه میکنند. «موبدان موبد» همان موبد اعظم بوده است که در مورد مسایل مربوط به اعتقادات دینی در غایت امر تصمیم میگرفته و رأی نهايی درباره کلیه مسایل دولتی، از نقطه نظر دینی، بعده او بوده است (این عمل بعدها «فتوى» نام گرفت). «هیر بد» قاضی است که با تأمل اندیشمندانه خود براساس معیارهای قانونی نظام صحیحی برای روابط اجتماعی ایجاد میکند. «سپاهبد» فرمانده کل قوای نظامی است که با حزم و تجریه خود در حراست نیروهایی که مدافعان اجتماعی هستند، میکوشد. «رامشگر» همان شاعر و نوازنده دربار است که برکت وجود و آراستگی صفات شاه، یعنی حافظ نظم را مدح میگوید. این چهار قوه در وجود هر انسانی جمع شده است. این بدان معنی است که انسان چهار قوه معنوی در اختیار دارد: قوه تمییز، فهم، حافظه و احساس.

۱۶- شهرستانی، ج. کورتن، ص ۱۹۳، س ۱۱ و بعد از آن. درباره معنی دقیق هر یک از این عناوین تا حال به نتیجه مطمئنی نرسیده‌ایم. «سالار» (صورت قدیمی تر آن «سردار») است که همزمان با «سالار» نیز استعمال میشده است) ریس یک طبقه از اجتماع و همچنین بمفهوم

شاهزاده فتووال است. «پیشکار» بنا بر نظر «هاربر و کر» بمعنی «رئیس» و بنا بر نظر «کریستن سن»، ایران در...، ج ۱، ص ۳۶۶ به معنی Président است. این واژه در فارسی تو معنی «دستیار، یاور، کارگر مزدور، شاگرد، حسابدار» (اشتبه‌گاس) است. «بارور» شاید بمعنی حمال باشد: کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۸۱، آنرا (?) Porteur de fardeaux دانسته است. «پروان» بمعنی Commissaire است (کریستن سن، همانجا، ر. ک. واژه فارسی میانه «پروانک» بمعنی «مدیر، وکیل»). «کاردان» بمعنی «مُجْرِب، کارآزموده» است (همانجا). «کوذک» در واقع به معنی «خدمتگزار» است. ر. ک. یلی، در «گزارشات مدرسه مطالعات شرقی»، ج ۷، سال ۱۹۳۳-۳۵، ص ۶۹ و بعد از آن. این واژه‌ها در دستنویس‌ها بصورت نادرستی ضبط شده‌اند، بطوریکه «کریستن سن» ناگزیر به تصحیحاتی در آنها شده است.

۱۷- شهرستانی از سیزده تن نام میبرد که نام سیزدهمی «پاینده» است. هاربر و کر (ص ۲۹۲، ز ۲) معتقد است که زننده یا کشنده «بعدها اضافه شده است، زیرا هردو تقریباً یک مفهوم دارند و با کنارگذاشتن یکی از آنها میتوان به همان عدد دوازده رسید». عقیده «کریستن سن» نیز همین است، سلطنت قباد...، ص ۸۱، ز ۴ (این دو نام از فهرست فوق باید مشخص کنند) یک خصوصیت باشند). در واقع دو فعل کشن و زدن در فارسی میانه تقریباً یک معنی دارند. بجای کشنده (بفتح اول) میتوان کنده (بضم اول) خواند، ولی فعل «کردن» معنی بسیار گسترده‌ای دارد. درحالیکه فعل «کندن» بمعنی «نابود کردن، از بین بردن» در اصل فقط بمعنی «حفر کردن» است. کتاب دبستان مذاهب این گروه را «دوازده روانی یعنی روحانی» نامیده و نام هر یک از آنها را چنین ضبط کرده است: «خواننده، دهنده، ستاننده. برنده (بفتح اول)، خورنده، دونده، چرنده، کشنده، زننده، آینده، شونده، پاینده». بنا بر این در کتاب مذکور «کننده» کنار گذاشته شده است. بنا به گفته «کریستن سن»، سلطنت قباد...، ص ۸۷، ز ۲، در گزارش دبستان مذاهب بجای «خیزنده» صورت «چرنده» خواننده شده است: «آنکه علف میخورد، آنکه میچردد». نام آن هفت تن در دبستان مذاهب چنین است: سalar، پیشکار، با نور (?)، دیروان (دیربان، ریس دیر)، کاردان، دستور، کودک (ج ۱، ص ۳۷۶).

۱۸- در متن شهرستانی، ج. کورتن، ص ۱۷، م ۱۷ و بعد چنین آمده است: «وارتفع عنه التکلیف». کریستن سن، سلطنت قباد... ص ۱۰۲، ز ۳ اینطور ترجمه میکند. «تکلیف (یا مسئولیت) از آنها رفع شده است». ترجمة «هاربر و کر» در بالا ذکر شد. مفهوم این جمله متأسفانه روشن نیست. دبستان مذاهب مینویسد: «هرکسی را که از مردم که درین چهار نیرو با با هفت وان با دوازده گرد آید در فروردین جهان یعنی عالم سفلی بمنابه پروردگار و رب باشد و تکلیف ازو برخیزد». شهرستانی فقط از این امر صحبت میکند که در وجود هر یک از افراد انسانی این چهار قوه جمع شده‌اند (ص ۱۹۳، س ۱۶). «کریستن سن» این قسمت از کتاب شهرستانی را چنین توجیه میکند که آن هفت تن و دوازده موجود به مسئولیت چهار قوه عمل میکنند (سلطنت قباد...، ص ۱۰۲، ز ۳). «آلنهم» در مقاله‌ای که با اتفاق «اشتیل» تحت عنوان مزدک و «پورفیریوس» Mazdak und Porphyrios نوشته، این جمله مشکل را کاملاً بنحو دیگری ترجمه کرده است، ص ۳۶۴ و بعد: «وهر انسانی که این چهار قوه و هفت وزیر

ودوازده (وجود روحانی) در او جمیع شوند، او در همین عالم سفلی ربانی میشود و (تکلیف) (دبیوی) از او رفع میگردد». وی دزاینباره متذکر میشود: «دنیا به نیروها و قوای منفرد بسیاری تقسیم شده است... ولی هرگاه تمام این قوا در یک فرد گرد آید، تجمعی پدید میاورد که بر هرگونه پراکنده‌گی چیره میشود و انسان را بسوی خداوند رهنمون میگردد» (همانجا، ص ۳۶۵).

۱۹- نوولکلیو، ج ۵، سال ۱۹۵۳، ص ۳۵۶ و بعداز آن.

۲۰- ص ۳۶۳-۳۶۵

۲۱- «بوسه» ثابت کرده است که در تعالیم مزدک سیارات و علامیم منطقه البروج بر عالم سفلی حکومت میکنند (مسایل اساسی عرفان، ص ۴۳). سیارات و علامیم منطقه البروج در نزد مندایی‌ها نقش بسیار مهمی را ایفا میکنند و در حکم موجودات پلید هستند. این سیارات در متون بصورت «دیو» (= ارواح پلید در نزد ایرانیان) نامیده شده‌اند: Shamish (خورشید)، روح مقدس یا Estra (ناهید)، Nabu (تیر، همان عیسی مسیح کاذب)، Sin (ماه) که نام دیگرش Saurel Kewan (کیوان)، Bel (هرمزد)، Nerig (بهرام)، ر. ل. لیج بارسکی، ترجمه و توضیح گنزا؛ گنجینه یا کتاب بزرگ مندایی‌ها (Ginzā, der Schatz oder das große Buch der Mandäer، ۱۹۲۵، ص ۲۸)، س ۲۶ و بعداز آن. سیارات مسبب برانگیختن شهوات، گناهان، مصایب، بدانشی، خونریزی‌ها و کلیه پدیده‌های زشت در میان مردم هستند. آنها دوازده ستاره را بنزد خود خوانده و منطقه البروج را میان آنان تقسیم کرده‌اند (همانجا، ص ۱۲۴، س ۲۴). پس از تقسیم منطقه البروج، دنیا به مجازات مرگ و نیستی محکوم شده است (ص ۱۴۳، س ۱۳). هریک از سیارات و علامیم منطقه البروج در عالم خودشان بر روی انسانها تسلط دارند (ص ۴۳۷، س ۵ و بعد). ولی آنان در عالم نورانی Uthras (تجليات) قدرتی ندارند (ص ۱۳، س ۲۸). در کتاب سوم گنزا ای سمت چپ در سرود سوم که درباره ستایش روح است، چنین میخوانیم (ص ۵۱۲، س ۴): «دشمنان تو آن هفت بودند و معاقین تو آن دوازده بودند». در ادبیات یهود نیز اغلب درباره تأثیر کرات آسمانی صحبت میشود؛ یک محل جالب توجه در فصل ششم کتاب Pirqā darabbj Eliezer است که مینویسد، همه اختزان در خدمت هفت سیاره‌اند و آن هفت سیاره نیز در منطقه البروج هستند که بر حسب دوازده ماه تقسیم شده است. کلیه علامیم منطقه البروج در خدمت ماه نو و توالد و تاسل انسانها. و توسط آنان جهان پایدار میماند (در کتاب «دو بوسور» I. de Beausobre، Histoire Critique de Manichée، تاریخ اتفاقی مانویت، ز ۴، ص ۵۰۴). عرفاً اغلب درباره سیارات صحبت میکنند. آنها با هفت ارکون در ارتباط هستند، بوسه، ص ۲۱ و بعداز آن. ابن دیسان (بنابر ادعای ابراهیم سریانی) علامیم منطقه البروج و سیارات را اشاعه داد و ساعت تولد را مورد مذاقه قرارداد، بوسه، ص ۱۶. در اعتقادات پارسی نیز بعدها عقایدی درباره قدرت شوم و تأثیر شیطانی سیارات بوجود آمد، بوسه، ص ۴۱ و بعد. ستاره‌شناسی که ابتدا در نزد بابلی‌ها و سپس در نزد ملل دیگر از محبوبیت خاصی برخوردار گردید، با تعمق درباره کرات آسمانی و نیروی آنها ارتباط دارد.

۲۲- بوسه، مسایل اساسی عرفان، ص ۲۳۶، معتقد است که تعالیم مزدکی با عقاید

مانوی در خصوص ماهیت چهارگانه خدای اعظم مطابقت دارد. وی به گزارش ابن ندیم در الفهرست اشاره میکند که مؤلف درباره اعتقاد به چهار قوه عظیم سخن گفته است: خدا و نورش و توانائیش و حکمتش (ج. فلوگل، ص ۴۶، س ۶ و بعد، ر. ل. ص ۹۵ ترجمه). یکی از قطعات پراکنده تر فان گواهی بر همین اعتقاد مانوی است. در آنجا هر یک از عناصر بدین ترتیب نامیده شده اند: زروان، روشنایی، توانایی، نیکی (ر. ل. ف. و. ل. مولر)، بازمانده دستنوشته هایی...، ج ۲، رسالات فرنگستان برلین، سال ۱۹۰۴، ص ۷۲)؛ این قطعه در عین حال ارتباط این افکار را با تعالیم زروانیه تأیید میکند. مانویان این قوای اصلی را «زوران» مینامیدند (کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۱۰۲، ز ۱) که معنی «زورها» است. «بوسه» در یک نفرین ضد مانوی که خدای اعظم توصیف شده است، گواه دیگری بر صحبت این امر یافته است (ص ۸۹ با اشاره به کتاب «کسلر» Kessler بنام مامی Mani، ص ۳۵۹ و ۴۰۳).

۲۳ - ترجمة «هاربروکر»، ص ۲۹۳. افکار بی ثمری از این قبیل در جوامع آسیای پیشین اصولاً چندان عجیب نیست. این افکار در زمان مزدک هم تازگی نداشت. افکار مذکور از طریق آثار عرفانی و رسالات «کابala»<sup>۱</sup>ی Kabbala فلسفه قرون وسطای یهودی برای ما بخوبی آشناست. نیروی عظیمی به حروف نسبت داده شده است. به حروف ارزش عددی نیز داده شده و از مجموع ارزش عددی یکایک حروف اطلاعات گوناگون، پیشگویی و نظایر آن بدست میامده است. اینکار اغلب توسط عرقا و یهودیان انجام میگرفته است (Gematria وغیره). علاوه بر آنچه گذشت، حروف بر حسب قواعد خاصی جانشین یکدیگر میشند و بدین وسیله اسمی مستعار جدید و سری میساختند (Temura در نزد یهودیان). در خصوص معنی و مفهوم این نام ر. ل. یوسپی، نامنامه ایرانی، ص ۴ و بعد از آن، درباره قدرت تأثیر و اهمیت اسم خدا گزارشات و شواهد زیادی وجود دارد. در نوشته های یهودی چنین اعمالی به عیسی نسبت داده میشود. در سفر تو لذوت شرح داده شده است که عیسی در معبد نام اصلی خدا را فراگرفته و با آن در خارج از حریم معبد به ساحری پرداخته است. ایرنسوس Irenäus در کتاب Adversus haereses در خصوص حروف و ارزش عددی آنان بسیار بحث کرده است. از گزارش شهرستانی چنین برمیاید که مزدک به گرایش های عرقا و حکمای یهودی در آن زمان، احترام میگذاشته و تعالیمش نیز متأثر از آنان بوده است.

۲۴ - ب ۴، ف ۴۹-۴۷.

۲۵ - ر. ل. متن اوستایی، ج. گلدнер، ب ۴، ف ۴۹. ترجمه بالا از آن «ولف» است، سال ۱۹۲۴، ص ۳۳۹. «بارتلمه» در واژه نامه ایرانی باستان برای واژه ای که «گلدнер» بصورت «انگوهرستاتم» آورده است، شکل بهتر «هنگوهرستاتم» را پیشنهاد میکند و این صورت را با واژه هندی باستان sasvár «پنهانی» مقایسه میکند. وی واژه اوستایی را چنین ترجمه میکند: «کسی که در نهان است، خود را پنهان میکند». واژه اوستایی «هنگوهر» اگر واقعاً با واژه هندی باستان sasvár مطابقت داشته باشد، در آن صورت «ستات» یک پسوند صفت ساز است بمعنی «ایستاده، موجود». ر. ل. ودیودات، ب ۴، ف ۴۸. واژه «گش» در اصل فقط بمعنی «گوشت گاو» است. در ترجمة فارسی میانه چنین آمده است: «کسی که با گوشت شکم را

انباشه است».

۲۶—در متن (ج. ب. ت. انگلساپیا، ص ۲۱۵، س ۹-۱۴) اینطورآمده است: اندر فرمانروایی قباد مزدک پسر بامداد به پیدایی آمد (= ظهور کرد)، آین مزدکی نهاد، قباد را فریفت و گمراه کرد، زن و فرزند و خواسته را فرمود باید با هم و به شرکت داشت، دین مزدیسی را از کار بازداشت، تا انوشه روان خسرو پسر قباد بالغ شد، مزدک را زد (= کشت) و دین مزدیسان را منظم کرد «از کار داشتن» منضاد به کار داشتن است، ر. ک. مینوکی خرت، ب ۲، ف ۸۲. «فریفته و گمراه» در همین کتاب اخیرالذکر ذکر شده است، ب ۵۷، ف ۲۶. واژه «همیه» بمفهوم دقیق کلمه بمعنی «وحلت، با هم» است، ر. ک. پندنامک زرتخشت، ج. نیرگ، ص ۲۱، س ۱۹. واژه «همبکیه» بمعنی «انبازی، شرکت» و واژه «همبک» بمعنی «انباز، شریک» است، مینوکی خرت، ب ۲، ف ۵۶. واژه فارسی نو «انباغ» بمعنی «هوو» است. در این متن نام پیامبر بصورت «مزدیک» ضبط شده ولی نام آینش «دین مزدکیه» ذکر شده است.

۲۷—«... درختی را که چهار شاخه بهش بود، یکی زدین، یکی سیمین، یکی پولادین، یکی از آهن آلوده...».

۲۸—«...[شاخه] پولادین فرمانروایی انوشه روان خسرو، پسر قباد، [است] ...» (ب ۱، ف ۵).

۲۹—و همن — یشت، ب ۱، ف ۸-۶، ر. ک. وست، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۵، ص ۱۹۳ و بعد. زردشت در یکی دیگر از رویاهای خود (ب ۲، ف ۱۴) درختی را با هفت شاخه دید. شاخه ششم که به زمان سلطنت خسروی اول مربوط میشد، از پولاد بود. متن در اینباره چنین میگوید: «... آن [شاخه] پولادین فرمانروایی شاه خسرو، پسر قباد، [است] هنگامیکه مزدک گجسته، پسر بامداد، در دشمنی بر ضد دین بانارستان باشد...» (ب ۲، ف ۲۱). ر. ک. وست، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۵، ص ۲۰۱. کریشن سن، سلطنت قباد...، ص ۲۵ و ۲۶. مدد. نوشته‌های بازمانده Memorial Papers، ص ۱۱.

۳۰—بنا بر متن فارسی میانه و همن — یشت، روایت فارسی میانه یشتهای و همن، خردات و اشناش شامل گزارشی درباره این انجمن بوده‌اند. خسرو موبدان عالیرتبه فوق الذکر را به پیش خود خواند و از آنان خواست این یشتها را پنهان ندارند و فقط مطابق اعتقادات خودشان، تفسیری برآن یشتها منتشر سازند. آنان نیز در این مورد قول دادند. از اینجا نتیجه میشود که در عهد خسروی اول (بنا بریک روایت در زمانیکه وی هنوز زیر نظر پدرش بهاداره امور مشغول بود) اوستا تنظیم شده است. روایت فارسی میانه نیز در این میان مورد تجدیدنظر قرار گرفته است. اینکار در نتیجه ظهور مزدک انجام شده است. منوشچهر نیز در نامه‌های خود از این انجمن یاد میکند (نامه ۱، ب ۳، بند ۱۵: انجمن انوشه‌روان خسروی شاهنشاه، پسر قباد). مفسر و دیودات و نیرنگستان بنام «نیو شاهپور» که منوشچهر نام او را ذکر کرده است، ممکنست همان موبدان موبد داد هر مز بوده باشد (مدد، ص ۱۱). روشن نیست که منظور منوشچهر در نامه ۲، ب ۱، بند ۱۲، نیز جنبش مزدکیان بوده است یا نه.

۳۱—در دینکرت، ک ۴، بند ۲۸، آمده است که خسرو کفر وستم را بکلی برانداخت

ویر آن فایق آمد و آموزش دینی و بینش درست ثنویت بواسطه اعلامیه‌ای که از طرف جامعه روحانیون در مورد انواع الحاد در میان طبقات چهارگانه اجتماع صادر شد، افزایش یافت (کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۲۱)، برای اطلاع از متن ر.ک. چ. مدن، ج ۱، ص ۴۱۳، س ۹ و بعداز آن؛ چ. پشوتن، ج ۹، ص ۴۵۷، در چاپ اخیر این مطلب در فصل ۲۱ از کتاب ۴ ذکر شده است؛ وست، کتب مقدس مشرق زمین، ج ۳۷، ص ۴۱۵). در کتاب ۷، ب ۶، بند ۲۱ (مدن، ج ۲، ص ۴۵۳، س ۹ و بعد از آن) چنین آمده است: «وکیترک - ده» (?) Wkytrwkyh (پشوتن آنرا بصورت vakaēdrug-dah میخواند، ج ۱۴، ص ۵۵) از اعقاب منوچهر نیک بخت و نیای آذرباد؛ [مکافه درباره او] گوید: ازاو «اورثربانگ» [بوجود آمده بود]. واژ او [بوجود خواهد آمد] دشمنان دین، آشموغان آشموغ، که مزدکی نیز خوانده میشوند». در اینجا صفت «مزدکیک» (مزدکی) ذکر شده است. در بند ۲۶ همان فصل از اصلاحات دینی خسرو انوشیروان صحبت شده است (در آن اوضاع منحط مردی بدنی میاید که درستکار و صاحب روحی جاویدان خواهد بود. این مرد سخنگویی فصیح و دانشمند است؛ برای شنیدن سخنانش گروهی جمع میشوند، یعنی آنچه را که میگوید با قدرت بیان میکند و هنگامیکه عدالت‌گستری میکند، یعنی در مورد گناهکاران، کیفر آنسان را خواهد داد). پشوتن، دینکرت، ج ۱۴، ص ۵۶ ترجمه). در کتاب نهم یک پیشگویی در خصوص ظهور دشمنان دین بچشم میخورد که «وست» معتقد است باید آنرا بازتابی از جنبش مزدکی دانست. ر.ک. کتب مقدس مشرق زمین، ج ۳۷، ص ۲۵۷، ز ۴. وی این قسمت (ک ۹، ب ۳۲، بند ۱۷) را چنین ترجمه میکند: «آنان از کالبد شخص بدکار بیشتر پرستاری میکنند؛ در مورد آنان بازهم بتو، ای زردشت سپیتمان، میگویم که آنان در سلنهای نهم و دهم فراموشند، از تخم دیوند و منجلاب روح پلید؛ حتی یکی از آنان بیشتر نابود گردد نا ده تن از بت پرستان. آنان به یاری «او» پاک خواهند ساخت، یعنی مردم را از تمول بدور خواهند داشت؛ او موبدیست بدون کتاب و رسالت». آثار فارسی نوی پارسیان نیز تا حدودی به ادبیات فارسی میانه تعلق دارند. در زرتشت نامه که توسط موبد ایرانی زردشت بهرام پژدی رازی بنظم کشیده شده است وزندگانی زردشت پیامبر را شرح میدهد، به تذکر بسیار کوتاهی در خصوص مکتب مزدک بر میخوریم. این قطعه منظوم از ظهور مزدک بدگهر در عهد انوشیروان سخن میگوید و اضافه میکند که او به هلاکت رسیده است. ر.ک. کتاب زرتشت از زرتشت بهرام بن پجدو، چ. و ترجمه «زو زنبرگ» Rosenberg F.، سن پترسبورگ ۱۹۰۹، متن فارسی ص ۶۸ و بعد، ترجمه فرانسه ص ۶۷ و بعد، در کتاب «مدی»، ص ۱۱۵.

۳۲- ر.ک. دائرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۶۲۶ نگاه کنید به ترجمه «زو زنبرگ»، پاریس ۱۸۶۹، ج ۲، ص ۱۴۲ و بعداز آن، بخصوص ص ۱۵۲-۱۴۸. ایده اصلی تعالیم مزدکی در این جمله بیان شده است: همه جهان بایکدیگر به خواسته و زنان راست باشد. ر.ک. مدلی، نوشهای بازمانده، ص ۱۲۰ و همچنین ز ۳.

۳۳- چ. مول، ج ۶، پادشاهی قباد، ص ۱۵۸-۱۲۴. «ولف» پادشاهی قباد را در فهرست خود به شماره ۴۵ مشخص میکند (بیت ۳۶۰-۲۰۹).

چاپ فارسی، تهران ۱۳۱۲ خورشیدی (ج ۴، ص ۳۶۱-۳۶۶، بیت ۸۶۷۱ - ۸۵۲۴).  
۳۴- ج. تهران، ج ۴، ص ۳۶۴، بیت ۳-۹.

۳۵- «رشک» (فارسی میانه: ارشک) در اوستا، ین‌ها ۹، ف ۵، آمده است: «... نه پیری بود، نه مرگ، نه رشک دیواداد (= رشکی که توسط دیو آفریده شده است)...». «خشم» (فارسی میانه: خیشم، هیشم) دیویست که زردشت در اوستا بیش از همه به او حمله کرده است (این دیو در اوستا «ائشم» نام دارد). «کین» (فارسی میانه: کین) همان «کینه و انتقام» است. «نیاز» (فارسی میانه: نیاز) در اوستا وجود ندارد.

۳۶- در اوستا واژه «آزی» بمعنی «آز، حرص» است، بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۳۴۳ در روایت سنسکریت واژه lobhah «آز» آمده است. این دیو همواره باصفت «دئو-دلت» یعنی «توسط دیو آفریده شده» توصیف شده است. «بارتلمه» وصف این دیو را چنین آورده است: «آز، نام دیوکه مردم را حرص زیاده کند»، همانجا.

۳۷- ج. تهران، ج ۴، ص ۳۶۳، بیت ۵-۸.

۳۸- زمان دین پاک قدیمی اغلب برای نویسنده‌گان بعدی زردشتی موضوع بحث‌های داغی بوده است. آنان صورت نخستین و دست نخورده این دین را «دین - اپی‌چکیه» مینامند و معتقدند که حدود سه قرن، از وفات زردشت تا ظهور اسکندرکبیر، طول کشیده است. ر. ک. ابتدای ارتاک و راز نامک.

۳۹- گویا تنسر برای شاه طبرستان نامه‌ای فرستاده و در آن اوضاع بحرانی آن‌زمان را شرح داده است. از این نامه فقط یک ترجمه فارسی تو وجود دارد که براساس یک نسخه قدیمی تر فارسی میانه تنظیم شده است. «کریستن سن» بسیار محتمل میداند که این نامه نخست در زمان خسروی اول تنظیم شده باشد، زیرا پاره‌ای از نکات مربوط به جنبش مزدکی را دربر دارد و از این گذشته براحتی میشود آنرا در شمار نوشتۀ‌های تاریخی قرن ششم دانست (ر. ک. ایران در...، ج. ۱، ص ۵۸ و بعداز آن).

۴۰- توجه به این نام بسیار مهم است. درست در نیمة دوم قرن پنجم نامه‌ای اوستایی قدیمی نظری «قباد، جاماسب، کاووس، خسرو» بطورکلی نامه‌ای پادشاهان در افسانه پادشاهی ایران قدیم، در خاندان سلطنتی ساسانیان دیده میشود. واضح است که این بهرونق دین رسمی مربوط میشود که در آنهنگام نیز آغاز به فعالیت وسیعی بر ضد نهضت‌های دیگر کرده بود. جامعه روحانیون توانست «پیروز» را بطرف خود جلب نماید تا تعقیب گسترده‌ای را بر ضد یهودیان آغاز نماید. میدانیم که «پیروز» رفتار کاملاً مذهبی داشته است. یک دستنویس عربی که در کتاب طبری - نولدکه، ص ۱۱۸، ز ۴، نقل شده است، گواهی میدهد که «پیروز» در مقایسه با برادرش هرمز سوم «در دین تسلط بیشتری داشت» (اعلمهما بدینه). بنا بر این فعالیت روحانیون پیرو دین رسمی کشور از زمان «پیروز» بعده شلت میگیرد. جای تعجب نیست که نامه‌ای مقدسان اوستایی در آن‌زمان در میان خاندان سلطنتی رواج گرفت و پاره‌ای از اسامی قدیمی را طرد کرد.

۴۱- ر. ک. کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۷۵ و بعد. از کاووس هم نامبرده میشود؛

وی قیامی را بر ضد خسرو دامن زده مغلوب گردید و به هلاکت رسید. سپس سرزمین‌هایی که در تصرف او بود، به پسران «سوخراء» واگذار شد. البته این گزارش محلی طبرستانی دارای یک ریشه تاریخی است. کاؤس بزرگترین پسر قباد و با Phthasuarsas که در کتاب «ثوفانس» ذکر شده یکیست. این نویسنده بیزانسی شرح میدهد که کاؤس حاصل ازدواج قباد با دختر خودش بنام «زمیکه» بوده است. نظر کاؤس به مسئله مزدکیان جلب شده بود و شاید هم پس از مرگ قباد سعی کرده باشد که سلطنت ایران را، احتمالاً بکمک زنادقه‌ای که در آنهنگام تحت تعقیب دینی بودند، بدست آورد. ر. ل. ثوفانس، ج ۱، ص ۲۶۳ (راجع به مساعی مزدکیان برای آنکه کاؤس را به سلطنت برسانند) و «مالالاس»، ص ۴۷۲: تخفیفی که شاه در مجازات مانوبیان قابل میشد، بر مغان گران آمد. بدین جهت آنان توطئه‌ای بر ضد وی ترتیب دادند تا او را از سلطنت خلع نموده، برادرش را بجای او بنشانند. ولی خسرو از این امر آگاهی یافت و فرمان داد تا سر برادرش را از تن جدا سازند (س ۸).

«مالالاس» این مطلب را درست بر عکس شرح میدهد. شاید او مغان را بجای مزدکیان گرفته است، زیرا ما میدانیم که میان خسرو و مغان صمیمیت کاملی وجود داشت و خسرو بهترین حامی آنان بشمار میرفت. ولی بعقیده اینجانب ممکنست امکان دیگری نیز وجود داشته باشد. موبدان موبد احتمالاً در فکر تجدید موقعیت خود بود؛ وی قبل از موقعیتی برخوردار بود که در زمان سلطنت شاه جدید هنوز بدان دست نیافته بود. خسرو در مورد توطئه‌اش بر ضد مزدک با مغان دیگر در ارتباط بوده است. تنزل مقام موبدان موبد از این حقیقت روشن میشود که پس از مرگ قباد نقش موبدان موبد بهمین منحصر بود که وصیتname پادشاه متوفی را قرائت کند (کریستن سن، ایران در...، ج ۱، ص ۳۵۷). پیگو لو سکایا (ص ۱۷۸) نیز متنذکر میگردد که اگر چه خسروی اول در رسیدن به سلطنت با جامعه روحانیون و موبدان موبد تا حدود زیادی در ارتباط بوده است، ولی پس از اصلاحات او مقام موبدان موبدی در دستگاه دولت نسبت به سابق تنزل کرده است. اینجانب مایل است نظریه فوق را فقط در یک مورد تصحیح کند و آن اینکه این موبدان موبد نبود که خسرو را در راه اقدامات ضد مزدکی خود، یعنی از روحانیون دیگر مورد حمایت قرار داد (در باره گزارش «مالالاس» بعداً صحبت یشتری خواهیم داشت)، بلکه این روحانیون پارس بودند که اینکار را کردند و در اثر توطئه خود (در حالیکه شاهزاده انوشیروان ابتکار این عمل خارق العاده را بعهده داشت) جامعه روحانیون و حق مداخله در امور دینی (ر. ل. گزارشات دینکرت) را به دست خسرو سپردند. مع الوصف بنظر اینجانب این حدس که مغان با تفاوت کاؤس توطئه‌ای را ترتیب داده باشند، بسیار ضعیف است، زیرا بنیرا از مأخذ فوق الذکر شاهد دیگری در دست نیست.

۴۲- ر. ل. یادداشت‌هایی درباره آثارگوناگون باستانی ایران و مдалهای پادشاهان سلسله ساسانی، بانضمام تاریخ این سلسله، ترجمه از متن فارسی میرخواند توسط سیلوستر دوساسی - Mémoires sur diverses antiquités de la Perse et sur les médai lles des rois de la dynastie des Sassanides suivis de l' Histoire de cette Dynastie, traduite du Persane Mirkhond Par A. I. Silvestre de Sacy

پاریس ۱۷۹۳، ص ۳۵۳ و بعداز آن. «قباد فریفته مزدک شد مذهب او را قبول کرد و ملت آن بدکیش آن بودکه اموال و خروج خلائق را بر یکدیگر مباح گردانید و جمع شدن با محارم را از مستحسنات شمرد و ذبح حیوانات واکل لحوم و دموم آنها را برخلاف حرام ساخت و گفت مردم بایدکه درخوردن نباتات و تخم مرغ و شیر و پنیر و ما یشا بهذلک قناعت کنند و خود جامه پشمینه پوشیده بعبادت مشغول میبود». مدلی، همانجا، ص ۱۲۱: اموال و فروج خلائق را بر یکدیگر مباح گردانید و جمع شدن با محارم را از مستحسنات شمرد، ذبح...» (ر.ک. ز ۱۵) درماخذ دیگر چیزی در باره رابطه جنسی با محارم ذکر نشده است. اینجانب مدعاویست که این صفت بنات حق به مکتب مزدک نسبت داده شده است. این صفت که با توجه به اصول اخلاقی اسلام شدیداً خشم مردم را بر میانگیخت، توسط یک مورخ اسلامی به این «فرقه» منفور نسبت داده شد و این جنبش ملی خطرناک را منفورتر ساخت. علاوه ازدواج با محارم در نزد پارسیان امری مقدس بوده است.

۴۳- فقط ترجمه قدیمی انگلیسی که توسط «شاه» و «ترویر» صورت گرفته است، در دسترس اینجانب بود؛ بخش ۱، ص ۳۷۹-۳۷۲: «نظری به تعالیم دینی و بخش‌هایی از تاریخچه این جنبش».

۴۴- مثلاً وی نور را «شید» و ظلمت را «تار» مینامد؛ در اینجا نیز مانند آین مزدیسنی خدا بالفظ «یزدان» و شیطان اعظم بالفظ «اهرمن» نامیده میشود. عالم اعلای آتشین «بهشت» نام دارد. نام قوای چهارگانه چنین است: بازکشا (قوت تمیز)، یادده (قوت حفظ)، دانا (قوت فهم)، سره (قوت سرور). ص ۳۷۶-۳۷۳.

۴۵- ص ۳۷۵

۴۶- ص ۳۷۷. این نقل قول علاوه بر اینکه صفت بارزی از مکتب مزدک را بیان میکند، مطلب غالب توجهی را نیز دربر دارد. مزدک برای این مقایسه خود از سه عنصری نام میرد که مهمترین عناصر زندگانی روستایی هستند و از قدیم الایام بهترین معرف زندگی ایران قدیم بوده‌اند. این عناصر در طی قرون متعدد نمادی از اجتماع روستایی بودند و بارزترین شانه دهات اشتراکی بشمار میرفند که روس‌های قدیم آنرا Mirs مینامیدند. این نوع دهات در نزدکیه ملل هند و اروپایی زمانی رونق گرفت و سپس با گذشت زمان جای خود را به صورت دیگری از کشاورزی پرداخت. میتوان حدس زدکه چنین ادعایی مؤید این نظریه است که پیروان مزدک بویژه کشاورزان بی‌بساطع دهات اشتراکی بوده‌اند.

۴۷- در خصوص این موارد ر.ک. کریستان سن، سلطنت قباد...، ص ۸۷، و «مدی»، مزدک، ص ۱۲۳

۴۸- اینجانب نیز مانند «کریستان سن» (ر.ک. سلطنت قباد...، ص ۸۶ و بعد از آن) در اصالت گزارشاتی که در دبستان مذاهاب درباره تعالیم مزدک آمده است، تسریلی ندارد. اگر چه کتاب دبستان مذاهاب تازه در قرن هفدهم نوشته شده است و هرچند در بسیاری موارد با توضیحات شهرستانی مطابقت دارد، ولی ممکن است بر اساس مآخذ قدیمی بر رشته تحریر درآمده باشد. بهر حال نقل قول‌های کتاب مزدک که در هیچ مآخذ دیگری بچشم نمیخورد،

گواهی براین امر است که مؤلف به جنبه اجتماعی مکتب مزدک علاقه بیشتری داشته است تا تعالیم دینی آن. در مواردی که به جنبه تعالیم دینی مربوط میشود، میتوان حدس زد که مؤلف مورد نظر و شهرستانی از مأخذ مشترکی استفاده کرده‌اند، ولی هرگاه اظهاراتی را در نظر بگیریم که کاملاً با روحیه مکتب مزدک مطابقت دارند و تعصب اخلاقی را نشان میدهند، آنوقت درست نخواهد بود اگر این برداشت را نادیده بگیریم که مؤلف دبستان مذاهب اطلاعات خود را از یک سنت بسیار قدیمی اقتباس کرده است که نویسنده‌گان پیش از او توجهی بدان نداشته‌اند. هم‌اهنگی فکری در میان این نقل قول‌ها بیشتر از آنست که ما بتوانیم مطالب کتاب دبستان مذاهب را با قاطعیت تمام جعلی بدانیم. آنچه نظریه‌ما را بخصوص تقویت میکند، بیان این نکته است که مزدک به یک دینی استناد کرده که هنوز بوسیله مفان آلسوده نشده بوده است و همچنین دستوراتی از ودیودات را سند قرار داده که مفاد آنرا کاملاً بدرستی درک نکرده است. بعداً در این خصوص به تحقیق خواهیم پرداخت.

۴۹- شاید در قرائت اشتباهی رخ داده باشد، بدین معنی که مؤلف این نام را از روی مأخذی که در اختیار داشته، بشکل نادرستی قرائت کرده است. علت این امر اشتباه در نقطه گذاری بوده است. صورت مکتوب «دسار» را میتوان بصورت «دیسناد» نقطه‌گذاری کرد؛ در اینصورت شکل «دیسناد» بدست می‌اید که از لحاظ آواشناسی تاریخی صورت قدیمی تریست و بعدها بصورت «دیسناد» در می‌اید که دستنویس‌ها دیده می‌شود. صورت «دبستان» به معنی «مکتب»، آموزش «نیز امکان دارد. حرف «ذ» که یک نقطه در بالا دارد، بسیار ممکنست بجای «ن» که صورت اصلی بوده است، خوانده شده باشد. واژه «دبستان» از واژه فارسی باستان «دبستان» به معنی « محلی که در آنجا مینویسند، محل نگارش، مکتب» مشتق می‌شود؛ در فارسی باستان-*dipi* به معنی «نوشه، خط» و در فارسی میانه «دپیر» به معنی «دپیر»، نویسنده است. ر. ک. اشپیگل، باستان‌شناسی ایران، ج ۳، ص ۷۵۹. برای اطلاع از تحول آوایی «ن» فارسی باستان به «ه» فارسی نو، ر. ک. هوشمان، مطالعات فارسی، ص ۱۳۶ و بعد. امکان دیگری که کمتر مورد پسند اینجانب است، آنست که این واژه را بجای «دیسناد» بصورت «نپستان» بخوانیم؛ در اینصورت حرف اول را که «د» است، به «ن» تصحیح می‌کنیم و آنرا «نپستان» یا «نستان» به معنی «قطعات پراکنده‌ای که بادداشت شده است، نوشته‌ها» می‌خوانیم. در اینصورت واژه مذکور با  $\gamma \rho \alpha \phi \eta \gamma \rho \alpha \phi \eta$  یهوری- مسیحی مطابقت می‌کند. واژه «نپستان» اسم مفعولیست که جمع بسته شده است، یعنی «نوشته‌ها».

۵۰- ودیودات، ب ۴، ف ۴۶ و بعد (ترجمه «ولف»). ر. ک. متن اوستایی درچاپ «گلدنر». همدینان (هامو. دئنا؛ در فارسی میانه: همدین) یا مال (در فارسی میانه: خوانستک) یازن (فیزی؛ در فارسی میانه: نیزیک) و یا خرد (خرتو؛ در فارسی میانه: خرت) طلب میکنند، منظور از «خرد» آگاهی از مطالع دینی است. افراد مرفا الحال باید خواهش آنانرا در این موارد برآورند.

۵۱- ودیودات، ب ۴ ف ۴۷ ر. ک. متن اوستایی، چ. گلدنر. واژه «نیزیونت» به معنی «مردزن‌دار، متأهل» و «مفو» به معنی «عزب» است. روایت فارسی میانه واژه اخیر را بدین شکل توضیح می‌دهد: «کسی که او را زن نیست». بارتلمه، واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۱۱۱

واژه اوستایی «مفو» را با واژه‌گوتی *magaps* بمعنی «پسر بچه» و *magus* بمعنی «دختر باکره» مقایسه می‌کند. آیا این واژه در اصل نشان‌دهنده عضویت شخص در جامعه مردان بوده است؟

۴۷- ر. ل. متن اوستایی، ج. گلدنر، و دیودات، ب ۴، ف ۴۷

۴۸- در مورد این عبارت باید توجه داشت که منظور از واژه «وین» که «بارتلمه» آنرا بصورت «کسی که خانه و زندگی دارد» (واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۱۴۵۷) (در روایت فارسی میانه ویسومند، بمعنی «کسی که یک روستا دارد» آمده است با این تفسیر: «او را خانه هست») معنی‌کرده، ممکنست آن کسی باشد که در یک «جامعه» زندگی می‌کند. واژه «راویس» در فارسی میانه «اویس» (واژه‌نامه ایرانی باستان، ستون ۳۴۸)، بر عکس بمعنی کسی است که به جامعه‌ای تعلق ندارد. بطوزیکه میدانیم در اوستا از «خانه» بعنوان واحد نظام اجتماعی - اقتصادی بصورت «نمان» (دمان؛ در فارسی میانه: مان) نام برده می‌شود. اصطلاح «اویس» بنا بر این بمعنی مردیست که در جامعه خانه و زندگی ندارد؛ مردی که عضو رسمی جامعه نیست. احتمالاً این واژه بمعنی کسی است که خودش را از جامعه جدا می‌کند یا کسی که بتحوی در اجتماع «ویس» موقعیت و مایملک خود را از دست داده و فقیر و بینوا یا اسیر و گرفتار ییگانگان شده است. چنین مردی برای جامعه هیچگونه ارزشی نداشت، بجز اینکه حداقل بتوانست یک اجاره‌دار باشد. اوستا این اشخاص را احتمالاً تحت نام - *niuruzda* مینامیده که نشان‌دهنده کسی است که به پایین ترین طبقه مردم روستایی تعلق دارد؛ کسی که صاحب زمین نیست.

۴۹- رسالات ایرانی، ج ۱، آثار انجمن دانشمندان کوئنیگبرگ بخش علوم عقلی ۶، ۵، رساله ش ۵، هاله ۱۹۳۵، ص ۲۷۴ و بعداز آن.

۵۰- براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۱۵۹ و بعد، و در رساله مکتب مانی *Encyclopaedia of Religion and Ethics* در دائرة المعارف دین و اخلاق Manichaeism که توسط «هاستینکس» J. Hastings چاپ شده است، ج ۸، ص ۳۹۸-۴۰۵.

۵۱- ر. ل. یفرم سریانی Ephrem der Syrer، *نکذیب* Refutation، ک ۱، ب ۳۰، ف ۱۸ و همچنین ب ۱۲۷، ف ۲.

۵۲- الفهرست، ج. فلوگل، ج ۱، ص ۳۴۲. همچنین ر. ل. با بلک، نسب او و فعالیت‌های او لیه‌اش *Bābak, Seine Abstammung und erstes Auftreten* شرق‌شناسی آلمان، ج ۲۳، سال ۱۸۶۹، ص ۵۳۱-۵۴۲. کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۸۳ و بعد.

۵۳- پوشیدن لباس سرخ. در دوره اسلام نیز جنبشی بهمین نام پدید آمد که برای نظام اجتماع و دین خطرناک محسوب می‌شد. این جنبش ظاهراً ایده‌آل قدیمی مکتب مزدک را تجدید نمود.

۵۴- الفهرست متأسفانه چندین اصطلاح مبهم دارد که ما تابحال نتوانسته‌ایم آنها را تفسیر کنیم. یک مشکل مهم واژه «اللقطة» است که «فلوگل» در مقاله خود با بلک... آنرا بصورت «پیدا شده، بچه سرداهی» ترجمه کرده است. معنی جمله «وهم من یعرف باللقطة» بعقیده «فلوگل» چنین است: که تحت نام بچه سرداهی معروفند. واژه «لقاطه» بمعنی *res, quae de*

humo legitur, luqatatu idem, und opes, quae super terra inveniuntur, quarum Possesor ignotus est است (فریناگ). «فلوگل» تفسیر خود را به این معنی اخیر مرتبط می‌سازد و مدعیست یتیم‌های سرراهی گروهی از فرقهٔ جدید را تشکیل دادند و به مزدک قدیم پیوستند. ممکنست در متن اشتباهی رخ داده باشد؛ شاید در نسخهٔ مأخذ بجای «اللقطة» یا «اللقاطة» صورت «اللقطة» معنی viles یا یکی از مشتقات آن («القط» معنی homines viles یا نظایر آن) بوده باشد.

۶۰- ایران در...، ج ۱، ص ۳۳۵

۶۱- تمدن‌های اولیه یا خلاصه‌ای از تاریخ مالکیت در جوامع کهن Primitive Civilizations or Outlines of the History of Ownership in Archaic Communities، سال ۱۸۹۴، ج ۲، ص ۱۲۸ و بعد.

۶۲- این متن بانضمام نرجمة انگلیسی در کتاب «لگک» J. Legge آثار کلاسیک چینی The Chinese Classica ج ۲، موجود است. آثار «منکیوس»، ج ۱، ۱، ۳، ۴-۵، ۱-۵، ۱۳۲-۱۳۴، اکسفرد ۱۸۹۵. همچنین R. K. ملی، ص ۱۲۴ و بعد از آن. «منکیوس» در میان سالهای ۳۷۲-۲۸۹ پیش از میلاد میزیسته و بجهت انتقادات شدیدی که از ناهنجاری‌های مناسبات اجتماعی چین در آن زمان بعمل آورده، شهرت یافته است.

۶۳- ملی، ص ۱۲۴.

۶۴- ملی، ص ۱۲۴: تعالیم مزدک... بنظر میرسد که از یک کشور خارجی به ایران آمده باشد. ص ۱۲۶: و احتمال می‌رود که مزدک تعالیم خود را از منکیوس چینی گرفته باشد. سیمکوکس، ج ۲، ص ۱۲۹: بنظر میرسد که رادیکالیسم چینی بعضی از جذبهای معقول و متعادل خود را در این نقل و انتقال از دست داده باشد و عنصر کمونیستی در تعالیم مزدک یک عنصر کاملاً ایرانی باشد که بدان افزوده شده است (ملی، همانجا).

۶۵- کاسون، مادرشاهی Mariarchat, istorija, problemy، «آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، انتیتوی قوم نگاری» Akademija nauk SSSR, Institut etnografii، مسکو-لینینگراد ۱۹۳۸، ص ۹ و بعد از آن.

۶۶- کلمنس اسکندرانی Stromateis Clemens von Alexandrien در فرش‌ها، ک ۳، بند ۲، ف ۶ و بعد از آن، از این کتاب نام میرد و یک بخش بسیار مهمی از آنرا نقل می‌کند. «شولتس» W. Schultz (مدارک عرفان Dokumente der Gnosis)، (LXVI)، ص ۱۹۳۸، احتمال میدهد که شاید پیروان این فرقه در واقع بت مصری «هارپوکراتس» Harpokrates، پسر «ایزیس Isis»، را می‌پرستیده‌اند و بهمین جهت «هارپوکراتی» نامیده شده‌اند.

۶۷- لیشن‌هان، در عرفان Die Offenbarung im Gnosticismus، گوتینگن، ۱۹۰۱، ص ۱۷ و بعد از آن.

۶۸- کلمنس اسکندرانی، فرش‌ها، ک ۳، بند ۲، ف ۵. ایرنثوس، Adversus haereses، ج ۵، ج. هاروی Harvey، کمبریج ۱۸۵۷، ک ۱، بند ۲۵، ف ۶، اریگنس، Contra Celsum، ک ۵، بند ۶۳.

۶۹- ایران در...، ج ۱، ص ۳۳۴ و همچنین ز ۱ (ج ۲۲)، ص ۳۳۹ و همچنین زا.  
 ۷۰- شرودوفوکس W. Sherwood Fox، مطالب موجود در نوشته‌های یونانی Passages in Greek and Latin Literature- لاتینی راجع بهزدشت و دین زردشتی- J. Cama relating to Zoroastre and Zoroastrism ش ۱۴، ص ۱۱۸؛ در کتاب «کریستن سن»، همانجا، ص ۲۳۴ (ج ۲، ص ۳۳۹).

۷۱- در آثار یونانی و کلاسیک متأخر اغلب از یک فیلسوف شرقی موسوم به «زرتس» یا «زردس» Zaratas، Zaradas نامبرده میشود. هیپولیتوس، تکذیب Refutatio ک ۱، بند ۲، چنین گزارش میدهد که فیثاغورث «زرتس کلدانی» را ملاقات کرده و او را از اساس تنویت باخبر ساخته است (ر. ک. بوشه، مسائل اساسی...، ص ۱۵۳). اصولاً زردشت را یک پادشاه، متفکر، جادوگر یا منجم با بلی، کلدانی یا آشوری، و گاهی اوقات بلخی، مادی یا ایرانی دانسته‌اند. این پیامبر شرقی و پایه‌گذار دین زردشتی در نوشته‌های بعدی بصورتهای Zaratas، Zaratus، Zarades، Zabratuš نامیده شده و از او یک جادوگر اسرارآمیز پیش از تاریخ یا حکیمی ساخته‌اند که تعالیمش را به اطلاع قدیمی ترین فیلسوفان یونان رسانیده و بدین نحو به تکامل فلسفه یونان کمک کرده است. گاهی اوقات Zoroaster و Zaratas را دو شخص متمایز دانسته‌اند. در اینباره ر. ک. بوشه، کتاب اخیرالذکر، ص ۳۷۵ و بعداز آن. درباره فیثاغورث، همانطور که میدانیم، دیوگنس لائرنس Diogenes Laërtios موسوم به زندگی و عقاید فلسفه مشهور Leben und Meinungen berühmter Philo sophen ک ۸، بند ۱، مطالعی نوشته است ولی اینجانب در هیچ جا مطلبی مبنی بر اینکه وی اشتراکی بودن زنان را توصیه کرده باشد، ندیده است. گویا وی فقط گفته است که دوستان باید همه چیز را در میان خودشان بطور مشترک داشته باشند (ک ۸، بند ۱، ف ۱۵).

۷۲- وی واژه فارسی میانه bavandak به معنی «کامل» و واژه ارمنی bovandak را باهم مقایسه میکند؛ برای اطلاع از صورت و معنی این واژه ر. ک. زالمان، بنیاد واژه...، ج ۱، بخش ۱، ص ۲۸۵، نیرگ، کتاب راهنمای زبان پهلوی، ج ۲، ص ۳۳، و همچنین «کریستن سن»، سلطنت قباد...، ۹۹ - ۹۶، ایران در...، ج ۰، ص ۳۳۸ و همچنین ز ۵ «برگزیدگان» مانوی، همانطور که میدانیم، علاوه بر نام معمول εκλεκτοί عنوان دیگری بصورت Perfecti τελείω با نیزداشته‌اند که کمتر معمول بوده است (ر. ک. ثودور من توس، در کتاب

Haeret. fab. lib.

۷۳- درباره اصطلاح bavandak مایل است چند کلمه دیگر نیز به مطلب قبلی اضافه نماید. این واژه در فارسی میانه بصورت n - b - n - d - k - n نوشته میشود (نیرگ، کتاب راهنمای...، ج ۱، ص ۳۵ - الف). واژه دیگری که برای «خدمتگزار» بکار میروند bandak است که تقریباً بهمان شکل نوشته میشود، یعنی بصورت n - b - n - d - k - n (بهای صورت درست تر n - b - d - k - n - b، ر. ک. نیرگ، همانجا، ص ۳۵ - الف). درباره صورت n - b - n - d - k - n ر. ک. بارتلمه، درباره حقوق ساسانی، ج ۳، ص ۴۶، یادداشت ۱. از

آنچاکه‌گاه در اسامی نویسنده‌گان دینی پارسی فرائت (bōndak) بجای صورت معمول bandak دیله می‌شود، میتوان پنداشت که در اینجا هم بجای bavandak باید (bōndak (=bandak) خواند و آنرا عنوانی دانست بمعنی «خدمتگزار» (= خدمتگزار خدا یا دین). مع الوصف این فقط یک حدس است.

۷۴- مزدک و پورفیریوس، نوول کلیو، ج ۵، سال ۱۹۵۳، ص ۳۷۶-۳۵۶.

۷۵- «آنچه که مکتب مزدک را از کمونیسم و سوسیالیسم مدرن... کاملاً متمايز می‌کند، خصوصیت مذهبی آنست».

۷۶- سلطنت قباد...، ص ۹۸: «بنا بر این مکتب مزدک همان فرقه درست دین است که بوندس آنرا پایه‌گذاری کرد». ایران در...، ج ۱، ص ۳۳۳.

۷۷- ج. کورتن، ص ۱۹۳، س ۱۰ و بعداز آن.

۷۸- این کتاب مفهودالاثر را از روی خطابه «یولیانوس» Julianus درباره «هلیوس» شاه Helios، و جشن خدای زحل Saturnalia اثر «ماکروپیوس» Makrobios، ک ۱. بند ۲۳-۱۷، بازسازی کرده‌اند. ر. ک. آلتھیم، درباره دوره باستان متأخر و مسیحیت Aus Spätantike und Christentum ص ۲ و بعد، ص ۱۵ و بعد.

## فصل فهیم

### مزدک و آیین مزدیسنی

در پاره‌ای از مآخذ به گزارش جالب توجهی بر میخوریم که از مزدک بصورت «موبد» و پا حتی موبدان موبد، یعنی بزرگترین مقام پرستشگاه (سمی مزدیسنی، نامبرده شده است. ابو دیحان بیرونی نیز مدعی چنین امریست و در کتاب خود دقیقاً چنین مینویسد: «و پس از آنان (= پیامبرانی که قبل از ذکر شان گذشت) مردی ظهور کرد بنام مژدک، پسر همدادان یا «همدان» از اهالی (شهر) نسا و او موبدان موبد یعنی قاضی القضاة بود در ایام قباد، پسر پیروز. و او دعوت به ثنویت میکرد و در پاره‌ای از اصول دینی پیرو زرادشت بود و اشتراک مردم را در اموال وزنان موعظه میکرد و خلق بیشماری از او تبعیت کردند<sup>۱</sup>. «همدان» در واقع همان «بامدادان» است که بجای «بامداد» و همراه با آن در کلیه مآخذ ضبط شده است. علت تغییر این نام به همدادان یا همدان ممکنست وجود اصطلاح «همدین» باشد که پیروان مزدک خویشتن را بدان مینامیدند. حمزه اصفهانی از این پیامبر فقط بصورت موبد زردشتی یاد کرده است<sup>۲</sup>. بتصور اینجا نباید ادعای بیرونی از نظر نقد تاریخی بی اساس است. ولی این امر نباید ما را از تحقیق در اینباره باز دارد— باید دید که اصولاً چه چیز باعث آن شده است تا مزدک بصورت موبدان موبد زردشتی معرفی گردد. کتاب

سیاست نامه که به زبان فارسی نو نوشته شده است، داستان خروج مزدک را در فصل چهل و پنجم با این کلمات آغاز می‌کند: «نخستین کسی که اندرون جهان مذهب معطله آورد مردی بود که اندرون زمین عجم بیرون آمد و او را موبدان گفتندی نام وی مزدک بامدادان». سپس چنین شرح داده می‌شود که «آن مزدک نجوم نیک دانستی واژ روش اختران چنان دلیل می‌کرد که اندرین عهد مردی بیرون آید و دینی آرد چنانک کیش گران و کیش جهودان و ترسایان و بت پرستان را باطل کند و به معجزات وزور کیش خود در گردن مردمان کند و تا قیامت دین او بماند او را تمنا چنان افتاد که مگر این کس او باشد پس دل در آن بست که چگونه مردم را دعوت کند». سرانجام مزدک چاره جالب توجهی می‌اند بشد. در سیاست نامه چنین آمده است که وی «غلامان خویش را فرمود از جای پنهان نقیبی گرفتند و زمین همی سنبیدند بتدربیج چنانک سر سوداخ میان آتشگاه برآوردند راست آنجا که آتش کردند، سوراخی سخت خرد». از آنجا که مزدک «خویشن را به مجلس پادشاه حرمتی تمام دید و بنزدیک همه بزرگان» پس تصمیم گرفت دعوت خود را علنی سازد. وی مو عظه خود را با این کلمات آغاز کرد: «مرا فرستاده اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی فند و استا فراموش کرده اند و فرمانهای یزدان نه چنان می گذارند که زردشت آورده است همچنانک هر یک چندی بنی اسراییل فرمانهای موسی علیه السلام که توریة از خدای عز و جل آورده است نداشتندی و خلاف کردنی پیغمبری فرستاد هم بر حکم توریة تا خلاف از بنی اسراییل بیفکندی و حکم توریة را تازه گردانید و خلق را بر طریق راست می آوردی»<sup>۳</sup> چون سخنان مزدک به گوش ملک قباد رسید، وی بزرگان و موبدان را گرد آورد و مزدک را نیز فرا خواند. قباد از مزدک پرسید که آیا وی دعوی پیامبری می‌کند. مزدک جواب مثبت داد و اضافه کرد: «بدان آمده ام که دین زردشت را خلاف بسیار است و در وی شباهه بسیار ظاهر گشته من همی به صلاح باز آدم و معانی فند و استا نه آنست که بکارمی دارند باز نمایم معنی آن<sup>۴</sup>. سپس قباد از مزدک پرسید که وی رسالت خود را با کدام معجزه می‌تواند

به اثبات رساند. مزدک پاسخ داد: «معجزه آنست کله آتش را که قبله و محراب شماست به سخن آرم و از خدای تعالی درخواهم تا آتش را فرمان دهد که بر بیگامبری من گواهی دهد». آنگاه پادشاه رو به بزرگان و موبدان کرده نظر آنان را جویا شد. موبدان پاسخ دادند: «اول چیز آن است که ما را به کیش و کتاب ما میخواند و زردشت را خلاف نمیکند و در ذندو استا سخنانست که هر سخن ده معنی دارد و هر موبدی و دانایی را در او قولی و تعبیری بیست ممکن باشد که قول را تفسیری نیکوتر و عبارتی خوشن بیارد اما اینک میگوید آتش را که معبد ماست به سخن آرم این شگفتست و در قدرت آدمی نیست<sup>۵</sup>. آنگاه قباد به مزدک گفت که که اگر وی آتش را به سخن آورد، بر بیگامبری او گواهی خواهد داد.

اینک اگر بخواهیم کلیه این مطالب را مورد تحقیق قرار دهیم و از مزدیسن بودن مزدک نتایج خاصی بگیریم، باید این امر را در محدوده امکانات کلی آن زمان بررسی نماییم. مزدک موبدان موبد و یا حتی موبد پرستشگاه رسمی هم نبوده است. اگرچه پاره‌ای از محققین سعی دارند مزدک را یک روحانی مانوی معرفی نمایند ولی این امر نیز بسیار مشکل بنظر می‌رسد. بر ما روشن نیست که ابو ریحان بیرونی چگونه به این گزارش دست یافته است، اما تردیدی نیست که این گزارش او بر اساس خبر نادرستی نوشته شده است. حداقل چیزی که میتوان گفت آنست که مزدک در واقع یک سخنگوی خلق بوده و احتمالاً به یک فرقه مانوی تعلق داشته است. وی افکار گوناگونی را از سیاحت‌های خویش و محیط اطرافش اقتباس نمود و آنها را بنحو نامنظمی در قالب اصول مانوی ریخت. هرگاه مزدک میخواست رسالت خویش را در ایران اشاعه دهد، ناگزیر بود وضع خود را در برابر دین مزدیسنی که در ایران غلبه داشت، روشن سازد. گزارش ابو ریحان بدود دلیل نادرست است. نخست آنکه موبدان موبد نمیتواند در عین حال قاضی القضاة باشد. حداقل چیزی که میتوان پنداشت آنست که موبدان موبد قاضی القضاة طبقه موبدان بوده است. قاضی القضاة عنوان یکی از صاحب منصبان دولتی بوده است و نمیتواند همان

مقام موبدان موبدی باشد. بنابراین توضیح ابوریحان بیرونی هبنتی براینکه مزدک «mobdan موبد یعنی قاضی القضاة» بوده، نادرست است. البته امر قضاوت در دست روحانیون بودولی در رأس قضاط شخصی باعنوان «شهردار» یا «داران داور» و یا «داران داوران» فراداشت، نه موبدان موبد<sup>۶</sup>. گزارش ابوریحان بیرونی از مأخذی اقتباس شده که مبتنی بر اطلاعات نادرستی بوده است. عقاید مسعودی و نویسندهاند دیگری نیز که مقام موبدان موبدی را بمنصب ریاست دستگاه قضایی یکی دانسته‌اند براساس همان اطلاعات نادرست بنا شده است. اما دلیل دیگری نیز برای رد این نظریه که مزدک موبدان موبد بوده است، وجود دارد. شخصیت سرکش و اصلاح طلبی چون مزدک ممکن نیست از میان جامعه محدود و متشکل موبدان که در کمال دقت تعلیم یافته بودند، بر خاسته باشد. چنین افکاری در نزد نمایندگان عالیرتبه جامعه روحانیون که قویترین طبقه اجتماع را تشکیل میدادند. جایی برای خودنمایی نداشت. در اکثر مآخذ هرگز به چنین مطلبی اشاره نشده است. حمزه اصفهانی نیز همانند ابوریحان بیرونی اعتماد بیش از خد خود به متوفی شد که در درستی آنها شک و تردید است. از طرف دیگر، مزدک برای آنکه نظر مردم را بسوی تعالیم خود جلب نماید، ناچار بود دین مسلط آن دوران را شدیداً مورد انتقاد فراد دهد. تعالیم دینی، یگانه ایدئولوژی بود که نه تنها کلیه طبقات کشور، بلکه ساکنان همه نواحی را نیز به یکدیگر پیوند میداد و برای تمام افرادی که به او ایمان آورده بودند، قابل فهم بود. مزدک بدون آنکه کوچکترین تردیدی بخود راه دهد، اختلافات تفسیرهای رسمی اوستا و سوء استفاده‌ای را که جامعه روحانیون از این راه میگرد، به باد انتقاد گرفت. منظور ابوریحان بیرونی در آنجا که مینویسد «مزدک در پاره‌ای از اصول دینی پیرو زردشت بوده است» اشاره به زردشت پسر خرک است که مدعی پیامبری (المتنبی) بود. هرگاه مزدک تعالیم دینی خود را با اصول دین مزدیسنه که در تمام کشور غلبه داشت، هر تبط نمی‌ساخت، بزودی حقیقت امر بر موبدان آشکار می‌گشت. مزدک بن‌اچار تعالیم اوستا و بیش از آن، تفاسیر دیگر گونه خود

را مورد مطالعه بسیار قرار داده بود. ادعای سیاست‌نامه در این مورد ممکنست درست باشد. موبدان بخوبی آگاه بودند که در اوستا بسیاری عبارات وجود دارد که تفاسیر متعددی را میسر میسازد. مزدک در بد و امر توانست این تفاسیر را با ذکر دلایل خویش به آسانی از مسیر قبلی خود منحرف نماید، ولی پس از گذشت مدت زمانی مردم دریافتند که تعالیم مزدک درواقع به اصول دین آنان دست انداخته است. اما آنچه مسلم است، ذکر عدم وفاداری بنی اسرائیل در موعظه مزدک در سیاست‌نامه از ابداعات خود نویسنده است و به عقاید اسلامی مؤلف منبوط میشود، چنین تمثیلی در میان مزدیسن‌های عهد ساسانیان ابدأً مورد توجه قرار نمیگرفت و حتی ممکن بود در آنصورت این پیامبر را یهودی پسندارند تاریخچه عهد عتیق و جدید برای این مردم احتمالاً نآشنا بود و نسبت به آن علاقه‌ای نشان نمیدادند.

این مطلب قابل تصور است که مزدک بمنظور جلب نظر مردم و نابود ساختن قدرت مطلق جامعه روحانیون، پاره‌ای از عبارات اوستا، بخصوص آن‌دسته از تفاسیری را که مناسب منظور او بود، در مواعظش بکار میبرد و اصول دین خود را برپایه همان تفاسیر استوار میساخت. کلیه ملحقات دیگر یک مشت ابداعات عاری از اصالت است.

در خصوص رابطه میان مزدک و دستگاه رهبری پرستشگاه رسمی مزدیسنی اطلاع دقیقری در دست نیست. در کتاب جغرافیدان عرب ابن‌فقيه همدانی گزارش جالب توجهی درباره پرستش آتش در زمان مزدک بچشم میخورد<sup>۲</sup>. براساس این گزارش مزدک کلیه آتشکده‌ها، جز سه آتشکده قدیمی را برانداخت. ابن‌فقيه به گفته «متوكلی» استناد میکند که خود او نیز این خبر را از یک نفر زردشتی شنیده است<sup>۳</sup>. مزدک پادشاه را قانع کرد که تمام آتشکده‌ها را براندازد. فقط سه آتش مقدس: «آذرفرنبغ»، «آذرگشنسب» و «برزین‌مهر» همچنان بر جای ماندند. براساس این گزارش که انشاء آن کاملاً روشن نیست، آتش آذرگشنسب به آذر بایجان هجرت کرد و در آنجا به آتش آذرگشنسبی که در آن محل بود، ملحق شد. پس از درگذشت

مزدک مؤمنین به تعمیر آتشکده‌ها همت گماشتند و در آذربایجان نیز به جستجوی آن آتش پرداخته، سرانجام در دهکده فردجان جزو بلوک فراهان واقع در ولایت همدان بدان دست یافتد. کلیه خصوصیات این داستان همانند افسانه‌های معمول زردشی است که در یونسکو نه گزارشی که حاکی از انجام تحولی در امر پرستش آشناش باشد، ضبط نکرده‌اند. اگر این گزارش اصولاً دارای جنبهٔ تاریخی باشد، آنوقت باید حدس بز نیم که منظور مزدک از اینکار برانداختن قدرت اقتصادی یکاپک آتشکده‌ها و دیشه‌کن ساختن نفوذ موبدان آنها بوده است؛ ولی البته سرآپای این داستان جای شک و تردید دارد.

## حواله‌ی

- ۱- بیروتی، کتاب الاثار الباقيه...، ج. زاخاون، ص ۲۰۹-۱۳-۱۱.
- ۲- حمزه، ج. گوتوات، ص ۱۵۷، ر. ک. طبری - نولدکه، ص ۴۵۸، ز ۱.
- ۳- سیاست‌نامه، ج. شفر، ص ۱۶۶، س ۱۶۷-۲۵-۲۰، س ۶.
- ۴- سیاست‌نامه، ص ۱۶۷، س ۸ و بعد از آن.
- ۵- سیاست‌نامه، ص ۱۶۷، س ۱۴ و بعداز آن.
- ۶- کریستان سن، ایران در...، ج. ۱، ص ۲۹۳ و بعد. همچنین ر. ک. ص ۱۱۴ که از «هیربدان هیربد» صحبت می‌شود که دارای مقام مهمی در دستگاه قضاؤت بود، و همچنین ر. ک. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۵۶، س ۷ و بعداز آن که مینویسد: «موبدان، و آن بمعنى قبیم در امور دینی است و معنی آن قاضی القضاة است. و او رئیس هیربدان است و معنی آن رؤسای امور دینی در سراسر مملکت است و آنان از قصاصات و منصرفان در احکام شریعتند». مسعودی در اینجا مرتکب چند اشتباه می‌شود که از آشنایی ناقص او با اوضاع ایران قدیم سرچشمه می‌گیرد. «موبدان» جمع است. رئیس هیربدان «هیربدان هیربد» نامیده می‌شده است. مؤلف در اینجا دو مفهوم را که با یکدیگر مطابقت نداشته‌اند، بهم ارتباط داده است.
- ۷- مجموعهٔ جغرافیدانان عرب، ج ۵، ج. دونخویه، ص ۲۴۷.
- ۸- ر. ک. کریستان سن، سلطنت قباد...، ص ۸۵. جمالزاده (مجلهٔ کاوه ۱۹۳۵، ش ۴-۵، ص ۹۸ ز ۴) این شخص را همان زردشت بن آذربخور محمد المتوكلى میداند که در اثنای خلافت المعتضى والمتوكلى یعنی میان ۸۳۳ تا ۸۶۱ میلادی) میزیسته است و شاید همان «متوكلى» باشد که این فقیه از او نام برده است.

## فصل دهم

### سیر قیام مزدکیان

تشریح جنبش مزدکی در چهار چوب سراسر دوران سلطنت قباد و در نتیجه تشریح خط سیر این انقلاب و تاریخچه اصلی مکتب مزدک، امری بسیار مشکل است. در حقیقت هیچگونه گزارش دقیقی در این خصوص وجود ندارد. بنابراین تشریح یکایک بخش‌های تاریخچه این جنبش حاصل یک بازسازی غیرمطمئن خواهد بود. میتوانیم حدس بزنیم که آغاز این انقلاب اندکی پس از سقوط «سوخرا» بوده است و حتی میتوان گفت که اینکار از طریق غارت انبارهای سلطنتی و خصوصی صورت گرفته است. احتسال دارد که اندک زمانی پس از هلاکت سوخرا مزدک با پادشاه تماس گرفته و نظر او را نسبت به تعالیم خود جلب کرده باشد. بدیهی است که در واقع قرارداد مخفیانه‌ای میان طرفین منعقد شده است؛ در این قرارداد شاه بعنوان حافظ منافع تاج و تخت و حامی نظام ضد نجایی شناخته میشد، درحالیکه مزدک از منافع ملت که منجر به تضعیف و شاید حتی نابودی کلی طبقه نجایا میگردید، حمایت میکرد. بیشتر چنین بنظر میرسد که انبارهای سلطنتی را گشوده باشند تا بدنبال آن توده مردم جرأت بیابند انبارهای ذخیره خصوصی و انبارهای شهریان، تجار غله و نجایا را نیز غارت کنند. از عواقب دیگر سیاست جدید دربار تغییر

پاره‌ای از دستوات حقوقی هنر بو ط به قانون ازدواج بود که آن زمان رعایت می‌گردید. جای تردید نیست که بخصوص در دوره اول سلطنت قباد منافع شاه و تاج و تخت و همچنین منافع ملت دریک هورد باهم مشترک بود. در این مورد بود که نیروهای این دو قدرت اجتماعی میتوانستند به یکدیگر کمک نمایند. این نفع مشترک عبارت از تنزل موقعیت بسیار مستحکم نجای بزرگ بود که قبل از هم بواسطه سقوط «سوخراء» ناحدی ضعیف شده بود. اوضاع نیز برای یک چنین انقلاب اجتماعی بسیار مناسب بود. شاهنشاهی ایران پس از جنگ نافر جام با هیاطله ناتوان و حتی محدودتر شده بود؛ دشواریهای اقتصادی، خشکسالی، گرسنگی و فشار روزافزون سیاست‌های مالیاتی، تأثیر سخنگویان خلق؛ تمام اینها موجب بروز یک قیام گردید. ملت بویژه احتیاج به این داشت که شکمش سیر شود و اینکار، حداقل در ابتدای کار، فقط از طریق گشودن در اینبارهای غله میتوانست تحقق پیدا کند. اگر چه این امر بدون تردید منفعت ملت را دربرداشت، ولی دولت نیز از آن سود می‌برد. جنبش مذکور، در مرحله دوم، نبردی بر ضد بزرگان بشمار میرفت و دربار قمایل شدیدی بدان نشان میداد. قباد، همانطور که دیدیم، حکومت «سوخراء» را با دشواری بسیار تحمل نمود. اگرچه قباد توانست فرشته نجات خود را از میان بردارد، ولی مطمئن نبود که «شاپور مهران» جای «سوخراء» را نگیرد. بعلاوه قباد از نجای بزرگ که هنوز هم از قدرت و نفوذ بسیاری برخوددار بودند، و همچنین از خشم و غضبی که بواسطه هلاکت «سوخراء» پدید آمده بود، بحق میترسید. هر یک از نجیبزادگان دیگر هم ممکن بود به سرنوشت «سوخراء» یی که همواره نسبت به دولت وفاداری نشان داده بود، دچار گردد. بدین جهت قباد با حسن تفاهمنی که دربرابر نیازهای ملت نشان میداد، هدف خود را که عبارت از ضعیف نجای بزرگ بود، تعقیب می‌گردد. وی از ملت بعنوان وزنهٔ مقابلی بر ضد طبقهٔ نجای استفاده نمود و بدین ترتیب، دست کم برای مدت کوتاهی، در میان تودهٔ مردم پناهگاهی برای سلطنت خود پیدا کرد. مع الوصف قباد این فکر را در سر نمی‌پرورداند و است که برای همیشه

میتواند بدون کمک طبقه نجبا در مقام سلطنت باقی بماند. قباد میخواست بکمک ملت طبقه نجبا را از رفتار خودسرانه‌ای که در پیش گرفته بودند، بررساند و آنرا مطیع خود گردداند. و این همان موردی بود که نفع شاه و ملت را برداشت. سرانجام قباد قانونی را وضع کرد (این امر را میتوان بموجب گزارشات یونانی پذیرفت) که منظور از آن، با توجه به پاره‌ای گزارشات که عباراتشان کاملاً روشن نیست، اشتراکی شدن زنان نبود. او فقط در نظر داشت، تجمع زنان را در حرمسراها ناحدودی محدودسازد<sup>۱</sup>. وی مع الوصف برای خودش استثناء قایل شد. اطلاع چندانی از اینکه وی میخواسته است حرمسرا ای خود را بمیزان وسیعی محدودسازد، در دست نداریم. این اقدامات از آنروی میسر گردید که نجبا در نتیجه خسارات فراوان ناشی از جنگها ضعیف شده بودند و نمیتوانستند فوراً در برابر مقاصد شاه مقاومت متشکلی از خود نشان دهند. احتمال بسیار میرود که بخصوص در آخرین جنگ با هیاطله، وسیس در جنگ داخلی میان بلاش و «زاره» وبالآخره در نبردهای ایرانی و ارمنستان و در جنگ‌هایی که «سوخر» بمسئلیت خود بر ضد هیاطله کرد، بسیاری از نجبا به هلاکت رسیده باشند. همین امر باعث گردید که پادشاه‌ای از حرمسراها بی‌صاحب شوند و زنان بموجب فرمان پادشاه آزاد گردند.

ولی نفوذمندک مدت درازی دوام نیافت. تو طئه نجبا و روحانیون به فعالیت‌های اصلاح طلبانه قباد پایان داد. پادشاه جدید چندین سال بجای برادرش که محبوس و سپس به سرزمین یگانه فراری شده بود، حکومت راند ولی اغتشاشات آرام نگرفت. همانطور که میدانیم، شاه پس از جلوس مجدد به تخت سلطنت با نجبا از درآشتی درآمد، اما نفوذ پیامبر همچنان ادامه داشت. میتوان تصور کرد که در دوره دوم سلطنت قباد فرقه مزدکی تثبیت شد و در میان مردم از موقعیت مهمی برخوددار گردید. اگرچه پیروان این فرقه جرأت نمیکردند دست به اقدامات وسیعی بزنند ولی به انواع اغتشاشات اقدام میکردند<sup>۲</sup>. پادشاه قدرت را کاملاً در دست خود داشت ولی علت این امر فقط آن بود که در طول دوره دوم سلطنتش کسی جرأت آنرا نیافتد.

که باوی از در مخالفت برخیزد و از سلطنت خلعش کند. قباد در این مورد تجاربی اندوخته بود که بقدر کافی برایش گران تمام شده بود. امنیتی که وی از آن برخوردار بود، دلیل دیگری هم داشت و آن اینکه وی هر دو گروه را در حال تعادل و وحشت متقابل از یکدیگر نگهداشته بود. در غیر اینصورت امکان نداشت که او به چنین موقعیتی دست یابد. بدین جهت تا پایان زندگی مزدک اغتشاشات مداومی در نواحی گوناگون کشور در جریان بود.

یک مسأله مشکل دیگر اینست که پیروان این فرقه بیشتر از کدام طبقه اجتماعی بوده‌اند. «پیگولوسکایا» این سؤال را مطرح کرده و خود اعتراف می‌کند که در اینباره مطلبی در متون پیدا نکرده است<sup>۳</sup>. استنتاج‌های جدید نویسنده‌گان اتحاد جماهیر شوروی<sup>۴</sup> حاکیست که اغلب پیروان مزدک به طبقه خردکشاورزان تعلق داشته‌اند<sup>۵</sup>. اگرچه این نظریه را فقط براساس تلفیق مدارک موجود می‌توان اظهار داشت<sup>۶</sup>، ولی بنظر میرسد که کاملاً درست باشد. اینجا نیز با وجود آنکه مطلب مورد نظر را در متون نیافته بودم، ولی قبلاً به همین نظریه معتقد شده بودم. برای این منظور باید تحولات سراسر دوره ساسانیان را مورد توجه قرار داد. بدیهی است که تکامل فئودالیسم، همانطور که در ممالک دیگر نیز اتفاق افتاده است، اسارت قشرهای پایین طبقه کشاورزان را بدنبال آورده بود. زوال بازارهای اشتراکی قدیم (دیس) و رونق اقطاعات، در میان آحاد طبقه قدیمی کشاورزی افکار خاصی را پدید آورده بود که هدف نهایی آن از سرگرفتن روش‌های اقتصادی قدیم بود. بدین ترتیب باید رسوم قدیمی نیز دوباره جان تازه‌ای بخود می‌گرفت و بهمراه آن رسوم، کمونسیم کهنه نیز که در دوران باستان از مشخصات بارز جماعت‌های دامدار - کشاورز بشمار میرفت، از سرگرفته می‌شد. بعقیده اینجا نیز تنها فکته‌ای که ما را در حل این مشکل یاری می‌کند، نقل قولی است از کتاب مزدک در دبستان مذاهب. در اینجا گفته شده است که تمام اموال و زنان باید مشترک باشند، همانطور که آتش و آب و علف مشترکند. این سه نماد دهکده‌های اشتراکی کهنه، فقط پشوانه ضعیفی

برای نظریه اینجانب است، ولی ذکر شان در آن کتاب امری کاملاً باز بشمار می‌رود. پیروان مزدک در متون با نامهای گو ناگون مشخص شده‌اند. تاریخ طبری آنها را «سفله» به معنی «فرومایگان» مینامد<sup>۷</sup>. اصطلاح دیگری که در تاریخ طبری برای اینعده بچشم می‌خورد، «عامّة» به معنی *vulgus hominum* است<sup>۸</sup>. ثعالبی مزدکیان را با سامي «الفقر آ»، المساكين، الغوغاء مینامد<sup>۹</sup>. معنی این واژه‌ها «فقر، مساکین، عوام» است<sup>۱۰</sup>. متأسفانه نمیدانم که یکایک این اصطلاحات در زبان فارسی می‌افه چگونه بوده است<sup>۱۱</sup>. در دینسکرت اصطلاح *nyuruzd* بچشم می‌خورد که «وست» آنرا در عبارتی که متأسفانه برای اینجانب نامفهوم است، بصورت *impoverished* ترجمه کرده است<sup>۱۲</sup>. این واژه در متون حقوقی هم دیده می‌شود. واژه مورد نظر که در آنجا بصورت *niruzd* هم آمده، در عبارت جالب توجهی گنجانده شده است. در ماتکان هزار داستان رأی دو تن از حقوقدان مشهور بنام «داد فرخ» و «سیاوخش» بدین مضمون نقل می‌شود: «مرد [مجاز است]، پادشاه زنش را به مرد دیگری بدهد که برای [پرستاری از] فرزندانشان در مضيقه است و در این مورد گناهی متوجه او نیست و بنحو مشروعی درخواست زن کرده است»<sup>۱۳</sup>. یقیناً درست همین افراد بودند که به مزدک پیوستند، زیرا آنان بیش از دیگران سنگینی بار دشواریها را احساس می‌کردند.

## حوالشی

۱ - کریستن سن، ایران در ...، ج ۱، ص ۳۳۹، حق دارد که می‌گوید: «معلوم نیست قوانین جدید قباد درباره ازدواج چگونه بوده است. هیچیک از منابع مدعی نیستند که قباد ازدواج را منسوخ کرده باشد؛ از این گذشته چنین تصمیمی در عمل غیرقابل اجراست. شاید او با وضع قوانین جدید يك نوع ازدواج آزادتری را برقرار کرده باشد. چنین عملی کاملاً ساده و عبارت از توسعه و تأویل بعضی فصول فقه ساسانی درباره ازدواج ورفع پاره‌ای از قبود مربوط بدان است. بطوریکه میدانیم طبق مقررات آنزمان مرد میتوانست زن یا یکی از زنان و حتی پادشاه زنش را به مرد دیگری بدهد که در مضيقه است و در این مورد گناهی متوجه او نیست، تا این مرد از خدمات زن استفاده پیرد». بنا بر این ممکنست که قباد از امکاناتی که قانون در اختیار او گذاشته بوده است، سوه استفاده کرده باشد تا با اعمال قدرت حرمراهای

بی سرپرست را منحل سازد، وی برای اجرای این منظور توانست حتی از قوانین شرعی نیز مدد گیرد – قوانینی که هرچند مبتنی بر موافقی بودند و اساسنامه بر توافق همگان بود، مع الوصف در موضع بحرانی پادشاه میتوانست با ترتیباتی که اتخاذ میکرد قوانین مذکور را با شدت بیشتری اعمال کند و بکمک جنبش مردم آن قوانین را تحقق بخشد. میدانیم که متون درباره مزدکیان چگونه زبان بهشکایت گشوده‌اند: آنان به خانه‌های مشخصین هجوم آوردند تا زنان و دختران را بلزندند. توده مردم این اغماض شاه را بی‌محابا و بدون درنگ پذیره شدند. «کریستن سن» در شاهنشاهی ساسانیان، ص ۸۲، توضیح میدهد که فعالیت قباد برای احیای قدرت سلطنت با هلاکت سوخراء آغاز گردیده است. «قباد با جنبش کمونیستی که مزدک بوجود آورده بود، موافقت کرد و حتی در صدد مستقر ساختن و رسمیت بخشیدن به اشتراک زنان برآمد. قباد که فردی طالب کمال بود و سیاستمداری بزرگ بشمار میرفت، بدون تردید در ابتدای کار از این مکتب پیروی نموده است. مکتب مزدک در نظر داشت مسئله خلوص خون اشراف را از میان برداشته، مناسبات خانوادگی را برهم زند – اینها اصولی بودند که قدرت طبقه اشراف و بزرگان آریابی مبتنی بر آنها بود.

۲- عقاید «کریستن سن» درباره این موقعیت بسیار جالب توجه است. وی در ایران در ...، ج. ۱، ص ۳۵۲ و بعد، می‌گوید: «در زمان خلیع قباد و عهد سلطنت ژاماسب مکتب مزدک ظاهرآ پیشرفت چندانی نداشته و محدود بوده است. مع الوصف افکار کمونیستی این فرقه بتدریج در عame رسوخ پیدا کرد و در آغاز به آهستگی و سپس بسرعت انتشار یافت. آنگاه مبلغین و سرسته‌هایی چند قیام کردند که نه ایمان و خدا ترسی داشتند و نه مثل مزدک بیفرض و اصلاح طلب بودند. چون توده را از انبوه جماعت خود تهور زیادت گشت، به اعمال زور و تعدی دست زد... پس در هرسو دست تطاول دراز شد، سورشیان به خانه نجبا و بزرگان حمله و رشدند و اموال آنانرا غارت کرده، زنانشان را تصرف کردند، در گوش و کنار املاک و اراضی را به تملک خود درآورده ویران ساختند، زیرا که این نو دولتان از کشاورزی سرنشته‌ای نداشتند». ر. ک. سلطنت قباد...، ص ۱۲۲. این مطلب با گزارشات پاره‌ای از نویسنده‌گان عرب (اوئی خبیوس، ابن قتبیه، ر. ک. سلطنت قباد...، ص ۳۲ و ۳۴) مطابقت دارد. «کریستن سن» در سلطنت قباد...، ص ۱۱۶، در حالیکه دوره دوم سلطنت قباد را توصیف میکند، برعکس می‌گوید: «این دوره نسبتاً آرام و بی‌جنگ و جدال بود، شاید در همین دوره باشده قباد به آبادانی کشور که در خودای نامگ مسطور است، پرداخته و شهرها و دهات و ترمه‌ها و پل‌ها و غیره ساخته است». ر. ک. ایران در...، ج. ۱، ص ۳۴۸. این حقیقتی است که قباد در اثنای دوره دوم سلطنتش خویشن را وقف احیای شاهنشاهی ایران کرده بود، ولی بهیچ وجه این زمان، آنطور که «کریستن سن» حدس میزنند، چندانهم «نسبتاً آرام» نبوده است. از این زمان هیچ‌چگونه گزارشی در دست نداریم. این دوره از تاریخ ایران که سالهای ۵۰۶ تا ۵۲۵ را دربر میگیرد، برای ما مفهم است. «کریستن سن» ظاهرآ به تناقض ایندو توصیف خود بی‌نبرده است، بطوریکه وی در سال ۱۹۴۶ آنچه را که قبل در سال ۱۹۲۴ نوشته است، تکرار میکند.

۴- کاگارف Komunističnij، E. Kagarov ruch u Persii V VI–IX stoli مندرج در Schidnyj svit ttjach nošoī eri خلاصه مطالب، بزبان آلسانی، ص ۱۹۱، سال ۱۹۲۸، ج ۵، ۱۸۴-۱۹۱. ک. Bol'saja sovetskaja enciklopedija، Šmidt–Petrov (شمیت – پتروف، مسکو ۱۹۳۸)، ستون ۶۹۴ پیگولوسکایا، جنبش ۳۷ مذکوی، بولن آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، سری تاریخی و فلسفی Izvestija Akademii nauk SSSR، Serija istorii i filosofii Po sledam drevnechorezmijskoj civilizacii در کتاب مسکو – لینینگراد ۱۹۴۸، ص ۲۱۵ و بعد. ایوانف M. S. Ivaov، در کتاب Očerk istorii آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، Irana Akademija nauk SSSR، Bol' šaja sovetskaja Institut Voztokovedenija سال ۱۹۵۲، ص ۳۱-۲۹. (Vavilov Vvedenskij enciklopedija، ج ۲ (اویلوف – و دنسکی) (Mazdak، Mazdakizm، زیر واژه‌های «مزدک، مکتب مزدک، جنبش مزدکی» Mazdakitskoje dviženije) ص ۶۹-۶۸.

۵- درجوار آنان گروه کارگران شهری نیز در جنبش شرکت کرده‌اند. ر. ک. دائرة المعارف Enciklopedija، ج ۱. و نیز ر. ک. همین دائرة المعارف، ج ۲، زیر نام مزدک. بنا بر قول «ایوانف» مساعی خرد کشاورزان معطوف به احیای دهکده‌های اشتراکی قدیم بوده است. [برای اطلاع از عبارات روسی ر. ک. اصل کتاب (ترجمان)].

۶- پیگولوسکایا، ص ۱۷۶. هیچگونه گواهی مبنی بر اینکه علاوه بر خرد کشاورزان، صنعتگران نیز بدین انقلاب پیوسته باشند، در دست نیست. ولی در دوره اسلامی صنعتگران نیز در انقلابات شرکت دارند. چند تن از دانشمندان در مکتب مزدک مشاهده‌هایی با برخی از جنبه‌های فرقه قرامنه یافته‌اند، ر. ک. زاخودر B. N. Zachoder در Sredizemnomor'je Bližnij Vostok v ranneje srednevekov'je بخش ۱، مسکو ۱۹۴۰، ص ۵۶ و بعد (در کتاب «پیگولوسکایا»، ص ۱۷۶). به حال nizi (سفره) یعنی طبقه کارگر قدرت اصلی این جنبش را تشکیل میداده است.

۷- طبری – نولدک، ص ۱۵۴، س ۱۷، متن اصلی چنین است: فحضر بذلك السفلة على العلية «بدین ترتیب فرومایگان را برضد بزرگان برانگیخت»؛ ج. لیدن، ص ۸۹۳، س ۱۵۰. بجای «سفره» میتوان «سفره» نیز خواند، ولی معنی فرقه نمیکند، ر. ک. فریتاگ، ج ۲، ص ۳۲۵-۳۲۵ الف.

۸- طبری، همانجا، س ۶، ج. لیدن، ص ۸۹۳، س ۱۵ و بعد: و كان من دعا العامة إليها رجل من أهل مدرية يقال له ... «بکی ازکسانی که عامه را بدان کیش دعوت میکرد مردی بود از اهالی مدریه(?) بنام ...». در سطر هجدهم (ج. لیدن، همانجا، س ۱۶) میخوانیم: «طبقات فرومایه»، در عربی: «اجناس الؤماء»، از واژه «لائم» که جمع آن «لؤماء» بمعنی «فرومایگان» میشود، فریتاگ، ج ۴، ص ۷۸-۷۸ الف. ص ۱۴۱، س ۱۴ (ج. لیدن، ص ۸۸۶، س ۴): «آنگاه فرومایگان از این فرصت استفاده کردند» (متن عربی: فاقر ص السفلة ذلك). (les pauvres et misérables at la plébe ۸، ص ۵۹۷).

۹- ج. زوتبرگ، les pauvres et misérables at la plébe ۸، ص ۵۹۷.

• (R. L. ص ۵۹۸، س ۶: الفقراء والغوغاء. ص ۶۰۰، س ۱: فیال الفقراء والسلف والغوغاء الى مزدک)، «پس تهییدستان وفرومایگان و عوام بهمزدک روی آوردنده» R. L. همانجا، س ۸.

- ۱۰ - فقر (pauper, cui tantum est, quantum)؛ فقیر جمع: فقراء (paupertas). بنا بر (autem is est, cui prorsus nihil est) مسکین (vitae sustinendae sufficit is quem paupertas vel alia egenus و «مسکین» بمعنى egenus) نظر عده‌ای دیگر «فقیر» بمعنى مسکین و «مسکین» بمعنى paupertas vel alia egenus است. با این‌که «فقیر» بمعنى quaedam conditio vilem reddit. qui possidat tantum, quantum vitae sustinendae sufficit و «مسکین» برعکس بمعنى mendicus'qui artem exercet non sufficientem et sibi et familiae و با is cui nil est است. بنا بر عقيدة عده‌ای دیگر «مسکین» بمعنى cuius conditio ei praeferenda est in qua faqirun est معتقدند هیچگونه تفاوتی میان ایندو واژه وجود ندارد، فریتاگ، ج ۳، ص a - ۳۶۳. «غوغاء» با «غوغاء» بمعنى multorum hominum vilium turba درباره واژه «مسکین»، جمع: «مسکینون، مساکین» R. L. فریتاگ، ج ۲، ص bf - ۳۳۵ - ۳۵۲. b - ۳۵۲. ۱۱ - فقط به واژه‌های «دریغش» (با «دریغوش») و niruzd برمیخوریم؛ اصطلاح «شکوه» در داستان یوشت فریان (ج. هاگ - وست ص ۲۱۲، س ۱ و بسیاری جاهای دیگر) بمعنى فقر یا مسکن است.
- ۱۲ - دینکرت، ج. مدن، ج ۲، ص ۷۳۷، س ۱۱ و بعد از آن. وست، کتب مقدس شرق زمین، ج ۳۷، ل. ۸، ب ۳۵ - ۲.
- ۱۳ - بارتلمه، درباره حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۹ و بعد از آن.

## فصل یازدهم

### هلاکت مزدک . پایان جنبش

ضربه مهلك بوسيله خسرو، پسر قباد، به جنبش مزدکي وارد آورده شد. تاریخ این شاهزاده را مشهودترین شاهنشاه ساساني میداند که در تیسفون به سلطنت رسیده است. وی سومین پسر قباد بود<sup>۱</sup> و بنا بر این مطابق رسوم معمول تقریباً هیچگونه امیدی برای رسیدن به سلطنت نمیتوانست داشته باشد. ولی او از همان ایام جوانی با انرژی فراوان، هوشمندی و حزم ممتاز گردید. حیله‌گری و ریاکاری این شاهزاده از وی سیاستمداری مجرب و حیله‌گری سیاس ساخت. وی در تاریخ ایران نخستین کسی بود که دست به تأسیس قدرت مستعمراتی بزرگی زد. او در حسابگریها باش قدرت نظامی و اقتصادی نواحی همسایه را همواره در نظر میگرفت. خسرو از همان ایام جوانی نشان داد که واجد خصوصیات ویژه حکمرانان بزرگ مشرق زمین است. وی بخوبی تمامی عواملی را که حافظ اقتدار نامحدود شاه بودند و به سلطنت و دولت فروغ و شهرت میبخشیدند، شناخته بود. بنا بر قول مآخذ شرقی علاقه خاص قباد نسبت به این پسر بر اساس خرافات بوده است. ممکنست این امر امروزه بنظر ما عجیب بیاید، ولی باید فراموش کرد که ایرانیان باستان ملتی بسیار خرافاتی بودند و علاقه فراوانی داشتند که حوادث گوناگون زندگی روزمره خود را بنحوی

خرافی تفسیر نمایند. مورخین شرقی درباره تولد خسر و گزارش جالب توجهی را شرح داده‌اند که از تاریخ ساسانی خوتای نامک ناشی شده است و بدین جهت بعنوان حادثه‌ای تلقی شده که مورد تأیید مراجع رسمی قرار گرفته است. در هر یک از آن‌آخذ به توصیفاتی بر میخوریم که فقط در موضوعات فرعی بسیار کوچک با یکدیگر تفاوت دارند. هنگامیکه قباد از زندان گریخت و به دربار هیاطله رفت، در میان راه‌شوق آمیزش در او بجنیبد؛ وی اشتیاق خویش را با یکی از یاران خود «زدمهر» در میان گذاشت و او قول داد، زنی را برای قباد جستجو نماید. آنان بر حسب اتفاق در ناحیه‌ای واقع در منطقه ابر شهر نزد مالک هتشخصی فرود آمدند. وی دختر زیبایی داشت. زدمهر به نزد صاحب‌خانه و زنش رفت و آنان را راضی کرد که دخترشان را به نامزدی قباد درآوردند. زدمهر موفق گردید موافقت والدین دختر را جلب نماید و بدین ترتیب دختر به ملاقات میهمان ناشناس رفت. قباد با وی در آمیخت و دختر حامله گشت. هنگامیکه فردای آن‌روز قباد خانه را ترک گفت، به همسر جدیدش هدایای فراوان و جایزه نیکو بخشید. چون مادر از دخترش درباره هیئت داماد سؤال کرد، دختر بدو گفت، فقط همینقدر دیده است که او شلوار مجلل زربقی پیا داشته است. مادر دانست که وی از شاهزادگان بوده است. اندکی بعد آن زن پسری بدنیا آورد. در این اتنا قباد در دربار خاقان هیاطله اقامت داشت. وی پس از چهار سال غیبت به ایران مراجعت نمود - اینبار در رأس یک سپاه متخاصم. هنگامیکه قباد به منطقه ابر شهر رسید، همسر جوان و پسرش را ملاقات نمود. در همان هنگام به قباد خبر رسید که رقیبش از سلطنت کناره گرفته است. وی این مطلب را به فال یک گرفت و سرشار از شادمانی بهمراه همسر و پسرش به نیسفون آمد.

ولی تمام این حکایت جزیی از افسانه پردازی ایرانی است. این گزارش را، نه بجهت ویژگی‌های چشمگیر دماتیکی آن (زیرا در تاریخ حکایاتی دائمیونان یافت که ییش از این ساختگی و دماتیک و در عین حال تضمین شده‌اند)، بلکه بواسطه یک جانبه بودن خطوط کلی اش باید در شمار افسانه بحساب آورد. آخرین قرن

عهد ساسانیان، زمان «دهقانان» یعنی فجای فرو دست بود که قوی ترین پشت و پناه خاندان سلطنتی پشده بودند و اعضای آن طبقه بسیاری از مقامات مهم کشوری و لشکری را در اشغال خود داشتند. این «دهقانان» با پایان گرفتن جنبش مزدکی بعنوان طبقهٔ ممتاز پا بعرصهٔ وجود گذاشتند. این امر یکی دیگر از نتایج این دورهٔ انقلابی است. طبقهٔ مورد نظر بدین ترتیب به اهمیت فوق العادهٔ خود پی برده بود و از جانب شاهان بعنوان مهمترین پشتیبان دولت و سلطنت بشمار می‌آمد که از طرفی قدرت «بزرگان» قبلی را محدود نمی‌کرد و از سوی دیگر نمی‌توانست عوام را تحت کنترل درآورد و حتی در اشتغالات ادبی نیز لیاقت خود را نشان دهد. بنابراین جای تعجب نیست که طبقهٔ مذکور با اقتراح این داستان خواسته باشد نسبت به حامی بزرگ خود خسروی اول مراتب سپاسگزاری خود را نشان بدهد. آنان خسرو را از جانب مادری به طبقهٔ «دهقانان» نسبت داده‌اند. البته شاید «دانشور»، مؤلف خوتای فاماک، هم از ذکر این نکته غفلت نکرده باشد که پدر زن قباد در شمار «دهقانان» جا داشته و نژادش از منجی ایرانی، «فریدون» شاه، بوده است.<sup>۳</sup>

بنابراین افسانهٔ تولد خسرو چیزی جز یک «زمینه‌سازی اجتماعی» نیست. «پر و کوپیوس» می‌گوید که خسرو خواهرزاده Aspebedes بوده است. احتمال این امر بسیار بیشتر است<sup>۴</sup>. اگر هم داستان هنئاً خسرو را بحق ساخته و پرداخته «دهقانان» بدانیم، باز هم نمی‌توانیم در این مورد تردیدی بخود راه دهیم که خسرو از همان ایام کودکی مانند پدرش مشتاق افزایش قدرت سلطنت بوده است. اگر چه پدرش وی را همچون طلس خوشبختی تلقی نمی‌کرد، ولی با تبختر تمام بدین کوشش تحسین‌انگیز در وجود او پی برده بود. البته قضاوت در اینباره مشکل است که آیا قباد فقط بعلت اخیر الذکر خسرو را به وليعهدی انتخاب نموده ويا اينکه در اين مورد نفوذ مادر بشکل دسيسه‌های حرم‌سرایی دست اندکار بوده است. بسیار احتمال دارد که در این امر نفوذ طبقهٔ روحانیون نیز در میان بوده باشد. خسرو علاقهٔ خود را نسبت به مغان مخفی نمی‌کرد و دشمنی خود را با مکتب مزدک نیز

پنهان نمیداشت. خسرو مطمئناً با قدرت مغان و تشکیلاتشان آشنا بوده و بدرستی آنانرا یکی از استوارترین پشتیبانان سلطنت بحساب میاورد. وی به امتیازات دین سنتی وقوف یافته بود و در عین حال با غریزه خطاناپذیر یک سیاستمدار مادرزاد به زودرسی و عدم نبات این جنبش ملی که قادر به انحلال قطعی ساخت اقتصادی، سیاسی، دینی و اجتماعی شاهنشاهی ایران در آن زمان نبود، پی برده بود. خسرو با توجه به گرایش پدرش به مزدکیان و کوشش‌های او برای قطعی کردن رابطه سلطنت با جامعه مزدکی که مخالف دین سنتی بود، زیر کانه با طبقات بالای کشور از درآشتی درآمد. وی میدانست که مکتب مزدک در آن دوره هنوز ریشه چندان عمیقی در ایران نکرده بود که بتواند اجتماع را از بن دگر گون سازد. و بالاخره وی به این نکته نیز وقوف داشت که مکتب مزدک با وجود موقیت‌های اولیه‌اش نمیتوانست ترتیبی قایل شود که واقعاً بتواند راه جدیدی را در جهت ترقی ایران بگشاید. خسرو پیروی از دین سنتی، موبدان، طبقه نجبا و قانون قدیمی را پیشنهاد خود ساخت (تا بعدها تمام آنها را بسود ایده‌آل خودش، یعنی استبداد، بکار گیرد)، زیرا وی چنین احساس میکرد که در اینکار نیروی سنت و اساس دولت نهفته است و در نظر داشت با توجه به قدرت احیاء شده و متمن کر سنت قدیمی، تمام نیروی خود را مصروف سرکوبی این جنبش ملی، از سرگرفتن اقتدار در حال نزول پادشاه واستقرار استبداد کامل نماید.

رابطه خسرو با مزدک چطور بوده است؟ مأخذ متذکر میشوند که خسرو تنفر شدید و شخصی از مزدک داشته است. روزی مزدک به ملاقات شاه آمد و در کنار او چشمش به نیوآندخت، مادر خسرو، افتاد<sup>۱</sup> پیامبر دل در او بست و از شاه خواست تا نیوآندخت را در اختیار او بگذارد. این عمل با رسوم مزدکی مطابقت کامل داشت. شاه موافقت کرد و مزدک عازم اطاق ملکه شد. خسرو بنزد مزدک شتاقته بر وی پاهایش افتاد و آنها را در بغل گرفته بوسه داد و با تصرع از مزدک تمنی کرد که از قصدش منصرف گزدد. مزدک سرانجام خواهش او را اجابت کرد و از اجرای هوسشن چشم پوشید، خسرو بدین ترتیب با خوار کردن خود مادرش را نجات داد.

ولی این حادثه در نظرش خفت بسیار بزرگی بود که نژاد شاهان در برابر این سخنگوی خلق متهم میشد. همین امر حس انتقام را در وی برانگیخت و روز بروز بر شدت آن افزوده شد. بعلاوه، خسر و بیم تاج و تخت را نیز داشت. او بخوبی میدانست که مزدکیان قبله در نظر داشته‌اند، اقداماتی بعمل آورده‌اند تا شاهزاده دیگری را به سلطنت برسانند<sup>۱</sup>. تمام این عوامل وی را بر آن داشت تا برای این مشکل ناگوار راه حل قطعی پیدا کند. چند قن از متخصصان در قبول این واقعه تردید کردند. «نولدکه» از جمله این افراد است<sup>۲</sup>. اگرچه فقط در متون جدیدتر به این واقعه برمی‌خوردیم، ولی با وجود این صحیح نیست که این حادثه را بدون تأمل بعنوان یک واقعه غیر تاریخی مردود بشناسیم. توجه داشته باشیم که چنین افرادی که سر نوشت موقتاً آنانرا به کاری گماشته است که قبله حتی خوابش را هم نمیدیدند، غالباً سعی دارند قدرتشان را همراه با خودنمایی در معرض دید همگان قرار دهند، اتفاقاً پیشین خود را بدین وسیله جبران کنند و اربابان سابقشان را خوار نمایند. ولی این افراد غالباً از قصد خود صرفنظر می‌کنند تا بدین وسیله از طرف دیگر در چشم مخالفانشان بصورت انسان بشردوستی جلوه نمایند. نمونه‌هایی از چنین اعمالی را در تاریخچه هر انقلابی میتوان یافت<sup>۳</sup>. البته در اینجا نمیتوان صحت تاریخی این حادثه را ثابت نمود، ولی بدون تأمل نیز نمیتوان آنرا بعنوان یک امر غیرممکن مردود دانست.

بسیاری از متون که فقط در جزئیات با یکدیگر تفاوت دارند، درباره چگونگی پایان‌گرفتن این جنبش ملی گزارشاتی میدهند. ولی در اغلب مآخذ این اعتقاد بچشم می‌خورد که فرقه مزدکی پس از یک قتل عام پایان گرفته است. این حادثه را میتوان با واقعه مشهور «شب بار تلمیوس» در تاریخ فرانسه مقایسه نمود. طبری فقط بسیار مختصر شرح میدهد که خسر و انو شیر وان پیروی از بدعت‌هایی را که توسط زرادشت بن خرك و مزدک بن بامداد گذاشته شده بود، نهی کرد و بدعت آنانرا باطل ساخت و بسیاری از مردمان را که براین روش ثبات ورزیدند و از آن

روگردان نشدند، بکشت. توصیف مفصل‌تر را باید در متون دیگر جستجو کرد. در حالیکه طبری نابودی مزدکیان را منوط به دوران قباد نمیداند، متون دیگر نشان میدهند که این فاجعه در زمان سلطنت قباد رخ داده است. بویژه فردوسی و دو مؤذ یونانی اثر «مالالاس» و «تئوفانس» دارای چنین نظری هستند.

فردوسی چنین شرح میدهد که روزی مزدک به نزدیک شاه رفت، از او خواست که در اجتماع بزرگی از پیروان فرقه‌اش شرکت نماید. قباد موافقت کرد و دستور داد تخت سلطنت را از ایوان شاهی به هامون بیند. سه هزار<sup>۱</sup> مزدکی در آنجا گرد آمدند. سپس مزدک در برابر شاه موعظه‌ای ایراد کرد که در آن تعالیم اساسی مکتب خود را باطلانع رساند (این همان خطابه<sup>۲</sup> مشهور درباره پنج دیو است) و از رفتار شاهزاده خسر و شکایت کرد. وی گفت که خسر و از تعالیم مزدکی روگردان است و دشمن آنان بشمار میرود. مزدک از شاهزاده خواست تا التزام دهد که تعالیم وی را خواهد پذیرفت. هنگامیکه سخنان مزدک به پایان رسید، وی دست خسر و را گرفت. ولی جوان خشمگین بتندی دستش را پس کشید و چشم از مزدک بتایید. شاه از پیامبر پرسید «که از دین کسری چه داری یاد؟». وی پاسخ داد «....که او راه راست - بدل برندارد نه بر دین هاست». شاه از پرسش پرسید که چرا از دین به روگردان است و راه او کدام است. خسر و تردید خود را از درست بودن دین مزدکی بیان داشت و توضیح داد که به محض رسیدن موقع مقتضی صحت عقیده خود و در عین حال سقم این زندقه را ثابت خواهد کرد. مزدک از او خواست که از شاه مهلتی بخواهد و پس از انقضای آن تاریخ دلایلش را ارائه دهد. خسر و چنین کرد و پنج ماه مهلت گرفت. وی فوراً فرستادگانی به همه نواحی کشور گسیل داشت تا دین‌شناسان مزدیسنی را بنزدش دعوت نمایند. یکی از فرستادگان به ولایت اردشیر خرآمد، با حکیمی بنام هرمزد که در آنجا زندگی میکرد ملاقات نمود و از او خواست که بنزد خسر و بیاید. یکی دیگر از علمای دینی را بنام «مهر اردشیر» پادسی با سی تن از یارانش در استخر یافتند. آنان نیز میباید در عملیات آینده شرکت می‌جستند.

همگی به درگاه خسرو آمدند و با یکدیگر به مشورت پرداخته، سپس خسرو را از نتایج مشاوره خود مطلع ساختند. شاهزاده خسرو بنزد پدرش رفت و مناظره با مزدک را به اوی یادآوردند:

که اکنون فراز آمد آن روزگار  
که دین بهی دا کنم خواستار  
گرایدونکه او را بود راستی  
شود دین زردشت در کاستی  
پذیرم من آن پاک دین و را  
ز جان بر گزینم گزین و را  
چو راه فریدون شود نادرست  
عزیز و مسیحا و هم زندو است  
سخن گفتن مزدک آید بجای  
نباشد بگیتی جز او رهنمای  
گرایدونکه او کثر سراید سخن  
ره پاک یزدان نجوید ز بن  
تو بیزار شو از ره و دین اوی  
بنه دور ناخوب آین اوی  
بمن ده و را وانکه در دین اوست  
مبادا یکی را بتن مغز و پوست

خسرو این سخنان را گفت<sup>۱۰</sup> و پنج تن از نجبارا گواه گرفت. این پنج تن عبارت بودند از: زرمه، خراد، فراین، بندوی و بهزاد<sup>۱۱</sup>. سپس خسرو به ایوان خویش رفت و مصمم گردید تا مطابق نقشه و تصمیمش عمل نماید. صبح روز بعد خسرو با تفاق هم پیمانان خویش، هر مزد، مهر اردشیر و سی موبدش به ایوان پدر آمد. مزدک نیز در آنجا حضور داشت و بدین ترتیب مناظره آغاز گردید. گروه بزرگی

از مردم جریان این مناظره را تعقیب میکردند. موبد مناظره را آغاز کرد و مزدک را سرزنش نمود که با تعالیم خویش خسارات بسیاری یارآورده است، زیرا او ترتیبی داده است که اموال و زنان مشترک باشند. پس در اینصورت پسر چگونه میتواند پدرش را بجا آورد و پدر چگونه قادر است پسرش را باز شناسد؟ اگر مردم درجهان برابر باشند، کهتران را چگونه باید تشخیص داد و آنان چطور از مهتران تمیز داده میشوند؟ چه کس به کهتری تن خواهد داد، چگونه میتوان اقتدار و مهتری را بکار بست؟ چه کسی برای او یا مزدک کارگری خواهد کرد، مردم خوب و بد چگونه از یکدیگر تشخیص داده میشوند؟ هنگامی که کسی بمیرد، جای و چیز او به چه کسی تعلق میگیرد، اگر شاه و کارگر برابر باشند؟ جهان با چنین تعالیمی پاک ویران خواهد شد؛ لزومی ندارد که چنین عقایدی در ایران گسترش یابد. بدین ترتیب همه کخدایند، پس مزدور کیست؟ همه گنج دارند، پس گنج وجود کیست؟ هیچ یک از دین آوران این چنین سخنی نگفته است. وی ادامه داد که مزدک در نهان بکار شیطانی دیوانهواری دست زده است. وی همه مردمان را به دوزخ میفرستد و پاره‌ای از کارهای بد را بد نمیداند. چون قباد گفتار موبد را شنید، برآشت و به موبد حق داد. خسرو نیز نظر او را تأیید کرد و در دل مزدک آشوبی بپاشد. کسانی که در انجم حضور داشتند، بانگ برآوردنند:

. . . . .

که مزدک مبادا بر تاجور  
همی دارد او دین یزدان تباہ  
مبادا برین نامود بارگاه

بدین ترتیب شاه از آین مزدگی برگشت و از اعمال پیشین خود سخت اندوه‌گین گردید. وی فوراً مزدک و تمام کسانی را که پیرو او بودند، به خسرو سپرد. سه هزار تن دیگر نیز پیرو آن فرقه بودند؛ قباد به پسر گفت «که با این سران هر چه خواهی بکن - وزین پس ذ مزدک مگردان سخن». در درگاه خسرو باغی وجود داشت که

بادیوار بلندی محصور شده بود. خسرو دستور داد در گردانگردیوار گودالهایی کنند و آن سه هزار تن را «زبر پای وس زیر» در گودالها فرو برد، دفنشان کردند. سپس وی به مزدک گفت:

..... رو

بدرگاه باع گرانمایه شو  
ز تخمی که کشتی در این روزگار  
ترا داد ای ناهشیوار بار  
درختان بینی که آن کس ندید  
نه از کاردانان پیشین شنید

مزدک بدانجا رفت و بدین خیال که شاید چمنزار بار وری را مشاهده کند، در باع را گشود. اما به محض اینکه وی چشمش بدان منظرة وحشتناک افتد، از ترس فریادی برآورد و از هوش برفت. خسرو فرمود دار بلندی برپا ساخته، آن نگون بخت را نگونساد بدان آویز ند و تیربارانش نمایند<sup>۱۲</sup>. فردوسی در پایان این واقعه اضافه میکند که بزرگان دوباره از اموال، زنان، اطفال و باغات آراسته خود ایمن شدند. قباد تا مدت‌ها شر مگین بود و همواره با لعن و نفرین از مزدک یاد میکرد. وی چیزهای بسیاری به درویشان و آتشکده‌ها بخشید. قباد از پرسش چنان شادمان بود که همیشه میگفت «که شاخش همه گوهر آورد بار». از آن پس وی کلیه مسایل حکومتی و اصول سیاسی را با او در میان میگذشت و هر چه پرس میخواست، انجام میداد. چون چهل سال از پادشاهی قباد سپری شد، غم روز مرگ بدلش اند رآمد.

مهمنترین مطالب داستان فردوسی عبارتند از: مجادله آشکار میان مزدک و خسرو که به ولیعهدی انتخاب شده بود، نیرنگ خسرو، توطئه مغان و بزرگان بر ضد مزدک، مناظره، زنده بگور شدن مزدکیان و بردار کردن مزدک. این داستان بر اساس یک روایت قدیمی که در محافل موبدان شکل گرفته، ساخته شده است. صورت

موجز این داستان در روایت فارسی میانه و همن یشت که گفتاری درباره آخرت است، بچشم میخورد. بنابر قول این کتاب در روایت فارسی میانه یشت‌های اوستایی و همن، هئور و قات و اشتات اشاره شده است که در عهد خسرو، هنگامیکه مخالفین دین رسمی صاحب قدرت بودند، مزدک گجسته، پسر بامداد و دشمن دین ظهور کرد و امور دینی را مغشوش ساخت. خسرو موبدان موبد، یعنی خسرو پسر ماهداد، دستور آذربایجان، داد هر مزد نیشابوری که او نیز در آذربایجان مصدر کار بود، آذر فرنیغ، آذرباد، «آذمهر» و «بخت آفرید»<sup>۱۲</sup> را به پیش خواست. وی از آنان خواست یشت‌های فوق الذکر را نهان مدارند و تفسیر آنها را تنها مطابق اصول خود اشاعه دهند. آنان به خسرو قول دادند که چنین کنند. ولی بنابر روایت فارسی نو مطلب چیز دیگریست. اشخاص مذکور پرسش‌هایی را فراهم آورده، از مزدک خواستند تا به آنها پاسخ گوید و در صورتیکه از عهده جواب بر نیاید، کشته شود. این اتمام حجت مذهبی شامل ده سؤال دینی بود. مزدک با این امر موافقت کرد، ولی بعداً متوجه شد که از عهده پاسخ دادن به یك سؤال بر نمیاید. شاه بلادرنگ امر به کشتن او داد. محل دیگری از متن فارسی میانه عاقبت غمانگیز این فنديق را تأیید میکند.<sup>۱۳</sup>

بنابر قول فردوسی این داستان در اثنای سلطنت قباد رخ میدهد. گزارشات دیگر در این مورد همداستان نیستند؛ یکی از گزارشات طبری حاکی از آنست که خسرو انسویر وان بلا فاصله پس از جلوس بر تخت سلطنت و ایراد خطابه امر کرد تا رؤسای مزدکیان را گردن بزند؛ «اوی خیوس» و ابن قتیبه مدعی اند که خسرو دستور داد رؤسای مزدکیان را از مملکت تبعید کنند<sup>۱۴</sup>. بنابر این رویه مرفته دو عقیده درباره عاقبت فرقه مزدکی وجود دارد. بنابر عقیده نخست پیروان این فرقه در اثنای سلطنت خسرو از میان برداشته شده‌اند و قباد با این حادثه ارتباطی نداشته است. طبری، یعقوبی، ابن قتیبه، مقدسی، اوی خیوس، مسعودی، حمزه اصفهانی، دینوری و نهایة... براین عقیده‌اند. بنابر عقیده دوم، قباد فرقه مورد نظر را از میان

برداشته است. گزارشات کتاب الاغانی، تعالیبی، فردوسی، ابو دیجان پیروزی، ابن اثیر، ابو الفداء، مجمل التواریخ و همچنین حمزه اصفهانی (دریک محل دیگر) این نظر را دارند. دو مأخذ یونانی اثر «مالالاس» و «تئوفانس» نیز موضوع را بهمین شکل اخیر تشریح میکنند. علاوه بر اینها چندین گزارش دیگر نظیر روایت داراب هرموزیار و کتاب فارسی فارسنامه نیز وجود دارند که زمان این حادثه را در عهد قباد دانسته‌اند.

«یوانس مالالاس»<sup>۱۶</sup> گزارش خود را چنین بیان میکند که تقریباً در حوالي سال ۵۲۷ میلادی تعالیم مانوی در ایران اشاعه یافت و حتی پیروانش مشمسی را بنام «اندرزر» Indarazar بدریاست جامعه خود برگزیدند. بدین ترتیب آنان خشم شاه و موبدان موبد را برانگیختند. شاه دستور داد انجمنی از مانویان دعوت کردند و سپس امر به دستگیری مشمس آنان و پیروانش داد و آنها توسط سربازانی که اطرافشان را احاطه کرده بودند، قتل عام نمود. گویا در آنجا یک اسقف عیسوی نیز حضور داشته است. کتابهای این اشخاص سوخته شد و پرستشگاه آنان به عیسویان واگذار گردید. هر فرد مانوی که دستگیر می‌گردید، زنده زنده سوخته میشد.<sup>۱۷</sup> «مالالاس» در این مورد استناد بهیک کارمند ایرانی میکند که به او عنوان Τιμοθεος Timotheos میدهد. این شخص بعدها تعمید یافت و نام «تیموئوس» Timotheos را برای خویش برگزید. «تئوفانس» جزییات بیشتری را ذکر میکند تا «مالالاس» روزی قباد دستور داد هزاران هزار مانوی را به اتفاق مشمس آنان «اندرز» Indazaros و رؤسای دیگران قتل عام کنند. وی اطلاع حاصل کرده بود که آنان پسر سومش Phthasuarsan را برای ولیعهدی در نظر گرفته و با او پیمان بسته‌اند که شاه را تغییب به کناره گیری نمایند. Phthasuarsas میباشد بعنوان شاهزاده‌ای که ب تعالیم مانوی بزرگ شده بود، به تخت سلطنت جلوس نماید تا بدینوسیله آین مانوی را استحکام بخشد و این دین را به سر منزل پیروزی دساند. در نتیجه شاه دستور داد انجمنی دعوت شود و چنین وانمود کرد که میخواهد بنفع Phthasuarsas از

سلطنت کناره‌گیری کند. وی دستور داد مانویان با تفاوت مشمس، زنان و اطفالشان گرد آیند، و موبدان موبد «گلو نازس» Glonazes و اسقف عیسوی «بازانس» Bazanes را نیز دعوت کرد. «بازانس» بعنوان طبیب شخصی در خدمت شاه بود. سپس وی مانویان را مورد خطاب قرار داده، از آنان خواست تا پراکنده شوند. قباد گفت که آماده است تابنفع پرسش Phthasuarsas از سلطنت کناره‌گیری کند. به محض اینکه مانویان پراکنده شدند، به سر بازانش دستور داد، بر آنان هجوم آوردند و هلاکشان سازند. وی فرمان داد زندانیان را بسوزانند؛ کتب آنان را بدست آتش بسپارند و اموالشان را مصادره نمایند<sup>۱۸</sup>. هر دو گزارش یونانی با کمال تعجب سخن از «مانویان» بیان آورده‌اند. ولی مامیدانیم که مزدکیان تا حدودی همان مرتدین مانوی بوده‌اند و یا دست کم مردم آنان را چنین می‌پنداشته‌اند؛ دیگر اینکه در متون شرقی ذکری از تعقیب‌گسترده مانویان در فرن ششم در ایران بیان نیامده است و بالاخره اینکه گزارشات مذکور از برخی جهات با توصیفاتی که در مآخذ عربی و زبانهای دیگر از نابودی مزدکیان شده است، مطابقت دارند. از این رو می‌توانیم، همداستان بانتایجی که تابحال از تحقیقات تاریخی بدست آمده است، بدرستی نتیجه بگیریم که هنوز هر دو مورخ یونانی همان «مزدکیان» بوده است. مطلب جالب توجه نام مشمس مانوی است. بنابر قول «نولدکه»<sup>۱۹</sup> «اندرزز» (در کتاب «مالالاس») و «اندرزس» (در کتاب «ئوفانس») نام شخص نیست، بلکه عنوان پیشوای کل این فرقه بوده است. معنی این عنوان شاید دقیقاً «آموزگار» باشد<sup>۲۰</sup>. از آنجاکه متون دیگر تأکید می‌کنند که خود مزدک نیز در آن قتل عام به هلاکت رسیده است، «کریستن سن» تصویر می‌کند که ممکنست «اندرزز» همان مزدک باشد<sup>۲۱</sup>.

ولی پاده‌ای از جزئیات گزارشات یونانی را باید با قيد احتیاط پذیرفت. «مالالاس» می‌گوید، قباد و موبدان موبدهایش بجهت انتخاب هشمس خشمگین شدند. این امر صحت ندارد، زیرا در ایران فقط و فقط یک موبدان موبد وجود داشت. بدرستی معلوم نیست که اصطلاح silention چه معنی دارد. البته این

واژه در تاریخ بیزانس بمعنى انجمن صاحب منصبان متشخص است<sup>۲۲</sup>، ولی این امر با سنت شرقی مطابقت ندارد. موارد مذکور ظاهراً گواهی براین امر هستند که قباد پیشتر به یک توپه متولّ شده است. بنابر قول فردوسی پنج تن از نجیبزادگان بهنگام خطابه خسرو برضد مزدک گواه او بودند؛ اینان بدون تردید نسبت به خسرو علاقه‌خاصی داشتند و شاید از متحدان وی بودند. این نیز بسیار بعيد است که انتخاب رهبر دینی مزدکی، شاه و موبدان موبد را خشمگین نموده و موجبات این فاجعه را برای فرقه مورد نظر بوجود آورده باشد. بقیه متون در اینباره چیزی ضبط نکرده‌اند. درباره این رهبر مزدکی هیچگونه اطلاعی در دست نیست، بنابر این «مالالاس» در نتیجه یکی دانستن مزدکیان با مانویان مرتکب اشتباہی شده است که به آسانی میتوان بدان پی برد. ولی بر عکس، بعقیده اینجانب، این امکان وجود دارد که اسقف عیسوی شاهد این قتل عام بوده باشد. اما تصور این امر غیرممکن است که پرستشگاههای مصادره شده مزدکی به عیسویان واگذار شده باشند. بعلاوه از پرستشگاههای مزدکی هیچگونه اطلاعی موجود نیست. ادعای این نکته نیز غیرممکن است که مانویان را در آتش سوزانده و بدینوسیله کیفر داده باشند. چنین مجازاتی در ایران سابقه نداشته است، زیرا این عمل آتش را آلوده میکرده و باعث بروز خشم مردم میشده است. حداقل میتوان حدس زد که مانویان گهگاه در ایران تحت تعقیب قرار میگرفته‌اند و کارمند فوق الذکر (قیموئوس) در داستان خود نابودی مزدکیان را با تعقیب مانویان اشتباه کرده است. «تئوفانس» جزیيات پیشتری را عرضه میکنند. گزارشات وی در پاره‌ای نکات با چندین مأخذ شرقی مطابقت دارد. «تئوفانس» از هزاران هزار مزدکی سخن میگوید (البته باز هم آنانرا «مانویان» میخواند!) که در رأس آنان «اندرس» و چند تن از مشایخ ایرانی بوده‌اند. این مطلب را میتوان چنین تفسیر کرد که ایرانیان متشخص نیز به آین مزدکی گرویده بوده و با تفاق پیشوایشان بهلاکت رسیده‌اند. متون شرقی متعددی درباره روز قتل عام صحبت کرده و حتی گفته‌اند که قتل عام پیروان این فرقه دریک پیش از

ظهر اتفاق افتاده است. بهر حال Phthasuarsas همان «کاؤس» است که در متون عربی و فارسی از او یاد شده است. بعدها نام کاؤس در قیامی بر ضد خسرو که منجر به پیروزی شخص اخیر الذکر میشود، بیان میاید. اینکه مادر خسرو زمیکه نام داشته و در عین حال دختر قباد بوده است، در جای دیگری ذکر نشده است، ولی این امکان وجود دارد که مادر او همان زنی باشد که قباد را از دژ فراموشی رهایی بخشید. اما این زن بنابر قول چندتن از نویسندهای خواهر قباد بوده است.

«تُوفانس» مینویسد، شاه دستور داد يك Kombenta تشکیل گردد. این واژه یونانی برگردان واژه فارسی «هنجمن» (انجمن) است. در امپراتوری بیزانس Kombenton عبارتست از انجمن مقامات رسمی<sup>۲۳</sup>. در مأخذ شرقی، بر عکس فقط از يك انجمن مزدکیان سخن بیان آمده است. مغان نیز با تفاوت ریس خود دعوت داشته‌اند. نام «گلو نازس» تابحال مبهم مانده است. مزدکیان با نیرنگ قباد پراکنده شدند و توسط سر بازان بهلاکت رسیدند. در این مورد گزارشات یونانیان با توصیفات نویسندهای شرقی مطابقت دارد. شاه با نوشتن نامهایی که «تُوفانس» از آنها باصطلاح بیزانسی لاتینی - یونانی sakra یاد میکند، تعقیب عمومی پیروان این فرقه را مقرر داشت؛ در اینجا باز همان اشتباه «مالالاس» یعنی وجود فرمانی مبنی بر سوزاندن مرقدین دستگیر شده، پیش می‌آید. «تُوفانس» از مصادره پرسشگاهها سخن نمی‌گوید. کاملاً واضح است که «تُوفانس» گزارش «مالالاس» و یا گزارش مورخ دیگری را که امروزه برای ما ناآشناست و او نیز از همان مأخذ استفاده کرده، با گزارش دیگری تلفیق نموده است که شاید دارای اطلاعات بهتری بوده و جزئیاتی را دربر داشته که احتمالاً براساس گزارشات شرقی بوده است. نام Phthasuarsas، موضوع نیرنگ قباد و اصولاً شباخت بسیار این توصیفات با مأخذ شرقی، بیش از هر چیز میتواند این مطلب را ثابت نماید.

اینک یکبار دیگر به نام «اندرزز» برمیگردیم. البته میتوان این نام را همدستان با «نولدکه» و «یوستی» صورت خراب شده‌ای از عنوان فارسی andarzgar

«اندرزگر» دانست؛ ولی برای توجیه این واژه امکان دیگری نیز وجود دارد. واژه مذکور را میتوان ترکیبی از دو واژه دانست. جزء اول Indar و جزء دوم azar است. جزء اول را اینجا ببانام «وندان» که در فارسی میانه نسبه<sup>۲۴</sup> زیاد دیده میشود، مقایسه می‌نماید. اشکالی که در اینجا پیش میاید، واچ «ر» در پایان واژه است. ولی در فهرست اسامی خاص ایرانی صورت «اسپندیار» را داریم که با نام کاملاً فارسی «اسپندیار» مطابقت میکند (صورت اول فقط یک شکل معرب است که مع الوصف توسط ایرانیان نیز بکار میرود). صورت صحیح فارسی میانه آن «سپندیاز» است (مقایسه کنید با صورت ارمنی Spandiat) که خودش نیز از صورت ملفوظ ایرانی باستان «سپنتو. دات» آمده است. صورت مفروض فارسی باستان آن «سپنت دات» میشود. در اینجا بغیر از چندین دگرگونی آوایی کاملاً با قاعده بهیک دگرگونی آوایی دیگر نیز بر میخوردیم که قابل تفسیر نیست (دگرگونی «د» به «ر» پس از یک واکه در پایان واژه). اینک اگر «وندان» را با Indar مقایسه کنیم، میتوانیم حدس بزنیم که در اینجا همان دگرگونی صورت گرفته که در نام «اسپندیار» رخ داده است. درمورد از میان رفتن واچ «و» در ابتدای واژه، در آوانویسی‌های یونانی شواهد بسیاری وجود دارد (مقایسه کنید با «وندفرنه» که در یونانی Intaphrnes شده و «وندات» که در یونانی Indates شده است و غیره). جزء دوم azar ممکنست به «آزاد» فارسی برگرد. در اینجا احتمالاً دگرگونی آوایی نادری صورت گرفته است که منوط به یکی از گویشها میشود. بهر تقدیر معنی این نام همچنان مبهم میماند.

در سیاست‌نامه داستان مفصلی درباره سرانجام غمانگیز مزدک بچشم میخورد. در اینجا علت این اقدام ضد مزدکی تنفر انوشیروان از آینین جدید است و او برای رسیدن به منظور خود متولّ به قوتهای میشود. در این کتاب آمده است که انوشیروان فرستادگانش را مخفیانه بنزد موبدان فرستاد تا نظر آنان را برای مناظره با مزدک جلب نماید. وی آنان را سرزنش کرد که در این هنگام سختی سکوت

اختیار کرده‌اند، پدرش را پند مفیدی نمیدهند، در جوال شده‌اند، در حالیکه مزدک که انوشیروان او را «سگ» مینامد، مال مردمان را میراید، ستر از حرم مردمان بر میدارد و تهیدستان را مستولی کرده است. وی از آنان خواست تا از مزدک سؤال کنند که عمل او به چه حجت است. اگر آنان باهم به سکوت خود ادامه دهند خود ایشان نیز مال و زنانشان را از دست خواهند داد و ملک و دولت از خاندان سلطنتی رخت بر خواهد بست. لازم است که انجمنی در حضور شاه تشکیل گردد، به او پند داده شود، بر ضد مزدک اقداماتی بعمل آید و از مزدک خواسته شود تا رسالت احتمالی خود را بائبات رساند<sup>۲۵</sup>. خسر و در عین حال به بزرگان و اشخاص عالی‌تبه دیگر نیز روی آورد. وی آنان را متوجه خطای ساخت که پدرش مرتكب شده بود. او بدین حقیقت اشاره کرده عقل شاه بخلل آمده است و از آنان خواست تا پدر را از تعالیم مزدک بازگرداند. انوشیروان ایشان را از مزدک بر حذر داشت و یادآور این مطلب شد که تعالیم وی بر باطل است و باطل را بقا نشود، بزرگان گوشزدهای انوشیروان را بجا دیدند. بعضی که قصد کرده بودند در مذهب مزدک شوند، پایی باز پس کشیدند و گفتند بنگریم تا کار مزدک بکجا رسد. انوشیروان در آنوقت هیجده ساله بود. بزرگان و موبدان بیش قبادگرد آمدند و تردید خود را در خصوص تعالیم و اعمال مزدک بازگو کردند. آنان گفتند که چنین چیزی را در کتابهای قدیمی نخوانده‌اند و در کلام پیامبران پیشین چیزی که شبیه تعالیم مزدک باشد، نشنیده‌اند. قبل آنان را بنزد خود مزدک فرستاد و پیامبر به ایشان گفت: «زردشت چنین فرموده است و در زندواستا چنین است و مردمان تفسیر آن نمیدانند. اگر مرا استوار نمیدارید از آتش بپرسید!». پس از آنکه ایشان به آتشکده رفته‌اند، مردی که مخفی شده بود، درست مطابق خواسته‌های مزدک سخن گفت و خطاب به آنان آواز داد که به مزدک ایمان آورند. بزرگان و موبدان این احوال را به انوشیروان باز گفتند. انوشیروان گفت که این مزدک دست بدان میزد که مذهب او در همه معانی مذهب زردشت است، ولی این امر ممکن نیست که یک آین واحده بتواند دو معنی چنین

متفاوت داشته باشد. مدتی بعد مزدک و قباد بدین فکر افتادند که انوشیروان را ترغیب نمایند تا به مکتب مزدک بیسوند. خسر و آشکارا گفت که به مزدک ایمان ندارد، زیرا اوی دروغگویی بیش نیست؛ اگر مزدک نه تنها آتش، بلکه خاک و باد و آب را نیز بسخن آورد، تعالیم او را خواهد پذیرفت زند و استا امر به حراست مال و حرم داده است. استفاده مشترک از مال و حرم فرق میان چارپایی و آدمی را از میان بر میدارد. بهایم در چریدن و مجامعت کردن یکسان باشند، نه مردم عاقل. قباد و مزدک خسر و را مکلف ساختند که حجت محکمی مبنی بر بطلان دین مزدکی ارائه دهد، والا بمنظور عبرت دیگران ویرا سیاست خواهند کرد. انوشیروان چهل روز زمان خواست. وی فوراً کسی را بدنبال موبد پیر و دانایی به شهر «کول» واقع در پارس فرستاد. در روز چهلم قباد دستور داد پرسش را آوردند و از او جوابی جواب شد. شاهزاده پاسخ داد که هنوز در آن تدبیر است، ولی پدر اعتراض کرد که مهلت سرآمد است. مزدک گفت شاهزاده را بر گیرند و سیاست نمایند. اما انوشیروان خود را از دست مأموران خلاص کرده، گفت که روز چهلم هنوز تمام نشده است. سپاهسالاران و موبدان بانگ برا آوردند که شاهزاده راست می‌گوید. سپس انجمان پراکنده شد. آنگاه موبد پیری که از شهر «کول» آمده بود، بنزدا نوشیروان آمده ویرا تسلی داد و از او خواست تا پیش از آنکه مزدک خبر آمدن او را بشنود، ترتیبی بدهد که او قباد را ملاقات نماید. شاهزاده چنین کرد. آنگاه موبد پیشگویی مربوط به ظهور پیامبری را که ستارگان خبر داده اند، برای شاه تشریح نموده، گفت این امر حقیقت دارد که ستارگان ظهور رسولی را از جانب خداوند در آینده خبر داده اند، اما این مردمزدک نیست. پیامبری که ظهور خواهد کرد، عجمی نیست – و مزدک عجمی است. او خلق را از آتش پرستی نهی خواهد کرد – و مزدک آتش پرستی می‌کند. او دین زردشتی را از میان برخواهد داشت – و مزدک بهزدشت اقدا می‌کند. او مالها و حرمها در حصن کند – ولی مزدک خواستار استفاده مشترک از اموال و زنان است. بنابراین تعالیم مزدک باطل است و او خود نیز آن پیامبری

نیست که وانمود میکند. موبد و عده داد، فردای آنروز بطلان تعالیم اورا ثابت نماید. شاه موافقت کرد فردای آنروز موبد از مزدک سوالتی کرد که پیامبر از جواب فرمایند. مزدک بجای پاسخگویی تقاضا کرد، موبد را گردن بزند. ولی قباد امتناع کرده، گفت ناگناه کسی به انبات نرسد، ویرا سیاست توان کرد. مزدک تصمیم گرفت فردای آنروز این مطلب را با آتش مقدس درمیان گذارد. ولی در این اثنا بادوتن از بیرون اش قرار گذاشت که اگر آتش قباد را کشن فرماید، شاه را در آتشکده به هلاکت رسانند. هنگامیکه مزدک از آتش سوال کرد و از او خواست تادعوای میان شاه و شاهزاده را حکم کند، آتش پاسخ داد که ضعیف شده است و نخست باید از دل و جگر قباد به او بدهند تاقوت بگیرد. آندو نفر مزدکی آهنگ شاه کردند ولی شاهزاده که بنابر توصیه موبد در آتشکده حاضر شده و ده مرد را با سلاحهای مخفی همراه خود آورده بود، مداخله نمود و از شاه دفاع کرد. قباد بدون توجه بدین جریانات دیوانه وار تصور میکرد که باید قربانی آتش گردد و بجای آنجهان در این جهان سوخته شود. ولی موبد ویرا از این فکر منصرف نمود و پیشنهاد کرد که صبر را پیشه سازد. ولی از شاهزاده خواست که فوراً دست بکار شود. آنان موفق شدند یکی از مزدکیان را بدست آورده، ویرا بر سر یک دوراهی قرار دهند که با رازگفتگوی مزدک را با آتش فاش نماید و یا جان خود را از دست بدهد. ایشان قول دادند که هزار دینار به او بینشند. این مزدکی بی وفا بخاطر پولی که به او قول داده شده بود، از نیرنگ مزدک پرده برداشت. بدین ترتیب قباد از محتالی مزدک مطمئن گردید. سپس شاه با تفاق موبد و شاهزاده خسرو به حیله‌ای متول شدند. پس موبد اقرار کرد که در مناظره شکست خورده است و به پارس بازگشت. انوشیروان باید مزدک را آنچنان میغیریفت که گویا از او تقاضای پیوستن به فرقه‌اش را دارد. ولی پدر را قانع کرد که لازم است، کلیه شخصیت‌های بر جسته این نهضت بیکباره نابود شوند تا در نواحی گوناگون مملکت شورشی پیا نخیزد که دولت ناگزیر از درگیری‌های شدیدی با آنها شود.

انو شیر وان و انمود کرد که قصد دارد به دین مزدکی بگرود. قباد پیامبر را از نیت پاک پس مطمئن ساخت و به او خبر داد که خسرو خوابی دیده که وی را بر آن داشته است تا به دین مزدک بگرود. انو شیر وان پس از اندک زمانی توسط پدرش به مزدک گفت که واقعاً مایلست تعالیم وی را پیذیرد، ولیکن فقط میخواهد بداند که قدرت واقعی مزدکیان تا چه حد است؛ زیرا اگر قیامی بر ضد آنان بیا خیزد، مزدکیان باید آنقدر قوی باشند که آن قیام را فرونشانند. بنابراین مزدک فهرستی از پیروانش فراهم آورد (گویا این فهرست شامل دوازده هزار نام بوده است) و آنرا به انو شیر وان داد. شاهزاده گفت این تعداد کافیست و او نیز آماده است که به آین مزدکی بگرود. انو شیر وان از پیامبر عذرخواهی کرد و چنین فرار گذاشتند که پیروان مزدک در یک روز معین به پایتخت دعوت شوند تا در جشنی که بمناسبت اعلام رسمیت دین جدید ترتیب می‌یابد، شرکت کنند. مزدک اینرا پذیرفت و دستور داد تا پیروانش در روز موعود در پایتخت گردhem آیند. در اثنای این ضیافت، مزدکیان حاضر در گروه‌های ۳۰-۴۰ نفری بخارج هدایت شدند تا ظاهراً خلعت‌هایی به آنان هدیه گردد. ولی در همان هنگام اشخاص مذکور را در میدانی که قبل از چاههایی در آنجا آماده کرده بودند، زنده بگور کردند. پس از آنکه کار هلاکت به پایان رسید، انو شیر وان مزدک و پدرش را برای نظاره پیروان این فرقه که خلعت‌هایی به آنان هدیه شده بود، دعوت کرد. اینک قباد و مزدک هر دو نگاه کردند، همه میدان سرتاسر پاها دیدند در هوای انو شیر وان به مزدک گفت: «لشکری را که پیش رو تو باشی، خلعت ایشان ازین بهتر نتواند بود. تو آمدی که مال و تن ما همه بیاد دهی و پادشاهی از خانه ما بیرون بری. باش تا قرا نیز خلعت فرمایم!» و دستور داد تا مزدک را بالادرنگ در چاهی که در مکان بلندتری قرار گرفته بود، انداختند و چاه را به خاک برآبایشند. سپس وی به پدرش دستور داد که در خانه بنشینند تا آرامش بینان مردمان بازگردد. وی سرانجام بزرگان را به تشکیل انجمن فراخواند و پس از آنکه پدر را در بند نهاد، به پادشاهی نشست.

بدیهیست که سیاست‌نامه جزییات خاص را ذکر نموده که هیچ متن دیگری بدانها اشاره نکرده است و اصولاً صحت آنها را نمیتوان ثابت کرد. تشریح پیوسته و منظم آخرین مرحله تاریخچه مزدکی، خصوصیات داستانهای سرگرم‌کننده را بیاد میاورد، این امر توجه مارا به مأخذی که قبلاً ذکر شد رفت، یعنی مزدک نامک، معطوف میدارد که در ردیف ادبیات سرگرم‌کننده بحساب میاید و در شمار آن نوع داستانهایی فراد دارد که در همان زمان ساسانیان هم بسیار محبوب بوده است. در ادبیات فارسی میانه به‌چنین ابداعاتی بر میخوریم؛ معروفترین و بهترین آثار فارسی میانه نظیر کارنامک.... و هسر و کوازان و ریتکی که خوشبختانه بدست ما رسیده‌اند، در جزء همین گروهند. پیش از این دیدیم که فردوسی و همچنین هورخین عرب غالباً موضوعهای گوناگونی از ادبیات فارسی میانه را در آثارشان جا داده‌اند تا محتوای اثر خود را برای گروه خوانندگان ایرانی و شرقی جذاب نمایند. یک اثر تاریخی بدون این‌گونه ملحقات اصولاً قابل تصور نیست. بدین جهت باید بسیاری از جزییات مربوط به توصیف جنبش مزدکی را در کتاب خواجه نظام‌الملک ثمره تخیل آزادانه مؤلف بدانیم. قباد توسط پرسش خلع نشد؛ هیچیک از متون تاریخی در اینباره چیزی ضبط نکرده‌اند. ولی این امر صحت دارد که او در سالهای آخر سلطنتش در زیر نفوذ پسرش بوده و خسر و بخصوص در سیاست خارجی نقش بزرگتری از یک شاهزاده را ایفا میکرده است. همانطور که وهمن - یشت نیز ذکر میکند، باحتمال قوی در این هورد توطئه‌ای هم صورت گرفته است.

بنابر قول فارسنامه که اثر یک نویسنده گمنام ایرانی از اهالی بلخ است، مزدک در اثنای سلطنت قباد ظهرور کرد و تعالیم خود را که سرشار از افکار اباحی بود، موعظه نمود. شاه آین مذکور را پذیرفت و قوانین چندی وضع کرد که گراش‌های اباحی را یاری می‌نمود. بدین جهت طبقات بالای اجتماع ویرا خلع کردند و مزدک ناگزیر به فرار شد. وی به آذربایجان گریخت. خواهر قباد شاه را که محبوس شده بود، از حبس فراری داد. وی به ترکستان روی نهاد و در آنجا

دختر سپاهبد آن منطقه را بهزی گرفت. ولی پس از روزی چند تصمیم گرفت که مملکت خود را که از دست داده بود، دوباره بچنگ آورد. از اینرو قباد رهسپار ایران شد. وی پیش از جدایی به همسرش دستور داد که نام پسری را که انتظار میکشد، انوشیروان بگذارد. در زمان غیبتش در ایران پادشاه یمن «شمر» به ایران حمله کرد و سپاهش حتی تا ماوداء النهر و چین پیش رفت. قیصر بیزانس نیز با ایران از در جنگ درآمد. ولی قباد مجدداً به سلطنت رسیده، با اعراب صلح کرد و حتی به امپراتوری بیزانس لشکر کشید. در این میانه پدر زنش که سپاهبد ترکستان بود، به مرأه انوشیروان و مادرش به ایران آمد. چون قباد از اصل پسر مطمئن نبود، تصمیم گرفت از او آزمایشی بعمل آورد. وی بر روی فرشی که در میان باغش گسترده بودند، نشست و به چند تن از درباریان که از لحاظ پوشاك و صورت شبیه خودش بودند، گفت در کنار او بنشینند. سپس ندما سپر غمی بدست کودک داده، به او گفتند که آنرا به شاه بدهد. انوشیروان کوچک به آن جماعت نگریده، مستقیماً به پدرش روی آورد و ادب خدمت بجای آورده، سپر غم را به او داد. قباد از اینراه دانست که این کودک واقعاً پسر خودش است. وی بهترین معلمان را برای تربیت وی گماشت، تا آنجا که پس از اندک زمانی خسرو در تمام هنرها و عادات پسندیده ممتاز گشت. انوشیروان همواره در آرزوی آن بود که پدر را از قید نفوذ مزدک آزاد سازد، اما بعلت آنکه در سنین جوانی بود و نفوذ چندانی هم نداشت، بدین مهم نایل نمیشد، روزی انوشیروان با قباد نشسته بود و با وی سخن میگفت. قباد از پرسش پرسید که روز اول چگونه توانست پدرش را که قبل از ندیده بود، در میان آنمه مردان همشکل بشناسد. انوشیروان برایش توضیح داد که وی فروغ شکوه و عظمت پادشاهی را در چشمانش دیده و بلا فاصله مهری نسبت به پدر در دلش بیدار شده است. وی از قباد پرسید که از بهرجه او را آزمایش کرده است. قباد بدو گفت که میخواسته است از اصل او مطمئن گردد، زیرا قبل وی را ندیده بوده است. انوشیروان متذکر شد که قباد بدین ترتیب تعالیم مزدکی را منکر شده و

آنرا مردود شناخته است؛ زیرا وی به وجود واهمیت قرابت، غرور خانوادگی و اهمیت خون و نسب و همچنین طبیعت آنها اعتقاد نشان داده و بنابراین اصل اشتراک زنان را رد کرده است. قباد از این توضیحات متعجب گشت و تأثیر عمیق این سخنان را بر روی خویشتن مخفی نداشت. انوشیروان از موقعیت استفاده کرد و به سخنان خود ادامه داد؛ چون مال و خواسته بنابر تعالیم مزدکی باید از آن عموم باشد، پس مزدک میتواند بمیل خویش خزانه شاهی را تاراج کند. چون زنان نیز بنابر ادعای این پیامبر دروغین مشترک هستند، پس وی میتواند در تمام حرم شاهی دست کشد و شاه بجهت آنکه از پیروان اوست، اجازه مخالفت ندارد، قباد به صحت گفته‌های او پی برد و از کرده خویش پشیمان گشت. وی گفت، هیچکس اینطور عمیق و درست مانند انوشیروان مطلب را با او درمیان نگذاشته بوده و اگر هم کسی اینکار را کرده، وی پنداشته است که بجهت تنفر از مزدک چنین گفته است. انوشیروان از پدر خواست که به دین راستین بیرونند و به اورمزد خدای توکل کند. وی گفت که قباد پیش از هر کار باید به فکر غلبه بر دشمنان خارجی باشد. قباد به نصایح پسر عمل کرد، بر سپاه بیزانس فایق آمد و پس از بازگشت اختیار ملک خویش به پسر سپرد. قباد پس از آنکه از جانشین خود خواست که رفتاری بهتر از او داشته باشد و بنحو شایسته‌تری حکومت نماید، از این جهان رخت بر بست. بدین ترتیب انوشیروان پس از مرگ پدر بنحوی شایسته و از روی عدل حکومت راند. انوشیروان در نهاد خویشتن مصمم بود که مزدک را از میان بردارد. وی مشاورین خویش را به مشورت فرا خواند و منتظر موقعیت مناسب شد. او در برابر پیامبر رفتار ملایمی داشت و بظاهر وی را تحسین می‌نمود و چنین وانمود می‌کرد که تصمیم دارد تمام حشم و خدمتکاران و عمال و نواب خویش را بر کنار کند و پیروان مزدک را بجای آنان بگمارد. وی در نزد مزدک چنین وانمود کرد که چون نمیداند پیروان شایسته او کدامیں هستند، مزدک باید در انتخاب آنان بهوی کمک کند. بنابراین انوشیروان مزدک را مأمور تهیه دو نسخه کرد که یکی از آن‌دو شامل

اسامی پیروان متشخص آین مزدکی باشد و نسخه دیگر شامل اسامی سپاهیان و اشخاص دیگری باشد که نسبت به مزدک وفا دارند. هزدک هر دو نسخه را که شامل صد و پنجاه هزار نام بود، عملاً تهیه کرد و آنها را به آنوشیروان ارائه داد. سپس شاه گفت در نظر دارد تمام داعیان و سرهنگان و معرفان پیرو مزدک را به یک ضیافت دعوت کند تا بمناسبت جشن مهرگان آنانرا به شغل‌های بزرگ بگمارد. خوان عظیمی در ساحل دجله آماده گردید، دو هزار تن از مزدکیان متشخص در آن ضیافت شرکت کردند و شاه نیز در حالیکه مزدک در کنارش بود، در میان ایشان حاضر گردید. سپاهیان با سلاح‌های پنهان در زیر جامه در پشت میهمانان قرار گرفته بودند. آنوشیروان یکباره برخاست و به یک زخم تبر زین پیامبر را به هلاکت رساند. با این نشان سپاهیان به بقیه میهمانان حمله‌ور شده، آنانرا قتل عام کردند. شاه بلادرنگ حکم کرد تا پیروان مزدک را در تمام نواحی مملکت محبوس کنند. پادهای از آنان جانشان را بر سر ایمان خود گذاشتند و برخی دیگر از معتقدات خویش توبه کرده، مورد عفو قرار گرفتند.

سومین متنی که عاقبت مکتب مزدک را باز هم بنحو سرگرم‌کننده‌ای شرح میدهد، روایت است که به زبان فارسی نو تألیف شده است. در یکی از منظومه‌های این روایت واقعه مذکور که برای تاریخچه دین مزدیسنی اهمیت بسیاری دارد، شرح داده شده است<sup>۴۶</sup>. بنابر عقیده مؤلف، مزدک یک نفر هندی بود که دین جدیدی را به قباد بشارت داد و با حیله گری خود صحت آن دین را به ائمه رسانید. وی دستور داد در یک آتشکده نقیبی زدند و سپس با آتش یا در حقیقت با یکی از خدمتگزارانش که در آن زیر مخفی شده بود، سخن گفت و پاسخی که از جانب آتش آمد، شاه را از صحت این تعالیم جدید مطمئن ساخت. شاه این تعالیم را پذیرفت و مزدک را به وزارت منصوب داشته، ویرا در کنار خود نشاند و اشتراکی شدن اموال را تأیید نمود. افراد متشخص ناراضی شدند و عوام شادمان گشتند. قباد حتی تربیی داد که میهمانان به هر خانه‌ای که میروند، با غذا و شراب پذیرایی شوند و اگر

میزبان دختری داشته باشد، میهمانان مجاز باشند که یکسی پس از دیگری با آن دختر مجامعت نمایند. موبدان و هتشخیصین بر ضد مزدک بنزد شاهزاده هفده ساله «انوشیروان» شکایت بر دند، ولی حتی اخطار موبدان و پرسش هم نتوانست، اعتماد شاه را از تعالیم مزدک سلب نماید. آنان توجه شاه را به زمان زدشت، معجزات او و اصلاحات آذرباد جلب کردند، ولی باز هم نتیجه‌ای بدبست نیاوردند. و پس از آنکه شاهزاده از پیامبر دروغین خواست که معجزه‌ای از خویش نشان دهد، قباد به خدمتگزارانش دستور داد تاویرا بهزنجیر کشند. مزدک به شاه قول داد که خود آتش صحت وحی او را تأیید خواهد کرد. با وجود این انوشیروان یک مهلت چهل روزه خواست تا از مطالب زنداق استا کمک فکری بگیرد. سپس وی کتاباً به موبدان روی آورده، فاصلی را بنزد موبد دانشمندی به شیراز فرستاد و او را بنزد خویش دعوت نمود. در روز چهلم مزدک دستور داد، شاهزاده را بهزنجیر کشند، ولی خسرو اعتراض کرد که روز هنوز به پایان فرسیده است و بدین ترتیب خویشن را نجات داد. آنگاه مسوبدی که از شیراز دعوت شده بود، به کاخ خسرو رسید و پس از عذرخواهی از شاهزاده، به او دل و جرأت داده، از او خواست تا درودش را از مزدک مخفی دارد. انوشیروان سپس موفق گردید هوبد را بحضور شاه بیاورد. موبد برای شاه تشریح کرد که مزدک کلام ستارگان را بخطا تعبیر کرده است. ستارگان برخلاف آنچه که مزدک ادعا میکند، فکرها ندکه در این زمان پیامبر جدیدی ظهور خواهد کرد، بلکه بر عکس، دین زردشتی تا روز رستاخیز دوام خواهد یافت. فردای آنروز مناظره‌ای میان موبد و مزدک صورت گرفت. موبد سؤالات چندی از مزدک کرد که وی جواب داد و سپس مزدک تقاضا نمود که دستور داده شود، موبد را سیاست نمایند. اما شاه نسبت بدین امر اعتراض کرده گفت، تا گناه کسی بر او معلوم نگردد ویرا سیاست نمیکند. آنگاه مزدک خطر را احساس کرد و تصمیم گرفت اقدام قاطعی بعمل آورد. وی به دونت از خدمتگزارانش دستور داد، در زیر لباسهایشان شمشیری پنهان کنند و فردای آنروز، هنگامی که آتش فرمان میدهد که شاه را بکشید.

قباد را به هلاکت رسانند. موبدان بـهـاـنوـشـیرـوـانـ اـخـطـارـ نـمـودـهـ، بـهـاـوـ نـصـيـحـتـ کـرـدـنـدـ کـهـ جـاـبـ اـحـتـيـاطـ ـرـاـ دـعـایـتـ کـرـدـهـ، مـرـداـنـشـ رـاـ مـسـلـحـ فـمـاـیدـ. فـرـدـایـ آـنـرـوزـ شـاهـ باـتـفـاقـ مـزـدـکـ بـهـ آـتـشـکـدـهـ آـمـدـنـدـ. آـتـشـ مـقـدـسـ درـجـوـابـ سـؤـالـیـ کـهـ مـزـدـکـ اـزـ اوـکـرـدـ، پـاسـخـ دـادـکـهـ اـکـنـونـ سـهـرـوـزـ تـمـامـ استـکـهـ بـهـاـوـ غـذـایـ نـدـادـهـ اـنـدـ وـ لـذـاـ بـایـدـ پـارـهـایـ اـزـ جـگـرـ بـنـدـ شـاهـ رـاـ بـهـاـوـ بـدـهـنـدـ. قـبـادـ موـافـقـتـ کـرـدـکـهـ بـرـایـ اـینـ عـنـصـرـ مـقـدـسـ قـرـبـانـیـ شـوـدـ تـابـدـینـ وـسـیـلـهـ اـزـ سـعـادـتـ جـاـوـیدـ بـهـرـهـ مـنـدـ گـرـدـ. اـمـاـ اـنـوـشـیرـوـانـ بـوـسـیـلـهـ مـرـدانـ مـسـلـحـشـ اـزـ اـینـ جـنـایـتـ جـلـوـگـیرـیـ کـرـدـ. پـسـ اـزـ اـینـ حـادـثـ شـاهـزـادـهـ دـسـتـورـ دـادـ، دـوـتـنـ اـزـ خـدـمـتـکـزـارـانـ مـزـدـکـ رـاـ دـسـتـکـیـرـ کـرـدـنـدـ وـ آـنـاـنـراـ تـحـتـ فـشـارـگـذـاشـتـ تـاـ اـزـ اـسـرـارـ اـینـ نـیـرـنـگـ، يـعنـیـ سـخـنـ گـفـتنـ آـتـشـ، پـرـدـهـ بـرـدـارـنـدـ. خـدـمـتـکـزـارـانـ اـعـتـرـافـاتـ خـوـدـ رـاـ درـحـضـورـ شـاهـ نـیـزـ تـکـرـاـرـ کـرـدـنـدـ. درـ اـینـجـاـ دـیـگـرـ بـرـایـ اـنـجـامـ توـطـئـهـ بـرـضـدـ مـزـدـکـ مـانـعـیـ درـ مـیـانـ نـیـستـ. قـبـادـ بـهـ مـزـدـکـ خـبـرـ دـادـکـهـ اـنـوـشـیرـوـانـ بـرـایـ پـذـیرـقـنـ آـیـینـ مـزـدـکـیـ آـمـادـهـ استـ وـ اـزـ اوـ خـواـستـ، فـهـرـسـتـیـ اـزـ اـسـامـیـ پـیـرـوـانـشـ رـاـ فـرـاـهـمـ آـوـرـدـ. مـزـدـکـ اـینـراـ پـذـیرـفـتـ وـ شـاهـ فـهـرـسـتـ پـیـرـوـانـ وـیـرـاـ بـهـ پـسـرـشـ دـادـ. شـاهـ بـنـاـ بـرـدـخـواـستـ شـاهـزـادـهـ، توـسـطـ مـزـدـکـ هـمـهـ کـسـانـیـ رـاـ کـهـ نـامـشـانـ درـ فـهـرـسـتـ نـوـشـتـهـ شـدـهـ بـوـدـ، بـهـ ضـیـافـتـیـ دـعـوتـ کـرـدـ. شـاهـ اـظـهـارـ دـاشـتـ کـهـ درـ نـظـرـ دـارـدـ درـ اـینـ ضـیـافـتـ خـلـعـتـهـایـیـ بـهـ آـنـانـ بـدـهـدـ. پـسـ اـزـ سـهـماـهـ مـزـدـکـ باـتـفـاقـ هـمـدـیـنـاـشـ درـ ضـیـافـتـ مـوـعـودـ حـاضـرـ شـدـ. مـزـدـکـ رـاـ درـ مـکـانـ وـالـایـیـ درـ کـنـارـ شـاهـ جـاـ دـادـنـدـ. شـاهـزـادـهـ بـاـجـازـهـ قـبـادـ اـذـ مـیـهـمـانـانـ خـواـستـکـهـ بـاـ اوـ بـهـ بـاغـیـ بـرـوـندـ تـاـ درـ آـنـجـاـ خـلـعـتـهـایـ مـوـعـودـ رـاـ بـهـ آـنـانـ بـدـهـدـ. وـلـیـ اوـ قـبـلـاـ دـسـتـورـ دـادـهـ بـوـدـ کـهـ دـواـزـدـهـ هـزـارـ چـاهـ درـ آـنـجـاـکـنـدـهـ شـوـدـ وـ مـرـدانـ مـسـلـحـشـ مـنـتـظـرـ باـشـنـدـ. سـپـسـ وـیـ بـهـ مـزـدـکـیـانـ دـسـتـورـ دـادـ، دـرـ گـرـ وـهـهـایـ ۳۰–۴۰ـ نـفـرـیـ بـهـ بـاغـ دـاخـلـ شـوـنـدـ. سـپـاهـیـانـ بـلـاـفـاـصـلـهـ آـنـاـنـراـ گـرـفـتـهـ، لـبـاسـهـایـشـانـ رـاـ درـ مـیـاـوـرـدـنـدـ وـ آـنـاـنـ رـاـ وـاـزـگـونـ درـ چـاهـهـاـ فـرـوـمـیـکـرـدـنـ. پـسـ اـزـ آـنـکـهـ هـمـهـ دـواـزـدـهـ هـزـارـمـزـدـکـیـ بـدـیـنـ طـرـیـقـ بـهـ هـلاـکـتـ رـسـیدـنـدـ، اـنـوـشـیرـوـانـ مـزـدـکـ رـاـ بـاـخـودـ بـهـ بـاغـ آـوـرـدـ تـاـپـیـرـوـانـشـ رـاـ کـهـ بـهـ خـلـعـتـ آـرـاستـهـ بـوـدـنـدـ بـیـینـدـ. مـزـدـکـ اـزـ دـیـدـنـ اـینـ مـنـظـرـهـ وـحـشـتـزـدـهـ شـدـ. سـپـاهـیـانـ وـیـرـاـگـرـقـتـهـ، تـاـ نـیـمـیـ اـزـ بـدـنـ درـ مـیـانـ دـیـوـارـ

گذاشتند و پس از آنکه وی موعظه شدیداللحن شاهزاده را ناگزیر استماع کرد، درون دیوار از نظرها پنهان گردید. انوشیروان سپس دستور داد پدرش را به زندان انداختند و خود بر نخت سلطنت جلوس کرد.

این سه متن به روایتی بر میگردد که مزدک نامک فارسی میانه آنرا بکار برده است. روش سرگرم‌کننده این توصیفات ما را از این حقیقت مطمئن میسازد که مزدک نامک بسیاری از مطالب را اقتراح کرده است و این مطالب ساختگی را فقط بمنظور سرگرمی خوانندگان و عبرت مردم بسکار گرفته است. معالوصف مزدک نامک درخصوص تاریخ وقوع این جنبش اطلاعات درستی بدهست میدهد. این کتاب واقعه مورد بحث را به زمان سلطنت قیاد نسبت میدهد و این حادثه را برخلاف آنچه که معدودی از تواریخ (حتی خوتای نامک) نوشه‌اند، در دوران سلطنت انوشیروان نمیداند.

واقعه‌ای که ثمره‌اش از میان برداشتن مزدک بود، چندین سال پیش از وقوع این فاجعه تمہید شده بود. تیره‌ترین ایام تاریخ ایران در قرن ششم میلادی بدون تردید سالهای میان ۵۲۰-۵۰۶ میلادی بوده است. در هیچ مأخذی درخصوص این ایام چیزی ضبط نشده است. نام ایران ابتدا درحوالی سال ۵۲۰ میلادی در کتابهای تاریخی یونانی مجدداً بچشم میخورد. بنا بر قول «توفانس» هجوم «هون»‌های «سایر»ی به ارمنستان در سال هشتمین دوره مالیاتی (۵۱۵ میلادی) اتفاق افتاده است<sup>۲۲</sup>. آنان کپد کیه، غلاتیه و پنطس (Kappadokien, Galatien, Pontus) را نیز ویران کردند. برای ما روشن نیست که آیا پاره‌ای از نواحی شاهنشاهی ایران هم از این لشکرکشی صدمه‌ای دیده‌اند یانه<sup>۲۳</sup>. در سال ۵۲۱ میلادی تزاعی میان بیزانس و ایران درگرفت<sup>۲۴</sup>. هر یک از دولتين سعی کرد تا خاقان هونها موسوم به «زیلیگدس» (زیلگبی) (Zilgbi) را با خود متوجه سازد. خاقان مذکور نقش دو جانبه‌ای را ایفا کرد، ولی قیصر «یوستیوس» بدین امر پی برد و قیاد را از آن برمکار و خاین بر حذر داشت. قیاد از این مطلب به خشم آمد و خاقان

هونها را پس از یک گفتگوی مهیج دو نفره به هلاکت رساند. نتیجه این جریان مذاکره صلیجی بود که میان ایران و بیزانس صورت گرفت و چنین بنظر میرسید که روابط میان دوکشور وارد مرحله دوستانه‌ای شده باشد. قباد بمنظور استوار کردن بنیان پادشاهی پسرش «خسرو» بدین فکر افتاد که خسرو را به پسرخواندگی قیص بیزانس در آورد. ولی مذاکرات با شکست دوبرو شد.<sup>۳۰</sup> سفرای ایران «ماهبوذ» Mebodes و «سیاوش» Seoses به قسطنطینیه رفته‌اند تا در آنجا درباره پسرخواندگی مذاکره نمایند. ولی سیاستمدار بیزانسی «پروکلوس» Proklos مانع از تحقق این قصد غیرعادی گردید و سفرا بدون آنکه ترتیب اینکار را داده باشند، به ایران بازگشتند. ماهبد پس از بازگشت ذهن قباد را نسبت به همکارش ظنین کرد و او را متهم نمود که با تذکر بیجاپی درباره پاره‌ای از نواحی مورد ادعای طرفین، بخصوص پادشاهی کلخیس، مذاکرات را برهم زده است. قبادرسیدگی به این موضوع را به دادگاه عالی محول کرد و رجال آن محکمه سیاوش را مقصرون تشخیص دادند. از جمله گناهان دیگری که به او نسبت دادند، آن بود که وی زنش را (در خاک) دفن کرده است و این امر با دسوم زدشتی که جسد مرده را به لاشخوارها می‌سپارند، مقاییرت دارد. سیاوش به مرگ محکوم شد و به هلاکت رسید. بطوریکه گفته شده، قباد بر این حکم با بی‌میلی صحه گذاشته است.

احتمال دارد که محکمه سیاوش و رفقار قباد فقط یک مسخره بازی تهوع آوری بوده باشد. قباد در آن هنگام نیز در این فکر بود که با طبقات بالای اجتماع از درآشتی درآید. وی آرزو داشت که بنیان پادشاهی پسرش «خسرو» را استوار سازد. ولی سیاوش بسود مزدکیان با اینکار مخالفت می‌ورزید و به مقاصد دامنه‌دار آن گروه درخصوص تعیین ولیعهد پی برده بود. قباد این امر را اهانتی نسبت به خودش تلقی می‌کرد و همین احساس با نضمam غصب خسرو باعث گردید تا این وزیر قدر تمند که روزگاری مورد توجه بود، سرنگون گردد.

اینک باید نگاه کوتاهی به حوادثی بیاندازیم که با فاجعه مزدکیان مرتب

بوده‌اند. از متون چنین بر می‌اید که از میان برداشتن پیشوایان مزدکی و خود مزدک اندک زمانی پس از هلاکت سیاوش بوفوع پیوسته است. سقوط این وزیر که زمانی از قدرت بسیاری برخوردار بود و در عین حال پناهگاه مستحکمی برای مزدکیان بشمار میرفت، از سقوط آنی مزدک خبر نمیداد. پس از آنکه جنبش مورد نظر این حامی و پیرو خود را از دست داد، اقلیتی که تحت رهبری خسرو بود، به قدرت رسید. توطئه‌ای چیزه شد، خسرو با نمایندگان اصلی معان و با چند تن از بزرگان کنار آمد، با توصل به مکر و فریب و با احترامات ساختگی مزدک را خاطر جمع کردند، سپس ویرا مجبور ساختند که در مجلسی باموبдан به مناظره نشیند، و سرانجام مزدک با موافقت قباد (خسرو نظر قباد را به انجام این توطئه جلب کرده بود) به دست جلاد سپرده شد. تعدادی از پیروان مزدک، دست کم کسانی که دارای نفوذ بیشتری بودند، با تفاوت خود او در یک قتل عام به هلاکت رسیدند. بعيد است که هزاران هزار تن از همکیشان مزدک در این ماجرا به قتل رسیده باشند. اغلب رؤسای این فرقه از کشور تبعید شدند. دولت پیروان عوام مزدک را مورد تعقیب قرار داد. از روز قتل عام بعد قباد همراه با پسرش که به نابودی مخالفان کمک کرده بود (بدانججهت که مزدکیان برادرش «کاووس» را ترجیح میدادند و هیخواستند بنیان پادشاهی ویرا استوار سازند) حکومت می‌کرده است. این ادعا که خسرو پدرش را به زندان انداخته است، ممکنست از هماینجا ناشی شده باشد. البته پدر پیش از آنکه نظر پسر من را جویا شود، دست بهیچ کاری نمی‌زده است؛ نآنجاکه قدرت سلطنت در واقع بدست خسرو افتاده بوده است.

## حوالشی

۱- بزرگترین پسر قباد «کاووس» بود که به احتمال قوی پسرزنی بوده که در فرار از سیاهچال به قباد کمک کرده است. «پروکوپیوس» وی را مؤکداً بزرگترین پسر شاه مینامد (۱، ص ۵۵، س ۱۵ و بعد؛ و همچنین لک، ص ۱۹۳، س ۱۷ و بعد از آن): کاووس از جانب پدر به ولایت پتشخوارگر (طبرستان) در شمال ایران منصوب گردید و بدین جهت ملقب به

پتشخوار شاه شد. وی در مآخذ یونانی نیز تحت همین عنوان معروف است (در کتاب «تئوفانس»: Phthasuarson). مارکوارت (در ایرانشهر، ص ۱۳۵) گزارش «تئوفانس» را مبنی بر اینکه کاوس (سومین پسر قباد) حاصل ازدواج قباد با دخترش زمیکه بوده است، بدین شکل تصحیح میکند که کاوس نخستین پسر قباد و زمیکه خواهر قباد بوده است. پسر دوم «جم» (زم) بود که از بخت بد یک چشم خود را از دست داد و بدین ترتیب دیگر شایستگی احراز مقام سلطنت را نداشت. ر. ل. پروکوپیوس، محلی که قبل ذکر شد؛ و «کریستان سن»، ایران در...، ج ۱، ص ۳۴۸ و بعد.

۲- طبری - نولدکه، ص ۱۳۵، این حادثه را در تاریخچه سلطنت بلاش شرح میدهد. این حادثه گویا اندکی پس از نبرد میان بلاش و قباد، هنگامیکه شخص اخیر الذکر بنای چهار از دست عمومی فاتح خویش فرار میکرده، اتفاق افتاده است. این حادثه در گزارش دوم طبری بهمراه جزئیات بیشتری تکرار شده است (ص ۱۳۷). این واقعه در گزارش سوم طبری (ص ۱۴۵) در زمان سلطنت رقیب قباد یعنی جاماسب، بهنگام فرار قباد از زندان، گنجانده شده که بهر حال صحیح تر است. فردوسی محل وقوع این حادثه را منطقه اهواز (خوزستان)، همانجا که قلعه فراموشی قرار داشته است، ذکر میکند. دینوری معتقد است که روستایی واقع در مرز اهواز و اصفهان را باید زادگاه خسرو دانست. یعقوبی در جغرافیای خود حتی از روستای اردستان در هجدۀ فرسخی اصفهان نام میرد. ثعالبی متقدّلاً از روستای اسفراین در ناحیه نیشا بور (= ایرانشهر) یاد میکند. زمان این حادثه نیز ذکر نشده است. عده‌ای مدعی هستند که این حادثه در زمان فرار اول، اندکی پس از سال ۴۸۴، اتفاق افتاده است و دسته‌ای دیگر زمان وقوع آنرا بهنگام فرار دوم، یعنی تقریباً در سال ۴۹۷، میدانند. همچنین ر. ل. طبری - نولدکه، ص ۱۴۵، ز ۲-۴.

۳- ثعالبی، ص ۵۹۳.

۴- پروکوپیوس، ل ۱، بند ۱۱ (ص ۵۵، س ۲۱-۵۱، ص ۱). Aspebedes صورت یونانی از واژه ایرانی «سباهیت» است. مراد از این شخص یکی از اعضای خاندان متخصصی است که قبل ذکرش گذشت. این خاندان دارای منصب سپهسالاری بوده است. شاید نام واقعی این شخص «خبر بنداد» بوده باشد. ر. ل. یوسفی، نامنامه ایرانی، ص ۱۷۸ و ۴۲۹.

۵- طبری - نولدکه وی را چنین نامیده است، ص ۱۳۶. ولی این صورت مسجل نیست و میتوان آنرا بصورتهای دیگر نیز خواند. بنظر میرسد که «اوئی خیوس» آنرا بشکل «یابودخت» یا «بانو ذخت» خوانده باشد. ر. ل. یوسفی، نامنامه ایرانی، ص ۲۲۸ و بعد.

۶- واقعه تحقیر شدن خسرو را ابوریحان بیرونی، ج. زاخائو، ص ۲۰۹، این اثیر، ج ۱، ص ۳۱۴، و ابوالفدا، ج. فلیشر، ص ۸۸، نیز شرح داده‌اند. متن ابوریحان بیرونی تا مدت‌های مديدة درست فهمیده نمیشد، زیرا این متن در دستتویس‌های موجود بشکل اصلی خودش نبود؛ پایان این واقعه مفقود شده بود. اندکی پیش متن کامل این اثر ابوریحان بیرونی کشف گردید. «فونک» در مقاله خود بنام شش تکمله برای «کتاب الاثار الباقية عن القرون الخالية» اثر ابوریحان بیرونی، چاپ «زاخائو» Sechs Ergänzungen zu Sachaus

Ausgabe von al Birūnīs Chronologie Orientalischer Völker نشده اسلامی Documenta Islamica inedita (برلین ۱۹۵۲)، ص ۷۹، قسمت مفقود شده گزارش مربوط به مزدک را نیز براساس یک دستنویس عربی (بخش عمومی شماره ۴۶۶۷ در استانبول) منتشر ساخت. این قسمت که تابحال مفقودالاثر بود، فقط همان مطالبی را دربر دارد که در آثار دیگر میخوانیم؛ در این قسمت واقعه مادر انوشیروان تا پایان تشریح میگردد، درباره ریشه‌کن ساختن مزدکیان در عهد سلطنت انوшیروان گزارش داده میشود، از تعقیب نجیبزادگان کافر سخن بیان می‌اید و در پایان نام چند فرقه ذکر میشود. بنا بر قول ابو ریحان بیرونی نویسنده‌گانی وجود داشته‌اند که علت گرویدن قباد را به مکتب مزدک مربوط به یکی از امیال شخصی وی دانسته‌اند. قباد بدان جهت دین مزدک را پذیرفت که نظریه اشتراکی بودن زنان با او اجازه میداد تا شهوت خود را بر طرف سازد. وی همسر پسر عم‌ویش را دوست داشته و فقط از دگرگون ساختن اختلاف عمومی میتوانسته است به وصال او امیدوار باشد. مزدک به او گفت: «اگر تو وصال زن پسرعموی خود را میخواهی اینکار منوط به‌این است که مرا هم بر مادر انوشیروان ممکن سازی» قباد این شرط را پذیرفت و دستور داد زنش را در اختیار مزدک بگذارند. «زانخائو» معتقد است که همسر پسرعموی قباد و مادر انوشیروان («= خسرو») ممکن است یک نفر باشند. «کریشن سن» کاملا حق دارد که با این امر مخالفت میکند، سلطنت قباد...، ص ۵۴، زا. ابوالفدا، کتاب الاغانی و ابن اثیر این حکایت را در چهارچوب آخرین گفتگوی مزدک با خسرو، اندکی پیش از مرگ مزدک، بعنوان خفته که اساس تغیر خسرو را از مزدک تشکیل داده است، گنجانده‌اند. ثوابی از طرف دیگر میگوید، مزدک از شاه خواست که مادرش را به او تسليم نماید تا از دست غیرت که مایه شر است خلاص گردد. ولی مادر قباد تمدنی کرد که مزدک از این خواهش خویش صرف نظر کند. در اینجا یک اشتباه کاملا واضحی به چشم میخورد. این شخص بهیچ وجه نمیتوانسته است، مادر قباد باشد، بلکه همانطور که بقیه متون گزارش داده‌اند، این زن مادر انوشیروان بوده است، مادر قباد در آنهنگام باید بسیار پیر بوده باشد. در اینجا از تحریر خسرو نیز سخن نسرفته است. شاهزاده‌ای که حقوق خسرو را بخطر میانداخت، همان کاووس-پنشخوار شاه فوق الذکر بود که به آین مزدک گرویده بود و در آمل واقع در طبرستان حکومت میگرد. بنا بر قول شهرستانهای ایران، بند ۵۶، آمل در واقع توسط «زنديق» یعنی «کافر» ساخته شده است، ر. ل. مارکوارت، ایرانشهر...، ص ۱۳۵.

۷- طبری - نو لدکه، ص ۴۵۹: «... برای رد حکایت ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۱۴ و ابوالفدا، ص ۸۸، مبنی بر اینکه قباد میخواسته است مادر خسرو را به مزدک واگذار نماید و خسرو فقط بوسیله بوسیدن پای مزدک تو اanstه است مادرش را رهایی بخشد، احتیاجی به استدلال نیست؛ داستان مذکور بدان علت ساخته شده است که بی جهت میخواسته‌اند برای تنفس خسرو از این بدعت‌گزار حتی الامکان دلیل شخصی بتراشند. در عین حال علت دیگر این امر از این اعتقاد تأسیف آور ناشی میشود که همه می‌پندارند از یک فرد مرتد هر عمل پستی ممکنست سر بزند.

۸- برای نمونه ر. ل. تین H. Taine، مبادی فرانسه معاصر:

La révolution، ج ۷، نگاه کنید به Les origines de la France contemporaine

- Le gouvernement révolutionnaire بخش ۱، ج ۳۵، پاریس ۱۹۲۹ و بعد از آن، ص ۳۲۵ و بعد: «آندره دومون» André Dumont در شهر «آمین» Amiens.
- ۹- در دستوریس‌های شاهنامه این تعداد گو ناگون است: سه هزار، سی هزار، صد هزار.
- ۱۰- شاهنامه، ج. تهران، ج ۴، ص ۳۶۵، بیت ۸۶۲۹-۸۶۲۲.
- ۱۱- زرمه را مشکل بتوان شخص دیگری غیر از همان پرسنل خرا دانست. درباره اشخاص دیگر نمیتوان اظهار نظر دقیقی کرد.
- ۱۲- «مول» در جلد ششم چاپ خودش از شاهنامه، ص ۱۵۱، ایاتی را داخل کرده است که شاعر در آنجا میگوید:
- شنیدم دگرگونه از بخردی  
جهان دیده پیر گشته ردی  
که این مزدک از شاه دخترش خواست  
همان شاهی و تاج و افسرش خواست  
بفرمود تا قیر بگذاختند  
نگو نسار در قیرش انداختند
- ۱۳- این قسمت کاملاً روشن نیست. ر. ل. طبری - نولدکه، ص ۱۶۴. کریستان سن؛ ایران در ...، ج ۱، ص ۳۵۵. وست، سنن پارسی Parsi Traditions، کتب مقدس شرق زمین، ج ۵، ص ۱۹۴ «۲۰۱. برای کسب اطلاعاتی درباره این نامها، ر. ل. یوسفی، نامنامه ایرانی، تحت همین نامها.
- ۱۴- وهمن بشت، ب ۱، ف ۷-۶؛ ب ۲، ف ۰۲۱.
- ۱۵- طبری - نولدکه، ص ۱۶۳، زا؛ ص ۲۶۴، زا.
- ۱۶- یوانس مالاوس، وقایع نگاری، ج. ل. دیندورف، ص ۴۴۴.
- ۱۷- یوانس مالاوس، وقایع نگاری، ص ۴۴۴، س ۱۸-۰۵.
- ۱۸- تیوفانس، ص ۲۶۱، من ۱۳ - ص ۲۶۳، س ۰۳.
- ۱۹- طبری - نولدکه، ص ۴۶۲ و ز ۰۳.
- ۲۰- صورت فارسی آن باید «اندرزگر» باشد. andarz «اندرز» در فارسی میانه بمعنی «راهنمایی اخلاقی، نصیحت اخلاقی، اخلاق براساس عقاید دینی است.» این نام غالباً در عنوان مجموعه‌های گو ناگونی که بصورت کلمات قصار اخلاقی نوشته شده‌اند، دیده میشود. عنوان «اندرزگر» بصورت اسم خاص هم ضبط شده است، ر. ل. یوسفی، نامنامه ایرانی، ص ۱۶.
- ۲۱- ایران در ...، ج ۱، ص ۳۵۳ و ز ۴-۲.
- ۲۲- این امر از محل‌های دیگری در آثار تاریخی بیزانس پیداست، برای نمونه: مالاوس، ص ۴۳۸، س ۲۳ و ص ۴۹۴، س ۱۲.
- ۲۳- مقایسه کنید با واژه Conventus لاتینی در کتاب silence.

«مالاوس»، ص ۱۰۲، س ۶؛ ص ۳۷۱، س ۱۲؛ ص ۴۳۸، س ۲۳؛ ص ۴۹۴، س ۱۲.  
 ۲۴— ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، تکمیل کنید به ونداد، وندفرناه، وندات و غیره،  
 ص ۳۶۸ و بعد از آن. «سپتودات»، ص ۳۰۸. Andarzghar ص ۱۴۱. Indarazar ص ۰۳۰.  
 ۱۶. هرن، بنیادریشه...، ص ۲۵۵ و بعد صورت «اسفندیار» تنها از طریق دگرنویسی صورت  
 قدیمی «اسپندیاز» بوجود آمده است؛ تفسیر «دارمستر» مبنی بر اینکه «—یار» از «—دات—»  
 آمده، غیر ممکن است، ر. ک. هرن، بنیاد واژه...، ج ۱، بخش ۲، ص ۴۴، ۷۸، ۱۹۲،  
 زالمان، بنیاد واژه...، ج ۱، بخش ۱، ص ۲۷۴، ۲۸۲؛ هوشمان، مطالعات فارسی، ص ۱۵۶،  
 ۱۹۱، ۲۰۰. بنابراین ممکن است که در اینجا یا یک دگرگونی آوایی نادر و یا یک دگرنویسی  
 پیش آمده باشد. البته ساده شدن واجهای دندانی متعدد (د—ذ—ڑ—د) نیز غیرممکن نیست.  
 اینجانب از وجود چنین پدیده‌هایی اطلاع ندارد. اگر تلفظ این نام واقعاً «وندار—آزار» باشد،  
 درصورتیکه از شکل اصلی «ونداذ—آزاد» مشتق شده باشد، ممکن است تقریباً بمعنی «کسی که  
 آزادی را فراهم می‌اورد» یا «کسی که توسط او آزادی بدست آورده شده است» باشد.

۲۵— سیاست‌نامه، ج. شفر، ص ۱۶۹، س ۸ و بعد از آن. مؤلف برای «تهیلسنان»  
 اصطلاح «عامه» بمعنی «خاک» را بکار برده است که قبلاً در تاریخ طبری دیده‌ایم. از استعمال  
 کلمه «سگ» بعنوان یک ناسزا، میتوان به نقطه نظر اسلامی مؤلف پی‌برد. این ناسزا در نزد  
 ایرانیان پیش از اسلام سابقه نداشته است. ایرانیان در قوانین شرعی خسود نیز برای سگان  
 ارزش قابل بودند.

۲۶— «کریستن‌سن» محتوای این روایت را بطور مختصر در دو روایت از تاریخ  
 مزدگ ذکر کرده است، یادنامه «ملدی»، ص ۳۲۵—۳۲۲.  
 ۲۷— تئوفانس، ک ۱، ص ۲۴۹.

۲۸— ر. ک. مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۴. کریستن‌سن، ایران در...، ج ۱، ص  
 ۳۴۷ و بعد.

۲۹— بنابر قول «تئوفانس»، ص ۲۵۷. این واقعه در سال چهاردهمین دوره مالیاتی،  
 سومین سال حکومت یوستین اول، بوده است.

۳۰— پروکوپیوس، ک ۱۱، بند ۱۱، ج. «و. دیندرف»، ص ۵۵ و بعد از آن. تئوفانس،  
 ک ۱، ج. کلاسن، ص ۲۵۸.

## فصل دوازدهم

### مکتب مزدک پس از سقوط و تأثیر آن در دوران بعد (تا حدود سال ۷۵۰ پس از میلاد)

پس از قتل عامی که مزدک در آن به هلاکت رسید، تعقیب پیروان او در سراسر کشور آغاز گردید و بدینوسیله قدرت جنبش کاملاً درهم شکست. البته نمیتوان گفت که بدینوسیله موجودیت جنبش نیز کاملاً پایان گرفت. عده‌ای از پیروان این فرقه با توصل به فراد خویشتن را نجات دادند. بنابر یکی از روایات، همسر مزدک بنام «خرمک» Churramak (دختر شخصی بنام «پاتک») نیز در میان فراریان بود. وی از تیسفون به ری رفت و در آنجا فرقه جدیدی را موسوم به «خرمیان» بنا نهاد. این جماعت که بنام مؤسس خود نامیده میشدند، تعالیم مزدکی و تبلیغات هنبوط بدان را ادامه دادند<sup>۱</sup>. مانویان نیز به مراره مزدکیان مورد تعقیب قرار گرفتند. اگر چه قتل عام ارتباطی با مانویان واقعی نداشت، ولی مسلم است که مانویان نیز به مراره مزدکیان در این تعقیب دینی گرفتار آمده بودند<sup>۲</sup>. این مطلب را طبری در عبارت زیر بوضوح گواهی میدهد: «آنگاه خسرو مردم را از پیروی بدعت زریدشت پسر خرگان و مزدک پسر بامداد نهی کرد و بدعت آنانرا باطل ساخت و بسیاری از مردمان را که براین ذوش بیات ورزیدند و به منع کسری اعتنا نکردند، بکشت و

برخی از مانویان را نیز به هلاکت رساند و آینه مجوس را که ایرانیان هنوز هم پیر و آنند، استوار ساخت»<sup>۵</sup>.

علاوه بر آنچه گذشت، تعقیب مانویان در امپراتوری بیزانس گویای این حقیقت است که در ممالک همسایه نیز از جنبش مزدکی استقبال شده بود. مکتب مزدک در بیزانس مقاومت و نفرتی را برض مکتب مانی در داخل محافل مذهبی حاکم برانگیخت. «یوستی نوس» اول و جانشینش «یوستی نیانوس» اول در قسطنطینیه نیز، همانند خسر وی ایرانی میدانستند، نهضت‌هایی که نظام اجتماعی و سازمانهای مقدس کهن را تهدید میکردند، از مکتب مانی ناشی شده بودند. تنها از نقطه نظر این اعتقاد است که میتوان لحن غیرانسانی و خشن فرمان قیصر را برض این زنادقه درک نمود. جالب توجه اینجاست که درست در هنگام سلطنت «آنستازیوس» اول و «یوستی نوس» اول روحیه عدم تحمل مذهبی برض مانویان و پاره‌ای از فرقه‌های دیگر آغاز گردید. متن قوانینی که بزبان یونانی نوشته شده و بدست ما رسیده است، گواهی بر صحت این مطلب است. این متون را «امیل هرمان» Emil Herrmann در چاپی که از مجموعه حقوق مدنی «یوستی نیانوس» بعمل آورده، گنجانیده است.<sup>۶</sup> در یکی از این قوانین از ادارات خواسته شده است که محاکومین به زندقه را در سراسر مملکت به مجازات مرگ برسانند.<sup>۷</sup> یک فرمان دیگر حاکی از خشونت برض کسانی است که اگر چه از مکتب مانی برگشته‌اند ولی بهرسوم آن پایبند هستند.<sup>۸</sup> این افراد نیز محاکوم به مرگ بودند. هر کس از این امر با خبر بود، وظیفه داشت آنانرا به ادارات دولتی معرفی نماید.<sup>۹</sup> هر شخص ملزم بود مواظب افکار و عقاید همکارش در ادارات، در سپاه و در جوامع دیگر باشد، تا معلوم گردد آیا او به تعالیم ممنوعه تعلق خاطری دارد یا نه، و فوراً جریان امر را به ادارات گزارش دهد. در غیر اینصورت خود آن شخص بعلت آنکه موضوع را مکثوم گذاشته بود، به مجازات میرسید، زیرا از طرف دولت چنین استبطاط میشد که آندو دارای عقاید مشابهی بوده‌اند.<sup>۱۰</sup>

مخفى کردن کتابهای مانوی و پنهان داشتن صاحبان آنها منوع شده بود. معاشرت با همدینان سابق مجازات داشت. بدین ترتیب شدت فرمانهای «پوستی - نیانوس» با روحیه آن زمان که نبردهای سخت اجتماعی درکشود همسایه یعنی ایران در جریان بود، تطبیق میکرد. برای ما روشن است که این فرمانها درست بر ضد نهضت‌هایی بوده است که از طریق مرز ایران رخنه کرده بود وایالاتی از امپراتوری روم شرقی را که هم‌جوار با ایران بودند، فراگرفته بود. دلیل این اعتقاد را میتوان در آن دانست (ویا حداقل به احتمال قوی میتوان گفت) که نویسندگان بیزانسی همعصر (منظور همان «مالالاس» فوق الذکر است) از افنای مانویان هم در ایران و هم در امپراتوری بیزانس سخن گفته‌اند؛ ولی البته منظور از مانویان ایرانی (آنطور که از توصیف قتل عامی که مآخذ شرقی به مزدکیان نسبت میدهند، بر میاید) فقط مزدکیان ایرانی بوده است.

بنابراین در نواحی آسیای غربی نیز از مکتب مزدک استقبال شده بود. در شرق نیز مکتب مذکور مورد استقبال قرار گرفت. در آسیای میانه، در نواحی که از دیر باز شدیداً تحت نفوذ اقتصادی و فرهنگی ایران بودند، تغییرات عمیق سیاسی و اقتصادی بوقوع پیوستند. در سال ۵۵۷ میلادی ترکان غربی به اتفاق ایرانیان امپراتوری هیاطله را نابود ساختند و آن ناحیه را تا رودخانه «اکسوس» Oxus از آن خود کردند. با پیدا شدن دولت ترک در جوار ایران تغییرات خاصی در تشکیلات جامعه ترکها آغاز گردید. «تالستوف» بسیار بجا گفته است که این تغییرات را باید دلیلی برای از میان رفتن قانون دموکراسی نظامی دانست که در بد و امر در تزد ترکها وجود داشت<sup>۹</sup>. دقیقت بگوییم، قدر تمدنان ترک سعی داشتند بازمیں داران شروتمند ایرانی و باز رگانان آسیای میانه در ارتباط باشند تا از وجودشان بعنوان پناهگاهی برای حکومت خود استفاده نمایند. همچنین تجارت رو به زوال این باز رگانان با حمایت اربابان ترک (بخصوص پس از از دست دادن انحصار ابریشم) توانست از رشد بیشتری برخوردار گردد، از این‌رو طبقات شروتمند آسیای میانه

به خاقان ترک و اطرافیاش پیوستند. توده مردم از این تغییر موقعیت سیاسی تقریباً هیچ طرفی نبست. ولی نکته مهمتر آنست که تبلیغات مزدکی در نواحی آنطرف «اکسوس» نیز دست‌اندرکار بوده است. مکتب مذکور که بواسطه تعقیب خوین پیروانش در مرکز ایران صدمات فراوانی را متحمل شد و حتی تقریباً بکل از میان رفت، در نواحی که مستقیماً تحت فرمانروایی حکومت ایران بودند، دوام نداشت. آنده از عوامل ترک که با اساس نظام اجتماعی کهن ترک مبارزه کرده بودند و از طرف دیگر میخواستند دست به چیاول نیز زده، از این راه وضع خود را بهبود بخشنده، در نظر داشتند از این جریان حداکثر استفاده را بنمایند. در سال ۵۸۳ میلادی بخشی از سپاه ترک بر ضد خاقان قیام کردند و پسرو نامشروع خاقان «مقان» موسوم به «ابرزی» را پادشاه خواندند<sup>۱۰</sup>. پادشاه جدید ناگزیر از رفتن به بخارا گردید، در آنجا با توده مردم همداستان شد و به تعقیب باز رگانان و زمین - داران ثروتمند پرداخته، آنان را ناگزیر ساخت به فرغانه و بخش‌های شرقی تر امپراتوری ترک فرار کنند. والی ترک (ییغو) قارا - چورین این قیام را فرونشاند، «پیکنده» را که در تزدیکی بخارا واقع شده و «ابرزی» در آنجا محل اقامه افکنده بود، فتح کرد و فرمان داد تا آن غاصب اسیر شده را بنحو بیرحمانه‌ای به لات رسانند. ثروتمندان پس از فرونشستن قیام دوباره به شهرهای ایشان بازگشتد و توده مردم را مانند گذشته به عبودیت خود درآوردند (سال ۵۸۶ میلادی)<sup>۱۱</sup>.

با وجود آنچه گذشت، آسیای میانه باز هم آرامش خود را باز نیافت. اوضاع اقتصادی پس از فتح ایران توسط اعراب خراب‌تر شد. در خوارزم شاهزاده‌ای بنام «خرزاد» به مخالفت با حکمران آنجا بر خاسته خود را شاه خواند و به کمک توده مردم انقلابی را در امور مالی و نظام اجتماعی آغاز نمود. طبری تاریخچه این قیام را چنین شرح میدهد که توده مردم همه چیز نجیب و ثروتمندان نظیر گلهای و زنها و دخترهای ایشان را تصاحب کردند<sup>۱۲</sup>. علت این امر دوچیز بود: مردان فاقد همسر بودند، زیرا نجیب‌ازنان را در حرم‌سراهای خویش متوجه کرده بودند و در

اقامتگاه‌های خود بیش از اندازه بر تعداد آنان میافزودند؛ تهییدستان نمیتوانستند زنی را از آن خود ساخته، باوی ازدواج کنند و تشکیل خانواده بدھند. علت‌هایی که در اینجا بچشم میخورد، همان علمی است که در زمان قیام مزدکی در ایران نیز وجود داشت. در اینجا نیز انقلاب مورد نظر به سر انجام شومی منتهی گردید.<sup>۱۳</sup>

این‌جانب در باره دیگر عوایق جنبش مزدکی نمیخواهد مطلبی را اضافه کند.

بنظر این‌جانب فقط یک مسأله قابل تذکر است. «وزندونک» O. G. von Wesendonk منشأ «دروز»‌های سریانی را از ایرانیان میداند که دارای عقاید مزدکی بوده‌اند.<sup>۱۴</sup> منشأ «دروز»‌هارا معمولاً از فرقه اسمعیلیه باطنیه میدانند. ولی نام «باطنیه» در تزد نویسنده‌گان عرب برای فرق‌گوناگونی استعمال شده است؛ حتی خود اسمعیلیه نیز این نام را برای اعتقاد معینی بکار نمیبرند. شهرستانی این هر دو اعتقاد را یکی دانسته، مدعی شده است که مشهورترین نام اسمعیلیه، باطنیه است ولی آنانرا «قرمیه»، «مزدکیه» وغیره نیز مینامند.<sup>۱۵</sup> «وزندونک» عقیده شهرستانی را هبنتی براینکه همان مزدکیان هستند، نظریه بسیار مهمی میداند. این عقیده نظریه‌ای را که معتقد به منشأ ایرانی «دروز» هاست، تقویت میکند. در تزد اسمعیلیه تأثیرات شدید ایرانی بچشم میخورد. پایه گزار اصلی طریقه اسمعیلیه عبداللہ بن میمون (در قرن نهم میلادی) گویا از اعقاب یک چشم پزشک مزدکی بوده است. ولی گزارش بومی «دروز»‌ها اوی را از اعقاب حضرت علی میداند. اگر حدس نخست صحیح باشد، میتوان گفت که عقاید مزدکی توسط عبداللہ به تعالیم اسمعیلیه رسونخ کرده است. «قرامطه» (اسماعیلیه بحرین) را عقیده براین بود که خداوند دشمن اعراب است، زیرا آنان حضرت حسین را بقتل رسانده‌اند؛ خداوند رعایای «خسروان» یعنی شاهان قدیمی ایران را که تنها غمخوار امام‌ها بوده‌اند، ترجیح میدهد. سعید (عبداللہ المهدی) نیز که سلطنت فاطمیان را در تونس بنیاد گذاشته و ظاهرآ از خاندان حضرت علی بوده است، درواقع باید از اعقاب «میمون» مزدکی بوده باشد.<sup>۱۶</sup> ستاره‌شناسی و نظریات بی‌ثمری در باره نیروی اسرارآمیز حروف، درست همان‌طور

که در مکتب مزدک دیدیم، در تعالیم «دروز»‌ها نیز اهمیت خاصی داشت. زن از مقام شایسته‌ای برخوردار بود، زیرا او میتوانست به پایه «عقل» برسد. ازدواج با محارم نیز مجاز و معمول بود. «وزندونک» در تعالیم آنان اثراتی از ایده تلفیق عقاید قبل از اسلام نیز یافته است: ایده مذکور در اعتقاد به «عقل کل» که از فلسفه ارسطوی ناشی میشود، بچشم میخورد. در نزد ایشان «ارسطو» و «فیناغورس» Pythagoras بعنوان تجسم عقل کل بشمار می‌رند. شاید بتوان تأثیراتی از مکتب مانی نیز در تزد آنان پیدا کرد (در اعتقاد به عناصر پنچگانه). داعیان آنان را میتوان با فرستادگان مانوی مقایسه نمود. بررسی دقیقتر این موضوع از حوصله کتاب حاضر خارج است. جنبش مزدکی نتایج مثبت عمیقی دربرداشت. این نتایج عبارت بودند از دگرگونی‌ها و اقداماتی که توسط خسروی اول صورت گرفت. شاه جدید تمام نیرو و فرات خود را مصروف برآن داشت تا در آن موقعیت مغشوشی که پس از افنا سران مزدکی پیش آمدۀ بود، دو باره نظم را برقرار سازد. متون عربی، بویژه تاریخ طبری، انجام این اقدامات را گواهی میدهند. در این متون به اقدامات بیشماری اشاره شده است که نشان میدهد خسرو بدان وسیله کوشیده است تا نظام متزلزل اجتماع و همچنین اوضاع اقتصادی کشورش را منظم نماید.<sup>۱۲</sup> خسرو اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت، از جانب دربار برای چهار صاحب منصب بزرگی که هر یک از نواحی کشور را اداره میکردن، اعلامیه‌ای صادر کرد. طبری فقط نامه‌ای را که خطاب به «پاتکوسپان» آذر باستان نوشته شده است، ذکر میکند. پادشاه در این نامه قول میدهد که حکومت عادلانه‌ای را پیشه کند و غم خواز رعایای خویش باشد<sup>۱۳</sup>. خسرو در این نامه کاملاً مطابق با شرایط و اوضاع زمانش صحبت میکند. لحن این سند را میتوان با لحن بحث‌های مستبدین روشنفکر اروپا در قرن هجدهم میلادی مقایسه کرد. خسرو در واقع بنحو معقولی مطابق با یینش خویش رفتار می‌نمود. وی حکومت را بدست گرفت و با قدرت تمام به اداره امور پرداخت. او عملاً قدرت قوادلهای بزرگ را که قبل از درهم شکسته شده بود،

احیاء کرد، کشور را به چهار بخش تقسیم نمود و هر قسمتی را به یک استاندار صاحب اختیار (پاتکو سپان) که بالاترین قدرت اداری به او تفویض شده بود، واگذار کرد.<sup>۱۹</sup> همانطور که طبری صریحاً بیان داشته است، خسر و این کار را مایه تحکیم نظام در کشور میدانست.<sup>۲۰</sup> خسر و بمنظور حراست از نواحی کشور سپاه کاملاً مجهزی را تدارک دید و آنرا به انواع وسائل جنگی مجهز ساخت. وی طوابیف و اقوامی را که با آنان نبرد میکرد، پس از شکست به ایران نقل مکان میداد. اگر این طوابیف در محدوده خود مملکت بودند، ایشان را به نواحی دیگر میفرستاد تا در آنجا به کار پردازند و یا در خدمت سپاه درآیند، خسر و در طول مرزهای کشور استحکامات و قلایع ساخت که بمنظور حراست مملکت از هجوم دشمنان بکار میرفتند. البته آنچه که برای ما بیش از هر چیز جالب توجه است، اقداماتیست که وی در راه بهبود وضع کشور از لحاظ اجتماعی و اقتصادی بعمل آورده است. خسر و پس از افای سران مزدکی (وی تمام افراد را به هلاکت نرساند؛ احتمال دارد که او اغلب آنسان را از مملکت تبعید کرده باشد) دستور داد کلیه مایملک پیروان آن فرقه را مصادره کرده، در میان بینوایان تقسیم نمایند. احتیاجی نیست که در مورد این اقدام تردیدی بخود را بدھیم، زیرا برای خسر و این امر بیش از هر چیز اهمیت داشت که خویشتن را در نظر توده مردم فردی نیکوکار و حامی قدرتمند آنان نشان دهد. او بلاشک در نظر داشت، احساس نامطلوبی را نیز که بر اثر از میان بردن سران مزدکی در برخی معافل بوجود آمده بود، بر طرف سازد. وی بعلاوه میدانست که پس از دگرگونی در وضع مالیاتها که قبل اتوسط پدرش طراحی شده بود، سرمایه بسیار بیشتری به خزانه اش برگشت خواهد شد. خسر و دستور داد کسانی را که قبل از اقدام به تصاحب ثروت دیگران کرده بودند، به هلاکت رسانند و اموال را به صاحبانشان پس دهند. تنظیم روابط خانوادگی و وراثت امر بسیار مشکلی بود. در بالا گفتیم که مزدکیان زنها را از حرمسراهای اشخاص ثروتمند و متشخص می‌ربودند. طبری میگوید که مردم نمیدانستند بیمه‌ها به کدام پدر تعلق دارد. خسر و با صدور

دستوری براین وضع نابسامان فایق آمد. بموجب این دستور هر مولودی که در تسب وی تردید بود، به خانواده‌ای که در نزد آنان زندگی می‌سکرده، تعلق می‌گرفت. اگر پدر خانواده‌ای که طفل منتب بدان بود، در قید حیات نبود، طفل مورد نظر حق داشت بخشی از ثروت پدر خانواده را طلب نماید. واضح است که خسر و با این دستور خود فقط توانست کاری بکند که از هر طفلى در کانون یک خانواده مراقبت بعمل آید، ولی این بعهدۀ خود رؤسای خانواده‌ها بود که طفل را به فرزندخواندگی خویش پیذیرند و یا فقط در چهارچوب وظیفه قانونی خود از او مراقبت بعمل آورند. وی همچنین دستور داد وضعی را که در اثر دبودن زنان در ایام قبلی پیش آمده بود، مورد بررسی قرار دهند. هر مردی که بصورت غیر قانونی به زنی دست یافته بود، باید مهر او را به خانواده‌اش می‌پرداخت تا رضایت کسانش را جلب کند. ولی تصمیم با خود زن بود که پیش ربانده خود بماند و یا با مرد دیگری ازدواج کند. هر گاه زن قبل ازدواج کرده بود، باید به شوهر اولش مسترد می‌شد. بنابراین دستوری که حاکی از آزادی اختیار بود، فقط به زنانی مربوط می‌شد که قبل ازدواج نکرده بودند.

میر خواند در تاریخ خود گزارشی از حافظا بر و<sup>۲۱</sup> را درباره اقدامات خسر و در خصوص تنظیم روابط اجتماعی پس از هلاکت مزدک، نقل می‌کند. خسر و فرمان داد تعداد زیادی از مزدکیان را به هلاکت رساندند. ولی سپس ترسید که مبادا با فقدان ایشان که از نظر تعداد جمعیت قابل توجهی بودند، قدرت شاهنشاهیش تحلیل رود. بدین جهت وی بقیه پیروان آن فرقه را عفو کرد و فقط به مصادره اموالی که مزدکیان از دیگران غصب کرده بودند، اکتفا نمود. خسر و اموال مذکور را به صاحبان قبلی و یا وراث ایشان مسترد داشت و در مواردی که دیگر وارثی نمانده بود، آن مال را برای جبران خساراتی که در ایام تسلط مزدک در نواحی مختلف کشور بیار آمده بود، صرف می‌نمود. انوشیروان امر فرمود که به مزارع آلات و ادوات زراعت و گاو و نخم میدادند تا زمین‌ها را معمور سازند. وی به آنان که

مهاجرت او طان اختیار نموده بودند، فرمان داد نابه وطن های اصلی مراجعت کردند. سازمان دادن به وضع دارایی اشخاص که بر اثر قیام مزدکی دچار اختلال شده بود، امر بسیار مشکل تری بود. خسر و دستور داد، اشخاصی که به اموال دیگران خسارانی وارد آورده و یا اموال آنان را غصب کرده بودند، توان این عمل خود را تمام و کمال پیردازند. بعلاوه، تبهکاران نیز متناسب با جرمی که مرتكب شده بودند باید به عقوبت می رسیدند. البته مسلم نیست که این اقدامات شدید بهمین صورت که ذکرش گذشت، اجرا شده باشد<sup>۲۲</sup>. یکی از اقدامات دیگر هر بوط به اطفال نجبا بود. در صورتی که والدین و یا سرپرستان این اطفال مرده بودند، خسر و آنان را به فرزند خواندگی قبول می کرد. وی دختران نجبا را به عقد نجیبزادگان در آورد و هر آنچه را که لازم داشتند از بیت المال بدیشان بخشید. خسر و میان نجیبزادگان جوان و دختران متخصصین پیوند زناشویی برقرار کرد، شیرbahی آنان را به والدینشان پرداخت و به آنان دستور داد که ملازم دربارش باشند. وی نجبا مذکور را به مال و ثروت رساند و مشاغل مهمی را به آنان واگذار کرد. از این خسر و برای خویشن طبقه ای بعنوان خدمتگزاران نجیبزاده فراهم آورد که وابسته به دربار و آماده خدمتگزاری بودند و تحت نظارت خود وی فرار داشتند. بدین نحو بود که خسر و گروه نجیبزادگان درباری را بوجود آورد و حقوق قدیمی طبقه بزرگان را نادیده گرفت. بدین ترتیب خسر و از این اشخاص که زمانی تقریباً مستقل و سرشار از غرور و نخوت بودند، افرادی ساخت که رفای سفره و مذاhan حکومتش بودند. در اینجا میتوان میان خسر و پادشاه فرانسه «لویی چهاردهم» که طبقه نجبا را پایبند دربارش می ساخت، مقایسه ای بعمل آورد. اقداماتی که «ریشلیو» Richelieu و «مازارن» Mazarin قبلاً بعمل آورده بودند، به «لویی چهاردهم» امکان داد تا بتواند طبقه نجبا را مورد تحقیر فرار دهد (بدین ترتیب که آنان جسارت ورزیده، فرمانهای موقت آمیزی بر ضد دولت صادر کردند؛ استحکامات فئودالها را نابود ساختند؛ متخصص ترین نماینده گان طبقه نجبا را روی سکوی اعدام فرستادند و حتی مقاومت آنان را با

لشکر کشی‌های خود در هم کوییدند). اما در ایران مؤثر ترین اقدامی که راه را برای پادشاه باز کرد، قیام مزدکیان بود که به موقعیت دیرینه طبقه نجبا در نظام اجتماعی دست انداخت و وضع آنان را متزلزل کرد.

خسرو زنان قباد را آزادگذاشت که یا در کنار زنان خودش مانده، به زندگی در حرمسرای او ادامه دهند و یا اجازه بدنهند که خسرو آنان را به نکاح مشخصین در آورد. وی به آنان قول داد، در صورتیکه مایل باشند در حرمسرایش بمانند، مقر ری مانند امثال خویش دریافت خواهند کرد. «نولدکه» اضافه می‌کند: بیوه‌زنان در ایران باستان موقعیت بسیار ناگواری داشته‌اند، زیرا همانطور که می‌ینیم حتی بیوه‌های یک پادشاه نیز سعی دارند خود را از این موقعیت نجات دهند.<sup>۲۲</sup>.

خسرو کوشید تا اوضاع اقتصادی را نیز بهبود بخشد. وی طبقه کشاورزان را مورد توجه بسیار قرار داده، دستور داد نهرها و کاریزها بکنند و شبکه آبرسانی را گسترش دهند. خسرو سدهایی نیز بساخت و دستور داد زمین‌های باتلاقی را خشک کنند، پل‌هایی بسازند و دهکده‌های ویران را تجدید بنا نمایند.<sup>۲۳</sup>. خسرو جاده‌های جدیدی ساخت و سعی کرد تا امنیت عمومی را برقرار کند. وی در کنار جاده‌ها دژها و قلاعی بنا کرد تا در برابر حملات راهزنان بعنوان پناهگاه مورد استفاده قرار گیرد. او همچنین اوضاع آتشکده‌ها را سامان داد و به سواران تهییدست که هسته مرکزی گارد اورا تشکیل میدادند، اسب و سلاح بخشید و مقر ری ثابتی برایشان تعیین کرد. افراد مذکور در جنگها بعنوان سواران زرهپوش در خدمت او بودند. پیش از این گفتیم که این اشخاص بخش اصلی طبقه نجبا فرودست را تشکیل میدادند و تا حدودی نیز تهییدست بودند. اینان فقط بخاراطر پوش بودکه در جنگها شرکت می‌کردند. بهمین جهت بودکه خسرو مقر ری ثابتی برایشان تعیین کرد. وی بدین وسیله قادر تا بتوان برگزیده و سرسرپرده برای خویشتن تدارک دینده بودکه بعنوان افسر سپاه در خدمت او بودند و حتی ایشان را به کارهای مخاطره آمیز و خطرناک نیز می‌گماشت و از اشتیاق درونی آنان نسبت به جنگاوری و ماجراجویی

حداکثر استفاده را میکرد. مشهورترین شخصیت این گروه در زمان سلطنت خسرو و «هرز» بود که بعدها یمن حبشه را فتح کرد.

اما اصلاح وضع مالیاتی ایران که با نام خسرو وابسته است، اهمیت فوق العاده زیادی دارد. طبری در اینباره گزارش نسبتاً مفصلی دارد<sup>۲۵</sup>. منظور اصلی این اصلاحات آن بود که دولت میزان اخذ خراج را براساس میزان آبگیری، مرغوبیت زمین و سود حاصله تنظیم نماید. پیش از آن یک سوم، یک چهارم، یک پنجم و یا فقط یک ششم سود حاصله اخذ میشد. بنابر قول طبری، قباد در اوآخر دوران سلطنتش ترتیبی داد که تمام سطح کشور مساحی شود تا میزان خراج بدرستی تعیین گردد. در این مساحی نه تنها زمین‌های دشت بلکه نواحی کوهستانی نیز مساحی گردید. ولی قباد پیش از انمام کار مساحی دارفانی را وداع گفت<sup>۲۶</sup>. خسرو دستور داد تا کار مساحی را به پایان رسانند، تعداد درختان میوه و اشخاصی را که مالیات برس آنها تعلق میگیرد تعیین نمایند و میزان قطعی مالیات‌ها را معین کنند. سپس دیگران خسرو اطلاعات گردآوری شده را بررسی کردند و محاسبات مربوطه را انجام دادند. آنگاه خسرو بار عالم داد و به دیگر اعظم دستور داد تا نتیجه اقدامات را فرائت کند. سرانجام پادشاه در خطابهای که ایراد کرد، مقررات خود را شخصاً بیان نمود. خسرو گفت: «اینک مادر نظرداریم بر مزارع مساحی شده، درختان نخل و زیتون شماره شده و مردم شامل مالیات، مالیات ثابتی مقرر داریم و ترتیبی بدھیم تا مالیات‌ها سالانه در سه قسط پرداخت گردد. بدین وسیله در خزاین ما مالی فراهم آید که اگر از جانب یکی از استحکامات مرزی یا از طرف یکی از نواحی مرزی خبری درباره اخلاق در نظام یا واقعه ناگواری بیاید، آن مال در اختیار ما باشد. ما نمیخواهیم در چنین مواردی دستور دهیم خراج جدیدی بگیرند. شما درباره این نقشه و تصمیم ما چه میاندیشید؟»<sup>۲۷</sup>. حاضران سکوت کردند. خسرو سؤال خود را تکرار کرد. آنگاه یکی از حاضران اجازه صحبت خواست و به شاه گفت: «تو میخواهی برآ نچه که فالی است، خراج دائم گزاری - بر تاکی که میمیرد، کشته، که خشک میشود، نهری

که فرو میرود، چشممه و قناتی که آ بشان قطع میشود!» خسرو با حالتی خشمگین گفت: «ای ملعون بی حیا، از کدام طبقه مردمی؟» مرد پاسخ داد: «از دیبرانم!». آنگاه پادشاه فرمان داد: «او را بادواتها بز نید تا بمیرد!» پس دیبران همکار خود را بز دند و او را بادواته ایشان بکشند<sup>۲۸</sup>. سپس حاضران گفتند: «با خراجی که تو بر ما میگزاری، موافقیم!» آنگاه خسرو هیئتی مرکب از مشاورین صاحبنظر و نیکخواه تشکیل داد و به آنان دستور داد، میزان مالیات را چندانکه بنظر آنان رفاه حال خراج گزاران رعایت گردد و معاش آنان بر احتی فراهم آید، بدقت تمام تعیین نمایند. این هیئت پس از مشورت دقیق، بر گندم، جو، برصغیر، تاک، علوفه، نخل و زیتون خراج گذاشت. «جریب» که عبارتست از ۳۶۰۰ ذراع مربع بعنوان واحد اندازه گیری سطح تعیین شد<sup>۲۹</sup>. به هر جریب مزرعه گندم یا جو یک درهم، هر جریب تاکستان هشت درهم و هر جریب یونجه هفت درهم خراج تعلق گرفت<sup>۳۰</sup>. خراج چهار نخل پارسی یک درهم تعیین گردید و همین مقدار نیز برای شش نخل معمولی مقرر گشت<sup>۳۱</sup>. دولت از هر شش درخت زیتون یک درهم خراج میگرفت. نخلها فقط هنگامی شامل خراج میشدند که بصورت نخلستان باشند و یا تعدادشان زیاد باشد، و گرن بر تک نخلها خراج تعلق نمیگرفت. دلیل این قانون آن بود که عابران بزنخلهای منفرد حق المارة داشتند<sup>۳۲</sup>. محصولات دیگر از پرداخت خراج معاف بودند. مالیات سرانه از تمام سکنه، باستانی نجبا و بزرگان، سربازان، هیربدان، دیبران و خدمتگزاران دربار، اخذ میشد. از خراج گزاران بتناسب توانگریشان چهار، شش، هشت یا دوازده درهم اخذ میگردید. اشخاصی که کمتر از بیست سال یا بیش از پنجاه سال داشتند، از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند.

هیئت مذکور تصمیمات خود را بعرض شاه رساند، شاه بر آنها صحه گذاشت و آنها را بمورد اجراء درآورد. مالیات‌ها سالانه درسه قسط، هر قسط پس از چهار ماه، اخذ میشد. همچنین فهرست‌هایی از خراج گزاران باذکر میزان خراج تهیه گردید؛ نسخه‌ای از این فهرست را در دیوان شاهی نهادند، نسخه دیگری را در

اختیار عمال خراج گذاشتند و نسخه سوم را به قاضیان ولایات سپردند. قاضیان موظف بودند در دولایت خود مواطبه عمال خراج باشند و مراقبت بعمل آورند که آنان بیشتر از آنچه در فهرست مالیاتی ثبت شده است، خراج نکیرند. خسر و به ادارات مالیاتی دستور داد، هرگاه کشت خراج گزاری دچار آفت گردد، او را از پرداخت خراج معاف دارند. در این صورت باید میزان آفت رسماً تعیین میشد. قاضیان موظف بودند مراتب را به دیوان شاهی گزارش دهند تا بدین ترتیب شاه بتواند دستورات اداری را به عمال خراج ابلاغ نماید.

اصلاحات خسر و در زمینه مالیاتها در واقع شاهکار بیست که از مفرز یک فرد نابغه تراویش کرده است. اندیشه محافظت خراج گزاران در برابر خود کامگی عمال خراج، مراعات حال کشاورزانی که دچار قهر طبیعت میشوند، رعایت سن و سال مردم، رعایت حال جوانان و همچنین افراد مسنی که قابلیت کمتری برای کار دارند، در این قوانین جلب نظر میکنند. دولت بخوبی میدانست که مردم در سنین میان بیست تا پنجاه قابلیت بیشتری برای کار دارند. قانون مورد نظر شرایط گوناگون را نیز در نظر گرفته بود، مثلاً تفاوت میان کیفیت محصولات بر حسب مرغوبیت زمین در نواحی مختلف، نخلها خراج یکسان نداشتند و علت این امر آن بود که نخلهای ناحیه دجله برخلاف نخلهای پارس چندان پر بار نبودند. معافیت مالیاتی صاحب منصبان و مأموران دربار و روحانیون ظاهرآً بعنوان پاداش خدمتی بود که آنان در مشاغل گوناگون در دربار و آتشکدها انجام میدادند. این نکته بسیار جالب توجه است که دیوان شاهی فهرست خراج گزاران را در اختیار داشته و بدین ترتیب نظارت عالیه و تصمیم نهایی در امور مالیاتی با این دیوان بوده است. اخذ دقیق و منظم خراج البته در نواحی که شرایط تخفیف دهنده خراج وجود نداشته باشد، در قانون تأکید شده است. قانون مذکور احتمالاً در موارد بسیاری عمل زیر پا گذاشته میشد، زیرا گله و شکایت از نحوه اخذ مالیات در مشرق زمین در تمام ادوار امر رایجی بوده است. با جگیران فقط هنگامی ناگزیر از محدود ساختن عملیات

خود میشدند که پادشاهی ساختگیر و عادل بر اریکه سلطنت تکیه زده بود. ولی در نواحی که خود حکمرانان سکونت داشتند، مأموران مالیاتی جرأت نمی‌کردند بنحو کاملاً آشکاری از مسیر حق و عدالت منحرف شوند.<sup>۳۲</sup>

مکتب مزدک تأثیر نسبتاً عمیقی در تنظیم موقعیت زنان در حقوق ساسانی داشت، اما مع الوصف در متون بازمانده فقط انعکاس ناچیزی از این جریان بچشم میخورد. اینجانب به دو مورد در این خصوص برخورد کرده است. «کریستن سن» در نامهٔ تنسر و «تاوادیا» در بخشی از روایت که بدنبال متن فارسی میانه‌دانستان دینیک آمده است، پاره‌ای از این مضامین را کشف کرده‌اند.<sup>۳۳</sup> «کریستن سن» نشان‌داده است که نامهٔ منسوب به هیر بد تنسر (حوالی سال ۲۳۰ پس از میلاد)، بدلیل پاره‌ای حقایق، تازه در زمان سلطنت خسروی اول ساخته و پرداخته شده است. تعیین جانشین پادشاه که تا قبل از قباد معمول بود، دچار دگرگونی گردید. قبل از این از صاحب منصبان عالی‌تر به که عبارت بودند از موبدان موبده، صدراعظم با «بزرگ فرماندار» و «ایران سپاهبد» یکی از شاهزادگان دربار را به شاهی انتخاب میکردند. قباد نخستین پادشاهی بود که پرسش را به ولی‌عهدی انتخاب کرد. در این نامه‌هاز تقسیم مملکت به چهار ناحیه که توسط اشخاصی بنام «پاتکوسپان» اداره میشدند، نیز سخن رفته است. بنابر قول روایت تداییری اتخاذ شده است تا قوانین شرعی بمنظور دعایت حال مستمندان مرعی گردد. همدینان مرفه‌الحال باید سهمی از درآمد شان را تحت شرایط معینی میان تهیdestan تقسیم میکردند، در متن مذکور مفرد شده است که همدینان مرفه‌الحال چه مقدار از درآمد شان را باید پیردازند، چقدر را میتوانند برای خود و فامیل و خانواده‌شان نگهدارند وغیره. در اینجا می‌بینیم که این جنبش ملی چگونه جامعه روحانیت را هم ناگزیر از آن ساخت که احتیاجات مردم تهیdest است را برآورده سازد.

مکتب مزدک با وجود تعقیبات متعدد از طرف قوای دولتی در نواحی دوردست کوهستانی پا بر جا ماند. در مآخذ موجود گزارشانی دردست داریم که از این مطلب

سخن میگویند. دبستان مذاهبان حتی چند تن از نمایندگان و پیشوایان مکتب مزدک را در ازمنه بعدی نام میبرد: فرهاد، شیراب، آینه هوش، هوش پویار (پویای)، یاک نفر کرد بنام محمدقلی، اسماعیل بگ کرجی و شخصی بنام احمد تیرانی از دهکده تیران اصفهان. مزدکیان مانند زردهشیان رفتار نمیکردند، بلکه در میان مسلمانان میزیستند و اعتقاد خود را مخفی میداشتند. آینه شکیب، پدر بزرگ آینه هوش، کتابی را که مزدک بزبان پارسی باستان (منظور فارسی میانه است) نوشته بود و دیسناد (بنابر قول برهان قاطع نام این کتاب دیسناد است) نام داشت، بزبان فارسی نو ترجمه کرد. این پیشوایان نامهای اسلامی نیز داشتند. فرهاد «محمدسعید بگ» نام داشت، شیراب «شیر محمد» نامیده میشد و آینه هوش برای خویش نام «محمد عقیل» را برگزیده بود<sup>۳۵</sup>. یاغی مشهور «سنباذ» نیشابوری را نیز مزدکی دانسته‌اند<sup>۳۶</sup>. یاغی مذکور که او را گبر دانسته‌اند، بنابر قول سیاست‌نامه چنین موعظه میکرد که ابومسلم وزیر ش «مزدک» دوباره ظهور خواهند کرد<sup>۳۷</sup>. وی فرقه‌ای را تأسیس کرد که در تعالیم آن افکار متباین متعددی را گرد هم آورده بود<sup>۳۸</sup>. رافضیان شیعه از زبان او مواعظ گوناگونی را درباره «مهبدی» می‌شنیدند، مزدکیان مجدداً مطالبی راجع به پایه‌گزار فرقه خود استماع میکردند و گروه گروه بجانب او می‌شتافتند. وی مدعی شد که بنابر گزارشی در یاک کتاب فارسی میانه پایان سلط اعراب فراسیده است و بدین ترتیب توانست نظر زردهشیان را نیز بطرف خود جلب نماید. وی میگفت کعبه را باید ویران ساخت و مجدداً مانند گذشته آفتاب را قبله خویش کرد. سنباذ از طریق بزرگداشت مزدک و رسالتش خرمدینان را هم بطرف خود جلب نمود<sup>۳۹</sup>. بنابراین قیام سنباذ را میتوان تکرار قیام مزدک در شرایط دیگر گونه‌ای دانست. در اینجا افکار تازه‌ای بکار گرفته شد و آینه تلفیقی جدیدی بنادریده است، ولی از نظر اعمال انقلابی سرمشق سنباذ ظاهراً همان کارهای مزدک بوده است.

بنابر قول مسعودی<sup>۴۰</sup>، پیروان فرقه مزدکی در دهکده‌ای در حوالی روی ساکن

بودند و در وضع رقت‌انگیزی زندگی می‌کردند<sup>۴۱</sup>. نرشخی وجود مزدکیان را در ابتدای قرن دوازدهم می‌لادی در کشن، نخشب و چندین روستا در بخارا یاد آور می‌شود<sup>۴۲</sup>. بنداری از وجود این افراد در منطقه اصفهان سخن گفته است<sup>۴۳</sup>. یافوت جغرافیدان دهکده‌های آنان را در «گزین» در ناحیه «آمر» میان همدان و زنجان میداند<sup>۴۴</sup>. بعدها نیز از پیروان این فرقه یاد شده است. آخرین تذکراتی که در این مورد وجود دارد، بهزمان ایلخانان من بوط می‌شود<sup>۴۵</sup>.

در دوران بعدی در میان مزدکیان دیگر وحدتی وجود نداشت. شهرستافی گزارش میدهد که در میان آنان چهار فرقه از یکدیگر تمیز داده می‌شدند. کوذکیه (الکوذکیه) در ناحیه اهواز واقع در خوزستان، فارس و شهر زور زندگی می‌کردند و سه فرقه دیگر «ابومسلمیه، ماهانیه، اسبیذجامکیه» در سعد، سمرقند، شاش (ناشقند) و ایلاق سکونت داشتند<sup>۴۶</sup>. در باره این فرقه‌ها اطلاع دقیقتری در دست نیست. عنوان فرقه اول اشاره‌ایست به واژه فارسی «کوذک» بمعنی «برده یا خدمتکزار جوان». ما نمیدانیم که این عنوان نشاندۀنده پیروان فرقه مذکور بعنوان پرستنده یک موجود خاص بوده است و یا به منشاً اجتماعی پیروان این فرقه من بوط می‌شود. همانطور که میدانیم اجتماعاتی وجود دارند که اعضای آن عنوان «خدمتکزار، چاکر» یا «برده، بنده» را بخود میدهند. عنوان «اسپیدجامکیه» من بوط به رسم پیروان این فرقه می‌شود که جامه‌های سفید بر تن می‌کردند. صورت مذکور معرب واژه فارسی «اسپیدجامک» بمعنی «سپیدجامه» است. در این مورد میتوان واژه مذکور را با نام هندی فرقه «جین» که «شو تامبر» است و همان معنی را دارد، مقایسه کرد. منظور از عنوان «ابومسلمیه» کاملاً مبهم است<sup>۴۷</sup>. اینجانب با استناد به قسمت دیگری از کتاب شهرستانی<sup>۴۸</sup>، تصور می‌کنند بتوان پذیرفت که ابومسلمیه همان سنبادیه بوده است.

از تمام آنچه گذشت نتیجه می‌شود که در نظام تعلیماتی فرقه‌های گوناگونی که بعداز مزدک بوجود آمدند، عواملی از تعالیم مزدکی بچشم می‌خورد. کلیه

فرقه‌هایی را که در اصول خاصی قرابت داشته‌اند (اگرچه نکات مشترک آنها غالباً کم بوده است)؛ شیعه افراطی بحساب می‌آورند. فرقه‌های مذکور همه روحیه‌ای انقلابی داشتند که از مکتب مزدک بهارث برده بودند. درباره فرقه چهارم «ماهانیه» اطلاعیه بیشتری در دست است. در الفهرست از این فرقه سخن رفته وابن‌نديم آنرا اشتباهًا منشعب از مرقیونیه دانسته است.<sup>۴۹</sup> اما بمید نیست که در این فرقه منشعب از مرقیونیه ایده‌های مزدکی شدیداً منعکس شده باشد. الفهرست مدعیست که ماهانیان در پاره‌ای نکات با مرقیونیان موافق و در برخی امور با آنان مخالفند. آنان در تمام اصول جز در امر نکاح و قربانی دارای همان نظریات مرقیونیانند و در ضمن معتقدند که مسیح معذل میان نور و ظلم است. از تعالیم آنان اطلاع دیگری موجود نیست. شاید این ماهانیان فقط فرقه‌ای از مرقیونیان بوده باشند که از قبل در آسیای میانه‌ساکن شده بودند و بعدها پاره‌ای از عقاید مانوی و سپس مزدکی را اقتباس کرده‌اند. در این صورت میتوان این امر را نمونه‌ای از همان روحیه تلفیق عقاید آسیای میانه دانست.

## حوالشی

۱- در عربی «الخرمية» در فارسی «خرم دین». سیاست‌نامه، ب ۴۶، چ. شفر، ص ۱۸۲، س ۴ مینویسد: «زن مزدک خرمه بنت فاده بگریخته بود از مدارین بادوکسی و به روستاق ری افناه و مردم را به مذهب شوهر میخواند تا باز خلقی در مذهب او آمدند از گبران و مردمان ایشان را خرم دین لقب نهادند». «فاده» مغرب صورت فارسی میانه «پاذک» (بشكل «پاتک» نوشته شده است)، «پاذغ» است؛ پدر مانی نیز چنین نام داشت. معنای نام «خرمیان» را مشتق از واژه فارسی «خرم» میداند، زیرا گفته‌اند که آنان مدعی بودند، هر آنچه مطبوع است مجاز و قانونی نیز هست. معذاک باید این نام را بیشتر مشتق از اسم مکان «خرم» دانست. «خرم» ناجهای بود در منطقه اردبیل واقع در آذربایجان، همانجا بی که بعداً نیز مقبر خرمیان گردید. بعد‌ها از نام «خرمیان» گروهها و اجتماعات گوناگون مذهبی مراد میشد که به تبلیغ عقاید کمونیستی در یک کسوت دینی اشتغال داشتند.

۲- «مالاوس» و «تفوفانس» میخواهند خوانده را قانع کنند که این قتل عام برای نابودی مانویان ترتیب یافته بوده است. ولی نظر آنان اشتباه است. آنان دو فرقه متفاوت را یکی دانسته‌اند. علت این امر در تشخیص نادرست این دو تشکیلات نهفته است. مزدکیان

خطرناکترین دشمنان دولت ایران بشمار میرفند و مانویان نیز متفاًلا خطرناکترین دشمنان دولت بیزانس محسوب میشدند. از آنجا که مزدکیان اساس کار خود را تا حدودی از مانویان گرفته بودند و علاوه بر آن اصول بخصوصی را تبلیغ میکردند که یادآور تعالیم مانوی بود، این دو فرقه بجای یکدیگر گرفته شده‌اند. علاوه بر آنچه گذشت، در آنهنگام در امپراطوری بیزانس مبارزه خانمان براندازی بر ضد مانویان در جریان بوده است.

۳- طبری - نولدکه، ص ۱۵۴ و بعد.

#### ۴- مجموعه حقوق مدنی .....

Corpus juris civilis ... continuatum cura studioque Aemilii Herrmanni . ۷۶-۷۲

.۵- ر. ک. متن یونانی و یک نسخه مشابه آن، هرمان، ص ۷۲

۶- هرمان، ص ۷۵. مبارزه بر ضد فرقه‌های بخصوص خطرناک البته با فرمان قصر «تئودوسیوس» دوم Theodosius و «والنتینیانوس» سوم Valentinianus بتاریخ سی ام مه یا پیستونهم ژوئن ۴۲۸ آغاز شد. در این فرمان علاوه بر فرق دیگر، از فرقه‌های انگرایی، کارپوکراتی و مانوی نیز نام برده شده است، ر. ک. هرمان، ص ۷۵. بطوریکه میدانیم کارپوکراتی‌ها نوعی کمونیسم فلسفی را که براساس مذهب بنا شده بود، تبلیغ میکردند.

.۷- هرمان، ص ۷۵

.۸- هرمان، ص ۷۵

#### ۹- تالستوف، Po sledom drevnechorezmjskoj civilizacii، ص ۲۱۷

و بعد.

۱۰- این نام بصورت درستی ضبط نشده است. زاخائو (مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان ج ۲۸، ص ۲۵۵) این نام را بصورت «ابرزی» Abarzi میخواند. «شفر» درقطعات برگزیده فارسی، ۱۲، ۱، آنرا بصورت «ابروی» Abarvī میخواند. یا بجای «ز»، «و» نوشته شده است و یا برعکس. این نام را میتوان «ابرزی» Abrizi یا «ابروی» Abrōy نیز خواند. ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۲۰

۱۱- «تالستوف» یکی از مقالات خود را به بررسی تاریخچه «ابرزی» اختصاص داده است: Tirannija Abruja، در مجموعه Istoricheskie zapiski، ج ۳، سال ۱۹۳۸، و در کتابش موسوم به خوارزم باستان Drevnij Chorezm نیز اشاره‌ای به این مطلب دارد (مقاله کشید با Po sledam drevnechorez mijskoj civilizacii تاریخچه «ابرزی» باز هم رجوع کنید به پاره‌ای از ملاحظات «مارکوارت» (ایرانشهر ص ۳۵۸ و بعد). مأخذ اصلی تاریخ بخارا است که در حدود سال ۹۴۳/۴ توسط ابو بکر محمد بن جعفر نرشخی (متوفی به سال ۹۵۹) به عربی تألیف و در سال ۱۱۲۸/۹ به فارسی ترجمه شده است. شکارچیان و یا بانگردان ترکستانی که چادرنشین بودند، سرانجام پس از اسکان، در ناحیه بخارا دولتش را تشکیل دادند و شخصی را بنام «ابرزی» (ابروی) به امارت برگزیدند. ولی ستمگری های او باعث مداخله «ینفوی» ترک‌گردید و شخص اخیرالذکر پسرش «شیرکشور» را برای مقابله با او گسبیل داشت. بدین ترتیب ترکان سلطنت «ابرزی» را برانداختند. «مارکوارت» معتقد

است که در تاریخ مذکور اشاراتی درباره سرانجام مصیبت بسیار امپراتوری هیاطله نهفته است. «ابرزی» باید همان «ورز» Varz آخرین پادشاه هیاطله بوده باشد که ستمگریها یش (وی همسر یکی از نجبا· بنام «کاتولفس» Katulphos را بزور تصاحب کرد) حس انتقامجویی زیردستانش را برانگیخت و موجب تبانی آنها با ترکها گردید.

۱۲ - تالستوف، ... PO sledam، ص ۲۲۰ و بعداز آن. وی این انقلاب را نتیجه کوشش‌های توده مردم در جهت احیای نظام قدیمی دهکده‌های اشتراکی میداند.

۱۳ - شاه خوارزم با سردار عرب قییه ابن مسلم مخفیانه قرار مداخله در خوارزم را گذاشت. سردار عرب از این موقعیت برای مداخله در اوضاع آن کشور استفاده کرد. وی به خوارزم حمله‌ور شد، «خرزاد» را اسیر کرد و دستور داد اورا با تفاوت چهار هزار تن از یارانش به هلاکت رساندند. شاه خوارزم که مجدداً به سلطنت رسیده بود، خدمات آن سردار را با ده هزار رأس گاو باسخ داد. اگرچه مردم خشمگین کشور پس از عزیمت قییه شاه را بقتل رساندند، ولی قدرت خلق خوارزم دیگر درهم شکسته بود: اعراب شخص دیگری را در خوارزم به سلطنت رساندند و یک والی عرب را نیز در حکومت با او شریک ساختند. توده مردم اینبار هم مانند گذشته با شکست مواجه شدند، زیرا شرایط برای پیروزی آنان مساعد نبود و زمان آزادی آنان هنوز فرا نرسیده بود. بازهم ر. ل. طبری، ج. لیدن، ج ۲، ص ۱۲۷؛ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۵۱؛ بلاذری، ج. دو خویه، ص ۴۲۰، بلعمی، ترجمة «زوتسبرگ»، ج ۴، ص ۱۷۵ (در اینجا شاه که برادر «خرزاد» است «چیغان» نام دارد. ولی بگفته بیرونی برادر «خرزاد» که به تخت سلطنت نشانده شد و توسط مردم بقتل رسید «اسکجموک» نام داشته است، آثار الباقی...).

۱۴ - وزندونک، مذهب «دروز»‌ها Die Religion der Drusen، در «شرق جدید»

Der Neue Orient، ج ۷، دفتر ۲، هفدهم ماه مه ۱۹۲۰، ص ۸۸-۸۵، دفتر ۳، پانزدهم ژوئن ۱۹۲۰، ص ۱۳۰-۱۲۷.

۱۵ - شهرستانی، هاربر و کر، ج ۱، ص ۲۲۱.

۱۶ - بنا بر یک گزارش، وی پسر یک آهنگر یهودی مقیم شهر سالمیه واقع درین النهرین بود - همانجا بی که پیشوای بزرگ اسماعیلیه بدان محل نقل مکان کرد، وزندونک، ص ۸۶. علاوه بر آن ر. ل. مقاله کارادو و راجع به «دروز»‌ها در دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۱۱۲۳ و بعداز آن.

۱۷ - طبری - نولدکه، ص ۱۵۸-۱۵۱، ۱۶۵-۱۶۰. گزارشات تاریخی «اوی خیوس»، ج. شیخو، ج ۱، ص ۲۰۷. خلاصه‌ای از آن در کتاب «کریستن سن»، ایران در...، ج ۱، ص ۳۵۸ و بعداز آن آمده است.

۱۸ - طبری - نولدکه، ص ۱۵۲ و بعد: «بنام خداوند بخشندۀ مهربان. از شاه خسرو، پسر قباد، به «زادویه» نخویزگان، پاتکو سپان آذربایجان، ارمنیه و توابع، و همکارانش. ابتدا سلام بر شما آنچه مردم بحق باید از آن بترسند فقدان کسی است که از فقدانش زوال نعمت آید، فتنه زاید و به جان و حشم و مال و عزیزان مردمان نیکوکار انواع گزند رسد. در نزد ما

برای عame خلق هیچ وحشت و نقدانی ناگوارتر از فقدان پادشاه شایسته نیست». «نولدکه» این نامه را تا حدودی بعلت آنکه شخص کاملاً مشخصی مورد خطاب قرار گرفته است و تا اندازه‌ای بخاطر آنکه منابع بعدی عربی بکرات شیوه نگارش فصیح و اخلاقی آنرا مورد تأکید قرار داده‌اند، معتبر میداند. این سبک، خاص اسناد فارسی میانه است. ولی طبری فقط قسمتی از نامه را نقل کرده است، ر. ل.، ص ۱۵۳، ذ. ۲.

۱۹- از تاریخ طبری چنین برمی‌آید که این استانداران فرماندهی کل سپاه را هم در منطقه خود بهره داشته و در نتیجه «سپاهبد» نیز بوده‌اند.

۲۰- طبری - نولدکه، ص ۱۵۵ و بعد.

۲۱- سیلوستر دوساسی، خاطرات Mémoires، ص ۳۶۳.

۲۲- ر. ل. طبری - نولدکه، ص ۱۶۳، ذ. ۲. البته خسر و نمیتوانست چنین قوانینی را کاملاً بمرحله اجرا درآورد. «نولدکه» به «آگاثیاس»، ج ۲، بند ۳۵، اشاره می‌کند. هنگامیکه قیصر «یوستی نیانوس» امر به بستن مکتب فلسفی آتنی داد، هفت تن از نو افلاطونیان (ایسیدوروس، سیمپلیکیوس، دیوگنس، اولالیوس، هرمیاس، پریسکیانوس، داماسکیوس Isidoros, Simplikios (Diogenes, Eulalios, Hermeias, Priskianos, Damaskios به ایران مهاجرت کردند و در دربار خسرو به آنان پناه داده شد. آنان تصور می‌کردند که در ایران یک فیلسوف زمام امور را بدست دارد و اوضاع در آنجا ایده‌آل است، زیرا خسر و بعنوان یک پادشاه بزرگ و ممتاز شهرت یافته بود. یونانیان تصور می‌کردند که در ایران عدالت کامل جامه حقیقت بخود پوشیده است، در آنجا هیچ دزدی یافت نمی‌شود و غیره، ولی آنان بازدی به اشتباه خود پی بردن و از اینرو تصمیم گرفتند به یونان مراجعت نمایند؛ خسر و آنان را از اینکار باز نداشت و در قرارداد صلحی که با قیصر منعقد کرد، از او تعهد گرفت که وجود آنان را در امپراتوری بیزانس با شکیابی تحمل نماید. ر. ل. کریست، تاریخ ادبیات یونان، ج ۲، بخش ۲، ص ۱۵۶۴. ولی اینجا نتیجه می‌شود که خسر و با ونیرویی فوق العاده به احیای کشور پرداخته و اندک زمانی پس از جلوس بر تخت سلطنت در کشورهای همسایه نیز شهرت فراوانی یافته بوده است.

۲۳- طبری - نولدکه، ص ۱۶۴، ذ. ۲.

۲۴- کتاب فتوح البلدان تألیف امام احمد بن یحیی بن جابر بلاذری - Liber expugnationis regionum auctore Imámo Ahmed ibn Jahjá ibn Djábir el-Beládsorí، ج. دو خویه، لیدن ۱۸۶۶، ص ۲۹۲. وی مینویسد که او در عراق سفلی سدهایی ساخت و نواحی بالاقی را برای کشاورزی آماده کرد، ر. ل. طبری - نولدکه، ص ۱۶۴، ذ. ۳.

۲۵- طبری - نولدکه، ص ۲۴۱-۲۴۷.

۲۶- طبری - نولدکه، ص ۲۴۱. ذ. ۲۴۱، معتقد است که منظور قباد ممکنست وضع بک مالیات ثابت بر اساس حد متوسط درآمد بوده باشد.

۲۷- طبری - نولدکه، ص ۲۴۲.

۲۸- طبری - نولدکه، ص ۲۴۳. «نولدکه» کاملاً حق دارد که معتقد است، شاه این

حرف را توهینی نسبت به خود تلقی نموده است، زیرا این دیر با سخنان خویشن شاه را متهم به بیعدالتی کرده است. دیران همکار خود را در زیر ضربات دوات کشند تا «از رأی او بیزاری کرده باشند».

۲۹- ر. ک. خوارزمی، مفاتیح العلوم، ج. فلوتون، ص ۶۶ و بعد.

۳۰- طبری نولدکه، ص ۲۴۴ و بعد، و همچنین ز ۱. از اینجا روشن میگردد که یعنی از همه گندم و جو کشت میشده است. از جو برای علوفه اسب نیز استفاده میگردد. از گیاهان دیگری که بعنوان علوفه بکار میرفته اند، فقط از یونجه یاد شده است. خراج سنگینی که بر یونجه وضع شده است، در عین حال نشان میدهد که تریست اسب در شاهنشاهی ایران رونق فراوان داشته است.

۳۱- نوع نخل هایی که در فارس میرویدند، از نخل های بابل بسیار بهتر بود. در تلمود با بلی، با واقما، ورقه ۵۹۲، درباره این اختلاف سخن رفته است: ربی «پاپا» و ربی «هونا»، پسر ربی «یهوشوع»، ارزش یک نخل را بر حسب ارزش یک قطعه زمین بسرآورد میگردند (یعنی میگذند که با خسارت دیدن نخل چقدر از ارزش زمین کاسته میشود). بنا بر قول ربی «پاپا» و ربی «هونا» در نوشته های «هلانخا» بنابر رأی «اکسیلارش» میان نخل آرامی و پارسی فرق گذاشته شده است (زیرا نخل پارسی با ارزش تر است و باید برای آن ارزش خاصی قابل شد) (گلدشمیت، ج ۷ ص ۲۵۴). طبری - نولدکه، ص ۲۴۵، ز ۲.

۳۲- طبری - نولدکه، ص ۲۴۵، ز ۴.

۳۳- ثعالبی تدایر دیگر خسرو را نیز که در چهارچوب بازسازی کشور اتخاذ شده است، ذکر میکند. وی تعلیم اطفالی را که از طبقات پایین اجتماع بودند منع کرد، زیرا معتقد بود این افراد پس از آنکه تعلیم و تربیت والا بی بیستند بفکر مقامات عالیه میافتد و چون به مقامات عالیه برستند، ممکنست هموطنان نجیبزاده خود را تحفیر کنند. مؤلف یک دویتی نیز از یک شاعر عرب که نامش را ذکر نکرده است، میاورد. مضمون این دویتی همین مطلب را ثابت میکند: «بخدرا قسم، چه مرد بزرگی بود انوشیروان! چه خوب مردم پست و سفله را میشاخت آنانرا منع کرد که دیگر دست به فلم نزنند. تا اشرف زادگان را در اجرای کارها یشان تحفیر نکنند» (ص ۶۰۸). بر عکس، خسرو از کشاورزی حمایت میکرد. وی امر کرد مبالغه زیادی از خزینه دولت به کشاورزان پردازند تا حتی یک ذراع زمین هم بایر نماند. او همیشه میگفت: «زراعت در حکم زندگی است و مزارع متروک در حکم مرگ». تفاوتی نمیکند که کسی نفسی را بی جان کند یا زمین قابل زرعی را بی حاصل گذارد. اگر کسی از فقر نتواند زمینش را زراعت کند ما از خزینه دولت مبلغی به او قرض میدهیم تا بکمک آن بتواند وسائل ضروری زندگیش را تأمین کند» (ص ۶۱۵).

۳۴- نامه تسر، ج. و ترجمه «دارمستر»، مجله آسیابی ۱۸۹۴، ش ۱، ص ۲۵۵ و بعد از آن، ص ۵۵۲ و بعد از آن. نامه تسر به گشنب، مجتبی مبنوی، تهران ۱۹۳۲. روایت: تاوادیا، یک متن پهلوی درباره کمونیسم A Pahlavi Text on Communism، یادنامه دکتر «مدی»، ص ۴۷۹ و بعد از آن. دهابهار، روایت پهلوی بضمیمه دادستان دینیک The Pahlavi Rivayat

- ۳۵— دبستان مذاهاب، ترجمه «شا» و «ترویر»، ج ۱، ص ۳۷۸. کریستن سن، سلطنت قباد...، ص ۸۷ و بعد.
- ۳۶— وی احتمالاً «سنباد» (عربی: سفاذ) نام داشته و در نیشاپور بدنیا آمده است. او پس از مرگ ابو مسلم تحت نام فیروز اصبهند به خونخواهی وی بر ضد حکومت عربی عباسیان پناخت. وی شهرهای نیشاپور، قوس و ری را تصرف کرد و شصت هزار مرد را برای عملیات خویش گرد آورد. ولی سنباد در نبردی میان ری و همدان شکست خورد و بفرمان سردار دولت عباسی موسوم به جهور بن مرار با تفاوت بسیاری از پیروانش بقتل رسید (در سال ۷۵۵ میلادی). سردار مادونی که سنباد را کشت، (بنا بر قول بلاذری) «زربر» پسر «فرخان» و یا بنا بر قول ابن اثیر «طوس» نام داشت. واضح است که در جبهه مخالف سنباد قدر تمدنان عرب و همچنین نوکران ایرانی آنان که از طبقات بالا بودند، با یکدیگر متحد شده بودند زیرا این قیام برای ثروتمدنان نیز بدون توجه به ملت آنان خطرناک بود. علاوه بر این ر. ل. ویل G. Weil، تاریخ خلفا Geschicht der Chalifen، ج ۲، ص ۳۴. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۳۱۴؛ بلاذری، ج. دخویه، ص ۳۳۹. طبری، ج. لیدن، ج ۳، ص ۱۱۹ و ص ۱۳۷. ابن اثیر، ج. تورنبرگ، ج ۵، ص ۳۶۸.
- ۳۷— سیاست نامه، ج. شفر، ص ۱۸۲، من ۱۶ و بعد از آن.
- ۳۸— این فرقه «النسبادیة» نام دارد و شهرستانی (ترجمه «هاربر وکر»، ج ۱، ص ۲۰۵) آنرا در شمار «الغالیة» یعنی شیعه‌های افراطی ذکر کرده است. وی غلات شیعه را با توجه به اعتقاد آنان به چهارگره تقسیم می‌کند: اهل بداء، قایلان به رجعت امام، قایلان به تناسخ، ر. ل. ج. کورتن، ص ۱۳۲، س ۱۱۰.
- ۳۹— سیاست نامه، ص ۱۸۲، من ۱۹— ص ۱۸۳— من ۵.
- ۴۰— مروج الذهب، ج ۳، ص ۰۲۷.
- ۴۱— مروج الذهب، ترجمه «باریه دومینار»، همانجا: «هنگامی که در ری یا در قزوین حیوان بارکشی می‌میرد، یکی از این گیرها جسد او را بر میدارد، بر پشت گاو خود می‌اندازد و آنرا به دهکده موردنظر حمل می‌کند. آنان از این گوشت تنذیه می‌کنند».
- ۴۲— نرشخی، تاریخ بخارا، ج. شفر، پاریس ۱۸۹۲، ص ۷۳، درکتاب «اشپولر» بنام ایران در صدر اسلام، ص ۲۵۶، و همچنین ز ۰۲.
- ۴۳— اشپولر، ایران در صدر اسلام. ص ۲۵۶، و همچنین ز ۳.
- ۴۴— معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۶۸، من ۵۶۸؛ ج ۴، ص ۲۳؛ ج ۶۰۷، زیر نام «المقطمة».
- ۴۵— اشپولر، مغولهادرسیاست، حکومت و فرهنگ ایران در زمان ایلخانان ۱۲۲۰-۱۳۵۰ Die Mōngolen in Iran. Politik, Verwaltung und Kultur der Ilchān zeit. Iranische Forschungen ۱۳۵۰- ۱۹۳۹. شدر، تحقیقات ایرانی ۱۹۳۹- ۱۲۲۰ لیپزیگ ۱۹۴۲.
- ۴۶— ج. کورتن، ص ۱۹۴، من ۱-۲. ترجمه «هاربر وکر»، ج ۱، ص ۰۹۳.

۴۷- ابو مسلم، آنطور که مشهور است، سیاستمدار مسلمانی بوده است که در خراسان تعالیم خاصی را که دارای جنبه های دینی - سیاسی بوده، موعظه میکرده و در ضمن به نشر دین اسلام مشغول بوده است. «بخار تولد» در دائرة المعارف اسلام، ج ۱، ص ۱۵۸، مطالب قابل توجهی در اینباره نوشته است: «بنظر میرسد که او در تبلیغات دینی خود تعالیم اسلام را با اعتقادات ملی باستانی، بخصوص با تعالیم مربوط به تناسخ، پیوند داده و خویشن را عنوان تجسم الوهیت معرفی کرده باشد.» در برآرۀ ارتباط او با مکتب مذک فعلا اینجانب نمیتواند چیزی بگوید.

۴۸- ج. کورتن، ص ۱۳۲، من ۱۱ و بعداز آن، و ترجمه «هاربر و کر»، ج ۱، ص ۲۰۰  
بنابراین نتیجه میشود که واژه «اسپندجامکیه» چیزی جز صورت عربی «میضه» نیست.  
«خرمیه» و «کوذیه» (شاید صورت «کوذکیه» بهتر باشد)، حداقل در منطقه اصفهان، فرقه واحدی بوده‌اند؛ شهرستانی در بخش مربوط به مذکیان نیز در برآرۀ اعتقاد به تناسخ سخن میگوید، ص ۱۳۳، من ۱۳ (هاربر و کر، ج ۱، ص ۲۰۱).

۴۹- ج. فلوگل، ج ۱، ص ۳۳۹، من ۲۵ و بعداز آن.

## فصل سیزدهم

### نظر اجمالی به وقایع دوران سلطنت قباد

از آنجا که اینجانب دریکسی از مقالات خود تاریخ وقوع حوادث مربوط به تاریخچه هند کیان را ذکر کرده است<sup>۱</sup>، در اینجا فقط به فهرست مختصری از مهمترین وقایع سلطنت قباد اشاره می‌نماید:

۲۱ ژوئیه ۴۸۸ تا ۲۲

ژوئیه ۴۸۹ میلادی

۴۹۳-۴۹۴ میلادی

۴۹۴-۴۹۵ میلادی

۴۹۶-۴۹۹ میلادی

۴۹۹-۵۰۰ میلادی

(۵) ۴۹۴-۵۰۰ میلادی

۵۰۲-۵۰۵ میلادی

۵۲۱ میلادی

۵۲۲، ۵۲۳ میلادی

نخستین سال سلطنت قباد

ششمین سال سلطنت. پس از پنج سال حکومت پر مشقت

و مشترک با سو خرا، سو خرا به هلاکت رسید.

آغاز اغتشاشات مزدکی.

سلطنت جاماسب بجای قباد.

سلطنت مجدد قباد.

نأسیس یک شهر کیهانی در ماحوza<sup>۲</sup>.

نخستین جنگ با بیزانس.

در گیری های جدید با بیزانس. زیلکبی.

اعدام سیاوش.

۵۲۴ میلادی (در ۲۵)

قتل عامی که در آن مزدک به هلاکت رسید.

ژانویه؟)

۵۲۷ میلادی (در ۲۸)

آغاز دو میان جنگ با بیزانس.

۵۳۱ میلادی (در ۱۳)

در گذشت قباد.

(پیتامبر؟)

## حوالشی

- ۱- ر. ل. مقاله اینجانب درباره تاریخ درگذشت مزدک بنام *Charisteria orientalia praecipue ad Persiam pertinentia* ۱۳۵-۱۴۱، ۱۹۵۶، پراگ
- ۲- در این خصوص ر. ل. مقاله اینجانب تحت عنوان *Mazdak و یهودیان - آرشو شرق‌شناسی*، ش ۲۴، سال ۱۹۵۶، ص ۴۲۰ و بعد از آن.

## فصل چهاردهم

### نتیجه

جنبش اجتماعی مزدکیان در نیمه دوم قرن پنجم میلادی در ایران پیا خاست. بنیانگذار این جنبش زرادشت بن خرگ نام داشت و تعالیمش آمیزه‌ای از نظریات گوناگونی بود که در آنهنگام در آسیای پیشین حکم‌فرما بود. معالو صفت بخش اصلی این آیین را تعالیم یک فرقه عرفانی - مانوی که اطلاع دقیقی از آن در دست نداریم، تشکیل میداده است. بنظر میرسد که بنیانگذار این فرقه شخصی بنام بو ندس در نیمه اول قرن چهارم بوده باشد. یکی از مریدان زرادشت بنام مزدک تعالیم مراد خویشتن را اشاعه داده است. احتمال بسیار دارد که نام «مزدک» که در اصل بصورت مزدق (مزدیق) بوده است، فقط عنوان رییس این «فرقه» و یا عنوانی برای پیروان این آیین بوده باشد. نام اصلی فرقه مورد نظر زردشتگان (بزبان سریانی در کتاب «یوشع: زردشت‌قاپیه» بوده است. از آنجا که دو مزدک، یکی قدیم و یکی اخیر، وجود داشته‌اند، گزارش الفهرست را باید چنین تفسیر کرد که مزدک‌القدیم «زرادشت» و مزدک‌الآخر دومین و آخرین پیشوای این فرقه یعنی «اندرز» بوده است. نام «اندرز» را هیتوان از صورت مفروض ایرانی «وندار - آزار» (بجای «ونداد - آزاد») دانست. مسلم نیست که مزدک ایرانی و

یا سامی بوده است. وی احتمالاً از ناحیه ساحل چپ دجله بوده است.

بروز اغتشاشات مزدکی علل متعددی داشت. آنچه باعث گردید تا این جنبش بصورت فعالی درآید، اوضاع ناگوار مزمنی بود که حکومت ساسانی تاحدودی از قبل بهارث برده بود و تاحدودی نیز خود در پیدایش آن نابسامانی‌ها سهیم بود. معایب مزمن این حکومت عبارت بود از: حکومت استبدادی، قساوت و سنگدلی هیئت حاکمه، انحطاط کشاورزی و کشاورزان، فشار روزافزون اقطاعات سلطنتی و املاک نجیبزادگان، سیاست ناشایست مالیاتی، مسأله جمعیت در ارتباط با موقعیت زنان و قدرت فوق العاده زیاد و غالباً مصیبت‌بار جامعه روحانیون مزدیسنی. علل حاد ظهور مکتب مزدک نتیجه عوامل زیر بود: فحط هفت‌ساله، شکست‌های مجدد اقتصادی اندکی پیش از شروع جنبش، شکست فاجعه‌آمیز ایرانیان در جنگ با هیاطله در سال ۴۸۴ میلادی، تهیدستی مملکت در نتیجه پرداخت خراج‌های سنگین، تحریک پیروان فرقه زرده‌شکان، بروز خصومت‌هایی در میان طبقه نجای بزرگ برای از میان برداشتن «سوخرا»، درگیری‌های میان سه طبقه بزرگان، روحانیون و دهقانان، تحقیر خاندان سلطنتی برای تزاعهای میان بلاش و قباد و زاده و کوشش‌های قباد در راه تحکیم قدرت سلطنت و تضعیف قدرت بزرگان.

سران مزدکی تعالیم‌شان را بر اساس تصورات دینی متکی ساختند. این امر با توجه به اوضاعی که در آن زمان حکم‌فرما بود. قابل درک است. مع الوصف صحیح نیست که مکتب مزدک را یک جنبش دینی بنامیم، زیرا این مکتب برای اولین بار در تاریخ ایران کوشید تا خواسته‌های خود و مردم را از طریق عملیاتی که دارای خصوصیات انقلابی بود، پیش بیرد. اگر مکتب مزدک بعنوان یک جنبش دینی تلقی شده، باید دانست که این تعبیں، اشتباہی قابل درک است. مورخین قدیمی، بویژه تاریخ‌نویسان بیزانسی، این جنبش را یک فرقه مذهبی تلقی کرده‌اند. توصیف «مالالاس» و «تئوفانس» که از «مانویان» و «مشمس» آنان سخن می‌کویید، دلیلی براین مدعای است. این جنبش توسط رنگ دینی خود حقانیت رسالتش را مدلل

میساخت. جنبش دینی- اجتماعی زرادشت با گذشت زمان تغیر شکل یافت و تحت تأثیر وقایع متعددی بهیک جنبش کاملاً اجتماعی و حتی انقلابی بدل گردید.

مثال خوبی از انتقال نصوروایت و خواسته‌های اجتماعی به حیطه اصول دینی، در ادعای شهرستانی بچشم میخورد که مینویسد، مزدک چنین میگفت که سه عنصر اصلی آب و آتش و خاک وجود دارد. اگر این گزارش را با گزارش دیگری از همین نویسنده که میگوید مردم در اموال و نسوان همانند آب و آتش و علف باید شریک باشند، مقایسه کنیم، بوضوح تمام در می‌باشیم، نویسنده‌گانی که طرز نظر دینی داشته‌اند - بویژه محققان فرق مرتد - حقایقی را که جنبه اجتماعی داشته است، به محدوده مسائل دینی کشانده‌اند. تردیدی نیست که مبارزان مکتب مزدک خود آگاه بودند که مکتب مزدک در آغاز با طرز فکر مانوی پیوستگی داشته، شاید از همان مانویت بوجود آمده و پس از تحولاتی که پذیرفته از آن منشعب شده است. مکتب مانی به پنج عنصر اعتقاد داشت در حالیکه مکتب مزدک به سه عنصر اصلی معتقد بود. از آنجا که در جامعه مزدکی از آب و آتش و خاک بعنوان نمادهای زندگی مطلوب اشتراکی صحبت میشده است، نویسنده‌گان بعدی این مکتب را بعنوان بینشی تلقی کرده‌اند که خصوصیات ماوراء طبیعی داشته است. بعقیده اینجانب کمتر احتمال دارد که مزدک خودش خواسته‌های اجتماعی مربوط به احیاء دهکده‌های اشتراکی را مستقیماً در قالب یک اصل دینی بیان کرده باشد.

مکتب مزدک میکوشید تا سنن و تشکیلات اقتصادی پیشین طبقه کشاورزان را احیاء نموده، پایدارش سازد و برای توده مردم در برابر امتیازات نجبا و مغان عدل و انصاف را به ارمغان آورد. بهمین علت بود که گروه مذکور «العدلية» (ابن مسکویه) نام داشت. با وجود آنچه گذشت، بسیار بعید بمنظور میرسد که مکتب مزدک اشتراکی شدن زنان را توصیه کرده باشد. نظر مزدک بیشتر این بود که هر مرد نسبت به یک زن دارای حق است. وی مدعی بود که مردان در جایی میتوانند زنی را نصاحب کنند که در آنجا زنان متعددی وجود داشته باشند. بنابراین جنبش

مذکور برضد حرم‌سراهایی قد علم کرده بسیاری از آنها از نبرد «دهستان» بی بعد بی‌سرپرست مانده بودند. مزدک نه تنها خواستار انحصار حرم‌سراها بود، بلکه می‌خواست زنان از موقعیت بسیار آزادتری برخوردار گردند. پادشاهی از نظریات حقوق‌دانانی که در جامعه ایرانی به زنان موقعیت آزادتری اعطای کرده‌اند، ممکنست واکنش همان مساعی مزدکی بوده باشد. این آزادیها در آن محیط محافظه‌کارانه‌ای که معروف همکانت خود بخود حاصل نشده است، بلکه بیشتر بنظر میرسد که از طریق همین جنبش بزود تحریص شده باشد.

قباد اول پادشاه کاردانی بود که اندکی پس از جلوس بر تخت سلطنت تدبیری اندیشید تا قدرت دربار را تقویت کند. وی اینکار را با از میان برداشتن «سوخرا» آغاز کرد. قباد پس از شروع جنبش مزدکیان (اولین اقدام غارت انبارها بود) به قدرت و امکانات این جنبش پی برد و از آن برضد نجای بزرگ و جامعه روحانیون استفاده کرد. وی پس از بازگشتش از غربت تو انشت با هردو گروه کنارآید و سرانجام قدرت تحکیم یافته دربار را برای پسرش به ارتگزارد. البته قباد در اثنای سلطنت خودش توفیق نیافت که از پیروزی خود پس از افنای مزدکیان بهره برداری کند، بلکه این خسروی اول بود که موفق گردید اصلاحات بسیاری را تحقق بخشد و بخصوص وضع مالیاتی را اصلاح نماید. وی تو انشت جامعه روحانیون را نیز زیر نفوذ دولت درآورد و نظر طبقه دهقانان را که در آنهنگام هسته اصلی قدرت شاهنشاهی ایران شده بودند، بطرف دستگاه سلطنت جلب نماید. عیید بنظر میرسد که قباد خواسته باشد برای همیشه از تعالیم مزدکی پشتیبانی کند. بله، این نیز عیید است که او از روی خلوص نیت آین مذکور را پذیرفته باشد. وی از این آین عنوان وسیله‌ای در پیکار برضد نجیب‌زادگان خودخواه استفاده کرد، ولی پس از عزل از سلطنت بزودی دریافت که آین مورد نظر را باید بمیزان محدودی مورد استفاده قرار دهد. قباد تردیدی نداشت که بمحض اینکه اوضاع روشن شود، باید این جنبش را از میان برداشت. این درست نیست که ما این پادشاه را حکمران انساندوستی

بدانیم. پاره‌ای از محققین گفته‌اند که قباد فردی ماکیاولی نبوده است، ولی درست عکس این مطلب صادق است. اگر پادشاهی تصمیم می‌گرفت برای همیشه اقداماتش را در ارتباط با این جنبش عملی سازد، هرگز نمیتوانست تا پایان عمر برای یک سلطنت تکیه بزند. در حوالی سال ۴۹۰ میلادی شرایط برای آغاز اغتشاشات مناسب بود؛ اما موقعیت عمومی دولت ایران و ماهیت قوانینش قادر تمندتر از نیروی نلاشهایی بودکه هنوز کاملاً جایافتاده بود. پس از اتمام وقایع انقلابی پیروزی از آن نجایی فرودست بود. جامعه روحا نیون تنها بدان جهت از موقعیت متزلزل خود رهایی یافت که خسروی اول حق دخالت در امور مربوط به آنرا از آن خود ساخت. مع الوصف مکتب مزدک تاریخ ایران را بدون بر جا گذاشتن ردپایی از خودش ترک نکرد. در برخی نواحی ایران در قرون بعدی هنوز هم پیروان مخفی این مکتب وجود داشتند. افراد مذکور سنت این انقلاب ایرانی را تا دورهٔ سلط اعراب نیز حفظ کردند. خواجه نظام‌الملک، این وزیر زیرک، حق دارد که مزدک را بعنوان «نخستین کسی که اند رجهان مذهب معطله آورد» معرفی می‌کند. اما تردیدی نیست که پیروان بعدی این مکتب در زمان اعراب خویشتن را در کسوت یک جامعهٔ دینی دیگر مخفی کردند و بدین ترتیب توانستند تا چندین قرن به حیات مخفیانه خود ادامه دهند. ولی حتی در این حالت نیز ایده‌های مکتب مزدک در تاریخ جنبش‌های اجتماعی بعنوان منشأ و نیروی محركه نقش مؤثری داشته‌اند. بنابراین یکی از تاییج جنبش مزدکیان پیدایش سنت انقلابی ایران است که اساس آن از مکتب مزدک ناشی شده‌است. نتیجهٔ دیگر نجات موقت دولت ساسانی توسط خسرو انسویر وان و اقدامات اصلاحی او بودکه برای طبقات حاکمه این امکان را فراهم آوردکه برای مدت کوتاهی به ایران زمین رونق بخشند. سرزمین ایران رونق مذکور را مدیون خسرو است. جانشین قباد بدون تردید شخصیت فوق العاده‌ای بوده است. وی سالهای متتمادی خط سیر اغتشاشات مزدکی را تعقیب کرد و در عالم دسایس حرمسراها و درگیریهای گروههای مختلف تجارت ژرفی بددست آورد تا توانست نظام

اجتماعی را که تا آن زمان حکم‌فرما بود، از خطر برها ند. وی بخوبی میدانست که توده مردم چه چیز را کم داردند. از همین رو بود که او تصمیم گرفت عادل باشد. این بدان معنی است که او عدالت خویش را بدععرض تماساً گذاشت تا نظر موافق مردم را بطرف خود جلب کند و از این راه سودی بیرد. در هتون موجود به مثالهای فراوانی از مهارت‌های او بر می‌خوریم که انسان را به یاد نبوغ شهریاری «فریدریش» دوم Friedrich پادشاه پروس می‌اندازد. وی دستورداد سپاه سالار آذربایجان را بعلت آنکه قطعه زمین پیرزن فقیری را تصاحب کرده بود، هلاک سازند، یکبار دینگر پیشنهاد تخریب خانه کوچک زن تهییدستی را رد کرد. خانه مذکور مانع از اجرای نقشه ساختمان میدان با شکوه شهر در برابر دروازه قصر سلطنتی در تیسفون شده بود. بله، وی یکبار سرزنش دیگر «پاپک» را که بدیوان سپاه بر گماشته بود، تحمل کرد. دلیل این سرزنش آن بود که خسرو بهنگام بازدید «پاپک» از سپاه «با سلاح تمام بجز دوزه که باید از پشت به کلاه خود پیچیده و آویخته می‌شد» حضور یافته بود. پس از آنکه دیگر نامبرده علت رفتار خویش را شرح داد و از اینکه ملاحظه شاه را نکرده است پوزش طلبید، خسرو پاسخ گفت: «هر چه بس رای صلاح رعیت یا نظم امور باشد، بر ما گران نیاید». تنها یک چنین شخصیتی میتوانست برای مدتی طولانی به اوضاع مملکت سروسامان دهد.

جای تعجب نیست که مورخین شرقی خسرو انوشیروان را بعنوان یک شهریار نابغه و آرمانی معرفی کرده‌اند. ثعالبی در تاریخ خود (ص ۵۳۶ و بعد) با سخنان ستایش‌آمیز زیر به مدح وی پرداخته است:

«وی از لحاظ سلامت نفس و کمال عقل از جمیع ملوک بر قر بود و از حیث عدل و فضل بر آنان مزیت داشت و سعادتمندترین ایشان بود».

خسرو انوشیروان اصلاحاتی بعمل آورد که بدان وسیله نظام اجتماعی شکل گرفت و مستحکم گردید. ولی با وجود تمام این اصلاحات، در وضع مملکت از لحاظ آن استحکام و دوامی که لازمه شاهنشاهی ایران بود، بهبود اساسی حاصل

نگردید. تفاوت‌های طبقاتی همچنان پا بر جا بود و در مقابل طبقه آراسته و فرهنگ دیده مقتدرین طبقه زحمتکش توءه مردم قرار داشت که از لحاظ اقتصادی تحت فشار بسیار می‌بود. نجبا در دربار و یا در قصرهای خود زندگی می‌کردن و دیگر نه تنها به کارزار و شکار، بلکه به بازیهای دستگمعی (درهمان اوقات بود که بازی شطرنج از هند به ایران آمد)، موزیک، ادبیات و علوم نیز می‌پرداختند. توءه مردم در زیر فشار شدید مالیات‌ها که بر روی دوشان سنگینی می‌کرد، رنج می‌کشید و بتدریج ضعیف و ناتوان می‌شد. دین دیگر قادر نبود خواسته‌های خود را بمن حلم‌اجراء درآورد، زیرا جامعه روحانیون از این نظام که بی‌عدالتی آشکاری را پیشنهاد خود ساخته بود، حمایت می‌کرد. از همینجا در می‌بایم که چرا شاهنشاهی ساسانیان پس از اندک زمانی دربرابر حملات اعراب درهم شکست. توءه مردم تمایلی به ابقاء خاندان سلطنتی نداشت – خاندانی که رهبری دولت را در آن ایام سخت و حیاتی از کف داده بود و اعضای آن فقط و فقط آلت دست طبقه بزرگان شده بودند. اعتقاد به تقدير برای توءه مردم این فکر را پیش آورده بود که با هجوم اعراب خدای واقعی، یعنی خدای یگانه، سرانجام به پیروزی نایل گردیده است. بهمین جهت بود که دین زردشتی بدون توصل بزر تقریباً بدون آنکه اثری از خود باقی گذارد، از ایران رخت بر بست. قضایت «گیرشمن» درباره خصوصیات دولت ساسانی و سرانجام آن بنظر اینجاذب بهیچوجه اغراق آمیز نیست. محقق نامبرده دقیقاً چنین مینویسد: «این بنای عالی، این سازمان غول‌آسا، یعنی ایران عهد ساسانی، که با درخشندگی ووضوح عمل می‌کرد، در عرض چند سال منهدم گردید. اما باید دانست که پیشرفت اعراب بسبب تفوق سیاسی یا نوع خارق العادة فرماندهان نظامی ایشان نبود. دنیای آن عصر: آسیا، اروپا و آفریقا، که بعلت جنگها فرسوده شده و بسبب درگیریهای اجتماعی و دینی داخلی تحلیل رفته بود، نمیتوانست دربرابر دشمن متحدد، متлем، متعصب و مصمم مقاومت کند و بنابراین اعراب توفیق یافتد» (ایران از آغاز تا اسلام، ص ۳۱۸).

## پیوست

- ص ۱۴۵ س ۱۲ درباره تاریخ ایران از درگذشت پیروز تا پایان سلطنت قباد ر. ل. شرح وقایع سعد Chronique de Séert (عربی)، در «پدران روحانی مشرق زمین»، ج ۷، پاریس ۱۹۱۱، ص ۱۴۶-۱۰۷.
- ص ۱۷۶ س ۱۵ درباره زردشت ر. ک. شرح وقایع سعد (نسطوری)، در «پدران روحانی مشرق زمین»، ج ۷، ص ۱۲۵، س ۳ و بعداز آن؛ و همچنین ص ۱۵۷، س ۳ و بعد.
- ص ۲۵۷ س ۸ درباره داستان نقب زیر آتشکده ر. ک. سocrates، Tariix گلیسا یی Eccl. hist.، ج. هاسی Hussey، ک ۷، ب ۸، ف ۳ و بعداز آن؛ در کتاب «کلمن» بنام «تاریخ دیانت ایران»، ص ۸۹ و بعد؛ در کتاب «اشپیگل» بنام باستان‌شناسی ایران، ج ۳، ص ۳۴۳ و بعد.
- ص ۲۶۴ س ۱۳ ر. ک. استرویوا L. V. Strojeva، انقراض دولت اسماعیلیه ایران توسط مغول‌ها Uničtoženije Mongolami gosuda- لینینگراد ۱۹۵۴، ص ۱۹۷
- ص ۲۷۹ س ۲ ترجمه و همنیشت به زبان فارسی تحت نام زند و هومن یسن، با هتمام صادق هدایت، تهران ۱۹۴۴.
- ص ۳۱۲ س ۱۵ درباره اصلاح وضع مالیاتی ر. ک. پیگولوسکایا، مسائل مربوط به رفرم مالیاتی خسرو انسوشیروانа K voprosu podatnoj reforme Chosroja Anushervana تاریخ باستان Vestnik drevnej istorii، سال ۱۹۳۷، ش ۱، ص ۱۴۳-۱۵۳.

## اشارات ترجمان

کتاب حاضر که از زبان آلمانی به فارسی برگردانده شده، ترجمه‌ایست از یک اثر جامع و عمیق در باره جنبش اجتماعی مزدک و سرانجام غمانگیز این نهضت سیاسی. اقدامات جسورانه مزدک و پیروانش موجب گردید تا جلال وجبروت جباران ساسانی، هرچند برای مدتی نسبة کوتاه، از میان برداشته شود و نور امیدی در دل ملت دردمند ایران پدیدار گردد. با ظهور مزدک زخم استبداد کهن دهان باز کرد و توده ستمدیده چنان خروشید که نیروی اختناق در هم پاشید و پایه‌های کاخ رفیع ظلم موقتاً فرو ریخت. بیم و هراس ناشی از نهضت مزدک جباران ساسانی را ناگزیر ساخت تا بظاهر در صد تخفیف آلام مردم برآیند و با اصلاحات فریبکارانه خویش تخت بی‌فروع خود را برای مدت زمانی دیگر حفظ نمایند. جنبش مزدکیان که از حوالي سال ۴۹۶ میلادی آغاز شده بود، سرانجام بعلت عدم تشکل و آگاهی سیاسی مردم در سال ۵۲۶ با یک قتل عام بیشتر مانه در هم شکست و همه امیدها را به یأس مبدل ساخت. اما چه باک، ملت ایران دیگر از خواب غفلت برخاسته بود و بذر انقلاب علیه ستم و استبداد افشاگر شده بود. بدین ترتیب مزدک به هلاکت رسید و ایران نمین این فرزند انقلابی خود را نیز از دست داد. نویسنده‌گان و مورخین هم‌عصر بمنظور خواهایند اربابان ستم پیشه خود به تحریف تعالیم مزدک پرداختند تا

همانطور که مرسوم است اسناد غیر معتبری از خود بجا گذارند که در دوران بعدی نیز مورد استفاده قرار گیرد و ماهیت این نهضت انقلابی هرگز فاش نگردد. ولی امروزه تحقیقات ژرف دانش پژوهان ایران شناس پرده ابهام را کنار زده و حقیقت این چنبش انقلابی را بدور از حب و بعض بسیار ملاع ساخته است. اگر چه اینجانب با کلیه تاییجی که پروفسور «او تاکر کلیما» در این کتاب (Mazdak، پراگ ۱۹۵۷) بدست داده است، موافق نیست ولی بدون تردید تحقیقات بنیادی او در باره مکتب مزدک تا این زمان بی نظیر و عمیق‌تر از بررسیهای ایرانشناسان دیگر است. برای پی‌بردن به عظمت این تحقیقات لازم است پژوهندگان به اصل کتاب مراجعه نمایند، زیرا کمبود امکانات چاپی و تعویض چندین چاپخانه برای چاپ این کتاب موجب گردیده است که ترجمه حاضر نتواند برگردان کاملا بدون نقص این اثر بزرگ باشد، در اینجا لازم میداند برای اطلاع بیشتر خوانندگان توضیحات زیر را بر متن

اصلی اضافه نمایند:

ابان لاحقی = ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر رقاشی (متوفی در حدود ۲۰۰ هجری قمری) کتابهای بسیاری را از زبان فارسی و غیره به شعر عربی برگردانده است. این کتابهای تا آنجا که ابن ندیم بیاد داشته چنین بوده است: کتاب کلیله و دمنه، کتاب سیره اردشیر، کتاب سیره انس وان، کتاب بلوهر و بوداسف، کتاب رسائل، کتاب حلسم الهندي، کتاب سندباد، کتاب مزدک، کتاب الصیام و الاعتكاف (الفهرست، ج فلوگل، لیپزیگ، ۱۸۷۱-۷۲، ص ۱۱۹ و ۱۶۳).

دستان مذاهب = عنوان این کتاب فارسی در برخی از دستنویس‌ها بصورت دستان المذاهب نوشته شده است.

ملکایه = (ملکیه) پیروان یکی از علمای منیحی رومی بنام ملکا. اعتقاد آنان بر آن است که مسیح ناسوت کلی است نه جزئی و قدیم ازلی است (ر. ک. الملل والنحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ج. احمد فهمی محمد، قاهره ۱۹۴۸، ج ۲، ص ۳۹ و

بعد از آن).

- ص ۱۸ س ۱۵ نویسنده‌گان عرب نظیر شهرستانی = ظاهراً برای پروفسور کلیما سوه‌تفاهی رخ داده است زیرا شهرستانی ایرانی و از اهالی «شهرستان» خراسان بوده است.
- ص ۱۹ س ۱ کشیشی که مسیحیان در نزد او به گناهان خویش افراد می‌کنند.
- ص ۲۱ س ۲۸ کرخای بیت سلوخ = کرکوك فعلی.
- ص ۲۲ من ۲۱ نجم الجوهر = نام این کتاب تاریخی بصورت نجم الجواهر نیز آمده است (الاعلام، خیرالدین الزركلی، مصر ۱۹۲۷ جزء اول، ص ۳۶۹).
- ص ۲۵ من ۶ کتاب المشترک .... = از این کتاب، آنطور که خود «و وستفلد» می‌نویسد، دو دستنویس در اروپا موجود است که یکی در کتابخانه لیدن و دیگری در کتابخانه سلطنتی وین نگهداری می‌شود. عنوان دستنویس اول کتاب المشترک وضعًا و مختلف صفتًا و عنوان دستنویس دوم کتاب المشترک وضعًا و مختلف صفتًا است (ر. ک. ج. و وستفلد، گوتینگن ۱۸۴۶، ص ۳-۲ مقدمه).
- ص ۲۸ من ۶ واسپهր = برای اطلاع بیشتر از مفهوم این عنوان که در اینجا عمداً ترجمه نشده است ر. ک. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۹۸ و بعد از آن. طبری - نولدکه، ص ۴۳۷ و بعد از آن.
- ص ۳۵ من ۱۶ تلمود = برای اطلاع از نحوه تدوین و مطالب تلمود، ر. ک. تلمود برای همه Everyman's Talmud، کهن A. Cohen بیرمنگهام ۱۹۳۱. این کتاب تحت عنوان گنجینه‌ای از تلمود توسط امیر فریدون گرگانی به فارسی بسرگردانده شده است، تهران ۱۳۵۰ خورشیدی. در ترجمه حاضر عنوان فضول به زبان فارسی ترجمه نشده است. برای اطلاع از معنی این عنوان ر. ک. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۱۵ و بعد از آن.

- ص ۳۸ س ۱۵ ایرج = متأسفانه زیرنویس مربوط به این مطلب به هنگام چاپ اشتباهآ حذف شده است که بدین وسیله نظرخواهندگان را بدان جلب می- نماید: ر. ل. یوسفی، نامنامه ایرانی، ص ۱۱۰.
- ص ۳۸ س ۱۹ اعتقاد به سرنوشت .... = متأسفانه زیرنویس مربوط به این مطلب به هنگام چاپ اشتباهآ حذف شده است که بدین وسیله نظرخواهندگان را بدان جلب می نماید: طبری - نولدکه، ص ۳۷۹ و بعد از آن.
- ص ۴۰ س ۲۳ ویس پت = برای اطلاع بیشتر از مفهوم این عنوان که در اینجا عمدتاً ترجمه نشده است ر. ل. کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۹۸ و بعد از آن. طبری - نولدکه، ص ۴۳۷ و بعد از آن.
- ص ۴۲ س ۴ سورناس.... = این مطلب در ترجمه فارسی در بند ۴۱ ذکر شده است (پلو تارخ، حیات مردان بزرگ، ترجمه رضا مشایخی، تهران ۱۳۳۸ خورشیدی، ج ۳، ص ۸۵ و بعد).
- ص ۴۵ س ۲ نجبا و موبدان از راه پوشانک.... = برای نمونه در نامه تسرچنین آمده است: دیگر آنچه یاد کردی که «مردم را شهنشاه از فراخی میبشت و توسع در انفاق منع می فرماید» این معنی سنت وضع کرده، و قصد اوساط و نقدیر در میان خلائق بادید آورد، تا تهیه هر طبقه پدیدار آید، و اشراف به لباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مهنه ممتاز گردند، و زنان همچنین، به جامه های ابریشمین، و قصر های منیف و رانین، و کلاه و صید و آنچه آئین اشراف است (چ. مجتبی مینوی، ج ۲، تهران ۱۳۵۴ هجری شمسی، بند ۱۱ - همچنین ر. ل. بند ۷).
- ص ۴۵ س ۱۵ حکایت آموزنده = منظور این حکایت مرزبان نامه است: صاحب اقبالی بود از خسروان پارس که خصایص عدل و احسان بروفور دین و عقل او برهانی واضح بود پادشاهی پیش بین و نکوآین و نیک آندیش و دادگستر و دانش پرور یک روز بفرمود تا جشنی باختند و اصناف خاق را از اوساط و اطراف مملکت شهری و لشکری خواص و عوام عالم و جاهل مذکور و خامل صالح و طالح دور و نزدیک جمله را در صحراei یک مجمع جمیع آوردن و هر یک را مقامی معلوم و در تبی مقدر کردند و همه را علی اختلاف الطبقات صفت در صفت بنشانندند

وهرج مشتبه‌ای طبع و منتهای آرزو بود از اللوان اباها باختند... خسرو در صدر مسند شاهی بنشست و مثال داد تا منادی به جمیع برآمد که ای حاضران حضرت جمله دیده بصیرت بگشائید و هر یک از اهل خوان و حاضران دیوان در مرتبه فرودست خویش نگرید و درجه ادنی بینند و نظر بر اعلی منهید تا هر ک دیگری را دون مرتبه خویش بیند برآنج دارد خرسندي نماید و شکر ای زدی بر مقام خویش بگزارد... و این عادت از آن عهد ملوک پارس را معهود شدست و این قاعده مستمر مانده... (چ. محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران ۱۳۳۷ هجری شمسی، ص ۲۷۷ و بعد).

بزه‌گر = بلعمی می‌نویسنده: نام او یزدجرد الائم و بسیار ستم کرد و از بهر آن اورا اثیم خواندنده و به پارسی بزه‌گر خواندنده که بزه بسیار کردی... و هر کجا بر سید استم فراوان کرد و اورا یزدجرد الائم خواندنده و بعضی یزدجرد الخشن از بیدادی که کردی (تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین گتابادی، تهران ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۹۲۵ و بعد).

ص ۵۱ س ۱۶

سطوریه = اصحاب نهضه حکیم که در زمان مأمون ظاهر شد و در انجلیل‌ها تصرف کرد بفکر خویش و نسبت او بانصاری نسبت معترله است با این شریعت، نسطور گوید حضرت کبریاء جلال یکیست که سه اقفهم دارد: وجود و حیوة و علم و افانیم زاید بر ذات نیست و عین ذات نیست و کلمه متوجه گشت بجسد عیسی نه بطريق امتزاج چنانچه ملکایه گویند و فه بطريق ظهور چنانچه یعقوبیه گویند لیکن همچو نمایش آفتتاب است از آبگینه یا همچو ظهور نقش در خاتم (شهرستانی، الملل والنحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تهران ۱۳۵۰ خورشیدی، ص ۱۷۵ و بعد).

ص ۵۲ س ۵

تعالیم نسطوری و اعتقاد به طبیعت واحد مسیح = مناسفانه در چاپ حرف اضافه «و» جا افتاده و جمله را نامفهوم کرده است. در مورد نسطوریه قبل از صحبت شده اما منظور از گروه دوم یعنی معتقدان به طبیعت واحد مسیح همان یعقوبیه است. شهرستانی در الملل والنحل می‌نویسد: اصحاب یعقوب، با قانیم ثلاثة قائل شده‌اند چنانچه مذکور شد الا آنست که گویند کلمه بلح و دم منقلب می‌شود، هر آینه حضرت الوهیت تعالی عما یقو لون بجسد مسیح ظاهر می‌شود بل مسیح حضرت

ص ۵۲ س ۵

الهیه است (ترجمه صدرترکه اصفهانی، ص ۱۷۶ و بعداز آن).

ص ۵۳      س ۱۸      ربانیون = دانشمندان و علمای دین یهود در دوران میشنا. ر.ک. گنجینه‌ای از تلمود، ص ۲۱، زا، ص ۲۷، زا. در قرآن نیز از این افراد بصورت الربانیون نام برده شده است (سوره المائدہ، آیه ۶۲).

ص ۵۴      س ۴      هوناماری = «مار» واژه‌ایست سریانی معنی «آقا، سید، سرور» که همچون عنوانی برای پیشوایان دینی مانوی و اسقف‌های سریانی و آسوری بکار می‌رفته است. امروزه نیز عنوان «مار» یا «ماری» با ضمیر متکلم وحده (مقایسه کنید با «سیدی» در زبان عربی) برای اسقف‌های سریانی و آسوری بکار می‌رود.

ص ۵۶      س ۲۴      بیل = بلعمی می‌نویسنده: چون شاپور آنجا بر سید و آن خرمی بدید، آرزوش آمد که آنجا شهری بنا کند، شبانی بخواند و گفت: چه نامی؟ گفت: بیل. گفت: اندر اینجا شهر توان کرد؟ گفت اگر ایدر شهر آید از من دیری آیدا از تعجب گفت، شاپور آنجا فرود آمد و آن شبان بهوزیر دادش و گفت: بهبیج حال از ایدر نروم تا این پیر را دیری نکنی... چون سراسال بیود شاپور آن وزیر را با آن پیر پیش‌خواند و گفت: یا بیل ایدر شهر آید، گفت: ای ملک هر چند خواهی آید! چون مرا دیر توانستی کردن ایدر نیز شهر توانی کردن. پس شاپور آن شهر بنا کرد و جندی شاپور نام کرد و آن پیر را قیم کرد بر نفقات و مزدوران آنجا بگذشت و خود به مدائی باز شد (تاریخ بلعمی، ص ۸۹۶ و بعد).

ص ۵۷      س ۱۶      کراسوس، بند ۲۱ = این مطلب در ترجمه فارسی در بند ۴۱ ذکر شده است (پلوتارخ، حیات مردان بزرگ، ج ۳، ص ۸۵ و بعد).

ص ۵۹      س ۳۵      خراج و گزیت = منظور این بیت است:  
 گزیت و خراج آنچه بد نام برد  
 به سه روزنامه به موبد سپرد  
 (فردوسی، شاهنامه، ج. محمد رمضانی، ج ۴، بیت ۸۸۰۳).

ص ۶۴      س ۲      آکاتانگقون - (قرن پنجم میلادی) وی بنای نظریه ستی در قرن

چهارم میلادی می‌زیسته و منشی تیرداد پادشاه ارمنستان بوده است. آگاتانگنوس بفرمان تیرداد تاریخچه مسیحی شدن ارمنیان را به رشته تحریر درآورده است. کتاب او که در قرن پنجم میلادی تدوین شده است قبل «تاریخ گریگوریس» نامیده می‌شد. ابن کتاب گذشته از مقدمه دارای چهار فصل است:

- ۱- سیرت و تاریخ گریگور مقدس
- ۲- شهادت هرپسیمه و اطراف افیانش
- ۳- تبلیغات گریگور مقدس
- ۴- گرایش به نجات کشور ارمنستان

از ابن کتاب ارمنی متن یونانی نیز دردست است وواریانت‌های عربی، کرجی، حبشی و سلاوی آن نیز موجود می‌باشد. ابن کتاب به زبانهای ایتالیائی، فرانسوی، لاتینی و سوئدی هم ترجمه شده است (گارنیک استپانیان، Kensagrakan Bararan، ایروان ۱۹۷۳، ج ۱، ص ۲۴).

ص ۶۴      س ۶      ازی بدس = شاید صورت یونانی شده «آین بد» معنی «رئیس تشریفات» باشد (ر.ک. یوسٹی، نامنامه ایرانی، ص ۱۶).

ص ۶۵      س ۱۸      نه مرگ = در این طریق اعدام ترتیب چنین بوده است که جlad نخست انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا میج و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع می‌کرده است. ر.ک. هوفمان، منتخبی از «اعمال شهدای ایرانی» بزبان سریانی، ص ۵۶ و همچنین ر.ک. لابور، مسیحیت در شاهنشاهی ایران در عهد سلسله ساسانی، ص ۶۱.

ص ۷۱      س ۱۹      پریسا تیس = Parusatis دختر اردشیر اول هخامنشی و همسر داریوش دوم که زنی حیله‌گر و خونخوار بود. پریسا تیس احتمالاً صورت یونانی شده Paru-šiyati \* است (یوسٹی، نامنامه ایرانی، ص ۲۴۴) که در فارسی نو «پرشاد» می‌شود (راجرز R. W. Rogers، *A history of Ancient Persia*، سال ۱۹۲۹).

ص ۸۰      س ۸      گریگور = گریگور روشنی بخش (۳۲۶-۲۳۹ میلادی) پایه‌گذار مسیحیت یعنوان دین رسمی در ارمنستان بود. وی فرزند اناک پارتی بود که در کودکی پس از قتل عام خانواده‌اش به قیصریه فراری داده

شد. گریگور پس از بازگشت به ارمنستان به دربار تیرداد راه پیدا کرد و به تبلیغ دین مسیحی پرداخت. وی بعدها بهمین علت مورد تعقیب قرار گرفت و به زندان افکنده شد. گریگور پس از آزادی از زندان تیرداد را به قبول مسیحیت واداشت و او در سال ۳۵۱ میلادی مسیحیت را دین رسمی ارمنستان اعلام کرد. وی پس از این تاریخ در فاصله سالهای ۳۵۲ تا ۳۶۶ میلادی بزرگترین مرجع دینی ارمنستان و نخستین جا ثلثیق آن منطقه بوده است (گارنیک استپانیان، Kensagrakan Bararan ج ۱، ص ۲۵۵).

ص ۴۰ ماحوزا = تیسفون پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد خسرو اول بهمنهای وسعت خود رسید. تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود که مجموع آنها را معمولاً «شهرها» یا بزبان سریانی ماحوزه می‌خواندند و گاهی ماحوزه ملکا یعنی شهرهای پادشاه می‌نامیدند و گاهی مذیناً یا مذینه (شهرها) می‌گفتند و همین لفظ است که عرب آنرا بصورت المدائن پذیرفته است. چنین می‌توان حلس زد که این نامهای سامی ترجمه یک نام پهلوی (ظاهرآ «شهرستانان») بوده است که در منابع محفوظ نمانده است. در سکه‌های ساسانیان مقدار مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مدائی نوشته‌اند، تعداد آنها را به اختلاف ذکر کرده‌اند. لفظ ماحوزه جمع است و مفرد آن ماحوزا (شهر، شهر بزرگ) می‌باشد. شهر ماحوزا مجاور سلوکیه بود. از آن گذشته مؤلفین یهود و سریانی کلمه ماحوزا را بمعنی تمام ناحیه سلوکیه استعمال کرده‌اند (کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمة رشید یاسمی، چاپ سوم - تهران ۱۳۴۵ خورشیدی، ص ۴۰۷ و ۴۱۵).

ص ۹۹ کتیبه داریوش در بهستان = داریوش می‌گوید:.... کمبوجی نام، پسر کورش، از تخمۀ ما، او اینجا شاه بود، برادر آن کمبوجی بردی نام بود، هم مادر هم پدر کمبوجی، پس از آن کمبوجی آن بردی را اوژد (بهستان، ستون اول، ص ۳۱-۲۸).

ص ۹۹ الوح دوازده‌گانه = مبارزات پیگیر و طولانی میان طبقه اعیان و عوام در سرزمین روم باعث گردید طبقه عوام امتیازات بسیاری کسب

نماید. یکی از این امتیازات تدوین الواح دوازدهگانه بود که در حدود سال ۴۵۰ قبل از میلاد توسط یک هیأت ده نفری نهیه شد.

ص ۱۰۱ س ۲۵ ده و دوده....= در ترجمه صادق هدایت که از روی چاپ بهرامگور انگلسا ریا صورت گرفته است این قسمت در بند ۴، فقره ۶۱ آمده است (زند و هون من یسن، چاپ سوم - تهران ۱۳۴۲ خورشیدی، ص ۴۸).

ص ۱۰۷ س ۳ = منظور از این اصطلاح سنسکریت آنست که در پاره‌ای از ترکیبات در جزء اول ترکیب صورت صرفی بخصوصی می‌آید. برای اطلاع بیشتر ر. ل. رنو L. Renou Terminologie Grammaticale du Sanskrit اوستا چنین حالتی وجود دارد، مثلا در واژه مرکب - Bāzuš· aojah «نیرومند بازو» جزء اول دارای یک صورت صرفی است و لذا با صورت ماده ( bāzu-/av- «بازو») فرق دارد.

ص ۱۱۰ س ۴ = اناک=R. L. توضیحات مربوط به گریگور روشنی بخش در قسمت اشارات ترجمان. این شخص همان اناک پارتو (پارتی) است.

ص ۱۱۱ س ۲۵ زمیکه= شاید همان واژه زنگ بازی باشد که در عربی بصورت زنبق درآمده است.

ص ۱۱۱ س ۲۱ Phthasuarsas (-an)= این پسر بعدها به پتشخوارگر شاه ملقب شده پتشخوارگر که در متون بصورتهای گو-ناگسونی ضبط شده نام سلسله جبال جنوبی طبرستان است. ناحیه پتشخوارگر را هم مطابق طبرستان و هم مشتمل بر آن دانسته‌اند.

ص ۱۱۹ س ۲۳ = بنا برگزارشات مناخر حتی پسر حضرت علی بن ابی طالب....= با توجه به آنچه که خود پروفسور کلیما در این کتاب گفته است، گمان نمی‌رود این ادعا صحیح باشد.

ص ۱۲۴ س ۶ = اذینه= Odaenathus حاکم تدمر. منظور سپتیمیوس اذینه است که در زمان والریانوس قیصر روم بمقام کنسولی رسید. در مأخذ رومی از

او با نام اودنا تووس یاد شده است. وی از والریا نوس قبصه روم لقب اوگوستوس گرفت و سرانجام در نبرد علیه‌گوتی‌ها در کپدوکیه بقتل رسید. نام همسر او زینب یا زباء (Zenobia) نیز در تاریخ سرزمین تدمیر معروف است.

ص ۱۲۴ س ۷ گالریوس = پدر زن دیوکلیسین امپراتور روم که یکبار از سپاه ایران شکست خورد و یک سال بعد بر سپاه فرسی غلبه یافته ملکه ایران و بسیاری از بزرگان کشور را اسپر نمود. فرارداد صاحبی که در این هنگام به ایران تحمیل شد یکی از ننگین‌ترین فراردادهای میان ایران و روم بشمار می‌رود.

ص ۱۴۱ س ۵ باریشا = به معنی «آنچه که خارجی است»، شامل اظهارات نظرهایی که خارج از مجموعه احکام دینی یهود موسوم به Mishnah قرار دارد.

ص ۱۴۴ س ۱۸ کلخیس = محل سکونت کلخاه‌ها در ساحل شرقی دریای سیاه که مطابق است با قسمت غربی گرجستان. این منطقه ابتداء جزء مستعمره‌های یونان درآمد و سپس بدست مهرداد ششم افتاد. در سال ۶۵ قبل از میلاد کلخیس بتصريف رومیان درآمد.

ص ۱۴۷ س ۵ مازارن = (۱۶۶۱-۱۶۰۲) کاردینال و سیاستمدار معروف ایتالیائی-الاصل فرانسوی. ریشلیو به پاس خدماتش باوکلاه کاردینالی داد. وی توسط مادر لوئی چهاردهم که نیابت سلطنت را به عهده داشت، به ریاست شورای سلطنت برگزیده شد.

ص ۱۴۸ س ۲۷ واختانگ.... وازن = وازن (Wazkēn) (Aršura پسر و همسر Wardūhi دختر «واهان مامیکونی» بود که توسط واختانگ (Vachtang) بقتل رسید (ر. ک. یوستی، نامنامه ایرانی، ص ۳۵۹).

ص ۱۵۸ س ۱ قدش = Qadiš یا قادر، گسویا طایفه‌ای از هیاطله بوده‌اند (ر. ک. نولدکه، مجله انجمن شرق‌شناسی آلمان ZDMG، ش ۳۳، ص ۱۵۷ و بعد - مارکوارت، ایرانشهر، ص ۷۷ و بعد).

ص ۱۷۱ س ۱ سرسی‌سیوم = نام قدیمی قرقیسیه واقع در سوریه در محل اتصال

خابور به فرات. این شهر که در فعالیت‌های باز رگانی میان عراق و شام نقش مهمی داشت، در سال ۳۶۳ میلادی بدست ایرانیان افتاد و سپس در ۴۵۶ میلادی بتصريف اعراب درآمد.

ص ۱۷۳ س ۲۲ پروکوپیوس = این مطلب در ترجمه فارسی در اواخر بند ۶ آمده است (جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی - تهران ۱۳۴۷، ص ۳۴).

ص ۱۷۳ س ۲۵ یکی از نوادگان جاماسب... = میرسید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی می‌نویسد: جاماسب را دو پسر بود یکی را نام نرسی و دیگری را بهواط. چون پدر درگذشت، نرسی به جای پدر نشست و بسیار از ممالک آن حدود بر متصرفات پدر خود بیفزود و صاحب حروب در بند او را گویند. . . . و از بهواط پسری آمد سرخاب نام که جد خاقان شروان است (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ج. محمدحسین تسبیحی، تهران ۱۳۴۵ خورشیدی، ص ۷ و بعد).

ص ۱۷۴ س ۲۱ حکایت طنز آمیز = اصل این حکایت بدین شرح است: روزی قباد به شکار رفته بود همچنانکه به با غمیوه‌ای نزدیک می‌شد زنی را دید که طلفی با اوست و چون نگذاشت کودک اناری را از درخت بچیند طفل به گریه افتاد شاه متعجب شد و کسی را فرستاد از زن سوال کند که چرا با اینهمه بخل کودک را از چیدن یک انار منع کرد. زن جواب داد: شاه در این انارها حقی دارد و کسی که باید اینها را بچیند هنوز بس راغ ما نیامده و ما میترسیم دست به آنها بس زنیم (شاهنامه ثعالبی، ابو منصور عبدالمالک بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران ۱۳۲۸ خورشیدی، ص ۲۸۵. همچنین ر. ک. تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، ص ۹۷۱).

ص ۱۷۶ س ۸ چون خسروی اول . . . = در ترجمه فارسی همواره سعی شده است علاوه بر متن اصلی (دراینجا عربی) به ترجمه آلمانی نیز توجه شود. در این کتاب (متن آلمانی) ضبط برخی لغات، بخصوص لغات عربی، دقیق نیست. اینجا نب در اکثر موارد صورت لغات را تصحیح کرده و فقط در پاره‌ای جاها عمداً صورت ضبط شده در متن آلمانی را آورده است. البته در هر مورد توضیح لازم داده شده است.

- ص ۱۸۱ س ۴ بتای = شاید منظور همان شاهزاده بات *Bāt* باشد که در متن ۱۶۳ از او سخن رفته است (ویدنگرن Geo Widengren، مانی و مانویت اشتون نگارت Mani und der Manichäismus ۱۹۶۱، ص ۴۴).
- ص ۱۹۲ س ۴ پرسحر = در بعضی نسخه‌ها دختر سحر ذکر شده است: ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای، ای که امته را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای (کتاب اشیاء نبی، ب ۱۴، ف ۱۲، چاپ انجمن پیش‌کتب مقدسه در میان ملل، انگلستان ۱۹۶۳).
- ص ۱۹۴ س ۱۸ گنزا = *Ginza* نام یک کتاب مندایی (به معنی «گنج»).
- ص ۲۰۱ س ۱۲ زینب = زباء *Zenobia* ملکه تدمر، همسر اذینه. وی پس از مرگ شوهر بنام فرزنش وهب اللات (در مأخذ یونانی: سپتیمیوس) عملاء امور مربوط به سلطنت را بدست گرفت. در سال ۲۷۳ میلادی امپراتور روم آورلیانوس به تدمر حمله کرده زباء و پسرش را اسیر نمود.
- ص ۲۰۲ س ۲۶ تیماه = واقع در شمال عربستان. این شهر برای مدت‌کوتاهی در زمان نبویندوس پایتخت امپراتوری جدید بابل بود. تیماه بعدها (قبل از اسلام) مسکن مهاجرین یهود یا اعراب یهودی مذهب شد. اهالی این شهر پس از فتح اسلام وادار به پرداخت جزیه گشتد و سپس در زمان خلافت عمر از عربستان بیرون رانده شدند.
- ص ۲۰۴ س ۸ حمل اسناد شاهی = منظور نویسنده ابلاغ فرامین شاه در سراسر کشور است.
- ص ۲۰۴ س ۱۶ دوره قیصری = تاریخ دولت روم اصولاً به سه دوره سلطنتی، جمهوری و امپراتوری تقسیم می‌شود. دوره امپراتوری یا قیصری از سال ۲۷ قبل از میلاد آغاز شد و تا ۳۹۵ بعداز میلاد ادامه یافت. در این هنگام روم بهدو امپراتوری شرقی (بیزانس) و غربی تجزیه شد.
- ص ۲۱۰ س ۲۰ براثر اختلاط آنها مدبر خیر و مدبر شر حادث شدند = این معنی در ترجمهٔ صدر ترکه اصفهانی چنین آمده است: اصول سه است ماء و ارض و نار و چون مخلط شدند حادث شود از اختلاط مدبر خیر و مدبر شر، آنچه از صفوان حاصل شود مدبر خیر است و آنچه از

کدران حاصل شود مدبیر شر است (شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۹۷). در دبستان مذاهب آمده است: اصول و ارکان سه است، آب و زمین و آتش چون با هم آمبخته شدند از آمیزش اینها مدبیر خیر و شر حادث شود. آنچه از صفات آن حاصل گردد مدبیر خیر است و آنچه ازکدر آن فرازآید مدبیر شر است (کانپور ۱۹۵۳، ص ۱۳۲).

رفع تکلیف = این عبارت مشکل در ترجمه فارسی صدرترکه اصفهانی ۲۱۲ ص من ۱۶  
چنین آمده است: وهر شخصی را از اشخاص انسانی که در آن شخص این چهار قوه و این هفت و آن دوازده ملتمن گردد در عالم سفلی به مثابة رب باشد و تکلیف از او برخیزد (شهرستانی، الملل والنحل، ص ۱۹۷ و بعد).

ترجمه تاریخ طبری توسط نویسنده گمنامی که .... = محمد تقی بهار ۲۱۷ ص من ۲۲  
این مطلب را که تاریخ بلعمی توسط شخص یا اشخاص دیگری نوشته شده باشد رد کرده است (تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار، ص ۱۷ ۱۹۹ مقدمه).

در آثار دو مؤرخ طبری.... = متن تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ۲۲۰ ص من ۱۵  
چنین است: در تاریخ اکابر سلف چنین مسطور است و به تخصیص این حکایت از تأثیف مولانا اولباء الله آملی مرحوم نوشته شده که پادشاهی طبرستان تا به عهد قباد بن فیروز که پدر انوشیروان است در خانواده جستنشاه بمانده بود. چنان که شمه‌بی از آن قبل از این ذکر رفت و چون چنان که عادت نصاریف زمان است مقراض روزگار اسباب انساب ایشان را به انقراض رسانند. و الباقی هواله الواحد القهار. قباد از این آگاهی یافت. پسر بزرگترین خمود کیوس را به ایالت طبرستان فرستاد، و کیوس مرد شجاع و با هیبت بود. اهل طبرستان را با او انسی پسید آمد. کیوس به مظاہرت ایشان همه خراسان را از ترکان خالی کرد. تا اتفاق افتاد که در عهد قباد مزدک دعوت نبوت نمود. و چون ابلیس چندان تلبیس بنیاد نهاد که قباد از سر جهل و نادانی بد و بگرود و مزدک در باب اباحت اموال واراقه دماء و استحلال فروج خلابق سعی تمام می‌کرد و به استظهار قباد آن کار را پیش می‌برد. انوشیروان که کهتر پسر قباد بود در اطفای نایره آن فتنه سعی بلیغ می‌فرمود و به تدبیر و رای صایب و تایید الهی که یا بی الله الا ان یتم نوره بجای رسانید که مزدک ملعون واصحاب و

امت و امنای دعوت او را هلاک گردانیده و بهدار البوار رسانبد (به کوشش محمدحسین تسبیحی، تهران ۱۳۴۵، ص ۸۹ و بعد).

لقطه = بمعنی مال بی صاحب (اقرب الموارد). ص ۲۲۷ س ۲۲

امپراتوری میانه = منظور امپراتوری چین است. ص ۲۳۲ س ۹

کورنه = Kyrene یکی از شهرهای لیبی واقع در ایالت سیرنائیک که از مستعمرات یونانی در افریقا بوده است. یونانیان در قرن هفتم پیش از میلاد شهرهای کورنه، برقه وغیره را در این ایالت تأسیس کردند (دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵ خورشیدی، ج ۱، زیر واژه سیرنائیک).

هلیوس = یکی از بزرگترین خدایان خورشیدی که از نسل تیتان‌ها بود. هلیوس را معمولاً بصورت جوانی که در عین کمال و زیبائی بود، تصور می‌کردند. اطراف سر اورا اشدهای فرا گرفته بود که در واقع به صورت گیسوان زرینی جلوه می‌کرد. وی با ارابه نورانی و مشتعل خود سراسر آسمان را می‌گشت. این ارابه به وسیله چهار اسب که سرعت عجیبی داشتند کشیده می‌شد (پیرگریمال Pierre Grimal، فرهنگ اساطیر یونان و روم Dictionnaire de la mythologie Grecque et Romaine خورشیدی).

کابala = عقیده به معنای رمزی کتاب مقدس و اینکه برای فورمولهای دین مفاهیم اسرارآمیز و مخفی وجود دارد رفته صورت دیگری بخود گرفت و تحولی حاصل نمود. تا آنکه از قرن دهم میلادی (چهارم هجری) به بعد بصورت یک طریقۀ خاصی درآمد که در نزد یهود و همچنین نزد نصاری هر دو رواجی گرفت. آن طریقۀ را به عبری کابala گویند. یعنی برای کلمات و حروف الفباء معنای عددی قائل شدند و هر عددی را رمز مفهوم خاصی دانستند (علی اصغر حکمت، تاریخ ادیان، ص ۲۰۶).

سرگوبی فردیت = اشاره است به قسمتی از کتاب شهرستانی که در ترجمه صدرترکه اصفهانی چین آمده است: واژ او حکایت کنند که امر

کرد به قتل بعض نفوس تا از شر و مزاج ظلمت خلاص یابند (الممل والتحل، ص ۱۹۷).

مانویه اختلاف کرده‌اند... = در ترجمه حاضر این قسمت از روی ترجمه صدرترکه اصفهانی نقل شده است (شهرستانی، الممل والتحل، ص ۱۹۳).

لقطه = معنی فرمایه و پست (اقرب الموارد).

سه آتشکده = هر یک از این آتشکده‌ها نگهبان گروه خاصی از مردم بوده‌اند. در روایات داراب هر مزیار در باره این سه آتشکده چنین آمده است: آذرخورداد که نگهدار دانش است داند که راست گویم، آذر بر زین مهر که نگهدار کشاورز است داند که راست گویم، آذرگشسب که نگهدار سپاه ایران است داند که راست گویم (ج. موبد رستم مانک او نسوala M. R. Unvala، بمبئی ۱۹۲۲، ج ۱، ص ۵۲). منظور از آتش خرداد که در شاهنامه فردوسی و جاهای دیگر بصورت خراد تصحیف شده همان آذرفرنیع است که نگهبان طبقه موبدان بود.

الغاء = این واژه بیشتر معنی «شرجو» است.

لام = این لغت معنی ملامت‌کننده است. صورت مفرد لوماء باید لثیم باشد معنی فرمایه.

شب بارتلمتوس = (شب بیست و چهارم اوی ۱۵۷۲ میلادی) در این شب حدود دو هزار نفر از پروستانهای فرانسوی پیروکالون J. Calvin در پاریس قتل عام شدند.

مشمس = امت مانی بد و گروه گزیدگان و نیوشایان تقسیم می‌شدند. دستگاه رهبری شامل عده‌ای بود که همگی از میان طبقه گزیدگان انتخاب می‌گشتند. در رأس این تشکیلات پس از مانی شخصی قرار داشت که به «دین سالار» ملقب بود و پس از او دوازده نفر بودند که «آموزگار» نامیده می‌شدند. شماسرها (مشمس‌ها) تعدادشان ۲۲ نفر بود و از نظر مرتبه پس از آموزگاران قرار می‌گرفتند و سپس ۳۶۵

ص ۲۴۱ من ۱۶

ص ۲۶۱ س ۱۹

ص ۲۶۷ س ۵

ص ۲۶۹ س ۳۱

ص ۲۷۵ س ۲۱

ص ۲۸۱ س ۸

نفر «مان سالار» قرار داشتند.

- ص ۲۸۱ من ۲۰ Phthasuarsas (-an) = منظور همان کاوس (کبوس) پتشخوارگر شاه پسر قباد است.
- ص ۲۸۲ من ۲ گلو نازس = صورت یونانی شده یک نام ایرانی است ولی صورت ایرانی آن بدرستی معلوم نیست.
- ص ۲۸۲ من ۲ بازانس = صورت یونانی شده یک نام ایرانی است ولی صورت ایرانی آن بدرستی معلوم نیست.
- ص ۲۹۶ من ۱۷ دوره مالیاتی = منظور دوره پانزده ساله مالیاتی در تاریخ روم است.
- ص ۳۰۵ من ۱۶ اکسوس = همان آمودریا یا جیحون است.
- ص ۳۰۶ من ۱۴ پیکند = همان شهرک پیکند است در موارد النهر.
- ص ۳۰۷ من ۸ باطنیه = شهرستانی در الملل والتحل می نویسد: ایشان را این لقب کردند زیرا حکم کردند که هر ظاهری را باطنی هست و هر تأویلی را تنزیلی و این طایفه را بغیر از این لقب پیش هر قوم لقبی است، در عراق ایشان را باطنیه می خوانند و قرامطه و قرمدکیه و مزدکیه و به خراسان تعلیمیه و ملحده و ایشان گویند ما را اسماعیلیه گویند زیرا تمیز ما از فرق شیعه با این اسم است و به این شخص (ترجمه صدر ترکه اصفهانی، ص ۱۵۳).
- ص ۳۰۷ من ۱۱ قرمیه = قرامطه.
- ص ۳۱۱ من ۲۵ ریشلیو = (۱۶۴۲-۱۵۸۵) کاردینال و سیاستمدار معروف فرانسوی. وی وزیر اعظم لوئی سیزدهم و پایه‌گذار حکومت استبدادی فرانسه بود. ریشلیو به مبارزه با اشراف و بزرگان فرانسه برخاست و آنان را قلع و قمع نمود.
- ص ۳۱۸ من ۱۵ شام = چاج، تاشکند فعلی.

ص ۳۱۸ م ۱۹ شوتامبر = جین‌ها بهدو فرقه بزرگ تقسیم می‌شوند:

۱- دیگامبر Digāmbara

۲- شوتامبر Svetāmbara

پروفسور کلیما اشتباهاً شوتامبر را نام هندی «جین» دانسته است.

ص ۳۲۳ م ۱۴ هلانخا = مواد گوناگونی که موضوع مطالب تلمود را تشکیل میدهد

بدو دسته اصلی تقسیم می‌شود و آن دو عبارتند از «هلانخا»

و «آگاد» (گنجینه‌ای از تلمود، ص ۲۳).



## فهرست اعلام

ابن ندیم: ۲۱۱، ۱۸۹، ۲۰، ۱۸، ۱۳،  
۳۲۸، ۳۱۹، ۲۴۶، ۲۲۸، ۲۲۷  
ابوالفدا: ۱۶، ۱۸، ۵۶، ۲۴، ۱۹۲،  
۲۸۱، ۲۴۳، ۲۰۵، ۱۹۶، ۱۹۴  
ابوالفرج اصفهانی: ۱۶، ۱۷، ۲۴،  
ابوریحان بیرونی: ۱۶، ۱۷، ۲۴،  
۲۲۷، ۱۹۸، ۱۹۶، ۱۸۳، ۱۸۰  
ابومسلم: ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵  
ابومسلمیه: ۳۱۸  
ابویعفر لخمنی: ۱۷۱  
اپمه: ۱۹۷  
اپمیا: ۱۹۷  
اپمیای سفلی: ۱۹۷  
اپمیای علیا: ۱۹۷  
آپولون تیانایی: ۱۰۰  
اپیفانس: ۲۳۴، ۲۲۳  
اتحاد جماهیر شوروی: ۱۸۳، ۲۶۶  
آتروواودا: ۱۰۶  
آتنیوس: ۲۰۰، ۱۳۴، ۵۹

«آ.الف»  
ابان لاحقی: ۱۳، ۳۲۸  
ابغاز (طايفه): ۱۲۵، ۱۲۵  
ابراهیم سریانی: ۲۴۵  
ابرزی: ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۰  
ابرشهر ہے نیشاپور: ۱۵۲، ۲۷۲، ۲۹۹  
ابن اثیر: ۱۶، ۱۸، ۲۴، ۲۸۱، ۲۹۹  
ابن اسفندیار: ۲۲۰، ۲۲، ۱۳  
ابن بلغی: ۱۷، ۲۲۸  
ابن حوقل: ۱۰۳، ۲۵، ۱۸  
ابن خردادیه: ۳۱، ۵۸، ۶۰، ۹۳، ۱۰۸  
ابن خلکان: ۲۰  
ابن دیسان: ۲۰۷، ۲۴۵  
ابن رسته: ۱۰۸  
ابن فقیہ همدانی: ۱۸، ۲۵، ۲۶۱  
ابن قتیبه: ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۱، ۲۲  
ابن مسکویه: ۱۸، ۲۵، ۲۴۰، ۲۶۸، ۲۴۰، ۱۴۸  
ابن مقفع: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۰

- اردشیر دوم (هخامنشی): ۷۱، ۱۰۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۴  
اردشیر سوم (ساسانی): ۶۳  
اردشیر سوم (هخامنشی): ۷۱  
اردوان: ۱۲۴  
آرسس: ۷۱  
ارسطو: ۳۰۸، ۵۹، ۶۰  
آرشاک (شاه ارامنه): ۱۶۱  
آرشاک (مؤسس شاهنشاهی پارت): ۳۹  
آرشاک آوان: ۸۴  
ارگان: ۹۱  
ارمنستان (ارمنیه): ۵۲، ۶۵، ۷۶، ۱۷۱، ۱۵۷، ۱۴۹، ۱۴۴، ۲۹۶، ۲۶۵، ۲۲۷، ۱۹۹، ۱۷۲  
ارنوك: ۳۲۱، ۳۴۳، ۳۴۴  
ارنوک: ۱۱۲  
ارواند: ۸۴  
اروندکرت: ۸۴  
اروپا: ۹۱، ۳۳۴، ۳۰۸، ۲۳۲، ۲۰۳  
آریانوس: ۱۹۹، ۱۸۵، ۱۳۱، ۱۰۰  
آریاسایان: ۶۷، ۷۱، ۷۶، ۹۰، ۹۶، ۹۹  
اریگنس: ۲۵۴، ۲۲۵  
آزاده: ۱۳۴، ۱۲۲  
آزرمیدخت: ۱۳۱  
از نیک کوقباتسی: ۲۲۷  
اژدهاشاه ← ضحاک: ۱۱۲، ۱۰۴  
آسا، دستور هوشنگجی جاماسبی: ۱۰۱  
اسبیند جامکیه: ۳۱۸، ۲۲۵  
اسپاهبد: ۲۹  
اسپیچنا: ۵۶  
استانبول: ۳۰۰  
استپانیان، گارنیک: ۳۴۳، ۳۴۴  
استخر: ۳۹، ۱۹۷، ۱۸۴، ۱۸۰، ۲۷۶  
استرابو: ۲۰۰  
استرآباد اردشیر: ۹۱  
استرویوا: ۳۳۵  
اسروئن: ۳۹  
آتوسا: ۱۳۱  
اته: ۲۵  
آثار الباقية عن القرون الغالية: ۲۴  
۲۶۲، ۲۹۹، ۲۶۱  
احشویروش: ۸۴، ۶۴  
اخبار (تاریخ) الرسل والملوک: ۲۲  
اخبار الطوال: ۲۳  
اخشنواز: ۱۳۸  
ادو: ۲۴۲  
ادیابن: ۲۴۲، ۳۹، ۲۱۷  
آذرباد: ۲۹۴، ۲۸۰، ۲۴۸، ۱۳۶، ۹۱، ۵۰، ۴۴، ۳۹  
آذربایجان: ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۰  
آذر گودونیاد ← Adergudunbades: ۱۶۵  
آذرمههر: ۲۸۰، ۲۱۷  
آذرنسی: ۶۳  
آذینه: ۳۴۸، ۳۴۵، ۱۲۴  
آرال (دریاچه): ۷۶  
ارامنه (ارمنیان): ۱۴۹، ۱۱۰، ۵۲، ۳۴۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۱، ۱۵۷  
آرامیان: ۹۴  
ارتاك وراز نامك: ۷۹، ۶۵، ۶۳  
۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۹۵  
ارتديكت: ۱۳۱  
ارترييا: ۱۰۵، ۸۴  
ارتيمیته: ۱۰۲  
اردبیل: ۳۱۹  
اردریکا: ۸۵، ۸۴  
اردستان: ۲۹۹  
اردشیر اول (ساسانی): ۴۰، ۳۲، ۳۱، ۵۰، ۶۴، ۹۱، ۱۱۰، ۱۲۴، ۲۲۰  
اردشیر اول (هخامنشی): ۷۱، ۸۷، ۳۴۳، ۱۱۳  
اردشیر خره: ۹۱، ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۷۶  
اردشیر دوم (ساسانی): ۵۸، ۳۱

- اسفراين: ٢٩٩  
 اسکجموک: ٣٢١  
 اسکندر: ٧٧، ٦١، ٤٩، ٤٠، ٣٩، ٣٢، ٢٢٧، ١٧١، ١٥٨  
 اسکندریه: ٩١، ٢٢، ١٥، ١١، ١٢، ٣٩، ٣٨، ٣٥، ٦٦  
 اسلام: ١٧١، ٢٥١، ٢٢٩، ٢٠٢، ١٩٤  
 افلاطون: ١٥٤  
 اقرب الموارد: ٣٥١، ٣٥٠  
 اکباتان: ١٢٤  
 اکد: ٧٥، ١٩٣  
 اکسوس ← جیحون: ٣٥٢، ٣٠٦، ٣٠٥  
 اکسیلارش: ٢٢٣، ١٠٦  
 آگاتانگقوش: ٦٤، ٨٠، ١٠٣، ١٠٤  
 آگاد: ٣٤٣، ٣٤٢، ١٢٥  
 آگایاس: ١٨، ٢٥، ٦٤، ٢٦، ١٥٣  
 آگاد: ٣٥٣  
 الاعلام: ٣٣٩  
 الان (طايفه): ١٢٥  
 آلباني: ١٧١  
 التنبيه والاشراف: ٢٣، ٢٢، ٢٠١  
 آلتھیم: ٥٥، ٥٧، ٥٨، ٥٠، ٥٨، ٦١، ٦٢، ٦٢  
 العدليه: ٣٣٥، ٢٤٥  
 الكامل فى التاريخ: ٢٤  
 المدار: ١٨٥  
 المذر: ١٩٧  
 المردكية: ١٩٦  
 المرزوقيه (فرقه): ٢٠٣  
 المزادقه: ٢٤٠  
 المزدقان: ٢٠٣  
 المزدقیه: ٢٤٠  
 المغرب (كتاب جوالیقی): ١٠٣
- اسپریل بگ کرجی: ٣١٧  
 اسمعیلیه: ٣٥٢، ٣٣٥، ٣٢١، ٣٠٧  
 اسمیت: ٩٧  
 اسمیث: ٢٠٠  
 اسود: ١٧٠  
 آسیا: ٢٦، ٧٦، ٧٧، ١٣٨، ٧٨، ١٧١، ١٣٨  
 آشپورشیل: ١٣٤  
 آشپولر: ٣٢٤، ٦٥  
 آشپیگل: ٩٥، ٨١، ٨٣، ٨٦، ٦١  
 آشتنیینگ: ٣٣٥، ٢٥٢، ١٧٢، ١٠٤  
 آشتاتیشت: ٢٨٠، ٢٤٧  
 آشتاینگاس: ٢٤١، ١٠٢، ٨٨، ١٠٧  
 آشتک: ٢٢٤  
 آشتک: ١٠٨  
 آشتنيینگ: ٢٠٥  
 آشتيل: ١٠٨، ٦٢، ٦١، ٥٥، ٥٥  
 آشوریها: ٢٠٠، ٧٧، ٧٦  
 اصطخری: ١٠٦، ١٠٣  
 اصفهان: ٥٤، ٣١٧، ٢٩٩، ٢٢٧، ٥٤  
 اعراب: ٥٥، ٣٨، ٣٦، ١٧، ١٢، ١١، ١٠٣

- الملل والنحل: ۱۴، ۲۴۰، ۲۱۲، ۲۵، ۲۱۲، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۳  
 الياس نصیبینی: ۱۷۲  
 آمد: ۱۷۲  
 امر: ۳۱۸  
 امسته: ۱۹۹  
 امکی: ۱۹۹  
 آمل: ۳۰۰، ۲۲  
 آمار: ۱۰۵  
 آمو دریا → جیجون: ۳۵۲، ۲۲۱، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸  
 آمیانوس مارسلینوس: ۵۹، ۵۵، ۳۷، ۱۲۷، ۱۲۴، ۶۵، ۶۴، ۶۱  
 ۱۳۴  
 آمین: ۳۰۱  
 امية بن ابی الصلت: ۲۴۳  
 آناستازیوس اول: ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۹۵، ۳۰۴  
 اناك: ۱۱۰، ۳۴۳، ۳۴۵  
 انبار: ۹۲  
 آنتیا: ۱۰۳، ۱۰۶  
 آنتیگونوس: ۴۳  
 آنتیوخوس سوم: ۳۹  
 انجلیل لوقا: ۲۰۵  
 انجلیل متی: ۲۰۴، ۱۹۱  
 آندراس: ۶۰، ۹۵، ۲۴۳، ۹۵  
 اندرزز: ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۲  
 اندرمشک: ۱۶۱  
 انطاکیه: ۲۰۴، ۹۱، ۲۶  
 انکراتی: ۲۲۰  
 انکساریا، ا.ت.د: ۲۱  
 انکساریا، ب.ت: ۲۱، ۲۴۷، ۲۴۵  
 انگلس: ۹۵  
 انوشوان کرمانی: ۲۴  
 انوشزاد: ۶۳  
 انوشیروان (خسروی اول): ۱۶، ۱۵، ۱۵، ۴۴، ۴۰، ۳۷، ۳۶، ۲۴، ۱۷  
 اهریمن: ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۰۷، ۲۴۲  
 ۲۵۱  
 اهواز: ۳۱۸، ۲۹۹، ۲۴۰، ۲۲۷

- اهورمزا (اورمزد): ۱۲۶، ۷۴، ۱۸۷، ۲۷۰، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۹  
 بارتولد: ۶۶، ۱۷۱، ۲۲۵، ۲۰۱، ۱۷۳، ۲۱، ۲۰۱  
 بارهبرائوس: ۳۶۶، ۱۴۱، ۲۴۶، ۲۰۱  
 باریشا: ۲۸۲، ۲۵۲، ۲۵۲، ۲۰۷  
 بازانس: ۲۸۲، ۲۵۲، ۳۰۷  
 باطنیه: ۳۹  
 باکتریا (امپراتوری): ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۸۰، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۱۶  
 بسامداد: ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۸۰، ۲۰۳  
 بامیان: ۱۸۵  
 باوا بشرا: ۱۲۱، ۶۶  
 باوا قما: ۲۲۳  
 باوا مصیعا: ۳۵، ۶۶  
 بتای: ۱۸۱، ۳۴۸، ۲۴۲  
 بجان: ۱۰۳  
 بعرخز: ۱۷۱  
 بعرین: ۹۱، ۱۲۵، ۳۰۷  
 بخارا: ۳۱۸، ۳۰۶، ۳۲۰  
 بخت آفرید: ۲۱۷، ۲۸۰  
 بدء الخلق والتاريخ: ۲۲  
 بدخشان علیا: ۱۸۳  
 براخوثر: ۶۶، ۱۹۱، ۲۰۲  
 برراون: ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۱۴۹، ۲۵، ۲۵۳، ۲۴۱، ۲۲۶  
 بردى: ۲۴۴  
 بربزمهیر: ۲۲  
 بربزین: ۱۳۱  
 برشورتا: ۱۹۲  
 برق: ۳۵۰  
 برمک: ۶۶  
 برمکیان: ۵۶، ۶۶  
 بروکلمن: ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۳، ۲۲، ۲۱  
 بروگ: ۲۰۴، ۲۰۳  
 برهان قاطع: ۳۱۷  
 بزرگ شاپور: ۹۲  
 بزنبرگر: ۱۰۰  
 بزولد: ۶۰  
 بست: ۱۴۳
- ۲۹۲، ۲۴۲، ۲۱۲، ۱۹۳  
 ایاتکار زریران: ۱۲۶  
 ایاتکار ژاما سپیک: ۱۳۹، ۱۴۲  
 ایبری: ۱۴۸، ۲۶۵  
 ایبری ها: ۱۴۴  
 ایپسوس: ۳۹  
 آییرارات: ۱۰۴  
 ایران: بسیاری از صفحات  
 ایران خره شاپور: ۹۲  
 ایرانیان: بسیاری از صفحات  
 ایرج: ۳۸، ۳۴۰  
 ایرنشوس: ۲۴۶، ۲۳۴، ۲۵۴  
 ایزیس: ۲۵۴  
 ایندیشورت: ۵۵، ۱۲۷  
 ایسیدورووس: ۳۲۲  
 ایفرا هرمز: ۵۳، ۶۶، ۱۳۱  
 ایلاق: ۳۱۸  
 ایلغنان: ۳۱۸، ۲۲۴  
 اینتافرنس Intaphernes: ۱۰۹، ۶۶  
 ایوانف: ۲۶۹  
 آینشکیب: ۳۱۷  
 آین نامک: ۲۰  
 آین هوش: ۳۱۷
- «ب»
- باب صول: ۹۱  
 بابک: ۲۵۳  
 بابل: ۷۵، ۱۴۲، ۱۳۴، ۱۰۸، ۹۳، ۱۸۶، ۳۴۸، ۳۲۲، ۲۰۵  
 بابلی ها: ۹۳، ۲۴۵  
 باپتیست ها: ۵۶، ۶۶  
 باپتیستی: ۱۹۴  
 بات: ۳۴۸  
 باربیه دومینار: ۲۲۴، ۲۲  
 باز تلمه: ۵۵، ۶۱، ۷۹، ۶۳، ۸۱، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۵، ۸۳  
 ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۷، ۲۴۶، ۱۹۸، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹

- بصره: ۱۹۸  
 بطلمیوس: ۲۰۰  
 بکر: ۲۶، ۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲  
 بکر بن واائل (طایفه): ۱۲۵، ۱۲۵  
 بلاذری: ۳۲۲، ۳۲۲، ۳۲۱  
 بلاسنس: ۱۶۳  
 بلاش: ۲۱، ۱۴۳، ۹۱، ۶۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵  
 بهرام چهارم: ۵۸، ۹۲  
 بهرام دوم: ۴۷، ۶۳، ۴۸  
 بهرام سوم: ۳۱  
 بهرام گور: ۳۱، ۳۰، ۲۶۵، ۱۷۳، ۱۷۱، ۲۹۹  
 بهرام: ۱۲۲، ۶۳، ۴۴، ۱۹۸، ۱۷۱، ۱۴۲، ۱۳۶  
 بهزاد: ۲۷۷  
 بهستان: ۵۶، ۲۰۰، ۹۹، ۷۸، ۷۲  
 بهمنش، احمد: ۳۵۰  
 بهواط: ۳۴۷، ۱۷۳  
 بیت رس: ۱۷۰  
 بیده - کومون: ۶۲  
 بیزانس: ۱۸، ۹۳، ۵۲، ۴۷، ۲۵  
 بیکرمن: ۶۲  
 بیل: ۳۴۲، ۵۶  
 بیلی: ۲۴۴  
 بین النهرین: ۲۲۱، ۱۵۸  
 بیهقی: ۱۹۸  
 بیهگرمایه: ۹۲  
 بیهلاپط: ۱۶۱، ۹۳  
 بیهوزایه: ۱۶۱
- «پ»  
 پاپا (ربی): ۳۲۳  
 پاپا (عارف): ۲۴۲
- بول: ۲۲۶  
 بولر: ۵۹  
 بوندس: ۲۰۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۷۹
- بنویست: ۹۸، ۹۷  
 بوان: ۶۲، ۲۲۶  
 بوتنر: ۲۶  
 بوداردشیر: ۹۱  
 بوداییان: ۵۴  
 بوران: ۱۳۱  
 بورکت: ۲۲۶  
 بوسه: ۲۰۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۲، ۲۴۱  
 بوشله: ۶۵، ۵۵  
 بوشه، لوکلرک: ۶۲

پندنامک زر تخت: ۲۴۷  
 پنطس: ۲۹۶  
 پورفیریوس: ۱۹۷، ۲۳۸، ۲۱۲، ۲۳۹، ۲۵۶، ۲۴۴  
 پوش: ۱۹۵، ۶۶  
 پوکوک: ۲۲، ۲۰۳، ۱۹۶، ۱۰۵  
 چولیین: ۵۳  
 پومبیدیشا: ۴۳  
 پومپیوس تروگوس: ۲۴۲  
 پونیون: ۲۰۰  
 پیپ-بنزل: ۵۲، ۱۲۳، ۹۱، ۶۳، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۰۵، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۵۷، ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۰۸، ۱۸۱، ۱۷۸، ۳۳۵، ۲۵۷، ۲۴۹، ۲۳۱  
 پیروزدخت: ۱۳۹، ۱۶۵، ۱۴۹، ۱۴۵  
 پیروز شاپور: ۹۲  
 پیکند (بیکند): ۳۵۲، ۳۰۶  
 پیگولوسکایا: ۲۱، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۳۵، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۵۰، ۱۷۵

«ت»

تاج نامک: ۲۰  
 تاجیکستان: ۱۸۳  
 تارن: ۶۱  
 تاریخ بخارا: ۳۲۴، ۳۲۰  
 تاریخ سنی ملوك الارض والانبياء: ۲۳  
 تاریخ طبرستان: ۱۳، ۲۲  
 تاریخ طبرستان و رویان و مازندران: ۳۴۹، ۳۴۷، ۲۲  
 تاریخ گزیده: ۲۵  
 تاشقند (تاشکند) - شاش: ۳۱۸، ۳۵۲  
 تالستوف: ۲۶۹، ۳۰۵، ۳۲۱  
 تاواديا: ۱۰۱، ۳۲۳، ۳۱۶  
 تئوپومپوس: ۵۹  
 تئودورتوس: ۱۷۲ - ۲۵۵

پاپاک: ۳۳۳  
 پاتک: ۳۰۳  
 پارت: ۲۰۰، ۱۸۳، ۴۳، ۴۲، ۴۰، ۳۹  
 پارت‌ها: ۱۰۰، ۸۵، ۶۱، ۴۴، ۴۳  
 پارس: ۲۵۰، ۱۷۷، ۱۴۰، ۹۱، ۳۹  
 پارسی‌ها: ۷۷، ۷۵، ۷۴، ۷۱، ۷۰  
 پاریز (طایفه): ۱۳۵، ۱۲۵  
 پاریس: ۳۵۱  
 پاسارگاد: ۱۸۳  
 پاسارگاد (طایفه): ۹۹  
 پاکوروس: ۴۳  
 پاوری: ۶۱  
 پاووسطوس بیوزانداتسی: ۸۴  
 پاولی-ویسووا: ۵۶، ۵۵، ۱۰۸، ۲۰۴  
 پاووه دوکورتی: ۲۳  
 پایکولی: ۱۹۸  
 پتشخوارگر - طبرستان: ۳۴۵، ۲۹۸  
 پراشک: ۱۰۰  
 پرسپولیس: ۳۹، ۱۸۰، ۱۱۴، ۱۹۷  
 پروس: ۳۳۳  
 پروکلوس: ۲۹۷  
 پروکوپیوس قیصری: ۱۸، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳، ۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۳، ۲۷۳، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۰، ۳۴۷، ۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۸  
 پروین گنابادی، محمد: ۳۴۱  
 پریساتیس: ۷۱، ۱۰۰، ۷۸، ۳۴۳  
 پریسکیانوس: ۳۲۲  
 پسا: ۱۸۰، ۱۷۷  
 پساحیم: ۶۶  
 پشوتن: ۱۰۱، ۲۴۸  
 پلو تارخ: ۴۳، ۵۷، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۲۶  
 پلینیوس (پدر): ۴۰، ۹۳، ۶۲، ۱۰۸

- تیرداد: ٢٤٤، ٢٤٣  
 تیسفون: ٩١، ١٠٢، ١٢٢، ١٢٣، ١٤٧، ١٤٤، ١٣٤  
 ٢٧٢، ٢٧١، ٢٧٣، ٣٢٣، ٣٠٣  
 ٣٢٨، ٢٠٢، ٢٤٨  
 تیماه: ٢٨٢، ٢٨١  
 تیموثوس: ٣٠٠  
 تین: ٣٠١
- تئودوسیوس: ٣٢٥  
 تئوفانس همولوگتس: ١٠٢، ٢٠، ١٨، ١٧٣، ١٧٢، ١٢٦، ١٠٨، ١٠٣  
 ٢٨١، ٢٧٦، ٢٥٠، ٢٠٣، ١٨٩  
 ٢٩٩، ٢٩٦، ٢٨٤، ٢٨٣، ٢٨٢  
 ٣٢٩، ٣١٩، ٣٠٢، ٣٠١  
 تئوفیلاكتوس سیموكاتس: ١٨، ٢٦، ١٧٢، ١٦٧، ١٦٣، ١٦١، ٦٣، ٤٥
- تبریز: ١٨٠  
 تبصرة العوام: ١٨٥  
 تجارب الامم: ٢٤٠، ٢٥  
 تخارستان: ١٨٥، ١٤٨  
 تدمر: ٣٤٨، ٣٤٦، ٣٤٥  
 تربلیوس پولیو: ١٣٤  
 ترتوپلیانوس: ١٢٦  
 ترفن: ٢٤٦، ٢٢٧، ١٧٩  
 ترکستان: ٢٩١، ٢٩٠، ٣٢١، ٣٠٥، ٢٢١  
 شركها: ١٤٠، ٣٤٧، ٣٤٦  
 ٣٤٩
- ترمند: ١٣٧  
 ترویر: ٢٤٤، ٢٥١، ٢٥  
 تسبیحی، محمدحسین: ٣٤٧، ٣٥٠  
 تسمیر: ٩٧  
 تعليمیه: ٣٥٢  
 تغیث: ٢٠٢، ١٣١، ٦٦  
 تلمودبابلی: ٣٥، ٥٣، ٣٦، ٥٤، ٥٣، ٧٩  
 جم (پادشاه پیشدادی): ١١٢  
 جم (زم): ٢٩٩  
 جمالزاده، محمدعلی: ٢٦٢  
 جوالیقی، ابومنصور: ١٠٣  
 جهوربن مرار: ٣٢٤  
 جیعون: ٣٥٢  
 جینها (پیروان مکتب جین): ٣٥٣
- تنسر: ٢٤٩، ٢٢٠  
 توج: ١٢٥  
 تورات (توریة): ٢٥٨، ١٩٤  
 تورنبرگ: ٢٢٤، ٢٤  
 توکیدیدس: ١٠٠  
 تولستوف: ٧٣  
 تولمن: ٩٩، ٧٢  
 تونس: ٣٥٧  
 تیران: ٣١٧  
 تیرانی، احمد: ٣١٧
- «ث»  
 ثالبی: ١٦، ١٧، ٢١، ٢٢، ٣٠، ٣١  
 ٥٤، ٥٤، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٤٧، ٣٣  
 ١٦٧، ١٤٩، ١٤٧، ١٣١، ١٠٧  
 ٢٩٩، ٢٨١، ٢٦٧، ١٧٤، ١٧٣  
 ٣٤٧، ٣٣٣، ٢٢٣، ٣٠٠
- «ج»  
 جاحظ: ٣٢  
 جاماسب (زماسپ): ٦٣، ١٥٢، ١٥١، ١٥٢  
 ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٩، ١٥٩  
 ١٦٣، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٧٣  
 ٣٤٧، ٢٢٦، ٢٩٩  
 جاماسب (وزیر ویشتاسب): ١٣٩  
 ١٤١  
 جسنف شاه < گشنسب: ٣٤٩  
 جم (پادشاه پیشدادی): ١١٢  
 جم (زم): ٢٩٩  
 جمالزاده، محمدعلی: ٢٦٢  
 جوالیقی، ابومنصور: ١٠٣  
 جهوربن مرار: ٣٢٤  
 جیعون: ٣٥٢  
 جینها (پیروان مکتب جین): ٣٥٣
- «چ»  
 چاچ < شاش: ٣٥٢  
 چامچیان، میکاییل: ١٩٩  
 چیفان: ٣٢١  
 چین: ٩٣، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢  
 ٣٥٠، ٢٩١

خشایارشای دوم: ۱۱۴  
 خط: ۹۱  
 خنینا (ربی): ۱۹۱، ۱۴۱  
 خوارزم: ۳۰۶، ۱۹۸، ۱۸۲، ۱۳۸، ۱۹۸  
 ۳۲۱  
 خوارزمی: ۲۲۳، ۲۵، ۱۸  
 خوتای نانمک (خودای نامگ): ۱۲، ۲۶۸، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۵  
 ۲۹۶، ۲۷۳، ۲۷۲  
 خوزستان: ۱۶۱، ۱۲۵، ۹۲، ۹۱، ۳۱۸، ۲۹۹، ۱۹۷  
 ۱۹۰  
 خوش آرزو: ۵۷

«»

داتستان دینیک: ۲۲۳، ۱۲۸، ۱۰۱  
 داد فرخ: ۲۶۷  
 داد هرمز نیشاپوری: ۲۸۰، ۲۴۷، ۲۱۷  
 دار: ۳۲  
 دارمستن: ۵۶، ۵۵، ۶۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۶  
 ۲۲۳، ۳۰۲  
 داریوش اول: ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۷۱، ۷۲، ۷۱  
 ۱۰۰، ۹۹، ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۷۸  
 ۲۴۴، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴  
 داریوش دوم: ۲۴۳، ۷۱  
 داریوش سوم: ۳۲  
 داما سکیوس: ۳۲۲  
 دانشور: ۲۷۳  
 دبستان مذاهب: ۲۲۲، ۲۵، ۱۸، ۱۳  
 ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۱، ۲۴۴  
 ۲۴۹، ۳۲۸، ۳۲۴، ۳۱۷، ۲۶۶  
 دبویز: ۶۲  
 دجله: ۳۹، ۱۰۲، ۹۶، ۹۲، ۵۲، ۵۱  
 ۲۹۳، ۲۱۴، ۱۹۷، ۱۸۲، ۱۸۱  
 ۳۲۹، ۳۱۵  
 درایور: ۶۰  
 دربند: ۳۴۷، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۶۶  
 درست دین (فرقه): ۲۵۶، ۱۷۸  
 درست دینان: ۱۷۸  
 درستنوس: ۱۷۸

حافظ ابرو: ۳۱۰  
 حبسه: ۳۱۲  
 حرمیه: ۲۲۸، ۲۲۷  
 حزه: ۹۱  
 حسین بن علی (ع): ۳۰۷  
 حکمت، علی اصفهانی: ۳۵۰  
 حلوان: ۱۴۷، ۹۱  
 حماة: ۲۴  
 حمدالله مستوفی قزوینی: ۲۵، ۱۸، ۱۶، ۱۵  
 حمزه اصفهانی: ۲۱، ۱۹، ۱۶، ۲۶۲  
 ۲۴، ۱۶۹، ۲۵۷  
 ۲۸۱، ۲۸۰  
 حیره: ۱۷، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۵۸

«خ»

خابور: ۳۴۷  
 خراد: ۲۷۷  
 خراسان: ۱۸۰، ۱۵۲، ۱۳۷، ۹۲، ۴۴  
 ۳۴۹، ۳۲۹، ۳۲۵، ۲۲۱، ۱۸۳  
 ۳۵۲  
 خربنداز: ۲۹۹  
 خردات یشت: ۲۴۷  
 خرزاد: ۳۲۱، ۳۰۶  
 خرق: ۱۸۳  
 خرم: ۳۱۹  
 خرم دین ← خرمیه: ۳۱۹  
 خرمک (خرمه): ۳۱۹، ۳۰۳  
 خرمیان، خرمدینان: ۳۱۷، ۳۰۳، ۲۰۳  
 ۳۱۹  
 خرمیه ← خرم دین: ۳۲۵  
 خسرو (پسر ماهداد): ۲۸۰، ۲۱۷  
 خسرو (شاهزاده ماسانی): ۶۳، ۳۰  
 خسرو پرویز (خسروی دوم): ۵۷، ۱۲، ۱۲۲، ۱۱۰، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۲، ۶۳  
 ۲۴۲، ۱۲۴، ۱۲۳  
 خسروکرت: ۱۴۶  
 خسروی اشکانی (شاه ارامنه): ۱۱۰  
 خشایارشای اول: ۷۱، ۶۴

دینوری: ۱۷۳، ۲۳، ۱۹، ۱۵، ۱۴، ۲۹۹، ۲۸۰، ۱۹۷، ۱۸۰	در روز: ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۸، ۳۲۱
دیودورس: ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۰۰، ۱۳۱	دریای سیاه: ۳۴۶
دیوکس: ۷۰، ۷۷	دزفول: ۱۶۱
دیوکلیانوس: ۲۳۹، ۱۷۸، ۲۳۹	دستجرد: ۱۰۲
دیوکلیسین: ۳۴۶	دستگرد: ۹۳، ۹۲
دیوگنس (فیلسوف): ۳۲۲	دستگرد خسرو: ۱۰۲
دیوگنس لائوس: ۲۵۵	دسرمهال: ۹۲، ۱۰۲
دیه: ۱۴۰	دمتریه: ۹۱
<b>»«</b>	
راپون: ۹۷	دو بندو: ۶۶
راجرز: ۳۴۳	دو بور: ۲۶
رام اردشیر: ۹۱	دو بوسوین: ۲۴۵
رام پیروز: ۹۱	دو خویه: ۲۳، ۲۵، ۵۸، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۹۸
رام هرمز: ۹۲	۳۲۱، ۲۶۲، ۲۰۲، ۲۰۱، ۳۲۱
رانک: ۶۱	۳۲۴، ۳۲۲
راولینسون، ج.:	دورا - اوروپوس: ۷۷، ۱۰۰
راولینسن، ه.:	دورن: ۲۲
راوندی: ۲۲۰	دومون: ۳۰۱
رایت: ۲۱	دونکر: ۹۵
رخچ: ۱۴۳	دوین: ۶۵
رزدشت: ۶۱	دهابهار: ۷۹، ۱۰۳، ۱۰۱، ۸۳، ۸۱
رشید یاسمی، غلامرضا: ۳۴۴	۱۰۴، ۳۲۳، ۱۲۶، ۱۰۶
رم (شهر): ۱۴۴	دهالا: ۱۲۷، ۹۵، ۶۱، ۵۹، ۵۶
رمانوس اول: ۱۹۹	دهستان: ۱۴۸، ۱۴۵، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۴۹
رمضانی، محمد: ۳۴۲	۳۲۱
رنو: ۳۴۵	دیتن برگر: ۱۰۷
روایت (در دنباله داستان دینیک):	دیسناد: ۱۲، ۲۲۴، ۲۲۲، ۱۹۰
۱۰۱، ۳۱۶، ۲۲۳	دیسنادو یا دیسناد: ۳۱۷
روایت داراب هرمزیار: ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۲۴	دیسانیه: ۲۰۸، ۲۴۱
۱۱۳، ۱۱۲، ۱۸۱، ۲۱۶، ۱۸۵	دیگامبر: ۲۵۳
۲۸۱	دیلم: ۲۲۷
۲۵۱، ۲۹۲	دیمیس: ۱۰۵
رو تشنین: ۱۷۰	دنیدرف، ل.: ۲۶، ۳۰۱
رو دیگر: ۲۵	دنیدرف، و.: ۶۳، ۲۵، ۶۴، ۱۷۰
روزبه زردشتی: ۱۲	۳۰۲، ۱۷۲
روزن: ۲۱	دینک: ۱۳۱
روستای خسرو: ۱۰۲	دینکرت (دینکرد): ۱۳، ۱۳، ۳۷، ۲۱، ۷۳
روستوتف: ۶۱، ۶۰، ۴۴	۱۲۰، ۱۲۰، ۱۷۲، ۲۴۰، ۲۴۷

- زربن: ۲۲۴  
 زرتس: ۲۵۵  
 زرتشت‌نامه: ۲۴۸  
 زردس: ۲۵۵، ۲۳۷  
 زردشت: ۹۷، ۷۴، ۷۳، ۷۰، ۶۹، ۳۵، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۲۸، ۹۹، ۹۸، ۲۲۳، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۵، ۱۹۵، ۲۵۹، ۲۵۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۳۵، ۲۹۴، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۷۷  
 زردشت (پسر خرك): ۳۸، ۶۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۲۶۰، ۲۳۷، ۱۹۵، ۱۸۹  
 زردشت بهرام پژدوي رازى: ۲۴۸  
 زردشتی (دين به، آيین مجوس) ←  
 مزديستني: ۵۲، ۶۵، ۲۱۹، ۱۸۵، ۲۷۶، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۶، ۳۳۴، ۳۰۴، ۲۹۴، ۲۸۷، ۲۷۷  
 زردشتقانیه → زردشتگان: ۱۷۷، ۱۹۵  
 زردشتک: ۳۲۸  
 زردشتگان (فرقه): ۱۵۴، ۱۶۸، ۱۷۹  
 ۲۲۹، ۳۲۸، ۲۳۷، ۱۹۵  
 زردشتیان (پارسیان، گبران، مجوسان، مزداپرستان، مزدیستان، بهدینان): ۱۲۰، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۱، ۵۲، ۱۳، ۲۴۸، ۲۲۷، ۲۱۸، ۲۰۸، ۲۰۷، ۳۱۹، ۳۱۷، ۲۶۱، ۲۵۸، ۲۵۱  
 ۲۲۴  
 زرکلی، خيرالدين: ۲۳۹  
 زرمهر: ۱۵، ۱۶، ۱۴۹، ۱۴۵، ۲۲، ۱۵۱، ۲۷۲، ۲۲۱، ۱۶۳  
 ۳۰۱، ۲۷۷  
 زرمهر هزاروخت: ۱۴۸  
 زرنج: ۱۸۳  
 زروان: ۲۴۶، ۲۱۱  
 زروانيه: ۲۴۶  
 زريين: ۱۴۹، ۱۴۵  
 زمبیکه: ۱۱۱، ۲۹۹، ۲۸۴، ۲۵۰  
 ۳۴۵
- رسنها: ۲۵۱  
 روشن پیروز: ۹۱  
 روش-پشانا: ۶۶  
 روضة الصفا: ۲۲۱  
 رول: ۶۲  
 روم (امپراتوري): ۵۲، ۵۱، ۴۹، ۴۶، ۱۷۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۵۶، ۵۵، ۵۳، ۲۰۴، ۱۹۱، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۴، ۳۴۴، ۳۰۵، ۲۳۷، ۲۳۴، ۲۰۸، ۳۵۲، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵  
 رومیان: ۱۴۰، ۱۲۵، ۱۰۰، ۸۳، ۴۲، ۳۴۶، ۱۵۸  
 ری: ۹۱، ۱۷۲، ۱۴۶، ۱۳۷، ۱۷۳، ۲۰۰، ۳۱۹، ۲۱۷، ۳۰۳، ۲۰۲  
 ۳۲۴  
 ریپکا: ۱۴۲، ۱۰  
 ریتن: ۱۴۲  
 ریشلیو: ۲۵۲، ۲۴۶، ۳۱۱  
 ریگودا: ۹۸، ۹۷، ۵۹  
 ریو اردشیر: ۹۱
- «ن»
- زاب صغیر: ۹۲  
 زابل: ۲۲۱، ۱۴۳  
 زاخائو: ۱۸۲، ۱۳۲، ۱۲۶، ۱۰۳، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۶۲، ۱۹۸  
 ۳۲۰  
 زاخاریاس: ۱۶۷، ۱۵۷، ۲۲  
 زاخودر: ۶۲، ۲۶۹  
 زاذويه: ۳۲۱  
 زاره (زرین): ۲۲۹، ۲۶۵، ۱۴۹  
 زاره، ف.: ۱۰۲، ۵۸  
 زالمان: ۱۸۷، ۲۰۱، ۲۰۰، ۲۰۳  
 ۳۰۲، ۲۵۵  
 زباء → زينب: ۳۴۸، ۳۴۶  
 زبور: ۲۰۲  
 زرادشت (→ زردشت) پسر خرك: ۱۷۷  
 ۲۲۸، ۳۰۳، ۲۷۵، ۲۵۷  
 ۳۳۰

- سعیدبنالبطريق: ١٥  
سعیدی، محمد: ٣٤٧  
سند: ٢١٨، ١٨٣، ١٣٨، ٢١٨  
سفرا(ی): ١٤٨  
سفر اعداد: ١٩١-٢٠٥  
سفران: ١٤٨  
سفر تولد و ثرث: ٢٤٦  
سفر لاویان: ٢٠٥  
سقراط: ٢٣٥، ١٥٤  
سكن شاه: ٥٨  
سلجوقيان: ١٦  
سلر: ١٦٦  
سلمیه: ٣٢١  
سلوکوس اول: ٣٩  
سلوکیان: ٣٩، ٧٧، ٨٥، ٩٠، ٩١  
سلوکیه: ١٠٥، ١٠٧  
سمرقند: ٣١٨  
سمعانی: ٣١٩، ١٠٣  
سنباذ: ٣٢٤، ٣١٧  
سنباذیه: ٣٢٤، ٣١٨  
سنجار: ١٥٨  
سنجانا: ١٢٦، ١٠٣  
سنده: ١٤٣، ٩٢  
سندهند (كتاب): ٢٢٦  
سنگهوك: ١١٢  
سنمندرین: ٢٠٥، ٢٦  
سوآخر: ٢٢  
سوخراء: ١٥، ١٥١، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥  
سوخران: ١٤٧، ١٤٦  
سوخران: ١٤٩، ١٤٨  
سوخران: ٢٢١، ١٦٣، ١٦٧، ١٦٢  
سوخران: ٢٥٠، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٨  
سوخران: ٣٠١، ٣٢٦، ٣٢٩  
سوخراء-زرمهير: ١٤٤  
سوخران: ٢٢  
سورا: ٥٣  
سورناس (سورین): ٥٧، ٤٣، ١٢٣  
سورین: ٣٤٠  
سورین (خاندان): ٤٠، ٢٩، ١١٥
- زنجان: ٣١٨  
زند اوستا (زندواستا): ٢١٥، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٥٨، ٢٧٧، ٢٩٤، ٢٨٧، ٢٨٦  
زند و هومن یسن: ٣٤٥، ٣٣٥، ٢٤٣، ٢٤٢  
زندیقه (فرقه): ٢٤٣  
زواحیم: ٦٦  
زوتبیرگ: ٢٣، ١٠٤، ٦٤، ٥٩، ٥٨، ٢٦٩، ٢٤٨، ١٣١، ١٠٧  
زوناراس، یوانس: ٢٦، ١٩  
زیک (خاندان): ٢٩  
زیلیگدس (زیلگبی): ٣٢٦، ٢٩٦  
زینب: ٣٤٨، ٣٤٦، ٢٥١
- «ش»: ٦٢  
«س»: ١٤٧  
سابیب: ٢٩٦  
سارگن دوم: ٢٠٠، ١٩٩  
ساسان: ٥٧  
ساسانی (شاهنشاهی): بسیاری صفات  
ساسانیان: بسیاری صفات  
مالومه: ٢٢٥  
ساموئل قیصری: ١٣٥  
سامی‌ها: ١٩٠  
ساوه: ٢٠٢  
سپامبد (Aspebedes): ١٦٦، ٢٧٣، ٢٩٩  
سپتیمیوس اذینه: ٣٤٨، ٣٤٥  
سپند نسل: ٧٣  
سپندیات: ٢٩  
سرخاب: ٣٤٧، ١٧٢  
سرسی‌سیوم: ١٧١، ٣٤٦  
سریانی: ١٣  
سرد: ٣٣٥  
سعید (عبداللهالمهدی): ٣٠٧  
سعید بگ، محمد < فرهاد: ٣١٧

- شایل: ۱۰۰  
 شدر: ۵۷، ۶۱، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۴  
 شروان شاه: ۱۷۳، ۲۸۷  
 شروود فوکس: ۲۵۵  
 شفتلوویتس: ۶۱  
 شفر: ۲۴، ۶۲، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۶۲، ۲۲۴، ۲۲۰، ۳۱۹، ۳۰۲  
 شمن: ۲۹۱  
 شمویل: ۶۶، ۵۳  
 شمیت - پتروف: ۲۶۹  
 شنیدرویت: ۶۱  
 شوتامبر: ۳۱۸، ۲۵۲  
 شوش: ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۵  
 ۱۹۹، ۱۳۴، ۱۰۶  
 شوشت: ۱۶۱، ۹۳  
 شولتس: ۲۵۴، ۲۴۱، ۲۲۴  
 شهرام پیروز: ۱۲۵، ۹۱  
 شهربانو: ۱۲۱  
 شهر زور: ۳۱۸  
 شهرستان: ۳۲۹  
 شهرستانهای ایران: ۱۰۱  
 شهرستانی، محمد: ۱۳، ۱۸، ۲۰، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۵  
 ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴  
 ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹  
 ۳۰۷، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۴۶، ۲۴۴  
 ۳۲۰، ۲۲۵، ۲۲۴، ۳۲۱، ۳۱۸  
 ۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۱، ۳۲۹، ۳۲۸  
 ۳۵۲، ۳۵۱  
 ۶۳، ۳۳  
 شیث: ۲۴۱  
 شیشیون: ۲۰۸، ۲۰۷  
 شیخو: ۲۲، ۱۸۹، ۱۷۳، ۱۹۶، ۲۰۳  
 ۳۲۱  
 شیتاب: ۳۱۷  
 شیراز: ۱۴۵، ۱۴۴  
 شیر کشور: ۳۲۰  
 شیرمحمد → شیراب: ۳۱۷  
 شیرین: ۱۲۴، ۱۲۲
- سوریه: ۷۶، ۹۲، ۱۸۶، ۲۴۶  
 سیاستنامه: ۱۶، ۴۴، ۲۱، ۱۷، ۲۵۸، ۲۲۹، ۲۲۴، ۲۰۵، ۱۹۴  
 ۳۰۲، ۲۹۰، ۲۸۵، ۲۶۲، ۲۶۱  
 ۳۲۴، ۳۱۹، ۳۱۷  
 سیاوش (حقوقدان): ۲۶۷  
 سیاوش (پدر کیغرس): ۱۰۲، ۱۰۱  
 سیاوش (Seoses): ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۹۷  
 ۳۲۶، ۲۹۸  
 سید مرتضی بن داعی حسنی رازی: ۱۹۶  
 سیر الملوك العجم: ۲۱  
 سیر نائیک: ۳۵۰  
 سیستان: ۹۲، ۱۴۳، ۱۳۷  
 سیسرو: ۹۹  
 سيف: ۲۴۳  
 سیک: ۲۰۴، ۵۶  
 سیلوستر دو ساسی: ۲۵۰، ۳۲۲  
 سیمپلیکیوس: ۳۲۲  
 سیمکوکس: ۲۵۴، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۲۰  
 «ش»: ۳۲۴، ۲۵۱  
 شابو: ۲۱، ۱۴۹  
 شابور (ربی): ۶۶  
 شاپو: ۶۲  
 شاپور اول: ۵۰، ۵۲، ۹۲، ۱۲۵، ۱۲۴  
 شاپور دوم: ۵۱، ۵۲، ۹۲، ۶۳  
 شاپور مهران (شاپور رازی): ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۸  
 شاد شاپور: ۹۲  
 شاش: ۳۱۸، ۳۵۲  
 شام: ۳۴۷  
 شاهنامه: ۱۷، ۱۷، ۵۹، ۲۲، ۹۸، ۲۱۷  
 ۳۴۲، ۳۰۱، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹  
 ۳۵۱  
 شاهین: ۶۴  
 شایست نی شایست: ۱۳۳

طوس: ٣٢٤

شیز: ١٢٤

شیعه: ٣١٧، ٣١٩، ٣٢٤، ٣٥٢

## «ظ»

ظہیر الدین مرعشی: ١٣، ٢٢، ٢٢٣، ١٧٣،  
٣٤٧، ٢٢١، ٢٢٠

## «ص»

صابیه: ٢٤١

صدر ترکه اصفهانی، افضل الدین: ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠

٣٥٢، ٣٥١

صور: ١٧٢

صورۃ الارض: ٢٥

صول (طايفه): ١٣٥، ١٢٥

## «ع»

عباسیان: ١٢، ٥٤، ٢٢٧، ٢٢٤

عبدالله بن میمون: ٣٠٧

عراق: ٤٤، ٩٢، ٩١، ١٠٢، ١٤٩

٣٢٢، ٣٤٧، ١٩٧، ١٩٠

عربستان: ٥٤، ١٧٣، ٣٤٨

عزیز: ٢٧٧

عقیل، محمد → آیین هوش: ٣١٧

عکبر: ٩٢

علی بن ابی طالب (ع): ١١٩، ١٣١

٣٤٥، ٣٠٧

عمر: ٣٤٨

عور - نهر: ١٨٦

عوودا زارا: ١٤٢

عهد جدید: ٤٣، ٦٣، ٧٦، ٢٠٢، ٢٦١

عهد عتیق: ١٩٣، ١٩١، ١٩٧، ٢٠٢

٢٦١، ٢٠٥، ٢٠٤

عیرووین: ٨٤

عیسی مسیح: ٥١، ٥٢، ٢٠٥، ٢٣٤

٢٤١، ٢٧٧، ٣١٩، ٢٣٨

عیلام: ٧٦، ٣٩

عیون الاخبار: ٢١

عیون المسائل والجوابات: ٢٢٨

## «غ»

غالیه: ٣٢٤

غر راخبار ملوك الفرس و سیرهم

(غر رالسیر): ٢٣

غلاطیه: ٢٩٦

...

## «ف»

فارس: ٤٤، ٩٩، ٩١، ١٢٥، ١٧٦

٢٣٩، ١٨٤، ١٨٣، ١٨٠

## «ض»

ضحاک ← اژدها شاه: ١٤١، ١٣٩

١٤٢

## «ط»

طالقان: ١٣٧

طبرستان: ٣٩، ٢٢١، ٢٢٠، ٢٤٩

٣٤٩، ٣٤٥، ٣٠٠، ٢٩٨

طبری: ١٤، ١٥، ١٦، ١٨، ١٩، ٢٢

٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٦، ٥٥، ٣٦، ٢٣

١٠٣، ١٠٢، ٩١، ٦٥، ٦٣، ٦١

١٢٣، ١٢٢، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٤

١٣٥، ١٣٤، ١٣١، ١٢٦، ١٢٤

١٤٨، ١٤٧، ١٤٤، ١٤٢، ١٤٠

١٥٥، ١٥٢، ١٥١، ١٥٠، ١٤٩

١٦٧، ١٦٤، ١٦٣، ١٦٢، ١٥٦

١٦٢، ١٥٥، ١٥٤، ١٥٣

١٧٦، ١٧٤، ١٧٣، ١٧٢، ١٧٠

١٨١، ١٨٠، ١٧٩، ١٧٨، ١٧٧

١٩٧، ١٩٦، ١٩٥، ١٨٥، ١٨٢

٢٤٩، ٢٣٨، ٢١٧، ٢٠٨، ٢٠٤

٦٧٦، ٢٧٥، ٢٦٩، ٢٦٧، ٢٦٢

٣٠٢، ٣٠١، ٣٠٠، ٢٩٩، ٢٨٠

٣١٣، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣٠٦، ٣٠٣

٣٢٤، ٣٢٣، ٣٢٢، ٣٢١، ٢٣٠

٣٤٩، ٣٤٠، ٣٣٩

طمورایه (طايفه): ١٥٧

طوران: ٥٨

- |                      |                         |                         |
|----------------------|-------------------------|-------------------------|
| فهی محمد، احمد:      | ۳۲۸                     | ۳۲۳                     |
| فیشاگورث:            | ۲۳۷                     | ۲۹۰، ۲۸۱، ۱۷            |
| فیروز اصبهیند:       | ۲۲۴                     | ۱۲۰                     |
| فیشر:                | ۲۲۶                     | ۳۰۷                     |
| «ق»                  |                         |                         |
| قادش سے قدش:         | ۳۴۶                     | فاطمه زهراء (ع):        |
| قارن (پسر سوخرا):    | ۲۲۱                     | ۳۰۷                     |
| قارن (خاندان):       | ۲۹                      | فتح البلدان:            |
| قارن:                | ۱۱۰، ۶۴، ۴۰، ۲۹         | ۳۲۲                     |
| قارن:                | ۱۴۶، ۱۴۴                | فرات:                   |
| قازار پارپتسی:       | ۶۵، ۱۲۴، ۱۳۴            | ۵۳، ۷۶، ۹۴، ۱۰۲، ۱۷۰    |
| قازار:               | ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۸           | ۳۴۷، ۱۸۶                |
| قباد اول:            | ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸  | ۲۵۲، ۳۱۱، ۲۷۵           |
| قباد:                | ۱۱۱، ۹۱، ۶۳، ۳۷، ۲۶، ۲۲ | ۲۶۲                     |
| قباد:                | ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۳ | ۲۷۷                     |
| قباد:                | ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸ | ۳۲۴                     |
| قباد:                | ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۳ | فرخان:                  |
| قباد:                | ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸ | ۲۶۲                     |
| قباد:                | ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴      | فردوسی:                 |
| قباد:                | ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸ | ۱۶، ۵۹، ۲۳، ۱۷، ۹۸      |
| قباد:                | ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۵، ۱۷۴ | ۱۰۷، ۱۶۴، ۱۴۸، ۱۳۱، ۱۲۳ |
| قباد:                | ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۹۵، ۱۹۲، ۱۸۰ | ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۹۶، ۱۹۵ |
| قباد:                | ۲۳۲، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۲۸، ۲۲۱ | ۲۴۰، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۰ |
| قباد:                | ۲۵۷، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۷ | ۲۸۳، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۶ |
| قباد:                | ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۵۹، ۲۵۸ | ۳۵۱، ۳۴۲، ۲۹۹، ۲۹۰      |
| قباد:                | ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶ | ۳۰۶                     |
| قباد:                | ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۳ | فرهاد:                  |
| قباد:                | ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱ | ۳۱۷                     |
| قباد:                | ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷ | فریتائگ:                |
| قباد:                | ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۲ | ۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۶، ۱۰۲      |
| قباد:                | ۳۱۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷ | ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۴، ۲۴۳، ۲۰۴ |
| قباد:                | ۳۲۶، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۶، ۳۱۳ | فریدریش دوم:            |
| قباد:                | ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۷ | ۳۳۳                     |
| قباد:                | ۳۵۲، ۳۴۹، ۳۴۷           | فریدون شاه:             |
| قباد خره:            | ۹۱                      | ۲۷۳، ۱۲۷، ۱۱۲، ۷۳، ۲۷۳  |
| قباد دوم (شیر و یه): | ۱۱۰، ۶۳                 | ۱۳۱                     |
| قتیبہ بن مسلم:       | ۲۲۱                     | فسا:                    |
| قتیبہ بن مسلم:       | ۹۱                      | ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۷۷      |
| قتیبہ بن مسلم:       | ۹۱                      | فسا اردشیں:             |
| فلاویوس یوزفوس:      | ۱۹۹، ۱۳۱، ۴۳            | ۹۱                      |
| فلوتون:              | ۲۵، ۲۵، ۱۹۶             | فلاؤیوس یوزفوس:         |
| فلوکل:               | ۲۴۲، ۲۰۳، ۱۹۶، ۶۶       | ۲۲۳                     |
| فلوکل:               | ۲۵، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳       | ۲۵، ۲۴۶                 |
| فلوکل:               | ۳۲۵                     | ۳۲۵                     |
| فلیشر:               | ۲۰۵، ۱۹۶، ۱۸۱، ۵۶، ۲۴   | ۳۳۸                     |
| فلیشر:               | ۲۹۹، ۲۴۳                | فونک:                   |
| فنیقیہ:              | ۹۳                      | ۶۶، ۱۴۲، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۵  |
| فولرس:               | ۹۸                      | ۱۱۰، ۶۳                 |

کامسار (خاندان): ۱۲۵، ۱۱۰  
 کامیلوس: ۱۴۶  
 کاووس: ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۲۱، ۲۲۰  
 ۳۵۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۸۴  
 ۱۱۱، کاووس: Phthasuarsas (-an)  
 ۲۹۹، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۵۰  
 ۳۵۲، ۳۴۵  
 ۳۴۶، ۲۹۶  
 کپدکیه: ۲۹۶، ۱۰۶، ۱۰۰، ۵۷، ۶۴  
 کتاب استر: ۲۰۶  
 کتاب اشعاری نبی: ۳۴۸، ۲۰۵  
 کتاب الاعلاق النفیسه: ۱۰۸  
 کتاب الاغانی: ۳۰۰، ۲۸۱، ۲۴  
 کتاب الانساب: ۱۰۳  
 کتاب البلدان: ۲۵  
 کتاب التاج: ۳۲  
 کتاب الغراج: ۱۰۸  
 کتاب العیام والاعتکاف: ۳۳۸  
 کتاب الفهرست (فهرست العلوم): ۱۳  
 ۱۹۶، ۱۸۹، ۲۵، ۲۱، ۲۰، ۱۸  
 ۲۴۶، ۲۴۱، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۰۳  
 ۳۳۸، ۳۲۸، ۳۱۹، ۲۵۳  
 کتاب المسالك والممالك: ۵۸  
 کتاب المشترک.....: ۱۰۳، ۲۵  
 ۳۳۹  
 کتاب المعارف: ۲۲  
 کتاب المقالات: ۲۴۱  
 کتاب اول تواریخ ایام: ۱۸۱  
 کتاب اول شمویل: ۲۰۵، ۱۹۱، ۶۲  
 کتاب بلوهر و بوداسف: ۳۳۸  
 کتاب حلم البند: ۲۳۸  
 کتاب دانیال: ۶۳  
 کتاب رسائل: ۳۳۸  
 کتاب سندباد: ۳۳۸  
 کتاب سیرة اردشیر: ۳۳۸  
 کتاب سیرة انوشیروان: ۳۳۸  
 کتاب عزرا: ۷۶  
 کتاب کلیله و دمنه: ۳۳۸، ۲۰  
 کتاب مزدک: ۳۳۸، ۱۳

قدامه: ۱۰۸، ۶۰  
 قدش (طاپنه): ۳۴۶، ۱۵۸  
 قدوشن: ۲۰۵، ۱۹۷  
 قرامطه: ۳۵۲، ۳۰۷، ۲۶۹  
 قرآن: ۳۴۲  
 قرقیسیه ← سرسی سیوم: ۴۴۶  
 قرمیه ← قرامطه: ۴۵۲، ۳۰۷  
 قزوین: ۳۲۴  
 قزوینی، محمد: ۳۴۱، ۶۳  
 قسطنطینیه: ۳۰۴، ۲۹۷، ۵۲  
 قشلاق مرغاب: ۱۸۳  
 قصرشیرین: ۱۰۲  
 قفقاز: ۱۷۱، ۱۵۸، ۱۴۴  
 قومس: ۳۲۴  
 قوند: ۱۷۱  
 قیصریه: ۳۴۳، ۲۰۰

«ک»  
 کابلا: ۳۵۰، ۲۴۶، ۲۲۹  
 کابلستان: ۱۴۳  
 کاپادوکیه: ۲۰۰  
 کاپادیا: ۱۹۸، ۱۰۴  
 کاتولفس: ۳۲۱  
 کارادوو: ۳۲۱، ۲۳  
 کاراکالا: ۱۰۰  
 کارپوکراتس: ۲۳۳  
 کارپوکراتی (فرقه): ۳۲۰، ۲۳۷، ۲۳۴  
 کارپوکراتی‌ها: ۳۲۵، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۷  
 کارزین: ۹۱  
 کارل بزرگ: ۷۵  
 کارنامک ارتخیل پاپکان: ۴۰، ۶۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۴  
 کاسون: ۲۵۴، ۲۳۳  
 کافالنی‌ها: ۲۳۴  
 کاگارف: ۲۶۹  
 کالون: ۲۵۱

- کلال: ۱۰۳  
 کلالان: ۱۰۳  
 کلخاها: ۳۴۶  
 کلخیس: ۲۴۶، ۱۴۴، ۲۹۷  
 کلمن: ۳۳۵، ۱۲۶  
 کلمنس: ۲۵۴، ۲۳۵، ۲۱۰  
 کلیکیه: ۱۸۶  
 کلیما، اوتاکر: ۱۰، ۳۴۵، ۳۳۹، ۳۳۸  
 کلیما، ی.: ۱۰۰  
 کمبوجیه (کمبوجی): ۳۴۴، ۷۲  
 کنت: ۵۶، ۶۴، ۵۶، ۸۲، ۷۲، ۱۰۰، ۹۹  
 کوتال: ۱۰۷، ۱۰۴  
 کنستان تینوس: ۲۳۹  
 کنفوسیوس (چونگت - نی): ۲۳۱  
 کنگتدر: ۱۰۲، ۱۰۱  
 کوتالماره: ۹۴، ۱۰۸، ۱۰۱، ۱۹۷، ۱۸۱  
 کوذکیه: ۳۱۸، ۳۲۵  
 کوذیه ← کوذکیه: ۳۲۵  
 کورتن: ۲۵، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳  
 کورتیوس روفوس: ۱۳۱، ۹۹  
 کورش: ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۱۲۸، ۳۴۴  
 کورش جوان (برادر اردشیر دوم): ۷۱  
 کورنه: ۳۵۰، ۲۳۷  
 کول: ۲۸۷  
 کولیتس: ۲۴۱  
 کمهن: ۳۳۹  
 کیتل: ۲۰۵  
 کیخسرو: ۱۰۲  
 کییش: ۲۱  
 کیسی: ۱۰۴  
 کیکاووس: ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰  
 کیوس ← کاووس: ۳۴۹، ۳۴۲  
 کیومرث: ۱۲
- کتابنی: ۲۴۰، ۲۵  
 کتزیاس: ۵۷  
 کجاران: ۱۰۳  
 کدرنوس، گئورگیوس: ۱۰۳، ۲۶، ۱۹  
 کراموس: ۱۰۸، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۲، ۱۵۵، ۱۵۴  
 کراسوس: ۴۳، ۵۷، ۲۴۲، ۱۳۴  
 کراوس: ۱۰۵  
 کرخ: ۹۲  
 کرخای بیت سلوخ (کرکوک): ۳۳۹، ۲۱  
 کرخ میشان: ۹۱  
 کرستان: ۱۰۰، ۷۶  
 کرست: ۶۲  
 کرمان: ۱۲۵، ۹۲  
 کرومباخر: ۲۶  
 کریست: ۳۲۲، ۵۹  
 کریستانسن: ۹، ۲۰، ۱۸، ۱۵، ۱۴، ۲۱  
 کوت: ۵۶، ۵۵، ۲۵، ۲۴، ۲۲، ۲۳، ۵۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۵۹، ۵۸، ۵۷  
 کوتال: ۹۵، ۹۴، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۷۶، ۶۵  
 کوتاله: ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۲، ۹۹  
 کوتاله: ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۷، ۱۱۳  
 کوتاله: ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۳۰  
 کوتاله: ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۴۹  
 کوتاله: ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۷۲  
 کوتاله: ۲۱۲، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۸۵، ۱۸۱  
 کوتاله: ۲۳۸، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۱۴، ۲۱۳  
 کوتاله: ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۲، ۲۴۱  
 کوتاله: ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹  
 کوتاله: ۲۹۹، ۲۸۲، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۲  
 کوتاله: ۳۲۱، ۳۱۶، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰  
 کوتاله: ۳۲۴، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۲۴  
 کسل: ۲۴۶  
 کسنفن: ۱۲۶، ۱۰۰، ۷۸، ۷۶، ۵۸  
 کوتاله: ۲۰۴، ۱۳۴، ۱۳۱
- کش: ۳۱۸  
 کشکر: ۹۲  
 کش میهن: ۱۳۶  
 کلاسن: ۳۰۲، ۱۷۲، ۱۲۶، ۲۶

## «گئ»

- «گائنا» ما: ۶۹، ۹۷، ۷۰، ۹۸  
 گاکی: ۲۴۲

- گالریوس: ۱۲۶، ۳۴۶  
گالهای: ۱۴۶  
گئومات: ۷۲  
گرتس: ۶۶  
گرجستان: ۳۴۶  
گرگان: ۱۲۵، ۹۱  
گرگانی، امیرفریدون: ۳۳۹  
گرونینگن: ۶۰  
گری: ۱۷۱، ۱۷۲  
گریگور مقدس: ۳۴۳، ۱۱۰، ۸۰، ۳۴۳  
گریمال: ۳۴۵  
گزاران: ۱۰۳  
گزندیوس - بول: ۲۰۲، ۱۹۷، ۶۰  
گزین: ۳۱۸  
گشنسب ← جسنفشه: ۲۲۱، ۲۲۰  
گشنسبداد (Gusanastades): ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۶۵، ۱۵۹  
گشنسب - بهرام: ۶۵  
گطین: ۲۰۵، ۱۰۵، ۸۴  
گلار: ۱۰۴، ۱۰۳  
گلدن: ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۴۶  
گلگرد: ۱۷۲، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱  
گلونازس: ۲۵۲، ۲۸۴، ۲۸۲  
گندیشاپور (جندهشاپور): ۹۳، ۵۶، ۳۴۲  
گنزا: ۱۹۴، ۲۴۵، ۲۴۲  
گنذکو: ۵۰  
گوتسه: ۱۰۱، ۷۹، ۸۳  
گوتشمید: ۶۱  
گوتوالت: ۲۶۲، ۲۴، ۲۳  
گوتی‌ها: ۳۴۶  
گولدشمیت: ۶۵، ۶۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۱  
گویرگاس: ۲۳  
گوییدی: ۲۴۱  
گیباشاپور: ۹۲  
گیبون: ۱۳۴  
گیرشمن: ۳۳۴، ۱۲۶، ۱۰۸، ۵۴
- گیگر، برنهارد: ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳  
گیگر، ویلهلم: ۹۵، ۱۲۶  
گیلان: ۱۷۳  
گیلانشاهیان: ۱۷۳  
گیلگاوباره: ۱۷۳
- «ل»
- لابور: ۶۵، ۳۴۳، ۱۷۲، ۱۷۲  
لاکاپنوس: ۱۹۹  
لاگارد: ۲۰۵  
لخمی (خاندان سلطنتی): ۱۷۰  
لسترانج: ۲۴، ۱۹۷  
لفمن: ۹۷  
لگث: ۲۵۴  
لمتون: ۹۹، ۶۲  
لند: ۲۱  
لوئی چهارهم: ۱۴۷، ۳۱۱، ۳۴۶  
لوئی سیزدهم: ۳۵۲  
لودویگ: ۹۷، ۵۹  
لوسیفر: ۲۰۵، ۱۹۳  
لوی: ۱۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲  
لیانک: ۲۳۰  
لیبانیوس: ۲۰۴  
لیبی: ۳۵۰  
لیبح بارسکی: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۲، ۲۴۲، ۲۴۵  
لیدل - اسکات: ۱۰۵، ۲۰۴  
لیشتنهان: ۲۲۴، ۲۵۴
- «م»
- ماتکان هزار داستان: ۲۹، ۵۵، ۸۰  
ماحوza: ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۳، ۲۶۷  
ماحوze: ۲۴۴، ۲۲۶، ۸۰  
ماحوze (ملکا): ۳۴۴  
مساد: ۵۰، ۱۰۰، ۷۶، ۷۰، ۱۳۷  
مادر سلیمان: ۱۸۵  
مادها: ۱۸۳، ۳۹، ۷۷، ۷۰، ۱۰۰، ۲۰۰

- محمره: ۲۲۸، ۲۲۷  
 محمود غزنوی: ۲۳  
 مخواز: ۶۵  
 مداين: ۳۴۴، ۳۴۲، ۳۱۹، ۱۰۲، ۱۸۱، ۱۷۶، ۹۴، ۲۶۹، ۱۹۷، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۲  
 مدن: ۲۷۰، ۲۴۸  
 مدي: ۲۴، ۲۴، ۱۲۶، ۲۴۲، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۴۸  
 مذر: ۱۸۵  
 مذران: ۱۸۵  
 مذينه (مذيناثا): ۳۴۴  
 مرتمن: ۱۹۹  
 مردانشاه: ۱۱۰  
 مردانفرخ: ۲۰۰  
 مردخای: ۸۴  
 مردق: ۲۰۳  
 مردك: ۱۹۶، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۸۰  
 مردمانه (فرقه): ۲۴۳، ۲۴۲  
 مرزبان نامه: ۳۴۰، ۶۳، ۴۵  
 مرزيق: ۱۹۶  
 مرغاب (رودخانه): ۱۸۴، ۱۸۳  
 مرغاب (شهر): ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۹۸  
 مرغابان: ۱۸۳  
 مرغبان: ۱۸۳  
 مرقيونيان: ۳۱۹، ۲۴۲  
 مرقيونيه: ۳۱۹  
 مرگرود: ۱۸۴  
 مرو: ۱۹۸، ۱۴۷، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲  
 مروج الذهب: ۳۲۴، ۶۴، ۲۶۲، ۲۳  
 مرو رود: ۱۹۸، ۱۸۴  
 مزدر: ۱۹۹  
 مزدق: ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۹۴، ۱۸۸، ۱۹۶  
 مزدك: بسياری صفحات  
 مزدك اخرين: ۳۲۸، ۲۲۸، ۱۸۹  
 مزدكان (نام محل): ۲۰۲  
 مزدكان (فرقه): ۲۰۳  
 ماذرايا: ۱۹۷  
 مارابا: ۱۲۶  
 مارتين: ۱۹۵، ۱۴۹، ۲۱، ۲۳۴  
 مارسلينا: ۲۳۴  
 مارکوارت: ۱۹۸، ۱۸۵، ۱۸۳، ۵۸، ۳۲۰، ۳۰۲، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۰۳  
 ۳۴۶  
 ماركينوس: ۱۷۱  
 مازارن: ۳۴۶، ۳۱۱، ۱۴۷  
 ماکروبيوس: ۲۵۶  
 ماللاس، يوانس: ۲۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۲۳۷، ۲۰۷، ۲۰۳، ۱۸۹  
 مرتمن: ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۷۶، ۲۵۰، ۲۳۹  
 مردانشاه: ۳۰۵، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۸۴، ۲۸۳  
 ۳۲۹، ۳۱۹  
 ماميكوني، واهان: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷  
 ۳۴۶، ۱۷۱  
 مانليوس: ۱۴۴  
 مانويان: ۵۱، ۵۲، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۲۷، ۲۰۷، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۵۰، ۲۴۶، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۳  
 ۳۲۹  
 ماني: ۳۸، ۳۸، ۵۱، ۵۲، ۶۶، ۶۱، ۱۸۱، ۱۹۵، ۲۳۸، ۲۲۷، ۲۰۹، ۲۰۶، ۳۴۸، ۳۱۹، ۲۵۵، ۲۴۳، ۲۴۲  
 ۳۵۱  
 ماوراء النهر: ۳۵۲، ۲۹۱  
 ماهانيان: ۳۱۹  
 ماهانيه: ۳۱۸، ۳۱۹  
 ماهبود: ۲۹۷  
 ماجوج: ۱۹۲  
 مامون: ۳۴۱  
 مبودس: ۶۴  
 متوكل عباسى: ۲۶۲  
 متوكلى: ۲۶۲، ۲۶۱  
 مجمل التوارييخ: ۲۸۱، ۲۴، ۱۷، ۱۶  
 محمد بن عبدالله (ص): ۱۲۰  
 محمدقلی: ۳۱۷

- مزدک قدیم: ۱۸۹، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷،  
۳۲۸، ۲۵۴
- مزدک نامک: ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۰
- مزدکیان: ۲۹۶
- مزدکیکان: ۲۴۰
- مزدکیه: ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۲۸، ۲۴۷،  
۳۰۷، ۳۵۲
- مزدیسنه (مزداپرستی) → زردشتی:
- مزدیک: ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۰، ۱۸۸،  
۳۲۸، ۲۰۳
- مزدیس: ۱۹۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸،  
۱۹۹
- مزدیق: ۱۸۹
- مزدیک: ۲۰۰
- مزدیکس: ۱۹۹، ۱۸۶
- مزدیوس: ۱۸۶
- مزدک: ۲۵۷، ۱۹۶، ۱۸۰
- مسعودی: ۱۵، ۱۹، ۲۳، ۲۳،  
۵۰، ۲۰۱، ۱۳۴، ۶۶
- مسلمانان: ۳۱۷، ۱۷
- مسیحیان (ترسایان، عیسویان، نصاری):  
۱۳۷، ۱۲۰، ۱۱۱، ۵۲، ۵۱
- مسیحیت (دین مسیح): ۵۱، ۲۴۲،  
۳۴۴، ۳۴۳، ۲۵۶
- مسینا: ۱۴۲
- مشایخی، رضا: ۳۴۰
- مشدک: ۲۰۰
- مشهد: ۱۸۳
- مصطفی، غلامحسین: ۳۵۰
- مصدقان: ۲۰۲
- مصدقیق: ۱۸۸
- مصن: ۷۶، ۵۶، ۲۲
- مظاهری، علی‌اکبر: ۵۷، ۶۱
- معتزله: ۳۴۱
- معتصم عباسی: ۲۶۲
- معجم البدان: ۲۵، ۲۰۳، ۱۰۳، ۲۵،  
۳۲۴
- مخول‌ها: ۳۲۴، ۳۳۵
- مفاتیح‌العلوم: ۱۸، ۲۵، ۱۹۶،  
۳۲۳
- مقان: ۳۰۶
- مقدسی: ۱۵، ۲۲، ۱۹، ۱۶۷، ۱۷۳،  
۲۸۰، ۲۴۱
- مقدسی: ۲۰۲، ۱۰۳
- مقدونیان: ۹۰، ۸۵
- مقدونیه: ۱۰۰، ۹۰، ۷۴
- مکاشفه یوحنا: ۴۳
- مکتب بودا: ۵۴، ۶۶، ۲۱۰
- مکتب چین: ۳۱۸، ۲۱۰، ۲۱۰،  
۳۵۳
- مکتب مانی (مانویت، تعالیم مانوی):  
۱۹۵، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۶۸، ۶۶، ۵۱
- مکتب نوافل‌اطوئی: ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۳۸،  
۲۴۰
- مگلا: ۱۰۵، ۸۴
- ملا موبد: ۲۵
- ملحده: ۳۵۲
- ملکا: ۳۳۸
- ملکاییه: ۱۵، ۱۵، ۳۳۸، ۳۳۸
- مناندر پروتکتور: ۶۴
- مندایی: ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۴۲، ۲۴۵
- مندرآباد: ۱۸۵
- مندر اول: ۱۷۰
- مندر دوم: ۱۷۰
- مندر سوم: ۱۷۱

- منصور. اول سامانی: ۱۸  
 منکیوس: ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۴  
 منوچهر(پادشاه پیشدادی): ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۱  
 منوشچهر: ۲۴۷  
 موبدشاه: ۲۵  
 مورگان: ۹۴، ۹۵  
 موزینگر: ۲۱  
 موسی: ۹۹، ۲۵۸  
 موصل: ۹۲  
 موعیندقاطان: ۶۵  
 مول: ۲۳، ۲۴، ۲۴۸، ۱۳۱، ۳۰۱  
 مولن، د. ه.: ۹۹  
 مولن، ف. ف.: ۱۰۰، ۷۹  
 مولن، ف. و. ک: ۲۴۶، ۵۸  
 مولن، اکوست: ۶۴، ۲۵  
 مومن: ۶۲  
 مووسیس خورناتسی (موسی خورنی)  
 نرسی (پسر جاماسب): ۱۷۳، ۲۴۷  
 نرسی (شاه ساسانی): ۳۱، ۱۲۴، ۲۴۶  
 نرشخی: ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴  
 نریوسنگ: ۸۹  
 نسا: ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴  
 نسطور: ۳۴۱  
 نسطوری (نسطوریه): ۵۲، ۳۴۱  
 نسطوریان: ۵۲  
 نصر غزنوی: ۲۳  
 نصیبین: ۱۵۸  
 نظام الملک: ۱۶، ۱۷، ۱۹۴، ۲۴  
 نظامی: ۱۴۲  
 نعمان دوم: ۱۷۰  
 نقش رستم: ۱۰۰، ۹۹، ۷۱  
 نکاتم نسک: ۱۷۲  
 نظامی: ۱۴۲  
 نوافلاطونیان: ۳۲۲  
 نوبه: ۷۴  
 نولدکه: ۱۴، ۱۵، ۵۵، ۲۳، ۲۲، ۲۱،  
 ۶۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵  
 ۱۰۶، ۱۰۲، ۱۰۰، ۸۸، ۸۷، ۷۹  
 ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۰۷  
 ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۳۴  
 ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۱  
 ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۷۴  
 ۲۶۹، ۲۶۲، ۲۴۹، ۲۳۸، ۲۲۶  
 ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۸۴، ۲۸۲، ۲۷۵  
 ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۱۲، ۳۰۱
- میرخواند: ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۵۰  
 میرینا: ۱۸، ۲۶  
 میشان: ۳۹، ۱۸۵، ۹۲، ۱۹۷  
 میشل سریانی: ۱۴۹  
 میشنا: ۳۴۶  
 مینورسکی: ۱۸۴  
 مینوکی خرت: ۵۶، ۲۴۷

وست: ٢٠٠، ١٣١، ١٢٦، ١٠١، ٢٤،  
 ٣٠١، ٢٧٠، ٢٦٧، ٢٤٨، ٢٤٧  
 وشتاپ (ویشتاپ): ٧١، ٧٢،  
 ١٤٢، ١٤٠  
 وشتک: ٢٠٠، ١٩٩، ١٩٩  
 وشنسب‌داد: ١٧١  
 ولاس: ١٦٣  
 ولاش: ١٤٨  
 ولف: ٨١، ١٢٨، ١٠٤، ٩٥، ٩٥،  
 ١٣١، ١٨٥، ١٨٥، ١٩٦، ٢٤٠، ٢٤٦،  
 ٢٥٢، ٢٤٨  
 ولگش: ١٧٣، ١٥٣، ١٤٨  
 ونسینک: ٢١  
 ووستنفلد: ٢٥، ٢٢، ٢٥، ١٥٣،  
 ٣٣٩، ٢٤٠  
 وهب‌اللات  $\leftarrow$  سپتیمیوس: ٣٤٨  
 وهرز: ٣١٣  
 وهمن‌یشت (بهمن‌یشت): ٢١، ١٣،  
 ٧٩، ٢١٧، ١٩٦، ١٨٨، ١٨٠، ٢١٧  
 ٣٣٥، ٣٠١، ٢٩٠، ٢٨٥، ٢٤٧  
 ویدن‌گرن: ٣٤٨  
 ویسباخ: ١٠٤  
 ویسپر: ١٢٦، ١٠٦  
 ویکاندر: ١٣١، ١١٨  
 ویل: ٣٢٤

## «»

هادریانوس: ٢٣٧  
 هاربروکر: ٢٤٦، ٢٤٤، ٢٤١، ٢٥،  
 ٣٢٥، ٣٢٤، ٣٢١  
 هارپوکراتس: ٢٥٤  
 هارپوکراتی (فرقه): ٢٥٤  
 هارون‌الرشید: ١٠٩  
 هاروی: ٢٥٤  
 هاری: ٢٦  
 هاستینکس: ٢٥٣  
 هاسی: ٣٣٥  
 هاگ: ١٠١، ٢٧٠  
 هان (خاندان سلطنتی): ٢٣٢

٣٤٦، ٣٤٠، ٣٣٩، ٣٢٣  
 نهایه‌الارب: ١٥، ٢١، ٢٢، ١٩، ١٤٩،  
 ١٧٧، ١٧٩، ١٧٨، ٢٤٧  
 نهردیع: ٩٣  
 نیبرگ: ٢٥٥، ١٢٩، ١٤٢، ١٩٨، ١٩٨،  
 ٢٤٧  
 نیبور: ٦٤، ٢٦، ١٧٠  
 نیرنگستان: ١٠٧، ٢٤٧  
 نیزه: ٦١  
 نیشاپور  $\leftarrow$  ابرشهر: ٩٢، ١٧١، ١٨٣،  
 ٣٢٤، ٢٩٩  
 نیکاتور: ٣٩  
 نیکلسون: ٢٤، ٢٦، ٢٢٦  
 نیواندخت: ٢٧٤  
 نیوشاپور: ٩٢، ٢٤٧  
 «و»  
 واختانگ: ١٤٤، ١٤٨، ٣٤٦  
 وازن: ١٤٨، ٣٤٦  
 واشتک: ١٩٩  
 واقارش: ١٤٨  
 واقارشایپات: ١٠٤  
 واقارشاکرت: ١٠٢  
 والریانوس: ١٢٥، ١٣٤، ٣٤٥، ٣٤٦  
 والنتینیانوس: ٣٢٠  
 واویلوف - وردنسکی: ٢٦٩  
 وندوئشت: ٧٣  
 وبست: ٢٦  
 ودیودات (ویدیودات، وندیداد): ٦١  
 ٩٩، ٩٦، ٩٥، ٨٣، ٨١، ٦٨، ٦٥،  
 ١٢٨، ١٢٦، ١١٨، ١١٥، ١٠٤  
 ٢١٥، ١٩٨، ١٨٣، ١٨٠، ١٣١  
 ٢٤٧، ٢٢٤، ٢٤٦، ٢٢٥، ٢١٦  
 ٢٥٣، ٢٥٢  
 وراق: ٢٠٦، ٢٤٠  
 ورانست بن‌خرگان: ٦١، ١٧٧، ١٩٥  
 وراوینی: ٤٥  
 ورز: ٣٢١  
 وزندونک: ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣٢١

- همای: ۱۳۱  
 همدان: ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۸۵، ۲۲۷  
           ۳۲۴، ۳۱۸، ۲۶۲  
 همدان (نام شخص): ۲۵۷  
 همورابی: ۱۰۰، ۹۹، ۷۵، ۱۱۲، ۹۶، ۹۴، ۷۴، ۵۴  
 هندوستان: ۱۱۲، ۹۶، ۹۴، ۷۴، ۵۴، ۴۰، ۵۶، ۵۳، ۴۲، ۷۸، ۷۵، ۸۶، ۸۵، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۱  
           ۲۳۴، ۲۲۶، ۱۸۱  
           ۹۷  
 هندیان: ۱۳۱، ۵۶، ۵۴، ۲۳، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۷۲، ۱۰۲  
 هو بشان: ۳۰۲، ۲۵۲  
 هوتسما: ۱۹۵، ۲۳، ۲۱  
           ۳۵  
 هو راتیوس: ۲۴۱، ۲۵  
 هو رو و تیس: ۳۱۷  
           هو شپو پیار (پویایی): ۸۳، ۹۶، ۱۰۴  
           هو شنگ چاماسب: ۱۹۸، ۱۲۶  
           ۱۳۹  
 هو شیدر: ۲۴۳، ۱۲۶، ۶۵  
 هو فمان: ۹۸  
 هو لدر: ۲۴۲، ۳۲۲، ۵۴  
 هو ناماری: ۱۳۷، ۱۲۶، ۴۷  
 هو نهای سفید: ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۴۲  
           ۲۹۷، ۲۹۶، ۱۷۱  
           ۲۳۰  
 هو بی: ۱۳۷، ۱۳۶، ۴۶، ۲۷، ۱۵  
 هیاطله: ۱۴۹، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۳۸  
           ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۵۲  
           ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۰  
           ۲۶۴، ۱۹۲، ۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۱  
           ۳۲۹، ۳۲۱، ۳۰۵، ۲۷۲، ۲۶۵  
           ۲۴۶  
 هیپولیتوس: ۲۵۵، ۲۴۱  
 هیرونیموس: ۱۲۶  
  
 «ی»  
 یا بودخت (بادوندخت): ۲۹۹  
 یازکرت: ۱۰۲  
 یاستروو: ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲، ۱۰۵  
  
 هشوروتات یشت: ۲۸۰  
 هجر: ۱۲۵  
 هغامنش: ۷۷  
 هغامنشی (شاپنشاهی): ۷۶، ۷۱  
 هغامنشی (خاندان): ۹۹، ۷۲  
 هغامنشیان: ۴۰، ۵۶، ۵۳، ۴۲، ۶۰  
           ۸۶، ۸۵، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۷۱  
           ۲۰۰، ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۱۳، ۹۰  
           ۲۱۱  
 هدایت، صادق: ۳۴۵، ۳۳۵  
 هدایت، محمود: ۳۴۷  
 هرات: ۱۸۳  
 هراکلیوس: ۱۲۴، ۵۰، ۱۸  
 هرتسفلد: ۵۷، ۱۰۲، ۱۰۰، ۵۸  
           ۱۴۸، ۱۰۶، ۱۰۴  
 هرمان: ۳۲۰، ۳۰۴، ۲۰۴  
 هرمن (برادر بهرام دوم): ۶۳  
 هرمن (برادر شاپور دوم): ۶۳  
 هرمزا اردشیر: ۹۱  
 هرمزا اول: ۹۲، ۳۱  
 هرمزا چهارم: ۶۳  
 هرمزا: ۲۷۷، ۲۷۶  
 هرمزا دوم: ۱۷۹  
 هرمزا سوم: ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۶، ۶۳  
           ۲۴۹  
 هرمیاس: ۳۲۲  
 هرن: ۶۲، ۸۶، ۸۷، ۱۰۶، ۱۰۷  
           ۳۰۲، ۲۴۱، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۶  
 هرودت: ۵۶، ۵۷، ۸۶، ۸۴، ۷۰، ۶۴  
           ۱۱۲، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۰، ۹۸  
           ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵  
 هریپسیمه: ۲۴۳  
 هزارویک شب: ۱۰۹  
 هسر و کواتان وریتکی: ۲۹۰  
 هسو خیوس: ۲۰۰، ۴۳  
 هگمتانه: ۷۰  
 هلاخا: ۳۵۳، ۳۲۳  
 هلینیسم: ۱۰۷، ۹۰، ۶۱  
 هلیووس: ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۳۹

- یاقوت رومی: ۱۰۳، ۱۰۲، ۲۵، ۱۸،  
۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷،  
۳۱۸، ۲۰۲، ۱۹۸
- یاجوج: ۱۹۲  
(بینو) قارا - چورین: ۳۲۰، ۳۰۶
- پروسلی: ۲۰۵
- یزدبوژیت: ۶۵
- یزدگرد اول: ۳۰، ۵۱، ۳۱،  
۳۴۱، ۵۲، ۵۳
- یزدگرد دوم: ۱۷۱، ۱۳۶
- یزدگرد سوم: ۱۱۹
- یسن: ۸۱، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۸۹
- یست: ۲۸۰، ۲۴۷، ۱۱۲، ۹۹
- یشوع بوخت: ۱۳۲، ۱۲۰
- یعقوب: ۳۴۱
- یعقوبی: ۱۴، ۸۸، ۲۳، ۱۵، ۱۶۴
- یفرم سریانی: ۲۵۳
- یقیشه (واردادپت): ۶۵
- یمن: ۸۹، ۲۹۱، ۲۴۳، ۲۱۳
- یوستی: ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۲، ۵۹، ۵۷،  
۱۲۷، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۲۸
- یهودیان (جمهودان، یعنی اسرائیل): ۵۳
- یهودیان: ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۷، ۹۴، ۹۳
- یهودیان: ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۴۵، ۲۱، ۱۹
- یهودیان: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶
- یهودیان: ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۹۵، ۱۹۰
- یهودیان: ۱۷۲، ۲۲۲، ۲۴۲، ۱۵۵، ۵۶
- یهودیان: ۳۹، ۳۹
- یهودیان: ۲۸۴، ۳۴۶
- یهودیان: ۱۰۳، ۱۱، ۸۵، ۵۹، ۲۰
- یهودیان: ۲۴۰، ۱۹۹، ۱۸۴، ۱۵۵، ۱۵۴
- یهودیان: ۲۵۰، ۲۲۲، ۲۸۴
- یهودیان: ۵۴، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۲
- یهودیان: ۲۴۹، ۲۴۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲
- یهودیان: ۳۵۰، ۲۶۱، ۲۵۸
- یهودیت (دین یهود): ۲۴۲، ۱۹۴
- یهوشوع (ربی): ۳۲۳، ۱۹۱

## پاره‌ای اغلات مهم

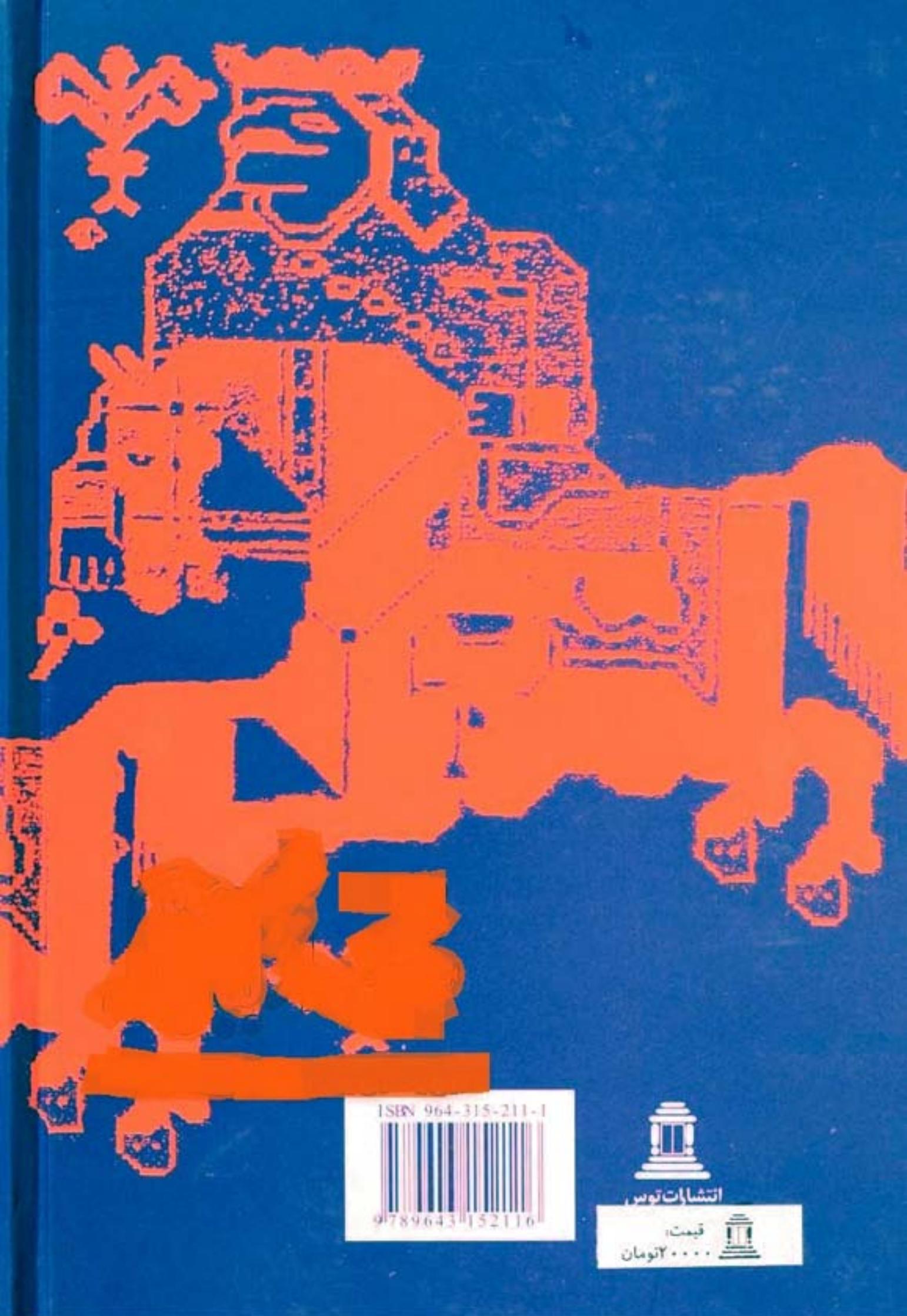
صفحه	سطر	غلط	که مآخذ	درست
۱۷	اول	که مآخذ	که در مآخذ	که در مآخذ
۲۱	۲۱	به	به	به
۲۵	۲۵	ملاموید	لاموید	لاموید
۲۹	آخر	بازها	بازها	بازها
۴۰	۲۳	پس پهر	پس پهر	پس پهر
۴۲	۱۲	میگرفت.... بدست	میگرفت.... بدست	میگرفت.... بدست
۴۸	۲۱	هوطور	هوطور	هوطور
۵۰	۲۰	صدو	صدو	صدو
۵۲	۵	نسطوری	نسطوری	نسطوری و
۵۲	۱۰	یه نسطوریان	یه نسطوریان	به نسطوریان
۶۱	۱۷	زردشت	زردشت	زردشت
۷۱	۱۹	پریاتیس	پریاتیس	پریاتیس
۷۴	۱۸	اجتماعی و	اجتماعی و	اجتماعی
۷۴	۲۲	ناحیه	ناحیه	ناحیه‌ای
۷۶	۱۱	از	از	زائد است
۸۱	۱۵	به	به	بهتر
۸۸	۱۶	ده مت	ده مت	ده مهر
۸۹	اول	که در واقع	که در واقع	در واقع
۹۱	آخر	خره	خره	جزه
۱۰۱	۲۴	داریوش	داریوش	دیوارش
۱۲۵	۱۶	مهاجر	مهاجر	مهاجران
۱۳۵	۹	بیخ	بیخ	بنج
۱۳۹	۱۷	در	در	دو
۱۴۱	۸	ناجی	ناجی	منجی
۱۴۷	اول	هریک	هریک	در هریک
۱۵۳	۱۵	قید	قید	قيد حیات

تظلم	تظلم	۲	۱۵۹
مردان	میدان	۲	۱۶۰
چنین	چین	۱۱	۱۶۱
برادر	بر او	۱۷	۱۶۷
بزرگان استفاده کرد و توسط یکی از همین بزرگان یعنی	بزرگان یعنی	۱۰	۱۶۸
بوندوس	پوندس	۷	۱۷۸
گیزش	مگیزش	۹	۲۰۷
هخورگان	هنخورگان	۱۳	۲۱۶
دو موجود	در موجود	آخر	۲۱۸
چترنگ	چترنگ	۱۵	۲۲۲
مردم را	مردم	۱۰	۲۳۱
سبب	سبب	۱۶	۲۴۱
زائد است	با	۲۷	۲۴۴
فرودين	فروردين	۲۸	۲۴۴
که	کله	اول	۲۵۹
معروفان	معروفان	۴	۲۹۳
خبربنداد	خبربنداد	۲۵	۲۹۹
راه	را	۱۵	۳۰۹
رسانند	رسانند	۲۱	۳۰۹
دارند	دارد	آخر	۳۰۹
و هر ز	و «هر ز»	۲	۳۱۳
شده	شد	۲۱	۳۱۷
اطلاع	الملاعیه	۴	۳۱۹

## بعضی از انتشارات توسعه

- |   |   |
|---|---|
| ۱- نقش روحانیت پیشو<br>در جنبش مشروطیت                | حامد آثار   |
| ۲- نقد و سیاحت (مقالات دکتر فاطمه سیاح)               | ترجمه ابوالقاسم سری<br>بکوشش محمد گلبن                                      |
| ۳- تفسیر طبری   | به اهتمام حبیب یغمایی   |
| ۴- تصوف اسلامی<br>و رابطه انسان و خدا                 | نیکلسون<br>ترجمه شفیعی گذکنی  |
| ۵- اسلام از نظر ولتر                                  | جواد حدیدی  |
| ۶- یادنامه محمد پروین گنابادی                         | به کوشش محمد روش<br>به اهتمام غلامحسین یوسفی، ایرج<br>افشار، باستانی پاریزی |
| ۷- یادگارنامه حبیب یغمایی                             | غلامحسین یوسفی  |
| ۸- برگهای درآغوش باد                                  | هاشم رجبزاده  |
| ۹- آگین کشورداری<br>در عهد رشید الدین فضل الله همدانی | ایرج افشار  |
| ۱۰- بیاض سفر  | نزار قبانی  |
| ۱۱- داستان من و شعر                                   | ترجمه غلامحسین یوسفی<br>علی اصغر معززی                                      |
| ۱۲- اسلام راستین و اسلام بدلفی                        | افبال آشتیانی   |
| ۱۳- میرزا تقی خان امیر کبیر                           | سید صادق گوهر بن  |
| ۱۴- حجه الحق بوعلی سینا                               | به اهتمام آل داود   |
| ۱۵- مجموعه آثار یغمایی جندقی                          |   |





ISBN 964-315-211-1



9789643152116



اتشات توس

قیمت:

۲۰۰۰ تومان

